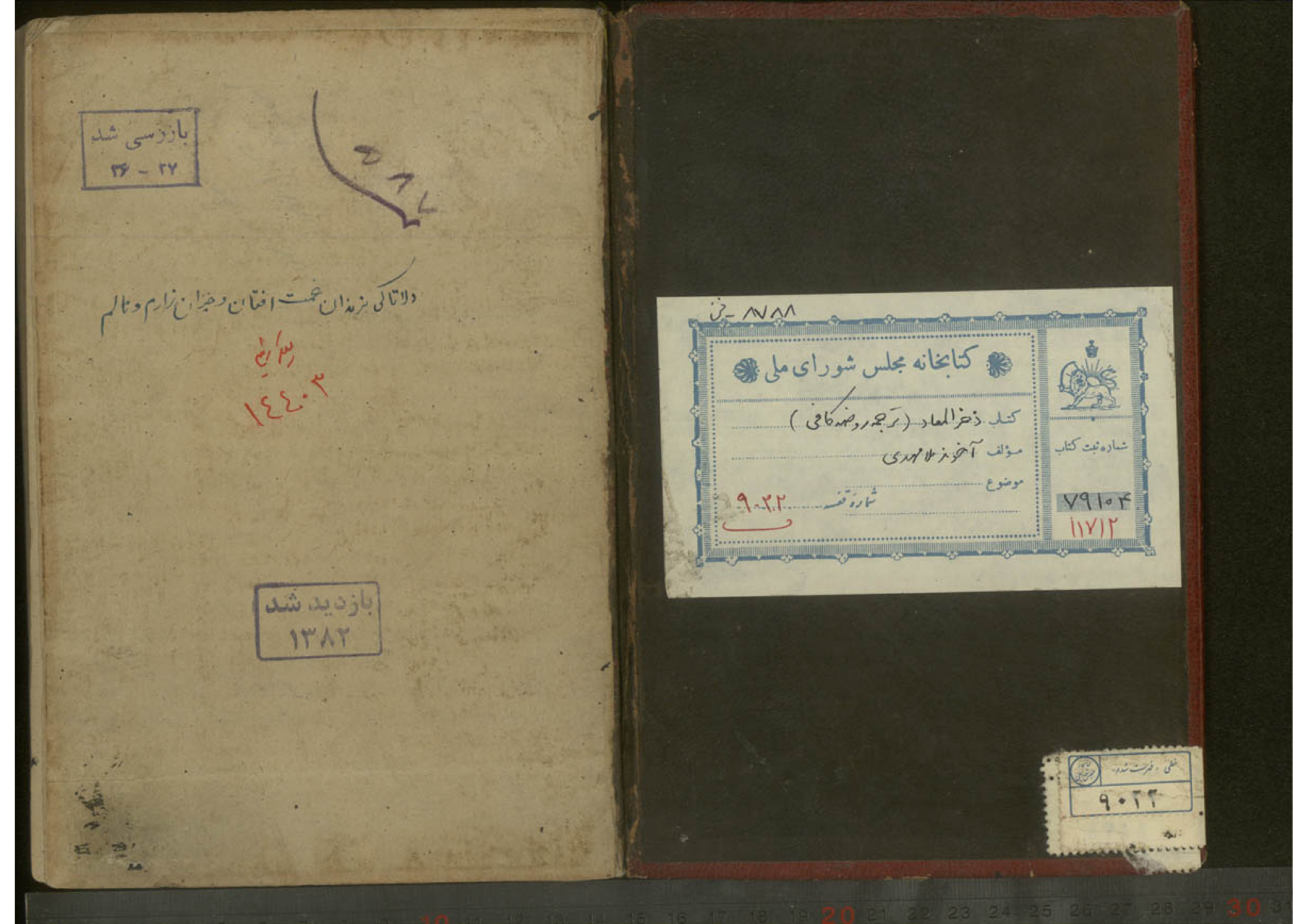
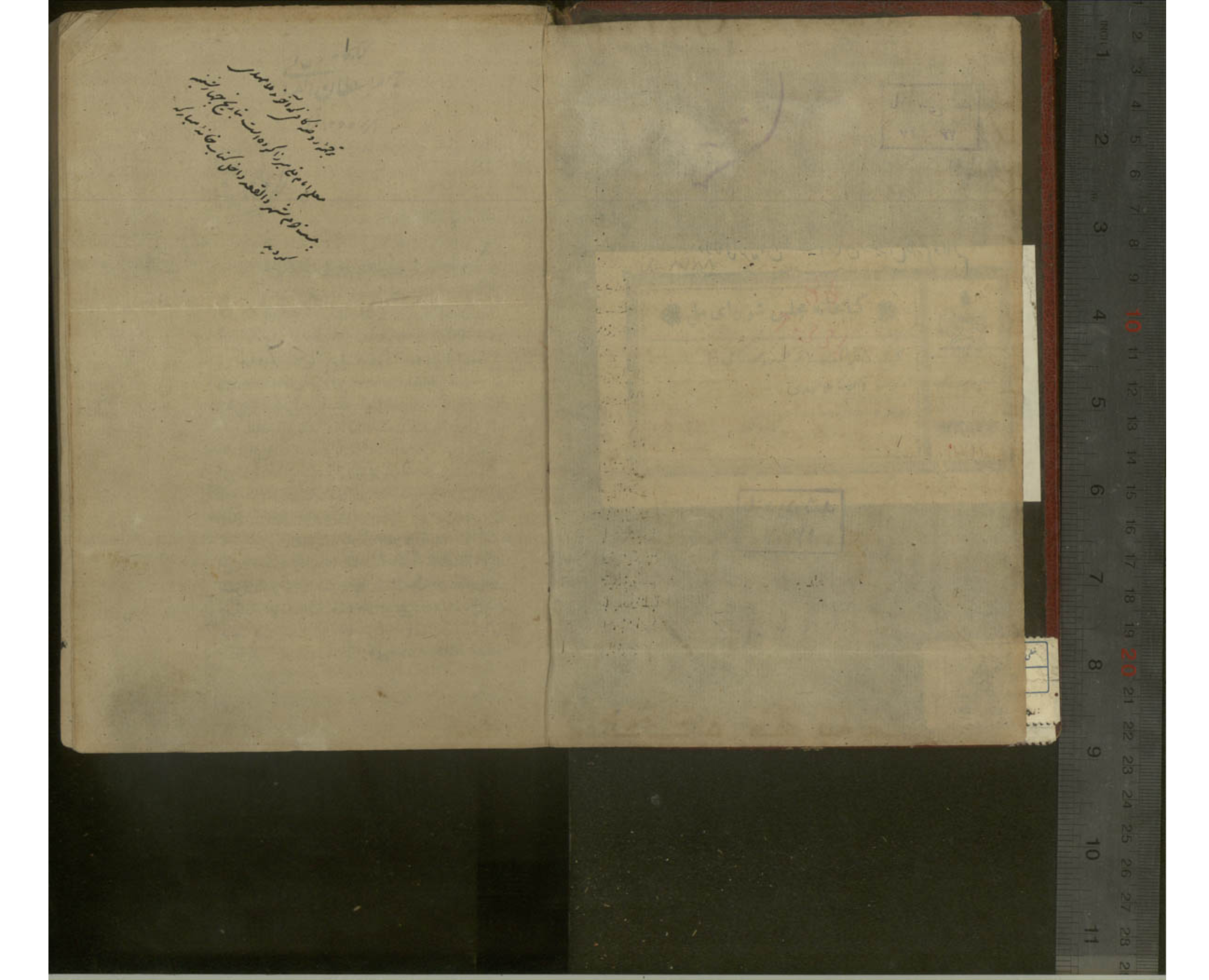

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
دلاتاکی بزندان غمت افتان وخیزان زارم وتالم
۱٤٤٠٣
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ذخر المعاد (ترجمه روضه کافی)
مؤلف آخوند ملا مهدی
موضوع
شماره قفسه ۹۰۲۲
شماره ثبت کتاب
۷۹۱۰۴
۱۷۱۲
۹۰۲۲



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سپاس بی‌قیاس و ستایش بالاتر مخصوص خداوندیست جلت عظمته
که معمورهٔ وجودش از دستبرد تطاول شهور و اعوام محروسه
جلال کبریائیش از دسترس تصرف عقول و اوهام مصونست و عرصهٔ
کبریا الفسحهٔ ذاتش بانواع لطایف و ظرایف جود و بخشش فضای
بی منتهای رحمتش باقسام کرایم مواهب خاد و دهش مملو و مشحون
ذاتش مبرا از نقص و عیبست چنانچه هستی و بودش منزه از شک
و ریب ابداع عالم بقدرت بالغهٔ اوست و امتیاز بنی آدم بکرامت
شاملهٔ اوست و صلوات صلوات زاکیات و تحف تحیات نامیات پیش
کش بارگاه حضرت سید عالم و مهتر بنی آدم انکه شریعت طاهرهٔ اش
ناسخ ملل و ادیان سایر انبیا آمد و حجج باهره و براهین ساطعه‌اش
راه نمای گمگشتگان بوادی ضلالت و غوایت و بر عترت طاهره و ذریهٔ
فاخرهٔ آنحضرت که قافله سالاران راه یقین و راه نمایان طریقهٔ انیقه
آیین و دین‌اند ستایش سید اولیا و امام اتقیاء انکه آب یاری سرسبز
شکل گشایش هواره اغصان اشجار روضه جنهٔ دین مبین مختصر
و دیان و بدست یاری کلک منطق فصیحش هیبه بلبلان شاخسار
دوحهٔ طیبهٔ سخن و آیین نغمه سرو خوش الحان و بعد الحمد و
الصلوة چون بندگان سپهر مکان نواب مستطاب فلک رفعت قمر

طلعت

طلعت بهرام صولت کیوان منزلت عرش درجت مالک ممالک سلطنت
و شهریاری و طارح معارج خوقت و جهانداری صاحب سریر ملکی
و ملکی و مسخر کشور ممسود و مبنی مروج شریعت طاهرهٔ غرا مصفی منهل
ملت حنیفیهٔ بیضا موسس قواعد عدل و احسان مخرب بنیان جور و
اعتساف آنکه از یمن معدلتش کافهٔ انام بر بستر استراحت غنوده و
از صیت رافتش قاطبهٔ خواص و عوام در مهد فراغت آسوده و عرصهٔ
جهانرا سطوت نقمتش بر مخالفان بد نیت ان مجلس تنگ و درشته
زمانرا زبطش هیبتش سلسله فاهد بر گردنشان چون بالحنات اسرار و
روزگار در دور و نکاد دولتش شیره وار بر زاویهٔ خمول خزیده و دست طمع
از دامان امان و امانی کشیده از سحاب مکرمتش ابر نیسانرا از قطرات
امطار عرق انفعال بر جبین و کوه بانت و از یم جود شی بحر بی پایانرا از
ازافواج امواج چین بر جبین هویدا و نمایان اعنی نخبهٔ دودمان ستوده
قاجار شاهزادهٔ آزاده ذی الشوکة و الاقتدار [illegible] لازال
خیام دولته مبسوطة باطناب الخلود و قباب شوکته مرفوعة باعمدة لابدی
همواره همت والا مصروف ترویج دین مبین و شریعت سید المرسلین است
و علمای اعلام ملیه و طلبهٔ علوم دینیه هر یک علی قدر مراتبهم مشمول عواطف
خسروانه و مراحم بیکرانه آنحضرت و عطیت قرین و حرف معدلت اینان للعهد
این تراب باقدام علمای اخیار دارد چون تشرف بلد دنیا و معدلت آثار
ذوالبها الطاف و مراحم بلا اکتناف مامور بترجمهٔ کتاب روضهٔ کافی
که از مولفات شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی است عطر الله مرقده
فرمودند این ذرهٔ بی مقدار بنابر امتثال لا الامر الا رفع المطاع شروع
بترجمهٔ مزبوره نموده شکسته بسته در خور فهم خود نوشته و چنانچه
باهم تا مبول در درج الثقات و الاسقاط و از درجهٔ قبول معلی

ما بطلب نکرده عین عنایت بلانهایت و محض مرحمت بلاغایت بندگان کیوان
مکان را شرف اقدام بدون شائبه شائبهٔ کی جز این خدمت عبودیت توأم خواهد
بود متوقع از مکرمت ناقدان بصیر و دقیقان خورده‌گیر آنکه بر لغزش قلمی
یا طغیان قلمی بر خورند بذیل عفو در پوشند و مهما امکن در اصلاح آن
کوشند که المأمور معذور و الانسان محل النسیان و او را مستحق بد خوالعفا
گردانند که خداوند کریم از لطف عمیم خود این شکسته بسته را توشه
و زاد و ذخیرهٔ یوم المعاد گرداند انه سمیع مجیب گفت محمد بن یعقوب
کلینی که حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن فضال از حفص
مؤذن از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و نیز روایت کرده ابراهیم بن هاشم
از محمد بن اسمعیل بن بزیع از محمد بن سنان از اسمعیل بن جابر از آنحضرت
که آنحضرت نوشتند این رساله را بسوی بعضی از اصحاب خود و امر فرمودند
ایشانرا بخواندن آن و تأمل و نظر کردن در آن و تعهد ایشان بودن و عمل کردن با
در آن است پس بودند ایشان که میگذاردند آن رساله را در مسجدهای
خانهای خود و هرگاه از نماز فارغ میشدند نظر میکردند در آن گفت است
محمد بن مالک کوفی ابو القاسم جد محمد بن یعقوب ره که حدیث کرد مرا حسین بن
محمد از جعفر بن محمد بن مالک کوفی از قاسم بن ربیع صحاف از اسمعیل بن مخلد
سراج از حضرت صادق علیه السلام گفت اسمعیل بن مخلد که بیرون آمد این رساله
از آنحضرت بسوی اصحابش که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد پس سؤال کنید از
پروردگار شما عافیت را و بر شما باد بقرار و وقار و آرام و بر شما باد
بحیا کردن و پرهیز کردن از آنچه کردند از آن صالحان پیش از شما و بر شما
باد بمدارا کردن با اهل باطل تحمل شوید ظلم را از ایشان و بپرهیزید
از منازعه کردن با ایشان طاعت ورزید و قرار دهید تقیه کردن را با اهل باطل
هرگاه با ایشان همنشینی و آمیزش کنید و گفت و شنید کنید پس بتحقیق که ناچار است شما را

از این

از این همنشینی و آمیزش و مکالمه ایشان بتقیه که خداوند امر فرموده است شما را
که فرا گیرید آن تقیه را در ما بین خود و ایشان پس هرگاه مبتلی شدید
بهمنشینی و آمیزش و مکالمه با ایشان پس ایشان زود باشد که اذیت
برسانند شما را و در مییابید در روهای ایشان خشم و غضب را و اگر
نه این بود که خداوند دفع میکند ایشانرا از شما هر آینه بضعف آرند شما را
بسختی میگرفتند و آنچه در سینهای ایشانست از دشمنی و بغض شما بیشتر است
از آنچه ظاهر میکنند از برای شما مجلسهای شما و ایشان یکی است و روحهای
شما و ایشان مختلف است که با یکدیگر الفت نمیگیرند دوست نمیدارید
شما ایشانرا هرگز و ایشان هم دوست نمیدارند شما را جز آنکه خداوند گرامی
داشته است شما را بحق و بینا کرده است شما را بآن و نگردانیده است
ایشانرا از اهل حق پس شما با ایشان مدارا میکنید و صبر میکنید بر اذیت
ایشان و ایشان را مدارائی و صبری بر چیزی نیست و همه حیلهٔ ایشان وسوسه
کردن بعضی از ایشانست ببعضی دیگر پس بتحقیق که دشمنان خدا اگر
بتوانند باز میگردانند شما را از حق لیکن خداوند نگاه میدارد شما را از این
پس بپرهیزید از خداوند و باز دارید زبانهای خود را مگر از سخن خیر
و بپرهیزید از آنکه بلغزانید زبانهای خود را بسخن باطل و بهتان و اثم
و عدوان پس بتحقیق که شما اگر باز دارید زبانهای خود را از آنچه خداوند
ناخوش دارد از چیزهائی که شما را نهی فرموده است از آن بهتر خواهد بود
از برای شما نزد پروردگار شما از آنکه بلغزانید زبانهای خود را بآن پس
بتحقیق که لغزانیدن زبان در آنچه خدا را ناخوش آید و در آنچه از آن نهی
فرموده هلاک کننده است بنده را نزد خداوند و باعث دشمنی خداوند است
و باعث کری و کوری و گنگی است در روز قیامت پس چنانچه زبانها را
بغیر فایده بحرکت آورید باین میگردید چنانچه خداوند فرموده است که

آنجماعت کران و گنگان و کورانند پس ایشان باز گشت نمیکنند یعنی
سخن نمیگویند در روز قیامت و اذن داده نمیشوند که عذر بخواهند از
خود شریف گوید که این فقره از حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه
کری و کوری و گنگی این جماعت در روز آخرت باشد چنانچه خداوند
جل و علا در آیه شریفه دیگر بیان صریح فرموده که و نحشرهم یوم القیامة
علی وجوههم عمیا و بکما و صما ترجمه ظاهر آیه شریفه اینست که محشور
میکنیم آنجماعت را در روز قیامت بر رویهای ایشان در حالتی
که کوران و گنگان و کران باشند و این منطبق است با آنچه مر ایشان را
نیز در دار دنیا حاصل است از کوری و کری و گنگی حقیقی باطنی از حق که
در روز قیامت بظهور میرسد پس در آن روز دور نیست که خداوند درباره
آن پیغمبرها بگوید یوم تبلی السرائر باز گشتیم بترجمه حدیث پیغمبر فرمود که و بپرهیزید
از آنکه بکشد شما را آنچه ذکر نهی فرموده است شما را خداوند از آن و
بر شما باد بسکوت کردن مگر در آنچه نفع بخشد شما را خداوند بآن
از امر آخرت شما و مزد دهد شما را بر آن و بسیار بجا آورید تهلیل
و تقدیس و تسبیح و ثنای بر خداوند را و تضرع کردن بسوی او
و رغبت کردن در آنچه در نزد اوست از خیر چنان خیری که اندازه
نمیکند اندازه آن را و نمیرسد کنه آن احدی پس باز دارید زبانهای
خود را بواسطه تهلیل و تقدیس و تسبیح از آنچه خداوند نهی فرموده است
از آن از سخنهای باطل چنانچه میراث میبخشد اهل خود را مخلد
بودن ایشان را در آتش هر کسی را از ایشان که بمیرد بر آن سخنان و باز
گشت نکند بسوی خداوند و باز نایستد از آن سخنان و بر شما باد
بدعا کردن پس بتحقیق که مسلمانان دریافتند بر آمدن حوائج خود را نزد
پروردگار خود بچیزی بجز از دعا و رغبت کردن بسوی خداوند و تضرع

کردن

کردن بسوی او و سؤال کردن از او پس رغبت کنید در آنچه ترغیب فرموده است شما را
خداوند در آن و اجابت کنید خدا را بسوی چیزی که خوانده است شما را
بسوی آن تا آنکه رستگار شوید و نجات یابید از عذاب خداوند و بپرهیزید
از آنکه غالب شود حرص نفوس شما بسوی چیزی از آنچه خداوند حرام
گردانیده است بر شما پس بتحقیق که هر کس بدرد پرده آنچه را که خداوند حرام
کرده است بر او در این دار دنیا حایل شود خداوند ما بین او و بهشت
و نعمت و لذت و کرامت آن که برپاست و همیشگی است از برای اهل آن
و بدانید بتحقیق که بدبخت و بی نصیب است شرف شدن بعملهائی که از برای
کسیکه مشرف شود بعملهائی که خداوند نهی شود بسبب آنکه ترک کند طاعت او را
و مرتکب شود معصیت او را پس اختیار کند دریدن پرده محرمات خداوند را
در لذتهای دنیا که منقطع و زایل شونده است از اهل آن بر مخلد بودن
در نعمتهای بهشت و لذتهای و کرامت اهل آن وای بر آنجماعت چه قدر
ناامیدانست بهره ایشان و زیانکار است باز گشتن ایشان بسوی پروردگار
و بد است حال ایشان در نزد پروردگار ایشان در روز قیامت پناه برید
بسوی خداوند از آنکه جاری گرداند شما را در امثال ایشان هرگز و از آنکه
مبتلا گرداند شما را بآنچه مبتلا گردانیده است ایشان را بآن و نیست قوت
از برای ما و شما مگر بسبب خداوند پس بپرهیزید خداوند را ای گروه
نجات یافته بجهت آنکه تمام کند خداوند از برای شما الطاف را که عطا
کرده است شما را پس بتحقیق که تمام نمیشود امر ایمان شما تا آنکه داخل شود بر شما
مثل آنچه داخل شده است بر صالحان پیش از شما تا آنکه آزمایش کرده
شوید در باره جانها و مالهای خود و تا آنکه بشنوید از دشمنان
خدا سخنانی که موجب اذیت بسیار شما باشد پس صبر کنید بر آن و تحمل
شوید آن را و تا آنکه ذلیل کنند شما را دشمن دارند شما را و تا آنکه بر شما

که طلب

ستم کنند پس متحمل شوید ستم را از ایشان در حالی که نیند بان واسطه
جانب خدا را و خوانید آخرت را فرو خورید غیظ شدید خود را در اذیتی
که در راه خدا بشما میرسانند تا انکه تکذیب کنند شما را در امر حق
عداوت کنند با شما در بارهٔ آن و دشمن دارند شما را بواسطهٔ آن
پس صبر بر خود قرار دهید بر همه اینها از ایشان و مصداق و شاهد
همه این در کتاب خداوند است که نازل کرده اینه آنرا جبرئیل بر پیغمبر
شما آیا شنیده اید قول خداوند عز و جل از برای پیغمبر شما صلی الله
علیه و آله و سلم که فرموده است که صبر کن ای پیغمبر هم چنانکه صبر کردند
صاحبان عزم و اهتمام از پیغمبران و طلب تعجیل عذاب مکن از برای قوم
خود مترجم گوید که اولوا العزم از پیغمبران جماعتی بودند که بایشان وارد
شده پنج نفرند حضرت نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد علیه و علیهم السلام
پس فرموده است که اگر تکذیب میکنند جماعت تو را پس بتحقیق که تکذیب
کرده شدند پیغمبران پیش از تو پس صبر کردند بر انچه تکذیب شدند
و اذیت رسانیده شدند بان ترجمه حدیث پس بتحقیق که تکذیب
کرده شد پیغمبر خدا و پیغمبران پیش از او و اذیت رسانیده شدند با وجود
تکذیب ایشان در امر حق پس اگر خوشحال کرداند شما را امر خداوند
در بارهٔ آن جماعت آنچنان امری که خلق کرده است خداوند ایشان را
از برای آن امر در اصل خلقت ایشان از جهة کفری که سبقت گرفته است
در علم خداوند اینکه خلق کند آن جماعت را از برای آن کفر و در اصل خلقت
و هم چنین در بارهٔ جماعتی که نام برده است ایشان را خداوند در کتاب
خود که در آنجا که فرموده است که قرار دادیم از آن جماعت پیشوایانی
چند را که میخوانند تابعان خود را بسوی آتش پس تدبر کنید اینرا
که گفتم و بفهمید و نادان مباشید از این بتحقیق که هر کس جاهل باشد

۵

این را و امثال این را از انچه خدا واجب کرده است بر او در کتاب
خود از اوامر و نواهی ترک کرده است دین خدا را و مرتکب شده است
معصیتهای او را پس مستوجب شده است غضب خدا را پس میاندازد خدا
او را برو در آتش مترجم گوید که شاید مراد از امر خداوند در بارهٔ
آن جماعت که ما را بقا فرموده شدت عذاب ایشان باشد یا بدی عاقبت
ایشان یا مهر زدن خداوند بر دل ایشان یا کفر ایشان که من الکفر
در اصل حدیث بیان آن باشد و مراد با آن جماعتی که فرموده که نام برده است
خداوند ایشان را در کتاب خود پیشوایان و رؤسای ضلالت اند و مراد
بجماعت ما قبل عامه اهل ضلالت تابعان و متبوعان و این از عطف
خاص بر عام است باز فرموده است که ای گروه رحم کرده شده رستگار
بتحقیق که خداوند تمام کرده است از برای شما انچه را اعطا کرده است
از خیر و بدانید بتحقیق که نیست از علم خداوند و نه از امر او اینکه فرا گیرد
احدی از خلق خدا در دین خدا خواهش نفس خود و رأی خود و قیاس
کردن چیزی بچیزی بتحقیق که فرو فرستاده است از برای شما خدا قرآن
و قرار داده است در او بیان هر چیزی را و قرار داده است از برای
قرآن و از برای علم آن اهلی را که جایز نیست اهل علم قرآن را آنچنان
کسانی را که عطا کرده است خداوند بایشان علم قرآن را اینکه فرا گیرند
در قرآن خواهش نفس خود و رأی خود و قیاس چیزی را بچیزی بی
نیاز کرده است خداوند ایشان را از اینها بسبب انچه داده است ایشان را
از علم قرآن و مخصوص کرده است ایشان را بان علم و گذارده است
آن علم را در نزد ایشان بسبب کرامت خداوند که گرامی داشته است و
ایشان را بان کرامت و ایشانند اهل ذکر که امر فرموده است خداوند این
امت را بسؤال کردن از ایشان و ایشانند آنچنان کسانی که هر کس سؤال

سؤال کنند ایشان را با حال آنکه کمتر باشد در علم خداوند اینکه تصدیق
کنند ایشان را و پیروی کنند ایشان را و ایشان را هدایت کنند او را و عطا کنند
او را از علم قرآن آن قدری که راه یابد بآن بسوی خداوند باذن
خداوند و بسوی همه راههای حق و ایشانند کسانی که رو گردانیده اند
از ایشان و نیز از سؤال کردن از ایشان و از علم ایشان که خداوند
گرامی داشته است ایشان را بآن علم و قرار داده است آن علم را در نزد
ایشان مگر آنکه پیش گرفته است بر او شقاوت در علم خداوند در اصل
خلقت او در عالم ارواح پس اینجماعتند کسانی که رو گردانیده اند از سؤال
کردن از اهل ذکر و آنکسانی که داده است ایشان را خداوند علم قرآن
و گذاشته است علم را در نزد ایشان و امر کرده است مردم را بسؤال
کردن از ایشان و اینجماعتند آنکسانی که فرا میگیرند بخواهشهای نفسانی
خود را و رایها و قیاسهای خود را تا آنکه مستولی شده است و راه یافته است
شیطان بر ایشان بجهت آنکه ایشان قرار داده اند کسانی را که مؤمنند
در علم قرآن که در نزد خداوند است کافر و قرار داده اند آنکسانی را که
گمراهند در علم قرآن که در نزد خداوند است مؤمن و تا آنکه قرار داده اند
در بسیاری از امور آنچه را که خداوند حلال کرده است حرام و قرار
داده اند در بسیاری از امور آنچه را خداوند حرام کرده است حلال پس
اینست اصل فایده و ثمره خواهشهای نفسانی ایشان و بتحقیق که وصیت
فرمود بسوی ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش پس گفتند که
ما بعد از گرفتن خداوند پیغمبر خود را آنچه ایشان وارد و ما را اینکه فرا گیریم
آنچه را متفق شود بر آن رای مردم بعد از وفات پیغمبر و بعد از وصیتی
که وصیت کرده بود بسوی ما و امر کرده بود ما را بآن با حال آنکه مخالفت
کنیم خدا را و پیغمبر خدا را پس نیست احدی که جرأتش بیشتر باشد بر خداوند

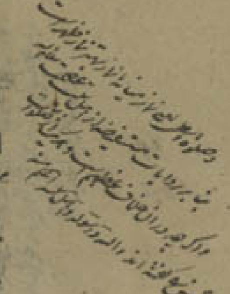
و مکر ایشان ظاهرتر باشد از آنکسی که فرا گیرد این طریقه را و گمان کند اینکه این
طریقه را سنادی برای او بخدا قسم که بتحقیق که حق خداوند است بر خلقش
اینکه فرمان برند او را و پیروی کنند امر او را در حیات پیغمبر صلی الله علیه
و آله و بعد از وفاتش و اینکه پیشوایانند اینجماعت دشمنان خدا اینکه گمان
کنند که احدی از ایشان که اسلام آورده اند با پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته
باشد سخن خود را و رای خود را و قیاسهای خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله با حال آنکه مخالفت کننده باشد مر پیغمبر را پس اگر گوید گوینده این
جماعت که بلی پس بتحقیق که دروغ بسته است بر خدا و گمراه شده است گمراهی
دور از حق و اگر بگوید گوینده از ایشان که نه روا نبود از برای کسی اینکه
فرا گیرد رای خود را و خواهش نفس خود و قیاسهای خود را پس بتحقیق
که اقرار کرده باینچه حجتست بر خودش با حال آنکه او از کسانیست که گمان
میکند اینکه خداوند فرمان برده میشود و پیروی میشود امرش بعد
از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بتحقیق که فرموده است خداوند
و سخن او حق است که نیست محمد مگر پیغمبری که بتحقیق که گذشته اند پیش
از او پیغمبران آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود باز میگردید بپاشنه‌های
پاهای خود و هر کس باز گردد از دین بر پاشنه‌های خود پس ضرر نمیرساند
خدا را هرگز و زود باشد که خدا جزا دهد شکر کنندگان را و این فرموده خدا
بجهت آنست که بدانید که بتحقیق که خدا فرمان برده میشود و پیروی میشود
امر او در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفاتش و چنانچه روا
نبود از برای احدی از مردم که پیغمبر بود اینکه فرا گیرد خواهش نفس خود را
و نه رای خود را و نه قیاسهای خود را با حال آنکه مخالفت کنند با
امر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس همچنان روا نبود از برای احدی بعد از پیغمبر
اینکه فرا گیرد خواهش خود و نه رای خود و نه قیاسهای خود را و فرموده است

انحضرت علیه که شرك کنید بلند کردن دستهای خود را در نماز مگر بگوییه
در وقت تکبیرة الاحرام پس تحقیق که مردم شما را مشهور ساخته اند باین
عمل و خداوند است بار عجب شده و نیست که نجی از معصیت و نه قوت
بر طاعت مگر بواسطه خدا مترجم گوید که امر انحضرت بانکه تکبیر کردند
دستها را در نماز مگر یک مرتبه بجهة تقیه ما از اهل سنت است چه مذهب
ابو حنیفه کراهت رفع یداست در رفع الیدین تکبیرات نماز و الحکم در اخر مرتبه
اختیار نموده تکبیرات دیگر غیر تکبیرة الاحرام و مالک نیز با این جهت است
بنابر انجه روایت شده است از او کردن اخر مرتبه اختیار نموده و فرموده است
علیه که بسیار بخوانید خدا را پس تحقیق که خدا دوست میدارد از بندگان
مومن خود اینکه بخوانند او را و تحقیق که وعده داده است خدا بندگان
مومن خود را به استجابت کردن دعای ایشان و خداوند کرد اند است
دعای مومنین را در روز قیامت از برای ایشان عملی که باعث بلندی
درجات ایشان شود در بهشت پس بسیار یاد کنید خدا را انقدر که
بتوانید در هر ساعتی از ساعات شب و روز پس تحقیق که خداوند
امر فرموده است که بسیار یاد کرده او و خداوند یاد کننده است کسی را
که یاد کند او را از مومنین و بدانید که تحقیق که یاد کرده است خدا را احدی
از بندگان مومن او مگر انکه یاد کرده است خدا او را بخوبی پس عطا کنید
خدا را از نفوس خود کوشش کردن در طاعت او و دوری کردن از محرمات
او را بخان محرماتی که حرام کرده است انها را در ظاهر قران و باطن
قران پس تحقیق که خداوند تبارك و تعالی فرموده است در کتاب خود
و سخن او حق است که وا گذارید ظاهر گناه را و باطن گناه را گویند که
ظاهر از کلام حضرت اینست که تفسیر فرموده است این آیه شریف را که وذروا
ظاهر الاثم و باطنه بانکه مراد از ظاهر الاثم آن گناهی باشد که از ظاهر

قران فهمیده شود و مراد بباطن الاثم آن گناهی باشد که از باطن قران استنباط
شود و وارد شده است که مراد بظاهر الاثم معاصی است و مراد بباطن الاثم
شرك و شك در قلب است و نیز تفسیر شده است که مراد بظاهر الاثم آن گناهیست
که اشکار کرده شود و باطن الاثم آن گناهی است که پنهانی کرده شود و شاید
که این تفسیر حضرت تفسیر باطن باشد باز گشتیم بترجمه و بدانید که تحقیق که آنچه را
که امر فرموده است خداوند که اجتناب کنید از او پس تحقیق که حرام کرده است آنرا
و پیروی کنید اثار پیغمبر خدا را و طریقه انحضرت را پس فرا گیرید انها را و
پیروی مکنید خواهشهای نفس خود را و رایهای خود را پس گمراه شوید پس
بتحقیق که گمراه ترین مردم نزد خدا کسی است که پیروی کند نفس خود را و رای
خود را بدون راهنمایی از خدا و نیکویی کنید بسوی خودتان انقدر
که بتوانید پس اگر نیکویی کنید نیکویی کرده اید از برای خود و اگر بدی کنید بدی
کرده اید بخود و سلوك نیکو کنید با مردم و سوار مکنید ایشان را بر گردنهای خود
با حال انکه جمع کنید با این سلوك نیکو طاعت خدا را اگر پروردگار شما است
و بپرهیزید از انکه دشنام دهید دشمنان خدا را در جایی که بشنوند از شما
پس ایشان دشنام دهند خدا را از روی ظلم و نادانی پس تحقیق که سزاوار است
از برای شما اینکه بدانید اندازه دشنام دادن ایشان خدا را که چگونه است
آن تحقیق که هر کس دشنام دهد اولیاء الله و پیشوایان دین را پس تحقیق
که شکسته است حرمت دشنام دادن خدا را و کیست ستمکارتر نزد خداوند
از انکه که طلب کند دشنام دادن خدا را و اولیاء خدا را پس واگذارید
دشنام دادن دشمنان خدا را پس پیروی کنید امر خدا را و نیست گریزی
از معصیت و نه قوتی بر طاعت مگر بواسطه خداوند و فرموده است انحضرت
علیه که ای گروهی که حفظ میکنید خدا و ندا از برای ایشان امر ایشان را بر شما
باد به پیروی کردن اثار و احادیث پیغمبر خدا و طریقه انحضرت و اثار پیشوایان

هدایت یافتگان از اهل بیت پیغمبر از بعد پیغمبر و طریقه ایشان پس بتحقیق که
هر کس فرا گیرد این را پس بتحقیق که هدایت یافته است و هر کس ترک کند این را
دور کرده شده از این گمراه شده است بجهت آنکه ایشانند آنچنان کسانی که امر
کرده است خداوند با طاعت کردن ایشان و ولایت ایشان و بتحقیق که فرموده است
پدر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که مداومت کردن بر عمل در پیروی آثار
و سنتهای آنحضرت و اگر چه کم باشد آن عمل چند بهتر است از برای خدا
و نفع بخشنده تر است نزد او در عاقبت از کوشش کردن در بدعتها و پیروی
کردن خواهشهای نفسانی آگاه باشید بتحقیق که پیروی کردن خواهشهای
نفسانی و پیروی کردن بدعتها بدون راهنمائی از خدا گمراهی است
و هر گمراهی بدعت است و هر بدعتی در آتش است و یافته نمیشود چیزی
از نیکی کردن نزد خدا است مگر بفرمان بردن او و صبر کردن و راضی بودن
بجهت آنکه بتحقیق که صبر و رضا از طاعت خداوند است و بدانید اینکه
ایمان ندارد بنده از بندگان خدا تا آنکه خشنود باشد از خدا در آنچه
خدا میآورد بسوی او از آنچه دوست دارد و ناخوش دارد و بجا
نمی آورد خداوند با کسی که صبر کند و خوشنود باشد از خداوند مگر آنچه
که خداوند سزاوار است و آنچه را که خداوند سزاوار است بهتر است از برای
او از آنچه او آنرا دوست دارد و ناخوش دارد و بر شما باد که محافظت کنید
بر نمازها و نماز میانه یعنی بهترین آنها و بایستید از برای خدا در حالی که دعا کنندگان
باشید چنانچه خداوند امر فرموده است باو در کتاب خود مؤمنان را پیش
از شما را و شما را و بر شما باد بدوست داشتن فقراء مسلمانان پس بتحقیق
که هر کس ذلیل کند ایشان را و تکبر کند بر ایشان پس بتحقیق که لغزیده است از دین
خدا و خدا او را ذلیل کننده است و دشمن دارنده است و بتحقیق که فرموده است
پدر ما پیغمبر خدا ص که امر فرموده است مرا پروردگار من بدوست داشتن

فقراء



فقراء مسلمانان و بدانید که هر کس ذلیل کند یکی از مسلمانان را می اندازد
خداوند بر او دشمنی خود را و ذلت را تا آنکه دشمن بدارند مردم او را
و سخت تر است دشمنی خدا مر او را پس بپرهیزید خدا را در باره برادران
مسلمانان خود فقراء از ایشان پس بتحقیق که از برای ایشان است بر شما
حقی که دوست بدارید ایشان را پس بتحقیق که خدا امر فرموده است پیغمبر
خود را ص بدوستی ایشان پس هر کس دوست ندارد کسی را که امر
فرموده است خداوند بدوستی او پس بتحقیق که نافرمانی کرده است
خدا را و پیغمبر خدا را و هر کس نافرمانی کند خدا را و پیغمبر خدا را و بمیرد
بر این حال مرده است و حال آنکه از گمراهانست و بپرهیزید از اظهار
بزرگی و کبر پس بتحقیق که کبریا ردای خداوند است عز و جل پس هر کس
منازعه کند خدا را در ردای او در هم شکند خدا او را و ذلیل کند او را در روز
قیامت و بپرهیزید از اینکه ستم کند بعضی از شما بر بعضی
دیگر پس بتحقیق که این خصلت نیست از خصلتهای بندگان شایسته پس
بتحقیق که هر کس ظلم کند میگرداند خداوند ظلم او را و او را بر خودش و
میگردد یاری خدا از برای آنکه ظلم شده است بجای او و هر کس یاری کند
خدا او را غالب می آید و در می یابد ظفر را از جانب خداوند و بپرهیزید
از آنکه حسد ورزند بعضی از شما با بعضی دیگر پس بتحقیق که کفر بیخ و ریشه
آن حسد است و بپرهیزید از اینکه یاری کنید کسی را بر ضرر مسلمان
مظلوم که پس بخواند خدا را بر شما پس مستجاب شود از برای او
در باره شما پس بتحقیق که پدر ما پیغمبر خدا ص بود که میفرمود که نفرین
مسلمان مظلوم مستجابست و باید که یاری کند بعضی از شما بعضی دیگر را
پس بتحقیق که پدر ما پیغمبر خدا ص بود که میفرمود که یاری کردن مسلمان
بهتر و بزرگتر است از روزه گرفتن یک ماه و اعتکاف کردن

بگاه در مسجد الحرام و بپرهیزید از آنکه بخواهد یکی از شما از برادران
دینی خود حقی را که در نزد او داشته باشد و حال آنکه او محتاج باشد
پس بتحقیق که پدر ما پیغمبر خدا ص بود که میفرمود که نیست از برای مسلمانی
اینکه طلب کند حقی خود را از مسلمان محتاج و هر کس مهلت دهد مسلمان
محتاج را در سایه رحمت خود در آورد خداوند او را در روزی که
سایه نیست مگر سایه او و بپرهیزید ای گروه رحم کرده شده که زیادتی
داده شده اید بر آنهای دیگر از اینکه حبس کنید حقوق خداوندی را
در نزد خود و تاخیر اندازید ادا را از روزی بروزی و ساعتی
بساعتی پس بتحقیق که هر کس شتاب کند در ادا کردن حقوق خداوندی
که در نزد اوست خداوند توانا تر است بر شتاب کردن بسوی مضاعف کردن آنها
خیر دنیا و آخرت را از برای او و بتحقیق که هر کس تاخیر بیندازد حقوق خدا
که در نزد او است خداوند توانا تر است بر تاخیر انداختن روزی او و
هر کس که حبس کند خداوند روزی او را توانائی ندارد که روزی دهد
خود را پس بشتابید بسوی خداوند حق آنچه روزی داده است شما را
که پاکیزه کرده اند از برای شما بقیه آن روزی را و زود وفا کند از برای
شما آنچه وعده داده است شما را از مضاعف کردن این روزی از برای
شما مرتبه های بسیار که نمیداند عدد آنها را و نهایت زیادتی آنها را مگر
خداوند پروردگار عالمیان و فرموده است که بپرهیزید خدا را ای گروه
و اگر توانایید که نبوده باشد از شما کسی که امام را ملجا و مضطر سازد پس چنان
کنید پس بتحقیق که ملجا سازنده امام کسی است که سخن اهل صلاح را که تابعان امام
و تسلیم کنندگان او و صبر کنندگان بر ادا حق او و شناسندگان حرمت فضیلت
او هستند پیش سلطان جور ببرد و بدانید که هر کس چه این منزله باشد در نزد
امام پس او کیست که امام را ملجا ساخته است پس هر گاه بکند این کار را

نزد

نزد امام ملجا میسازد امام را که لعن کند اهل صلاح را که تابعان او بند
و تسلیم کنندگان فضیلت او بند و صبر کنندگان بر ادا حق او بند و
شناسندگان حرمت او بند پس هر گاه لعنت کند امام اهل صلاح را بجهت
ملجا ساختن دشمنان خدا او را پس گردد لعنت او رحمتی از جانب
خدا بر اهل صلاح و برگردد لعنت خدا و ملائکه و پیغمبران بر جماعتی که ملجا
ساخته اند امام را و بدانید ای گروه اینکه این طریقه از خدا بتحقیق که جاری
بوده در بندگان صالح پیش از این و فرموده که هر کس خوشحال کرده او را
اینکه ملاقات کند خدا را و حال آنکه مومن باشد البته البته پس باید دوست
دارد خدا را و پیغمبر او را و مومنان را و باید بیزاری جوید بسوی خدا از
دشمنان ایشان و تسلیم کند آنچه را رسیده است بسوی او از فضیلت ایشان
بجهت آنکه فضیلت ایشان را نمیرسد بآن هیچ ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه
کسیکه پست تر مرتبه ایشان باشد آیا نشنیده اید اینچیز را که خداوند یاد کرده است
از فضیلت پیروان امامان هدایت یافتگان و آنها پیروان مومنان اند
فرموده است خداوند که اینجماعت با کسانی اند که خداوند نعمت کرده است
بایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقی
هستند اینجماعت پس این راهی است از راههای فضیلت پیروان ائمه
پس چگونه است حال خود ائمه و فضیلت ایشان و هر کس خوشحال کرده او را
اینکه تمام کند خداوند از برای او ایمان او را تا اینکه بوده باشد مومن البته
البته پس باید وفا کند از برای خدا بشرطهای ایمان چنان شرطهائی که شرط
کرده است خداوند آنها را با مومنین پس بتحقیق که خداوند شرط کرده است
با قبول ولایت او و ولایت پیغمبر او و ولایت پیشوایان مومنین برپا داشتن
نماز و دادن زکوة و قرض دادن بخدا قرضی نیکو و دوری کردن فحشها
هرچه آشکارا باشد و هرچه پنهان باشد پس باقی نماند چیزی از آنچه تفسیر

شده است از محرمات خداوندی مگر آنکه بتحقیق که داخل است در دسته
معاصی پس هر کس اطاعت خدا را در میان خود و خدا از روی اخلاص از برای
خدا و مرض نگرداند نفس خود را در ترک کردن چیزی از این شرطها
پس آنکه او نزد خداوند داخل است در گروه خداوند که غالبند
و او از جمله مؤمنان است البته و بپرهیز بپا از اصرار کردن بر چیزی از آنچه
حرام کرده است خدا در ظاهر قرآن و باطن قرآن و بتحقیق که
فرموده است خداوند که اصرار نمیکنند بر آنچه بجا آورده اند از معصیتها
و ظلمها با حال آنکه عالم باشند تا اینجا بود و در روایت قاسم بن ربیع و باز
فرموده است در طریق دیگر از روایت که قصد میکند خداوند مؤمنان
پیش از شما را هرگاه فراموش میکردند چیزی را از آنچه شرط کرده است
خداوند در کتاب خود پیدا نشد که نافرمانی کرده اند خدا را در ترک
کردن ایشان آنچیز را پس استغفار میکردند و بازگشت میکردند بسوی
ترک آن چیز پس اینست معنای فرموده خدا که اصرار نمیکنند بر آنچه
بجا آورده بودند با حال آنکه عالم باشند مترجم گوید که شاید مراد آن
حضرت که فرموده است که هرگاه فراموش میکردند چیزی را پیدا نشد
که نافرمانی کرده اند خدا را این باشد که فراموش میکردند آن چیز را
از جهت کوتاهی و قلت مبالات و بی اعتنائی در باره آنچیز یا آنکه فراموش
میکردند یاد خدا را و تهدید و وعید او را در باره آن چیز تا مرتکب آن شوند
باشد با آنچه اتفاقی است و حدیث مشهور نبوی بر آن دلالت دارد
که فرموده است که برداشته شده است از امت من نه چیز که یکی از آنها
فراموشی است یعنی مواخذه بر آن یا آنکه گوییم که مراد از فراموشی ایشان آن
چیز است بدون کوتاهی و استغفار ایشان در مقامی بلندتر از مقامی
ظاهر باشد که مقام مقربان است لیکن این وجه نسبت بسیاق اسلاً به

دوراست

دور است بلکه شاید بموقع نباشد باز گشتیم بترجمه حدیث و بدانید
که بتحقیق که اینست و جز این نیست که امر کرده است خداوند و نهی کرده است
از برای آنکه اطاعت کرده شود در آنچه امر شده است بآن و باز ایستاده
شود از آنچه نهی شده است از آن پس هر کس پیروی کند امر خداوند را پس
بتحقیق که فرمان برده است او را و بتحقیق که دریافته است هر چیزی را از خیر
که در نزد خداوند است و هر کس باز نایستد از آنچه نهی فرموده است خدا
از آن پس بتحقیق که نافرمانی کرده است خدا را پس اگر بمیرد بر حال نافرمانی
بر رو در اندازد خداوند او را بآتش و بدانید که نیست واسطه و شفیع
ما بین خداوند و احدی از خلق او نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه
کسی که مرتبه او پست تر باشد از ایشان از خلایق همه ایشان محتاج اطاعت
خداوند پس اهتمام کنید در طاعت خداوند اگر خوشحال کرده است شما را اینکه
مؤمن باشید البته البته و نیست قوتی بر طاعت مگر بواسطه خدا
و فرموده است که بر شما باد بطاعت پروردگار خود آنقدر که بتوانید
پس بتحقیق که خداوند پروردگار شما است و بدانید اینکه اسلام آن
تسلیم کردن امر خدا است و تسلیم کردن امر خدا آن اسلام است پس
هر کس تسلیم کند پس بتحقیق که اسلام آورده است و هر کس تسلیم نکند
پس اسلامی از برای او نیست و هر کس خوشحال کرده است او را اینکه مبالغه
کند در احسان کردن بخود پس باید اطاعت کند خداوند را پس
بتحقیق که هر کس اطاعت کند خداوند را پس بتحقیق که مبالغه کرده است
در احسان کردن بخود و بپرهیز بپا از آنکه مرتکب شوید معصیتهای
خداوند را پس بتحقیق که هر کس بدرد پرده معصیتهای خدا را پس بتحقیق
نموده آنها را پس بتحقیق که مبالغه کرده است در بدی کردن بخود و نیست ما
بین احسان کردن و بدی کردن واسطه پس از برای اهل احسانست

بلغ

نزد پروردگارشان بهشت و از برای اهل بدی پیش نزد پروردگارشان
آتش پس عمل کنید بطاعت خداوند و دوری کنید معصیتهای او را و بدانید
که بتحقیق که نیست که نفع ببخشد شما را بدل از خداوند احدی دیگر از خلق
خداوند هیچ گونه نفعی را نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه غیر آنکه کم پستتر است
مرتبه ایشان پس هر کس خوشحال کرده اند او را اینکه نفع ببخشد او را شفاعت
شفاعت کنندگان نزد خداوند پس طلب کند بسوی خداوند اینکه
خوشنود شود از او و بدانید اینکه احدی از خلق خداوند در نمی یابد
رضای او را مگر بآنکه اطاعت کند او را و اطاعت کند پیغمبر او را و اطاعت
کند کسانی را که صاحب اختیارانند امر او و نیند از آل محمد صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم و نافرمانی ایشان از نافرمانی خداست و انکار نکند هیچ
فضیلتی را از برای ایشان نه کوچک و نه بزرگ و بدانید اینکه بتحقیق که منکرین
آل محمد ایشانند تکذیب کنندگان و بتحقیق که تکذیب کنندگان ایشانند
منافقان و بتحقیق که خداوند فرموده است از برای منافقان و سخن او
حق است که بتحقیق که منافقان در منزل پایین ترانند از آتش و نمی یابی تو
ایشان از برای ایشان یاوری را و نباید بترسد احدی از شما که ثابت کلام
کرده باشد خداوند در دل او طاعت و ترس خود را از احدی از مردمانی
که بیرون برده باشد خدا او را از طریقه حق و نه کرده باشد او را از اهل
آن طریقه پس بتحقیق که کسانی که منکر آنند است خدا ایشان را از اهل و
طریقه حق پس اجماعت ایشانند شیاطین انس و جن پس بتحقیق که از برای
شیاطین انس حیله و مکر و فریب است و وسوسه کردن بعضی از ایشان
بسوی بعضی دیگر اراده دارند شیاطین انس اگر بتوانند اینکه باز گردانند
اهل حق را از آنچه گرامی داشته است خداوند ایشان را بآن چیز از نظر
کردن در دین خدا چنان دینی که منکر آنند است خداوند شیاطین انس را

انا اهل

انا اهل آن دین بچشم اراده داشتن آن شیاطین اینکه مساوی باشند
دشمنان خدا با اهل حق در شک و انکار و تکذیب پس بوده باشند
مساوی چنانچه وصف فرموده است خداوند در کتاب خود از فرموده
خود که دوست داشتند آن جماعت که کافر شوید شما چنانچه کافر شدند
پس بوده باشید مساوی پس نهی فرموده است خداوند کسانی را که یاری
میکنند بطریقه حق از اینکه فرا گیرند از دشمنان خدا دوستی یا یاوری را
پس هیچ جزع و فزع نیابید از ندشما را و بیان نکرده اند شما را از یاری کردن بطریقه
حق که مخصوص کرده است خدا شما را بآن چیزی از حیلهای شیاطین
انس و مکر ایشان در امور ایشان شما دفع میکنید شما بدیهای ایشان را بفضیلتی
که آن نیکوتر فضلها است در ما بین خود و ایشان در حالیکه طلب میکنید
شما باین عمل جانب پروردگار خود را با طاعت کردن او و ایشان نیست
خیری در نزد ایشان و جایز نیست از برای شما اینکه مطلع کرده باشید
ایشان را بر اصول دین خدا پس بتحقیق که ایشان اگر بشنوند از شما چیزی را
در اصول دین دشمنی میکنند با شما بر سر آن و فاش میکردانند آن چیز را
بجهت ضرر شما و کوشش میکنند بجهت هلاکت شما و متوجه میسازند بسوی
شما آنچه را که ناخوش دارید و نمی باشد از برای شما انصافی از ایشان
در دولتهای فجار پس بشناسید منزلت خود را در ما بین خود و اهل باطل
پس بتحقیق که سزاوار نیست از برای اهل حق اینکه نازل کردانند خود را منزله
اهل باطل اینکه منکر آنند است خداوند اهل حق را در نزد خود بمنزله اهل
باطل آیا نشناخته اید روش سخن خداوند را عز و جل در کتاب خود که
میفرماید که آیا میگردانیم ما آنچنان کسانی را که ایمان آورده اند و عمل
صالح کرده اند مثل کسانی که فساد میکنند در زمین بلکه آیا میگردانیم
پرهیزگاران را مثل بدکاران دور کنید خود را از اهل باطل و مکر آنند

خدا را تبارک و تعالی با آنکه از برای او مثلی است بلند تر از همه مثلها و امام
خود را و دین خود را آنچنان دینی که صاحب دین بید باز دین در محل سترحی
شدن اهل باطل پس غضبناک کنید خدا را بر خود پس هلاک شوید پس ترک
کنید ترک کنید این را ای اهل صلاح ترک میکند امر خدا را و امر آنکسی را
که امر فرموده است شما را خداوند بطاعت آنکسی که پس تغیر دهید خداوند را
آنچه ذکر با شماست از نعمت دوست دارید در راه خدا هر کس را متصف
باشد بصفت شما و دشمن دارید در راه خدا کسی را که مخالف باشد شما را و
ببخشید دوستی خود را و نصیحت خود را از برای کسی که متصف باشد بصفة
شما و نبخشید آن دوستی و نصیحت را از برای کسی که رو گردانیده از صفت شما
و طریقه شما و دشمنی کند با شما بر آن صفت و طریقه و طلب کند از برای
شما هلاک کنندها را این ادب ماست که ادب خداوند است پس فرا
گیرید آن را و بفهمید آنرا و در یابید آنرا و محکم بگیرید آنرا و مینداز ید
از او را پشت سر خود هر چه موافق باشد خواهش نفس شما را طرح کنید
و فرا گیرید آن را و بپرهیزید از تکبر کردن بر خداوند و بدانید که بنده
نمیازند که مبتلی شده است به تکبر کردن بر خدا مگر آنکه تکبر کرده است بر دین
خدا گوید که مراد آنست که تکبر کردن بر خدا انبیاست که نافرمانیهای بزرگ
کند تا بحد تکذیب بدین خدا رسد چنانچه خداوند فرموده که پس بود عاقبت
آنجماعتی که بدیهای بزرگ را بجا آوردند اینکه تکذیب کردند ایشان خدا را
بوده که بآیات خدا استهزا میکردند باز گشتیم بترجمه فرموده است پس
مستقیم باشید بجهت امتثال باشید از برای خداوند و باز مگردید از دین
بر پاشنهای پای خود که باز گشته بجهت حالی که زیان کار آیید پناه دهد
خداوند ما را و شما را از تکبر کردن بر او و نیست قوتی از برای ما و شما
مگر بواسطه الطاف و فرموده است که بتحقیق که بنده هرگاه بوده باشد که خلقت

کرده باشد

کرده باشد خدا او را در اصل خلقت مؤمن نمیرد تا آنکه مکروه و ناخوش
گرداند خداوند بسوی او بدی را و دور گرداند او را از آن بدی
و هر کس ناخوش گرداند خداوند بسوی او بدی را و دور گرداند او را
از بدی عافیت بخشد خداوند او را از آنکه داخل شود او را تکبر و
تجبر پس نرم شود طبیعت او و نیکو شود خلق او و گشاده شود روی
او و نیکو شود بر او وقار اسلام و آرام آن و فروتنی آن و پرهیز کند
از محرمات خداوند و اجتناب کند چیزهائی را که خدا از آن بغضب آید
و دوری کند خداوند او را دوستی مردم را و نیکو سلوک کردن با ایشان
و نیز بیداد ایشان و ترک کردن خصومتها را با ایشان و نبوده باشد
در هیچ چیز از آن خصومتها و نه از اهل آن خصومتها و بتحقیق که بنده هرگاه
بوده باشد که خلقت کرده باشد خدا او را در اصل خلقت کافر نمیرد تا آنکه
محبوب گرداند خدا بسوی او بدی را و نزدیک گرداند او را بآن بدی
پس هرگاه محبوب گرداند بسوی او بدی را و نزدیک گرداند او را بآن
بدی مبتلی میشود بتکبر و تجبر پس قسی و سخت میشود دل او و بد میشود
خلق و طبیعت او و سخت میشود روی او و ظاهر میشود فحش زشت او
و کم میشود حیاء او و بر میدارد خدا پرده او را و مرتکب میشود محرمات را
پس باز نمیدارد خود را از آن محرمات و مرتکب میشود معصیتهای خدا را
و دشمن میدارد طاعت او و اهل طاعت را پس دور است ما بین حال
مؤمن و حال کافر سؤال کنید از خدا عافیت را و طلب کنید بسوی او آن را
و نیست قوتی از برای چیزی جز قوتی بر چیزی مگر بواسطه خداوند صبر
کنید نفس خود را بر بلا در دنیا پس بتحقیق که پی در پی در آمدن بلا
در دنیا بر خود در طاعت خدا و ولایت او و ولایت آنکسی که امر کرده است خدا
بولایت او بهتر است عاقبت آن در نزد خداوند در دار آخرت از پادشاهی

دنیا اگرچه طول بکشد پی در پی در آمدن نعمت دنیا و بهجت و حسن آن و
وسعت عیش آن در معصیت خدا و ولایت کسیکه نهی کرده است خدا از ولایت
او و طاعت او پس بتحقیق که خداوند امر کرده است باطاعت امامانی که قائم بوده است
ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است عز من قائل که گردانیدیم ما ایشان را
امامانی چند که هدایت میکنند مردم را بامر ما و ایشانند آنجماعتی که امر فرموده است
خداوند بولایت ایشان و اطاعت ایشان و ایشان کسانی که نهی فرموده است
خداوند بندگان را از ولایت ایشان و اطاعت ایشان و ایشان پیشوایان
ضلالت اند که مقدر کرده است خداوند اینکه بوده باشد از برای ایشان
غلبها و تسلطها در دار دنیا بر اولیاء خدا که امامان از آل محمد اند صلوات
الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین عمل میکنند در دولت خود به نافرمانی
خداوند و نافرمانی پیغمبر او تا آنکه ثابت شود بر ایشان کلمه عذاب و کاش
که شما بوده باشید با پیغمبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبران پیش از او و صلوات الله علیهم
پس تدبر میکردید آنچه را که حکایت کرده است خداوند از برای شما در کتاب
کریم خود از آنچه مبتلی ساخته اند بآن پیغمبران خدا و پیروان ایشان از مؤمنان
پس سؤال میکردید از خداوند اینکه عطا کند شما را صبر کردن بر بلا در حالت
خوشی و بدی و سختی و سستی مثل آن صبری که عطا کرده بود ایشان را
و بپرهیزید از مشابهت کردن با اهل باطل و بر شما باد بروش صالحان و
وقار ایشان و آرام و علم و فروتنی ایشان و پرهیز کردن ایشان از محرمات
خداوندی و راستی و وفاء ایشان و کوشش کردن ایشان در عمل کردن
بطاعت خداوند پس بتحقیق که شما اگر بجا نیاورید روش ایشان را نرسیده باشید
در نزد خداوند بمنزلت صالحانی که پیش از شما بوده اند و بدانید اینکه
خدای تعالی عز و جل هرگاه اراده کند بنده خیر او را وسعت میدهد سینه او را
از برای اسلام پس هرگاه عطا کند خداوند باو این را که گویا میشود زبان

او بحق و می بندد دل خود را بر آن پس عمل میکند بحق پس هرگاه جمع کند خداوند از برای
او این خوبیها را تمام میشود از برای او اسلام او و میباشد در نزد پروردگار
عز و جل اگر بمیرد بر این حال از جمله مسلمانان البته و هرگاه خداوند اراده نکند
بنده خیر او را وا میگذارد او را بخود و میباشد سینه او تنگ که هیچ خیری
در او داخل نشود پس اگر جاری شود بر زبان او سخن حقی نمی بندد دل خود
بر آن و هرگاه نبندد دل خود را بر آن عطا نمیکند خداوند او را عمل کردن
بآن پس هرگاه جمع شود این بدیها بر او تا آنکه بمیرد و او بر این حال باشد
میباشد نزد خداوند از جمله منافقان و میگردد آنچه جاری شده است بر زبان
او از سخن حق که خداوند عطا نکرده است باو اینکه ببندد دل خود را بر آن
و عمل کند بآن حجتی بر او روز قیامت پس بپرهیزید خدا را و سؤال کنید از او اینکه
وسعت دهد سینهای شما را از برای اسلام و بگرداند زبانهای شما را گویا
بسخن حق تا آنکه بمیراند شما را و شما بر این حال باشید و بگرداند بازگشت
شما را بازگشت صالحان پیش از شما و نیست قوتی مگر بواسطه خداوند و
ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیانست و هر کس خوشحال کند
او را اینکه بداند که خداوند عز و جل او را دوست میدارد پس باید عمل کند
بطاعت خداوند و پیروی کند ما را آیا نشنیده اید فرموده خداوند را عز و جل
از برای پیغمبرش صلی الله علیه و آله که بگو ای پیغمبر بامت که اگر بوده باشید که دوست
بدارید خدا را پس پیروی کنید مرا که دوست دارد خدا شما را و بیامرزد
از برای شما گناهان شما را بخدا قسم که فرمان نمی برد خدا را هیچ بنده هرگز
مگر آنکه داخل میگرداند خداوند بر او در فرمان بردنش پیروی ما را و
نه بخدا قسم که پیروی نمیکند ما را هرگز مگر آنکه خدا دوست میدارد او را و
نه بخدا قسم که ترک نمیکند احدی پیروی ما را هرگز مگر آنکه دشمن میدارد
ما را و نه بخدا قسم که دشمن نمیدارد ما را احدی هرگز مگر آنکه نافرمانی

دنیا اگرچه طول بکشد پی در پی در آمدن نعمت دنیا و بهجت و حسن آن و
وسعت عیش آن در معصیت خدا و ولایت کسی که نهی کرده است خدا از ولایت
او و طاعت او پس بتحقیق که خداوند امر کرده است باطاعت امامانی که نام برده است
ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است عز من قائل که گردانیدیم ما ایشان را
امامانی چند که هدایت میکنند مردم را بامر ما و ایشان اند آنجماعتی که امر فرموده است
خداوند بولایت ایشان و اطاعت ایشان و آنجماعت کسانی که نهی فرموده است
خداوند بندگان را از ولایت ایشان و اطاعت ایشان و ایشان پیشوایان
ضلالت اند که مقدر کرده است خداوند اینکه بوده باشد از برای ایشان
غلبهها و تسلطها در دار دنیا بر اولیاء خدا که امامان از آل محمد اند صلوات
الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین عمل میکنند در دولت خود به نافرمانی
خداوند و نافرمانی پیغمبر او تا آنکه ثابت شود بر ایشان کلمه عذاب و کائن شود
که شما بوده باشید با پیغمبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبران پیش از او و صلوات الله علیهم
پس تدبر میکرده باشید آنچه را که حکایت کرده است خداوند از برای شما در کتاب
کریم خود از آنچه مبتلا ساخته اند بآن پیغمبران خدا و پیروان ایشان از مومنان
پس سوال میکرده باشید از خداوند اینکه عطا کند شما را صبر کردن بر بلا در حال
خوشی و بدی و سختی و سستی مثل آن صبری را که عطا کرده بود ایشان را
و بپرهیزید از مقارنه کردن با اهل باطل و بر شما باد بروش صالحان و
وقار ایشان و آرام و علم و فروتنی ایشان و پرهیز کردن ایشان از محرمات
خداوندی و راستی و وفاء ایشان و کوشش کردن ایشان در عمل کردن
بطاعت خداوند پس بتحقیق که شما اگر بجا نیاورید روش ایشان را نباشید
در نزد خداوند تان بمنزله صالحان که پیش از شما بوده اند و بدانید اینکه
خدای تعالی عز و جل هرگاه اراده کند به بنده خیر را وسعت میدهد سینه او را
از برای اسلام پس هرگاه عطا کند خداوند باو این را گویا میشود زبان

او بحق و می بندد دل خود را بر آن پس عمل میکند بحق پس هرگاه جمع کند خداوند از برای
او این خوبیها را تمام میشود اسلام او و میباشد در نزد پروردگار
عز و جل اگر بمیرد بر این حال از جمله مسلمانان البته و هرگاه خداوند اراده نکند
به بنده خیر او را وا میگذارد او را بخود و میباشد سینه او تنگ که هیچ خیری
در او داخل نشود پس اگر جاری شود بر زبان او سخن حقی نمی بندد دل خود را
بر آن و هرگاه نه بندد دل خود را بر آن عطا نمیکند خداوند او را عمل کردن
بآن پس هرگاه جمع شود این بدیها بر او تا آنکه بمیرد و او بر این حال باشد
میباشد نزد خداوند از جمله منافقان و میگردد آنچه جاری شده است بر زبان
او از سخن حق که خداوند عطا نکرده است باو اینکه به بندد دل خود را بر آن
و عمل کند بآن حجتی بر خود پس بپرهیزید خدا را و سوال کنید از او اینکه
وسعت دهد سینهای شما را از برای اسلام و بگرداند زبانهای شما را گویا
بسخن حق تا آنکه بمیراند شما را و شما بر این حال باشید و بگرداند بازگشت
شما را بازگشت صالحان پیش از شما و نیست قوتی مگر بواسطه خداوند و
ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است و هر کس خوشحال کند
او را اینکه بداند که خداوند عز و جل او را دوست میدارد پس باید عمل کند
بطاعت خداوند و پیروی کند ما را آیا نشنیده اید قول خداوند را عز و جل
از برای پیغمبرش صلی الله علیه و آله که بگو ای پیغمبر بامت که اگر بوده باشید که دوست
بدارید خدا را پس پیروی کنید مرا که دوست دارد خدا شما را و بیامرزد
از برای شما گناهان شما را بخدا قسم که فرمان نمیبرد خدا را هیچ بنده هرگز
مگر آنکه داخل میگرداند خداوند بر او در فرمان بردنش پیروی ما را و
نه بخدا قسم که پیروی نمیکند ما را هرگز مگر آنکه خدا دوست میدارد او را و
نه بخدا قسم که ترک نمیکند احدی پیروی ما را هرگز مگر آنکه دشمن میدارد
ما را و نه بخدا قسم که دشمن نمیدارد ما را احدی هرگز مگر آنکه نافرمانی

کرده است خدا را و هر کس بمیرد در حالی که نافرمانی کننده باشد خدا و رسول
میکرده باشد او را خدا او بر روی در می اندازد او را در آتش و ستایش مخصوص
خداوندی است که پروردگار عالمیانست صحیفه حضرت سید الساجدین علی بن الحسین
علیهما السلام [illegible] در زهد روایت کرده است محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن
عیسی و نیز علی بن ابراهیم از پدرش جمیعا از حسن بن محبوب از مالک بن
عطیه از ابی حمزه که گفت نشنیدم که کسی زهد او بیشتر باشد از علی بن الحسین
علیهما السلام مگر آنچه رسیده بود بمن از زهد علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
گفته است ابو حمزه که بود علی بن الحسین علیه السلام که هرگاه سخن میگفت در زهد
و موعظه میفرمود میگریانید هر کس را که نزد آنحضرت بود و گفته است
که خواندم من صحیفه را که در آن بود سخن زهد از کلامهای آنحضرت علیه السلام
پس نوشتم آنچه را در آن صحیفه بود پس آمدم نزد آنحضرت پس عرض
کردم آنچه را در آن صحیفه بود بآن حضرت پس شناخت آن حضرت او را
و تصحیح فرمود آن را و بود آنچه در آن صحیفه بود این بسم الله الرحمن الرحیم
کفایت کند خداوند ما را و شما را مکر ظالمان و ستم حاسدان و سخت
گرفتن جباران را ای جماعت مؤمنان نترساند شما را در فتنه پیشوایان
ضلالت و پیروان ایشان از جماعت که صاحب رغبتند در این دنیا و میل
کنندگانند بسوی آن و افتاده اند در فتنه بسبب آن و رو آورندگانند
بر این دنیا و بر متاعهای فانی آن که متغیر شونده است و اسبابهای است
در هم شکسته آن که عن قریب تمام شونده است و بترسید از چیزی که ترسانیده
خداوند شما را از آن چیز از دنیا و بی رغبت شوید در آنچه خداوند امر
فرموده است شما را به بی رغبتی در آن چیز از دنیا و میل مکنید بآنچه در این
دنیا است میل کسی که فرا گرفته است این دنیا را خانه قرار و منزل توطن
و بخدا قسم که از برای شما است از آنچه در دنیا است دلیل و آگاهی بر بی

بی اعتباری دنیا از حال بحال گردیدن ایام آن دنیا و متغیر بودن و و انقلابها
گردیدنهای آن و صفوتهای آن و بازی کردن آن با اهلش بتحقیق که این
دنیا بلند می کرده اند شخص پستی را و پست میکرده اند شخص بلند مرتبه را و
وارد میکرده اند قومهای چند را بسوی آتش در فردای قیامت پس آیا نیست
هست عبرت گرفتنی و از ما نیز کردن و منع کننده از برای شخص آگاه بتحقیق
کامورهای که وارد شونده است بر شما در هر روزی و شبی از فتنهای
گمراه کننده و بدعتهای حادث شونده و طریقهای جور و ستمهای روزگار
و هیبت پادشاه جور و وسوسه کردن شیطان همواره باز میدارد دلها
شما را از آگاه شدن و فراموشی میبخشد آنها را از عهد این ثابت و
از شناختن اهل حق مگر کمی از دلها از آن دلها نگاه داشته است خدا
آنها را پس نیست که بشناسد حال بحال شدن ایام دنیا را و گردیدن
احوال آن را و عاقبت ضرر فتنهای آن را مگر کسی که نگاه داشته باشد خدا
او را و رفته باشد در راه رشد و صلاح و سلوک کرده باشد طریق مستقیم را
پس یاری جسته باشد بر آن بزهد پس مکرر کرده باشد فکر او و پند
گرفته باشد و صبر کردن پس باز ایستاده باشد و بی رغبت شده باشد در
نیکویی دنیا که شتاب کننده است و دوری کرده باشد از جای آخرت
آن حال از لذتهای آن و رغبت کرده باشد در نعمتهای آخرت که همیشگی است
و سعی کرده باشد از برای آخرت سعی آن را و منتظر باشد مرگ را و دشمن
داشته باشد فتنه کافی با قوم ظالمین را نظر کرده باشد بآنچه در دنیا است
بچشم نورانی بینی و دیده باشد فتنهای حادث شونده را و گمراهی
بدعتها را و ستم کردن پادشاهان ظالم را پس هرآینه بتحقیق بحیات
خودم قسم که پیشتر کرده است ایام چیزهائی که توانا باشد [illegible] با آنها بود دوری
کردن انکار امامان و اهل بدعتها و ظلم و فساد در زمین [illegible]

کرده شده است در ایام گذشته از فتنه‌های بزرگ هم افتاده و فرو رفتن در آن
فتنه‌ها پس یاری جویید بخدا و یاد کنید بطاعت خدا و طاعت کسی که او
سزاوارتر است بطاعت از هر کسی که پیروی کرده شده است پس اطاعت
کرده شده است پس جهد کنید بخدا که پیش از پشیمانی و حسرت و وارد
شدن بر خداوند و ایستادن پیش روی او و بخدا قسم که باز نگشته
قومی هرگز از معصیت خداوند مگر بسوی عذاب او و اختیار نکرده‌اند
هرگز قومی دنیا را بر آخرت مگر آنکه بد شد باز گشت ایشان و بد شد محل انتقال
ایشان و بهشت معرفت خداوند و عمل میکرد و الفت گیرنده الفت گیرنده پس
هر کس بشناسد خدا را میترسد از او و ترغیب میکند و میداند او را و از آن
ترس او بر عمل کردن بطاعت خداوند و بتحقیق که صاحبان علم و پیروان
ایشان آنچنان کسانیند که شناخته‌اند خدا را پس عمل کرده‌اند از برای
او و رغبت کرده‌اند بسوی او و بتحقیق که فرموده است خداوند که اینست
و جز این نیست که میترسد خدا را از میان بندگان او علماء نعم علماء پس
طلب میکنید چیزی را از آنچه در این دنیاست بمعصیت کردن خداوند
و مشغول باشید در این دنیا بطاعت خداوند و غنیمت بشمارید ایام
طاعت او و سعی کنید از برای چیزی که در آنست نجات شما در فردای قیامت
از عذاب خداوند پس بتحقیق که این طریق کمتر است در بال او بلا آن و نزد او
تر است نجد و خواستن و امیدوارتر است از برای نجاة پس مقدم
دارید امر خدا را و طاعت کسی را که واجب کرده است خدا طاعت
او را در پیش روی همه امور و مقدم مدارید امور دیگر را و اوامر پیشوا
بر شما از جهة اطاعت کردن رؤسای ضلالت از یکی دنیا در پیش
روی خدا و اطاعت خدا و اطاعت صاحبان امر او و امامان از شما که
بدانید اینکه شما بندگان خدائید و ما با شما شریکیم در این مرتبه حکم می کنند

بر ما و بر شما آن کسی که حکم کننده در فردای قیامت و او باز دارنده است شما را
و سؤال کننده است شما را پس مهیا کنید جواب را پیش از ایستادن و سؤال
کردن از شما و فرض کردن شما را بر پروردگار عالمیان و در آن روز سخن نمی
گوید هیچ نفسی مگر باذن خداوند و بدانید اینکه خداوند تصدیق نمی
کند در آن روز هیچ دروغ گوئی را و تکذیب نمیکند هیچ راستگوئی را
و عذر نمیکند عذر هیچ مستحق عذری را و عذر نمیخواهد کسی را که مستحق
عذر نباشد از برای خداوند است حجة بر خلقش بواسطهٔ پیغمبران و اوصیا
بعد از پیغمبران پس بپرهیزید خدا را ای بندگان خدا و در دنیا و بکوشید در اصلاح
کردن نفوس خود و اطاعت کردن کسی که او را ولی خود کرده اید بر لطاعت
کردن شاید که پشیمان شوید بتحقیق پشیمان شود در آنچه کوتاهی کرده است در
در حق خداوند و تضییع کرده است چیزی را از حقوق خداوند و طلب مغفرت
کنید خدا را و باز گشت کنید بسوی او پس بتحقیق که او قبول میکند توبه و باز
گشت را و عفو میکند از بدی و میداند آنچه را انجام میدهید و بپرهیزید
از مصاحبت معصیت کاران و اعانت کردن ظالمان و مجاورت کردن با فاسقان
حذر کنید از فتنه ایشان و دور شوید از طرف ایشان و بدانید که بتحقیق که
هر کس مخالفت کند اولیاء خدا را و صاحب دین شود بغیر دین خدا و متفرد
شود بامر خود بدون امر ولی خدا میباشد در آتش شعله ور که میخورد آن آتش
بدنهای را که بتحقیق که ناپدید شده است از آن بدنها روحهای آنها غالب
شده است بر آن بدنها شقاوت آنها پس ایشانند مردگانی که نمی یابند گرمی
آتش را و اگر بودند زندگان هرآینه می یافتند درد گرمی و سوختن آتش را
مترجم گوید که اینکه فرموده که ناپدید شده است روحهای ایشان غرض
روح ایمان است که از انقطاع ناپدید است پس ایشانند مردگان حقیقی
که دل ایشان مرده است چنانچه خداوند میفرماید که اموات غیر احیاء و

در می یابند که ایشان بعد و حرمان از رحمت خداوند چون نظر کنند که
روح ایمان از ایشان مفارقت کرده و اگر زنده بودند بروح ایمان هر آینه
در می یافتند باز فرموده است پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت
و ستایش کنید خدا را بجهت آنکه هدایت کرده است شما را و بدانید که بتحقیق
که شما بیرون نمیروید از تحت قدرت خداوند بسوی غیر خدا و
و زود باشد که ببیند خداوند عمل شما را پس بسوی خدا محشور کرده خواهید
شوید پس منتفع شوید بموعظه و متادب شوید بادب صالحان روایت
کرد احمد بن محمد بن احمد کوفی و او از علی بن عاصمی از عبد الواحد بن صواف
از محمد بن اسمعیل همدانی از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود
آنحضرت که بود امیر المؤمنین ع که وصیت میفرمود اصحاب خود را میفرمود
که وصیت میکنم شما را بتقوای خداوند پس بتحقیق که تقوی خدای تعالی نفع
کبیست که طالب رضای خدا و امید وار رحمت او باشد و محل اعتماد کیفیت
که گریزان از غضب خداوند پناه برنده باو باشد و شعار خود قرار دهید تقوی
شعاری باطنی و یاد کنید خدا را یاد کردنی خالص از برای او که زیست کنید
باین واسطه بهترین زیست کردنی و بروید باین واسطه راه نجات را و نظر
کنید در دنیا مثل نظر کردن شخصی که مفارقت کننده باشد از آن و بدرستی
پس بتحقیق که دنیا هلاک میکند و بر طرف میکند ساکن شونده
در آن را و بحزن مانده ... داده شده ... امید
داشته نمیشود ... آنچه اعراض کرده است از آن دنیا پس پشت کرده است
و داشته نمیشود و آنچه آینده است از آن دنیا که پس انتظار کشیده شود
وصل شده است بلای آن دنیا بوسعت عیش و بقای آن بفنا پس خوشحالی
آن مخلوط است باندوه و بقاء در آن شهر است ضعیف و سستی پس آن
دنیا مثل گیاهیست که بحد رشد رسیده باشد گیاه آن و ظاهر شده

باشد

کس باکره

باشد شکوفه‌های آن گیاه و شکفته دماوند کسی را که ببیند آن را خوشگوار باشد آب
آن و پاکیزه باشد خاک آن و بیرون بیرون دهد ریشه‌های درختان
آن نم را و بجنباند شاخه‌های آن را نسیم‌ها تا وقتی که برسد گیاه آن لبتان
وقت خودش را و بجدا عند الرسد بوزد بادی که فرود آید برگ آن
درختان و پریشان شود آنچه منتظم شده پس صبح کند از بیخها آنکه خداوند
فرموده که درهم شکسته شده باشد گیاه آن و ببرد آن را بادها و خدا باشد
خداوند بر هر چیزی توانا تا نظر کنید در دنیا در بسیاری آنچه بشکفت
میاورد شما را و کمی آنچه نفع میبخشد شما را خطبة امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نامیده میشود بخطبه وسیله روایت کرد محمد بن علی بن معمر از محمد بن
علی بن عکایه تمیمی از حسین بن نضر فهری از ابی عمرو اوزاعی از عمرو بن
شمر از جابر بن یزید که گفت که داخل شدم بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
پس عرض کردم که یا ابن رسول الله بتحقیق که سوزانیده است مرا
اختلاف شیعه در مذهبهای خودشان پس فرمود که ای جابر آیا
مطلع نگردانیده ترا بر سبب اختلاف ایشان که از کجا اختلاف کرده اند و بچه
جهت متفرق شده اند عرض کردم که بلی فرمودی یا ابن رسول الله فرمود که پس
اختلاف مکن تو در وقتی که ایشان اختلاف کنند ای جابر بتحقیق که کسی
که انکار کند صاحب زمان و پادشاه وقت را مثل کسی است که انکار کرده
باشد پیغمبر را صلی الله علیه و آله در ایام آنحضرت ای جابر بشنو و ضبط کن عرض
کردم هر گاه رای مبارک تو باشد فرمود بشنو و ضبط کن و برسان آن را
هر کجا که راحله تو ترا برساند بتحقیق که امیر المؤمنین علیه السلام
خطبه فرمود مردم را در مدینه بعد از گذشتن هفت روز از وفات پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و این در وقتی بود که فارغ شده بود آنحضرت از جمع کردن
قرآن و تالیف آن پس فرمود که ستایش مخصوص خداوند است که منع کرده است

و همها را آنکه در یابند بغیر وجوه او را واجب شده است عقلها را از آنکه
خیال در آورند ذات او را بجهت سرباز زدن ذات او از شباهت و مشاکله
بلکه اوست که به هیچ متغیر نمی‌شود در مرتبهٔ ذاتش و واجب بعض وجوه نمی‌شود
نه او در مرتبه‌ای که اثر مبانی کرده است از همهٔ چیزها به اختلاف مکانها و
نباشد در همهٔ چیزها به طریق ممزوج شدن با آنها و دور کننده است هر چیز
نه بواسطهٔ چیزی نمی‌باشد علم او مگر بواسطهٔ ذاتش و نیست میان او و
معلومات او علمی غیر او که به آن عالم باشد به آنها خود اگر گفته شود که
بوده است پس به معنی همیشگی هستی اوست و اگر گفته شود که زائل نشده است
پس به معنی معدوم نشدن اوست پس پاک و منزه است و بلند مرتبه است
از سخن کسی که بپرستد سوای او و غیر او گیرد خدایی را غیر از او و بلندی
بزرگی ستایش میکنم او را ستایشی که پسندیده است آن را از خلق خود و واجب
گردانیده است قبول آن را بر خود و شهادت میدهم اینکه نیست خدایی مگر
الله در حالی که تنهاست و شریکی از برای او نیست و شهادت میدهم اینکه
محمد بندهٔ او و فرستادهٔ اوست چنان دو شهادتی که بلند میگردانند سخن را
و مضاعف میگردانند عمل را سبک است میزانی که برداشته شوند این دو گواهی
از آن و سنگین است میزانی که گذارده شوند این دو گواهی در آن و به این
دو گواهی است رستگار شدن به بهشت و نجات یافتن از آتش و گذشتن بر صراط
و به این گواهی داخل میشوید بهشت را و به صلوات فرستادن در حق پیغمبر خود
بسیار کنید صلوات بر پیغمبر خود را بتحقیق که خداوند و ملائکه او صلوات میفرستند
بر پیغمبر ای جماعتی که ایمان آورده‌اید صلوات فرستید بر پیغمبر و سلام کنید
بر آنحضرت سلام کردنی صلوات فرستد خداوند بر او و بر آل او و سلام
کند سلام کردنی ای جماعت مردم بتحقیق که نیست شرافتی بلند مرتبه‌تر از اسلام
و نیست کرامتی عزیزتر از تقوی و نیست پناهی نگاه دارنده‌تر از پرهیزکاری

داخل شدن

دهیت

و نیست شفاعت کننده رساننده‌تر به مقصود از توبه و نیست لباسی نیکوتر از
عافیت و نیست نگاه دارنده منع کننده‌تر از سلامتی و نیست مالی که برنده‌تر
باشد فقر را از راضی شدن به قناعت و نیست گنجی بی‌نیاز کننده‌تر
از قناعت و هر کس اکتفا کند به آنچه برسد او را از مال به قدر کفاف پس
بتحقیق که منتظم شده است راحت او و جا گرفته است پستی آرام را و رغبت
کردن کلید تعب است و حبس کردن مرکوب رنج است و حسد آفت دین است
و حرص خواننده است صاحبش را بسوی فرو رفتن در معصیتها و آن
خواننده حرمان است و ظلم راننده است بسوی هلاک و بنیاد کننده جرم
فراهم آورنده است مر عیبهای بد را با طمع کردن امید است صاحبان
و بسا آرزومندی که بی‌بهره ماند و بسا امیدی که بکشانند بسوی محرومی و بسا تجارتی
که بازگشت کند بسوی زیان آگاه باشید هر کس بیفتد در امور و نظر نکند
در عاقبتهای آنها پس بتحقیق که متعرض شده است خاتمه‌های رسوا کننده را
و بد قلاده‌ایست قلادهٔ گناه از برای مؤمن ای جماعت مردم بتحقیق که نیست
گنجی نفع بخشنده‌تر از علم و نیست عزتی بلند مرتبه‌تر از حلم و نیست حسبی
رسیده‌تر از ادب و نیست رنجی فرو گذارنده‌تر از غضب و نیست زینتی
زینت دهنده‌تر از عقل و نیست بدی بدتر از دروغ و نیست حافظی
حفظ کننده‌تر از سکوت و نیست غایبی نزدیکتر از مرگ ای جماعت
مردم هر کس نظر کند در عیب خودش دور بگرداند از عیب غیر خودش و
هر کس راضی باشد به روزی خدا محزون نمی‌شود بر آنچه در دست غیر
اوست و هر کس بکشد شمشیر ظلم را کشته شود با آن و هر کس بکند از برای
برادرش چاهی را بیفتد در آن و هر کس بدرد پردهٔ کسی را دریده شود
عورتهای خانهٔ او و هر کس فراموش کند لغزش خود را بزرگ شمارد
لغزش غیر خود را و هر کس [illegible] شود بواسطهٔ گمراهی گمراه شود و هر کس

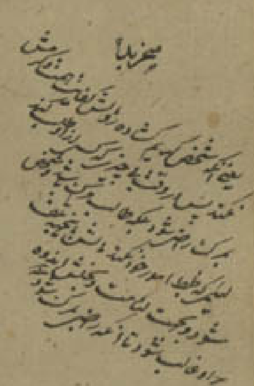
عیبهای

بی نیاز شود بعقل خود بلغزد و هرکس تکبر کند بر مردم ذلیل شود و
هرکس سبکی کند بر مردم فحش داده شود و هرکرا بیغرض [illegible] مردمان بیشتر
حقیر کردانیده شود و هرکس جدا رد چیزی را که طاقت نداشته باشد
عاجز شود ای جماعت مردم بتحقیق که نیست مالی که آن نفع بخشنده تر
باشد از عقل و نیست فقری که آن سخت تر باشد از نادانی و نیست واعظی
که تمیزها سبه تر باشد از نصیحت و نیست عقلی مثل نظر کردن در عاقبت
امر و نیست عبادتی مثل فکر کردن و نیست اعانت کردنی که محکم تر باشد
از مشورت کردن و نیست وحشتی سخت تر از خودبینی و نیست پرهیزکاری
مثل باز داشتن خود را از محرمات و نیست بردباری مثل صبر کردن و
سکوت کردن ای جماعت در انسان ده خصلت است که اشکارا میکند
آنها را زبان و زبان گواهی است که خبر میدهد از دل و حکم کننده است
که جدا میکند میان حق و باطل و سخن گوینده ایست که باو جواب داده میشود
و شفاعت کننده ایست که دریافته میشود باو حاجت و وصف کننده ایست که
شناخته میشود باو چیزها و امیری است که امر میکند بنیکوئی و واعظی است
که نهی میکند از چیز قبیح و تسلی دهنده ایست که آرام میشود باو اندوهها
و ستایش کننده ایست که برطرف میشود باو کینها و تلذذ دهنده ایست که
لذت میبرد باو گوشها ای جماعت مردم بتحقیق که نیست خوبی در ساکت شدن
از حکمتها همچنانکه نیست خوبی در سخن گفتن بنادانی و بدانید ای جماعت
مردم که هرکس [illegible] باشد زبان خود را پنهان میشود و هرکس علم ندارد
نادانیش و هرکس بردباری بخود قرار ندهد بی بردبار میشود و
و هرکس با زنا باشد عقل ندارد و هرکس عقل ندارد خوار میشود و هرکس
خوار میشود تعظیم کرده نمیشود و هرکس پرهیزکاری کند نجات مییابد
و هرکس کسب کند مالی را از غیر خود خرج میکند آن را در غیر انچه بکار آید

وهرکس

وهرکس انکار دارد در حالی که ستایش شده باشد فاسق انکار دارد در حالی
که تنگ کرده شده است و هرکس عطا کرده نشود در حالی که تشنه باشد
منع کرده میشود در حالی که ایستاده باشد و هرکس طلب کند محرمات را
بغیر حق ذلیل میشود و هرکس غالب شود بطریق ظلم مغلوب میشود
و هرکس معانده باحق لازم شود او را سستی و هرکس علم اموزد تعظیم
کرده شود و هرکس تکبر کند حقیر کردانیده شود و هرکس نیکی نکند
ستایش کرده نشود ای جماعت مردم بتحقیق که سوگند پیش از خصلت بد است
و اظهار قوت و شوکت پیش از اظهار سستی و ضعف است و حساب پیش
از عقاب و قبر بهتر از فقر است و پوشیدن چشم بهتر از بسیاری از نظرهاست
و روزگار روزی از برای تو است و روزی بر تو است پس هرگاه روز تو
باشد از برای تو زیاده پس مغرور مشو و هرگاه بوده باشد بر تو
پس صبر کن پس هر دو امتحان کرده میشوی ای جماعت مردم عجیب تر انچه
در این انسانست دل اوست و از برای آن دل سرمایه‌هائی از حکمت
و ضدهائی چند از خلاف حکمت پس اگر عارض شود از برای انسان امیدواری
میگرداند او را طمع و اگر بحرکت اید در انسان طمع هلاک میگرداند او را
حرص و اگر مالک شود او را ناامیدی میکشد او را اندوه و اگر عارض
شود از برای انسان غضب شدت مییابد در او سختی غضب و اگر اعانت
کرده شود برضا فراموش میکند تحفظ داری را و اگر در یابد او را ترس مشغول
میسازد او را نگاه داشتن خود و اگر وسعت بیابد از برای او ایمنی
رباید او را غرور و اگر تازه شود از برای او نعمتی فرا میگیرد او را عزت
و اگر بیابد مالی را از حد در برد او را بی نیازی و اگر برسد او را فقر
مشغول میسازد او را بلا و اگر برسد او را مصیبتی رسوا میگرداند او را
جزع و اگر تعب اندازد او را گرسنگی نشاند او را ضعف و اگر زیادتی کند

دو بهری بتعب انداز و او نا بهری شکم پس هر کو نامی کند ضرر رسانده است
بانسان و هر نباده رفتن فاسد کننده است او را ای جماعت مردم هر کس
کم باشد عطای او ذلیل میشود و هر کس جود و بخشش کند بزرگ میشود
و هر کس بسیار باشد مال او رئیس میشود و هر کس بسیار باشد بردباری
او صاحب جلالت میشود و هر کس نیکو کند در فنا خدا کافر میشود و
هر کس بسیار بجا آورد چیزی را معروف شود بآن چیز و هر کس
بسیار باشد مزاح کردن او استخفاف شود باو و هر کس بسیار باشد
خنده او برود هیبت او فاسد و تباه است حسب انکه پیشنهاد برای
او ادب چیزهای کارها نگاه داشتن عرض است بواسطه مال نیست
انکه همنشینی کند با نادانان صاحب عقل هر که همنشینی کند نادان را
پس باید مهیا باشد از برای قیل و قال نجات نمی یابد از مرد صاحب مالی
بواسطه مالش و نه فقیری بواسطه کم داشتن ای جماعت مردم
اگر انکس را خرید میشد هر آینه آن مرد را از اهل دنیا شخص کریم
کشاده ابرو و شخص لئیمی که ضبط نکند امور خود را بتحقیق که از برای
سلطانست شواهد فانی که میکشانند نفوس را از طریقه اهل تقصیر
و در بیرکه در تفهید نمیر موعظهها کاچیزی است که میخواند نفس را بسوی خدا
کردنان شرف شدن بر هلاکت و از برای سلطانست چیزهایی
که بخواطر میکذرد از برای خواهش نفس و عقلها منع میکند و نهی میکند
بعضی از آنها و در تجربهها علمی است برسر خود و باندیشه در چیزی در فتی
می کشاند شخص را بسوی صلاح و کافی است از برای ادب نفس تو اجتنابه
کرنا خوش داری از برای غیر خود و بر ذمه تو است از برای برادر مومنت
مثل انچه که از برای تو است بر ذمه او و هر آینه مشرف بر هلاکت
شده است کسی که مستغنی شده است برای خود و ملاحظه کردن عاقبت



کاری پیش از کارهاست پس بتحقیق که آن ملاحظه کردن ایمن میکرداند تو را
از پشیمانی و هر کس رو بیاورد با فکار راها میشناسد مواضع خطا را
و هر کس نگاه بدارد خود را از فضولها درست میشمارند رایهای او را
همه عقلها و هر کس منع کند شهوت خود را پس بتحقیق که محافظت کرده است
عرض خود را و هر کس نگاه دارد زبان خود را ایمن کردانند او را قوم او
و در نباید حاجت خود را و در تکرر حالها است علم بحقیقتهای مردان
و روزکارها روشن میکرداند از برای تو باطنهای پوشیده را و بتحقیق
همه چیزی که دیده است هر یک از برای کسی که فرو رفته است تا بیکی
و هر کس عارف باشد بحکمت نگاه میکند او را چشمها بوقار و هیبت
و شریفتر و بهتر از همه بی نیازیها ترک کردن آرزوهاست و صبر کردن
سیرابست نگاه دارنده از فقر و حرص نشانه فقر است و بخل لباس
پریشانی و بی چیزی است و دوستی خویشاوندی است پیدا کرده شده
و شخص صله کننده بچیز هر اسان جفا کند بر چیزی و موعظه بنا
از برای کسیکه ضبط کند او را و هر کس واگذارد جانب خود را بسیار شود
ناسزا و بتحقیق که واجب کردانیده است روزکار شکر کردن او را بر کسیکه
با قدر باشد مطلوب خود او کم است که انصاف دهد تو را از زبان بودن
کردن زنت و نیکو و هر کس تنک باشد خلق او ملال کیرند از او اهل
او و هر کس چیزی عطا کند صاحب رفعت خود و کم است که قصد تو کند
تو را آرزوی تو با انکه با زر و بوسی و تواضع کردن میپوشاند تو را
لباس هیبت و در وسعت خلقها دو روزیهاست چه بسیار کسی که افتاده
کند بر کار خود در آخر روزهای عمرش و هر کس بپوشاند بانکو حیا
جامه خود را پوشیده میشود بر مردم عیب او و قصد کن میانه روی را
نیک میشود بر او و عیبها و سختیها و در محافظت کردن با نفس صلاح

نتوانست هر کس بشناسد روزگار را غافل نمیشود از مهیا شدن خود بتحقیق
که با هر جرعهٔ آبی گلوگرفتنی است بتحقیق که با هر لقمه چیزها بیشتر گردد
گلو میگردد و یافته نمیشود هیچ نعمتی مگر بزایل شدن نعمتی دیگر و از برای
هر صاحب رمقی فوتی است و از برای هر دانه خورنده است و توقع
مرگ بدانید ای جماعت مردم که هر کس راه میرود بر روی زمین پس
او میگردد در شکم زمین و شب و روز شتاب میکند در خراب کردن بنای
عمرها ای جماعت مردم کفران نعمت لئامت است و مصاحبت کردن با نادان
شوم و بد عاقبت بتحقیق که نرمی سخن از کرامت است و اظهار سخن خیر
و شایع کردن سلام از عبادت و بپرهیز از فریب دادن پس بتحقیق که
فریب دادن از طبیعت لئیم است نیست هر طلب کننده که بمطلوب برسد
و نه هر غایبی که برگردد رغبت مکن در کسی که بجز عیب باشد در تو چه
بسیار دوری که آن نزدیک تر از نزدیکی است پرسش کن از رفیق راه
پیش از راه و از همسایه پیش از خانه آگاه باشید هر کس شتاب کند در راه
رفتن در باید بخواب قیلوله را بپوشان زشت برادر مؤمن را و هر چه را
که او را از آن شرم آید بپوشان زشتی که آن را در خود میدانی درگذر از
لغزش دوستان برای روزی که مسلط میشود بر تو دشمن هر که خشم
کند بر کسی که توانا بر ضرر او نمیباشد بطول انجامد اندوه او و بعذاب اندازد
خود را هر کس بترسد چه بد کار خود را باز دارد ظلم خود را از مردم و
هر کس رعایت نکند در سخن گفتن ظاهر سازد بیهوده گفتن خود را و
هر کس نشناسد نیک را از بد پس او بمنزلهٔ حیوان چهارپاست بتحقیق
که ضایع کردن توشه از فساد است چه قدر کوچک است مصیبت در روز
قیامت با بزرگی فقر در دار دنیا هیهات هیهات بجا هل و انکار دینکه
شما مکر بیجه انکار نمیکه در شما است از معصیتها و گناهان پس چه قدر نزدیک

راحت

راحت بر تعب و شدت احتیاج بر نعمت و پیشانی از خلس بدی آن بدی
که بعد از او بهشت است و پیشانی از خیر خوبی آن خوبی که بعد از او آتش است
و هر نعمتی غیر از بهشت حقیر است و هر بلائی غیر از آتش عافیت است و
ظاهر میشود کناهان بزرگ تر و درست که بدانید نا تخیه در دنیا است
باکی که بدانید عمل سخت تر است از عمل و خالص کردن نیت از
فساد سخت تر است از عمل کننده کار از جهاد طولانی هیهات که بتوی
بر هیچ کار بعد از خداوند بودم من زیرک تو و صاحب مکر تو از همه عرب را
ای جماعت مردم بتحقیق که خداوند عز و جل وعده داده است پیغمبر خود محمد
صلی الله علیه و آله و سلم را و وعده خداوند حق است و خلف نمیشود
نمیکند خداوند وعدهٔ خود را آگاه باشید بتحقیق که وسیله بلند ترین
درجهای بهشت است و بلند تر از همه بلندیهای قرب و منزلتها است و منتهای
آخر شده آرزو ستان برای آن هزار پله است ما بین هر پله تا پله
دیگر قدر دویدن اسب نجیب در مدت صد سال و آن در ما بین
پله و پله است که از آن بالا میرود بسوی پله جوهر که از آن بالا میرود
بسوی پله زبرجد که از آن بالا میرود بسوی پله مروارید که از آن بالا میرود و
بسوی پله مرجان که از آن بالا میرود بسوی پله کافور که از آن بالا
میرود بسوی پله عنبر که از آن بالا میرود بسوی پله جوی بعود
که از آن بالا میرود بسوی پله طلا که از آن بالا میرود بسوی پله نقره
که از آن بالا میرود بسوی پله ابر که از آن بالا میرود بسوی پله هوا
که از آن بالا میرود بسوی پله نور بتحقیق که مشرف است وسیله است
و وسیله بر همه بهشتها و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در آن روز نشسته است
بر آن وسیله و رداء پوشیده است بعد جامهٔ نرم نازک یک جامه
از رحمت خداوند یک جامه از نور خدا بر فرق مبارک او ستا افسر

بسوی پله یاقوت که از آن بالا میرود
بسوی پله زمرد که از آن بالا میرود

پیغمبری و تاج رسالت و بتحقیق که روشن کرده است بنور خود صفحه محشر را
و من در آن روز بدرجه بلندی هستم و درجه من پستتر است
از درجه پیغمبر و بر من است دو جامه نور مانند یک جامه از نور
قرمز و یک جامه از کافور و رسولان و پیغمبران که ایستاده اند غرق
بر پلها و نشانهای هدایت در زمانها و حجتهای خداوند در روزگارها
ایستاده اند از طرف راست ما که بتحقیق که فرا گرفته است و پوشانیده است
ایشان را حلههای نور و کرامت نمی بیند ما را هیچ ملک مقرب و هیچ پیغمبر
مرسلی مگر آنکه حیران میشود بنورهای ما و تعجب میکند از روشنی
و جلالت ما و از طرف راست و بیرون از طرف راست پیغمبر صلی الله علیه و آله
ابری است وسعت آن بقدر آنچه چشم کار کند که ندا میکند از آن ابر ندائی
که ای اهل محشر خوشا حال کسی که دوست داشته است وصی پیغمبر را و ایمان
آورده به پیغمبر امی عربی و هر کس کافر شده است پس آتش وعده گاه او
و از طرف چپ و بیرون از طرف چپ پیغمبر ابری است که می آید از آن ندائی
که ای اهل محشر خوشا بحال کسی که دوست داشته است وصی پیغمبر را و ایمان
آورده است به پیغمبر امی قسم بخداوندی که از برای اوست پادشاهی
اعلی که رستگار نمیشود احدی و در نمی یابد راحت را و بهشت را مگر
کسی که ملاقات کند پروردگار خود را با اخلاص از برای این دو و با
پیروی کردن نشانهای هدایت این دو پس یقین کنید ای اهل
خدا بیقینی در حقهای خود و شرافت خود و کرامت محل باز کنید
خود و رستگار شدن در امور و در حالی که نشسته اید در بهشت بر تختها
دو بروی یکدیگر ای جماعتی که منحرف شده اید و روگردانیده اید
از خداوند و پیغمبر او و از راه حق و از نشانهای هدایت خود در زمانها
یقین کنید بلیا هی ... و غضب پروردگار بر شما بجهة جزای

تعلیق

اینچه میگوئید در دار دنیا هیچ رسولی از دنیا نرفت و هیچ پیغمبری نگذشت
مگر آنکه بود که خبر میداد امت خود را به پیغمبری که بعد از او می آمد و
بشارت میداد ایشان را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و وصیت میکرد
قوم خود را بعد از بعث کردن پیغمبر بعد از او و نشانی میداد و وصف
میکرد پیغمبر بعد از خود را نزد امت خود تا آنکه بشناسند آن پیغمبر را
بصفات پیغمبر تا آنکه پیروی کنند او را بر طریقت رستگاری و تا آنکه
گمراه نشوند در باره پیغمبر خود بعد از او پس بیان شد آنکه که هلاک
شده است و گمراه شده است بعد از جهالت بجا آوردن و شناسیدن
پیغمبر او و معین ساختن آن پیغمبر حجتی را بعد از خود که بودند امتها
گذشته در میان آمدن رسولان و وارد شدن پیغمبران و اکثر مصیبت
زده میشدند بمردن پیغمبری بعد از پیغمبری با هول حال بزرگی مصیبتها
پیغمبران و اندوهها ایشان با آن پیغمبران پس بتحقیق که بوده اند آن
امتها آرزومند فراوان و نبود هیچ مصیبتی که عظیم باشد و نه هیچ حادثه
که بزرگ باشد مثل مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهة آنکه بتحقیق که
خداوند ختم کرد به پیغمبر رسانیدن را و عذر بجای آوردن را و قطع کرد
به پیغمبر حجت آوردن را و عذر ما بین خود و خلق خود را و گردانید پیغمبر را
باب وحی و رحمت ما بین خود و بندگان و شاهد خود که قبول نشود
هیچ عملی مگر بواسطه او و نبوده باشد نزدیکی بسوی او مگر بواسطه
آن حضرت و فرموده است خداوند در آیه محکم کتاب خود که هر کس اطاعت
کند و فرمان برد پیغمبر را پس بتحقیق که فرمان برده است خدا را و هر کس
پشت کرد پس نفرستادیم ما تو را ای پیغمبر حافظ و نگهبان ایشان پس
مقرون ساخته است خداوند طاعت پیغمبر را بطاعت خود و معصیت
پیغمبر را بمعصیت خود پس بوده باشد همین دلیلی بر آنچه مفوض ساخته است

خداوند بسوی پیغمبر و شاهدی از برای پیغمبر چنانکه متابعت کرده است
او را و معصیت کرده است او را و بیان فرموده است همین را در مواضع
عدیده از کتاب عظیم خود پس فرموده است تبارک و تعالی در تحریص
کردن بر پیروی آنحضرت و ترغیب کردن در تصدیق آنحضرت و قبول
کردن دعوت آنحضرت که بگو ای پیغمبر که اگر میباشید شما که دوست میدارید
خدا را پس پیروی کنید مرا که دوست دارد شما را خداوند و بیامرزد
از برای شما گناهان شما را پس پیروی آنحضرت دوستی خداوند است و سبب
خوشنودی پیغمبر او و ترک گناهان و نشستهای نور است و باعث واجب
شدن بهشت و دوری و کردانیدن و اعراض کردن از او و مخالفت خدا و دلالت
و غضب و سخط او و دوری از پیغمبر و جای دهنده در آتش است و همین
است فرموده خداوند که هر کس که کافر شود به پیغمبر از گروههای مردم پس آتش
وعده گاه او است قصه بیکدیگر خداوند بابت انکار کردن آنحضرت را و
نافرمانی کردن او پس بتحقیق که خداوند امتحان کرده است مر بندگان خود را
و کشته است به دست من بنده ها خود را و فاش کردانیده است لشکر من
منکران خود را و کردانیده است مرا سبب تقرب از برای مومنان و هم
سوک جباران و ستمکاران و شمشیر خود بر کافران و سخت کردانیده است
بواسطه من پشت پیغمبر خود او را و کرامی داشته است مرا بیاری کردن
آنحضرت و شرف کردانیده است مرا بعلم او و بخشیده است مرا احکام
او و مخصوص کردانیده است مرا بوصیت آنحضرت و برکزیده است مرا
بخلافت او در میانه امت او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله و حال
آنکه جمع شده بودند در خدمت آنحضرت مهاجران و انصار و پر شده بود
بایشان مجلسها کرای جماعت مردم بتحقیق که قرب علی بسوی من مثل قرب
هرون است بسوی موسی مکر آنکه نیست پیغمبری بعد از من پس فهمیدند

مومنان

مومنان از جانب خداوند سخن پیغمبر را از برای که شناختند همه اینکه نیستم من
برادر سید رماندن آنحضرت هم چنانکه بود هرون برادر سید رمانده
موسی و نبود من پیغمبر که لیکن افترا کنم پیغمبری را و لکن بود این
سخن از آنحضرت خلیفه قرار دادن مرا هم چنانکه خلیفه کردانید موسی
هرون را صلی الله علیهما در جائی که میکوید که خلیفه و جانشین شو مرا
درمیان قوم من ای هرون و اصلاح کن امر ایشان را و پیروی مکن
طریق افساد کنندگان را و هم چنین باشند مومنان از جانب خدا و
پیغمبر را صلی الله علیه وآله در وقتی که سخن کفتند طایفه پس کفتند که
ما موالی رسول خدائیم پس بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله
بسوی حجة الوداع پس کردید بسوی غدیر خم پس امر فرمود پس درست
شد از برای آنحضرت شبیه منبر پس بالا رفت آنحضرت آن منبر را و کرفت
بازوی مرا تا آنکه دیده شد سفیدی زیر دو بغل آنحضرت در
حالی که بلند کرده بود آواز خود را و کوینده بود در آن مجلس که هر کس
من مولای اویم پس علی مولای او است خداوندا دوستی کن با هر کس
که او را دوستی کند و دشمنی کن با هر کس با او دشمنی کند و بود
با دوستی من دوستی خدا و با دشمنی من دشمنی خدا و فرو فرستاده است
خداوند عز و جل در روز غدیر خم که امروز کامل کردانیدم
از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای
شما اسلام را دین پس بود ولایت من تمامی دین و خوشنودی رب
العالمین جل ذکره و فرو فرستاده است خداوند تبارک و تعالی بجهة
اختصاص من و بجهة کرامی که عطا کرده است مرا و بجهة تعظیم و تفضیل
آنجناب رسول خدا امر که بخشیده است مرا آیه را آن فرمود خداوند است
که پس باز کردانیده شدند بسوی خداوند که مولای حق ایشان است و از برای

اوست حکم و اوست تندتر حساب تر از همه حساب کنندگان بهتر اینست که مشتهای
دمیکر اگر نکوکنم آنها را امر اینست عظیم میشود بواسطهٔ آنها بلند کردن
و مرتبه نبود و طول میکشد بجهت آنها گوش دادن و بخدا قسم که اگر
بزور بپوشند جامه خلاف زاید و من نمی‌کنم بخت تراست
و منازعه کردند با من در آنچه حق آن دو نبود و سرکش شدند
آن خلاف را از روی ضلالت و معتقد شدند آن را از روی
جهالت پس هر اینه بد است آنچه بر آن وارد شدند و هر اینه
هر اینه بد است آنچه را از برای خود کسب کردند چنانکه لعنت میکند
در خواهند بود و بیزاری میجوید مرا از آن دو عادت خود میگوید یکی
از آن دو از برای دیگری که ای کاش بود میان من و تو دوری مشرق
و مغرب پس تو بد قرینی هستی پس جواب میدهد او را اینکه بدبخت تر است
با بدی حال که ای کاش که نگرفته بودم من ترا دوست خود هر اینه بتحقیق که گمراه
کردی مرا از ذکر خدا بعد از آنکه آمد آن ذکر مرا و هست شیطان
خوار کننده انسان را پس منم ذکر آنچنانی که از آن گمراه شده است آنکه
بدبخت تر است و راه حق که از آن میل کرده است و ایمانی که بآن کافر
شده است و قرآنی که آن را مفارقت کرده است و دینی که بآن تکذیب
کرده است و راه راستی که از آن عدول کرده است و بخدا قسم که اگر
چرا کردند این دو نفر بدبخت تر در حطام دنیا که قطع شونده است و در
غرور که تمام منقطع و تمام شونده است و بودند در آن و حطام بر لب
گودالی از آتش هر اینه آن دو بدبخت تر هستند بدترین وارد
شدن یعنی در دار آخرت و نا امیدتر نازل شدنی و دورتر از رحمت
منزلی فریاد میکنند بلعنت یکدیگر و صیحه میزنند بحسرت بیشمار
از برای آن دو راه حق رفته از عذاب ایشان چاره و گریزی بتحقیق که قوم

همیشه بودند عبادت کنندگان بتها و خدمت کنندگان آنها بر پا میکشتند
از برای بتها عبادتگاهها و نصب میکردند از برای آنها گوسفندها که
کم میکشتند از برای آنها و امیگرفتند از برای آنها قربانی و قرار میدادند
از برای آنها بحیره و وصیله و سائبه و حام را و تقسیم میکردند یعنی گوشت
شتر را به تیرهای قمار در حالی که کوران بودند از خداوند و سرگشته
بودند از رشد و صلاح و شتابندگان بودند بسوی دوری گردانیدن
یعنی از حق بتحقیق که غالب شده بود بر ایشان شیطان و فرو گرفته بود
ایشان را سیاهی و تاریکی جاهلیت شیر داده شده بودند در حال
نادانی و از شیر باز شده بودند در حال گمراهی پس بیرون آورد خداوند
ما را بسوی ایشان بجهت رحمت و ظاهر ساخت ما را بر ایشان بجهت
رأفت و کشف کرد بواسطهٔ ما از چیزهای پوشیده در حالی که ما نوریم
از برای کسی که اقتباس کند از آن نور و بهره از آن را فرا گیرد و فضلیم
از برای کسی که پیروی کند ما را و تایید کننده ایم از برای کسی که تصدیق
کند ما را پس جا گرفتند قوم عزت را بعد از ذلت و کثرت را بعد از قلت
و ترسیدند از ایشان دلهای کفار و چشمهای ایشان و تن ندادند از برای
ایشان قوم جباران و پیشوایان ضلالت ایشان و گردیدند قوم صاحب
نعمتی یاد کرده شده که مردم آن را ایتها میکنند و صاحب کراماتی چون کرده
شده و صاحب ایمنی بعد از ترس و صاحب جمعیت بعد از تفرق و روشن
شد بواسطهٔ ما فخرهای سعد بن عدنان و داخل کردیم ایشان را در باب
هدایت و خانهٔ راستی سلامتی و بردیم ایشان را در خانهٔ هدایت
و رستگار شدند بواسطهٔ ما در میان عالمیان و ظاهر گردانید
از برای ایشان ایام پیغمبر ما صالحان را که بعضی از ایشان حمایت دین
و جهاد در راه خدا میکردند و بعضی مشغول نماز و دعا بودند و بعضی

دیگر معتکف در مساجد و بی رغبت در دنیا بودند ظاهر میساختند
امین بودن خود را و بجای می آوردند ثواب را تا وقتی که خواند خداوند
عزّ و جلّ پیغمبر خود را و برون را بسوی خود شود این عملهای بد ایشان که
اظهار میکردند بعد از پیغمبر مگر مثل یک چشم بر هم زدن یا زدن یک خوابی
یا درخشیدن کی از برق تا آنکه برگشتند از دین بر پاشنهای پای خود
و باز گشتند بر پشتهای خود و طلب کردند خونهای کشتگان خود را و ظاهر
ساختند سینهها را و بستند در نحوی را و رخنه کردند خانه ایمان را و
تغییر دادند آثار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و ترک کردند از احکام
او و دور شدند از انوار هدایت او و بدل کردند بخلیفه او بدلی را و گمان
کردند بدل خلیفه پیغمبر را عاطل آنکه بودند ستمکاران و گمان کردند
آنکه آنکه را برگزیدند از آل ابی قحافه سزاوارتر است بجانشینی پیغمبر
از آنکه برگزیده بود او را پیغمبر از برای جانشینی خود و گمان کردند اینکه مهاجرت
کننده از آن ابی قحافه بهتر است از هجرت کننده یاری کننده منسوب به
پدر و کار که صاحب سرّ خداوند است از قبیله هاشم بن عبد مناف آگاه
باشید بتحقیق که اول شهادت باطلی که واقع شد در اسلام شهادت ایشان
بود که صاحب ایشان کیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را خلیفه
کرده است پس چونکه واقع شد از امر سعد بن عباده آنچه واقع شد بر
گشتند از آن سخن و گفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را خلیفه
کرده است پس چونکه واقع شد دیگر شاند بناد خلیفه قرار نداد پس بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله طیب و مبارک بود اول کسی که شهادت باطل
بر او داده شد در اسلام و عن قریب بیابند عاقبت آنچه را بجا آورده اند
و زود باشد که بیابند عقب روانیدگان عاقبت آنچه را که قرار داده اند
پیشینیان ایشان بخدا قسم که اگر بوده باشید در جماعت در وسعت از مهلت خدا

و در قلیلی از مدت دنیا و وسعتی از بازگشت بآخرت و واگذاشتنی از مغرور
شدن ایشان و در دنیا فنی از زندگی خود را پس بتحقیق که هلاک کرد خداوند
عزّ و جلّ شداد بن عاد را و ثمود بن عبود را و بلعم بن باعورا را و تمام کرد
بر ایشان نعمتهای ظاهری و باطنی خود را و اعانت کرد ایشان را بمالها
و عمرها و آورد ایشان را از زمین برکتهای خود را تا آنکه یاد کنند نعمتهای
خدا را و معترف شوند بهیبت و جلالت از برای خداوند و باز گشتن
بسوی او و تا آنکه باز ایستند از تکبر کردن پس چونکه رسیدند با
مدت خود و تمام کردند روزی خود را گرفت ایشان را خداوند عزّ و جلّ
و کند ریشه ایشان را پس بعضی از ایشان کسانی بودند که عذاب کرده
شدند بسنگ ریزها و بعضی از ایشان کسانی بودند که فرو گرفت
ایشان را صیحه آسمانی و بعضی از ایشان کسانی بودند که سوزانید
ایشان را بر سوزاننده و بعضی از ایشان کسانی بودند که هلاک کرد ایشان را
لرزش زمین و بعضی از ایشان کسانی بودند که هلاک کرد ایشان را فرو
بردن زمین و نبود خداوند که ستم کند ایشان را ولکن بودند ایشان که
بر خود ستم میکردند آگاه باشید بتحقیق که از برای هر مدتی عمری نوشته است
پس هرگاه برسد نوشته بآخر مدت آن اگر برده برفاشند شود از برای
تو از آنچه افتاده اند بسوی آن ستمکاران و بازگشت کرده اند بسوی
آن زیان کاران هر آینه میگریزی بسوی خداوند از عذابی که ایشان
بآن بقیمند و بسوی آن عذاب کرده شده اند آگاه باشید بتحقیق که من
در میان شماها ای مردم مثل هرون هستم در آل فرعون و مثل باب حطه ام در بنی
اسرائیل و مثل کشتی نوح ام در قوم نوح و بتحقیق که منم نبأ عظیم و صدیق
اکبر و زود باشد که بدانید آنچه را که وعده داده میشوید و آیا هست
خلافت ایشان مگر مثل لیسیدن طرفی از برای خورنده و مگر مثل

کردن چیزی را با بیان برای اشتباه و مثل سر حرکت دادن شخصی که خواب
اندک کند بعد از آن جدا میشود از ایشان آن ادیتها که با ایشان رسید بجهت
خزی و رسوائی ایشان در دار دنیا و در روز قیامت باز کرد آینده
میشوند بسوی سخت ترین عذابها و نیست خداوند غافل از آنچه میکنید
پس چیست جزای آنکس که عمل کند از راه راست خود و انکار کند بجهت خود را
و مخالفت کند هدایت کنندگان خود را و میل کند از نور خود و بیفتد
در ظلمتهای خود و بگیرد سراب را بدل آب و عذاب را بدل از نعمت
و شقاوت را بدل از رستگاری و بدی را بدل از خوشی و تنگی را بدل
از وسعت مگر همان جزاء عملش و بدی مخالفت کردنش پس باید یقین
کنند بوعده خداوند و باید یقین کنند بانچه وعده داده میشوند
در روزی که صیحه میزند اسرافیل به بعث و نشور که خواستن آن روز
روز بیرون آمدن از قبر است بتحقیق که ما یعنی خداوندیم زنده
میکنانیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت خلایق در روزی
که میشکافد زمین از ایشان در حالیکه شتابندگانند یعنی بموقف حساب مترجم
تا آخر سوره ق گوید که چون در طریقه ترجمه اقتضا و بر بحث اللفظ
نمودیم و بر ترجمه ظاهر چیزی را نیفزودیم و شاید که بجهت خفاء مراد بعضی
از فقرات که در بعضی مقامات فهمیده نشود یا آنکه چیزی دیگر که مطلب
مقصود نباشد فهمیده شود لهذا در هر مقامی از آنها که مزید اهتمامی
در باره آن نبود در توضیح آن بتوضیح حواشی اکتفا نمود و در باره
دیگر که لابد منه بود در همین جا اشاره میرود و اکتفا بقدر ضرورت
میشود که کلام بطول نیانجامد و باقها ستعین فرموده که هر کس عطا کرده
نشود در حالیکه تشنه باشد تا آخر ظاهر آن غرض آنست که هر کس عطا
نشود چیزی را که طلب کند آنرا با اقتصاد و میانه روی پس عطا کرده نمیشود

بالنکه

با آنکه سعی و کوشش بسیار نماید و خود را برنج و تعب بیفکند آنانند
اهل؟ و شاهد بر اینکه رزق مقسوم است و حرص در طلب آن مذموم
و اجمال در طلب چنانچه نبی ما ثواب است به بهترین موسوم و اصل لفظ
عبارة مترجمة احتمالات دیگر دارد هم غیر ظاهر و همین ظاهر کفایت است
و در سایر مقاماتی که احتمالات غیر ظاهره نیز دارد همین روش سلوک
و عادت و فرموده که بتحقیق که مرگ پیش از خصلت بد است تا آخر ظاهر
مراد آنست که شخص باید اول مرتبه مرگ را بر خود قرار دهد و خصلت
بد را قرار ندهد چنانچه این سخن بین العوام ضرب المثل است که مردن
بنام به از زیستن به ننگ است و اینکه فرموده که اظهار قوت و شوکت
پیش از اظهار سستی و ضعف است و حساب پیش از عقاب است مراد
آنست که شخص باید در مقابل دشمن تا تواند خود داری نماید و سستی
و ضعف بر خود قرار ندهد چنانچه دیگر فرموده اند که قارضوا الناس ما
قارضوک فان تارکتهم لم یترکوک که بنابر تفسیر مراد آنست که قرض
ده و سلوک کن با مردم همان نوع که با تو سلوک کنند پس اگر تو ایشانرا
باز گذاری و متعرض نشوی ایشان تو را باز نگذارند و غرض از فقره
دوم نیز واضح است چنانچه در نظیر اینست که پیغمبر فرمود حاسبوا قبل
ان تحاسبوا یعنی بحساب خود برسید پیش از آنکه بحساب بشما رسند و اینکه
فرموده که از برای دل است سرمایها از حکمت و طلب نمائید بجهت آن از ظرائف
حکمت تا آخر غرض آنست که قلب انسان باید در همه صفات و اخلاق در حد
اعتدال و میانه روی باشد و دو طرف افراط و تفریط را فرو گذارد که تفریط
ضرر رساننده است و افراط فاسد کننده چنانچه در آخر کلام باین تصریح
فرموده و این صفات و حالات را که بترتیب بیان فرموده است طمع را
طرف افراط و زیاده روی در رجاء و امید قرار داده است که میکشاند تا جنس

بجرهى هلاك كننده و پاس طرف تفريط و كوتاهى در آنست كه ميكشاند بحزن
و اندوه كشنده و غيظ كه سختى در غضب است طرف افراط در غضب است و
خود را اندوست دادن و نگاه نداشتن افراط در صفت رضا است چنانچه
اوقات خود را مشغول نگاه دارى نمودن افراط در خوف و غرور و عزت
در حال ايمنى و نعمت طرف افراط است چنانچه جزع و فزع در حال بلاء و
مصيبت رذيله تفريط و طغيان در حال غنى و بى نيازى زياده روى است
چنانچه مشغول شدن بمحنت و بلاء در حال فقر و بچيزى تقصير
و كوتاهى و كرسنگى خوردن نا بجا ضعف و سستى تفريط است چنانچه
بغيبت انداختن خود را از پرى شكم افراط است و اينكه فرمود كه فروده
فرستاده است خدا وند بجهة اختصاص من آيه كه آن فرموده خداوند است
كه پس باز كردانيده شوند بسوى خدا وند كه مولاى حق ايشانست اصل آيه
شريفه اينست كه حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا وهم لا يفرطون
ثم ردوا الى الله مولهم الحق الا له الحكم وهو اسرع الحاسبين و ظاهر
ترجمه آن اينست كه تا وقتى كه در رسد يكى از شما را مرك بكيرند او را فرستادگان
ما كه ملك موت و اعوان اويند و ايشان كوتاهى نميكنند در امر ما پس
باز كردانيده شوند يعنى مردگان بسوى خدا وند كه مولاى حق ايشانست
و از براى اوست حكم رانى و او شد حساب تراست از همه حساب كنندگان
ليكن حضرت صلوات الله عليه ها آيه ثانيه را ما قول خود فرموده و از آيه
اولى تقطيع نموده و قرآن احتمال ذو وجوه است و ظاهر تفسير آن غالبا
بجهة تاليف و ارتباط ظاهرى است و تاويلات بر عكس اين تفريق و تجزى و شواهد
اين بسيار است چنانچه آيه سوره مائده كه اتمام ولتيم الله باشد ما و لايت
بولايت و صاحب اختيارى خدا وند و رسول و ائمه طاهرين سلام الله
عليهم با انكه اولى در آيه بعد از آن كه ميفرمايد يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا

ثالثا

ثالثا آيه بمعناى دوست و آيه سابقه بر آن نيز در خصوص محبت و دوستى است
كه ميفرمايد فسوف يأتى الله بقوم يحبهم ويحبونه و بنا على هذا معناى تاويلى
آيه شريفه اينست كه پس باز كردانيده شد ندامت بعد از پيغمبر خود بسوى
انكه مظهر صفات جلال و جمال خدا وندى است و وجه الله و يد الله
و عين الله و اذن الله است و مولاى بر حق ايشانست و از براى اوست حكم
و داورى بعد از پيغمبر يا انكه مراد آنست كه باز كردانيده باشند از بولايت
آنحضرت سلام الله عليه همان باز كردانيدن بخدا وند است كه مولا و
داور حقيقى است و اينكه فرمود كه قرار ميدادند از براى بتها بحيره و وصيله
و سائبه و حام شيخ صدوق ره در كتاب معانى الاخبار از حضرت
صادق عليه السلام روايت كرده كه داب و عادت اهل جاهليت چنين
بود كه هرگاه ناقه دو بچه در يك شكم ميآورد ميگفتند كه اين ناقه وصل
كرده است يعنى يك بچه را ببچه ديگر و حلال نميشمردند نحر كردن آن
ناقه را و نخوردن كوشتش را و هرگاه ناقه ده مرتبه مى زائيد او را رها
ميكردند و حلال نميشمردند پشت آن ناقه را با نكه چيزى بر او حمل نمايند و
نه خوردن كوشت آن ناقه را و كفته است صاحب كتاب عز بود كه بتحقيق
كه روايت شده است كه بحيره ناقه است كه هرگاه پنج شكم بچه آورد پس اگر بچه
نر بود او را نحر ميكردند پس كوشت آن را مردان و زنان هر دو ميخوردند
و اگر بچه ماده بود كوشش آن را مى شكافتند و حرام بود بر زنان كوشت
آن و شيران پس هرگاه ميمرد حلال ميشد از براى زنان و سائبه
شتريست كه رها كرده ميشد ببيابان بجهة آنكه شخصى نذر ميكرد كه اكر خدا او را از
مرض برهاند يا او را از سفرى بمنزل برساند چنين شترى را رها كند و وصيله
از كوسفند چنانست كه بود نزد اهل جاهليت كه هرگاه كوسفند هفت شكم بچه
ميآورد پس اگر هفتمى نر بود ذبح ميشد و مردان و زنان هر دو از آن ميخوردند

واکر مایه بود آن زا دریتان کوسفندان بیکتا شند واکر یکی زو بچه ماده
بود میخشند صلا کرده است برادرش را پس فرج نمیشد و بود کوشت هر دو
حرام بر زنان مکر آنکه میمرد از آنها یکی پس حلال بود از برای مردان
و زنان حام شتر نر است هرگاه مرکوب میشد بچهٔ بچهٔ آن میکفتند
که نکاه داشته شده است پشت آن که چیزی بر آن حمل نشود و اینکه فرمود
که تقسیم میکردند کوشت شتر را تیرهای قمار در کتاب عیون الاخبار
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که بودند اهل جاهلیه که بخر بیدند
شتری را در میان ده نفر و ده تیر داشتند که هر یک را اسم مخصوصی بود
هفت تیر از آنها را هر یک قسمتی بود معین از یکی تا هفت که اول را یک قسمت
و دویم را دو قسمت تا هفتم هفت و سه تیر از آنها را قسمتی نبود پس هر کس آن
سه نفر که تیر بی قسمت باسم ایشان بیرون می آمد هر یک ثلث قیمت شتر را
میدادند و قسمتی از کوشت شتر نداشتند و هفت نفر دیکر هر یک بموافق
تیری که باسم شان بیرون می آمد قسمت میبردند صاحب تیر یک قسمت یکی قسمت
میبرد و صاحب تیر دو قسمتی دو قسمت و هم چنین تا هفت و اینکه فرمود علی بن
ابرهیم در تفسیر خود از حضرت امام رضا روایت کرده که بلعم بن باعورا
شخصی بود که خداوند با او اسم اعظم را عطا فرموده بود و دعاهای او
بواسطه آن مستجاب بود پس میل کرد بفرعون در طلب موسی و اصحاب
موسی علی نبینا و علیه السلام فرعون با و کفت که بخوان خدا را بر موسی
و اصحاب او تا آنکه حبس کند خدا او را بر ما یعنی آنکه فرار ننماید با قوم
خود پس سوار شد بلعم دراز کوش خود را تا آنکه برود در طلب موسی پس
آن دراز کوش سر باز زد پس بلعم شروع کرد بزدن آن پس خداوند
از قدرت کامله خود دراز کوش را بزبان در آورد پس کفت وای بر تو
بچه جهت مرا میزنی آیا میخواهی که من با تو بیایم تا آنکه نفرین کنی بر پیغمبر

خدا و جماعت مؤمنان پس دشنام زدند آن دراز کوش بر نداشت
تا آنکه آن را کشت و مفارقت کرد اسم اعظم از زبان او و اینکه فرمود
که مثل باب حطه ام در میان بنی اسرائیل یعنی چنانچه بنی اسرائیل یعنی
چنانچه بنی اسرائیل مامور بودند که آن را تعظیم و تکریم کنند این امت
نیز مامورند که مرا تعظیم و تکریم کنند و باب حطه دروازه قریه اریحا است
از شهرهای شام که بعد از آنکه بنی اسرائیل از تیه بیرون آمدند مامور
شدند که داخل قریه اریحا شوند و چون برسند بدروازه و سجده
کنند از برای خداوند بجهة تعظیم صورت خاتم انبیا و سید اوصیا
صلوات الله علیهما که خداوند بر آن دروازه مصور فرموده بود و تا
کنند بیعت آن دو بزرکوار را و ذکر دوستی ایشان را و ذکر کنند عهد
و پیمانی را که کرفته شده بود بر ایشان از برای آن دو بزرکوار و بکویند
که سجود ما از برای خداوند است بجهة تعظیم این دو صورت و اعتقاد
ما ولایت ایشان را باعث غفر یعنی کناهان و محو شدن سیئات ماست
پس چون بدروازه رسیدند سجده نکردند و [illegible] داخل شدند
و کفتند بجای آنچه مامور بودند که بکویند که کندم سرخ که آن را قوت
خود کنیم محبوبتر است بسوی ما از این سجده کردن و این سخن کفتن
پس عذاب طاعون بر ایشان نازل شد که در قدری از روز صد و بیست
هزار نفر از ایشان که امید خیری در ایشان نبود مردند و اینکه فرمود
که منم نبا عظیم اشاره است بآیه شریفه سوره نبا که عم یتسائلون عن
النبا العظیم بآنکه مراد از نبا عظیم آنحضرت است صلوات الله علیه که منکر
آن بکمک سؤال میکردند از امر آنحضرت و ولایت آن بزرکوار خطبه
طالوتیه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده محمد بن علی بن معمر
از محمد بن علی از عبد الله بن ابو بیا شعری از عمرو افقاعی از عمرو بن شمر

فرمودند

از سلمة بن کهیل از ابی الهیثم بن التیهان اینکه امیر المؤمنین علیه السلام
خطبه خواند مردم را در مدینه پس فرمود که ستایش مخصوص خداوندیست
که نیست خدائی مگر او بوده است زنده بدون کیفیت و چگونگی و نبوده است
از برای او بودن و نبوده است و نبوده است از برای بودن او کیفیتی و نبوده
از برای او مکانی و نبوده است در چیزی و نبوده است بر چیزی و ایجاد
نکرده است از برای هستی خود مکانی را و قوت نکرفته است بعد از آنکه
هستی بخشیده است چیزها را و ضعیف نبوده است پیش از آنکه هستی بخشد چیزها را
و نبوده است وحشت ناک پیش از آنکه ایجاد کند چیزها را و شبیه نیست
چیزها را و نبوده است خالی از ملک پیش از ایجاد ملک و نمی باشد خالی
از آن بعد از رفتن آن بوده است خدائی زنده بدون زندگی و مالک
پیش از آنکه ایجاد کند چیزها را و مالک بعد از ایجاد کردن او هستی را و نمی باشد
از برای خدا کیفیتی و نه مکانی و نه مرتبه که شناخته شود و نه چیزی
که مانند باشد او را و پیر و کهنه نمیشود بجهة طول بقا اش و ضعیف
نمیشود بجهة خوف و متغیر نمیشود از چیزی چنانچه مخلوقات او میترسند
و لکن شنوا نیست بدون کوش و بیننده است بدون چشم و صاحب
قوت است بدون قوتی که از خلق باو رسد درنمی یابد او را چشمهای
نگاه کنندگان و احاطه نمیکند بعموم او کوش شنوندگان هر گاه
اراده کند چیزی را بوده باشد بی مشورتی و اعانتی و خبری از احدی
و سئوالی نمیکند احدی از چیزی از مخلوق خود که اراده کند آن را درک
نمی یابد او را چشمها و درنمی یابد چشمها را او و سبب داناست به نهانها
و آگاه است و گواهی میدهیم اینکه نیست خدائی مگر الله در حالتی که تنها است و
شریکی ندارد و گواهی میدهیم اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و
اوست فرستاده خدا او را به راهنمائی و دین حق تا آنکه غالب کرداند

دین حق را بر همه دینها و اگرچه ناخوش داشته باشند مشرکان پس آن
حضرت صلی الله علیه و آله تبلیغ رسالت فرمود و واضح کرد آنچه را هنمائی
صلی الله علیه و آله و سلم ای امتی که کول زده شده اید پس کول خورده اید
و شناخته اید کول آنکس را که کول زد شما را بر این اصرار کرده اید بر آنچه شناخته اید
و پیروی کرده اید خواهشهای نفسانی خود را و زاد رفته اید در تاریکی کمراهی
خود و تحقیق که ظاهر شده از برای شما حق پس اعراض کرده اید از آن و ظاهر
شده راه روشن پس روگردانیده اید از آن آگاه باشید قسم بخداوندی که
شکافته است دانه را در زمین و خلق کرده است انسان را که اگر فرا میگرفتید
نور علم را از معدن خودش و مینوشیدید آب را با خوشی کوارائی
و ذخیره میکردید راه واضح حق را هر آینه واضح میشد از برای شما
راهها و ظاهر میشد از برای شما نشانهای هدایت و روشن میشد
از برای شما اسلام پس میخوردید خوردنی با وسعت و خوشی و فقیر
نمیشد در میان شما هیچ فقیری و ستم کرده نمیشد از شما هیچ مسلمانی
و نه آنکه در عهد و پیمان مسلمانانست و لکن رفتید شما در راه
تاریکی پس تاریک شد بر شما دنیای شما با وجود وسعتش و بسته شد
بر شما درهای علم پس سخن کفتید بخواهشهای نفس خود پس فتوی دادید — واختلاف کردید در دین خود و
در دین خدا از روی نادانی و پیروی کردید کمراهان را پس کمراه کردند
شما را و وا گذاشتید امامان خود را پس ایشان هم وا گذاشتند شما را
پس صبح کردید که حکم میکنید بخواهشهای نفس خود هر گاه ذکر شود
امری می پرسید از اهل ذکر را پس هر گاه فتوی دهند شما را میگوئید
همین است علم خود علم پس چگونه است این سخن شما با حال آنکه ترک
کردید این علم را و دور انداختید آن را و مخالفت کردید آن را مهلتی
دهید و بآرام باشید که عن قریب میدروید همه آنچه را کاشته اید و

بیاید بعد از آنچه را که کسب کرده اید و آنچه را که بسوی خود کشانیده اید
قسم بآن خداوندی که شکافته است دانه را در زمین و خلق کرده است
انسان را که بتحقیق که دانسته اید که من صاحب شمایم و آنکسی هستم که به پیروی او
مامور شده اید و دانسته اید که من عالم شمایم و آنکسی هستم که بعلم او نجات
شماست و وصی پیغمبر شما و برگزیده پروردگار شما هستم و زبان روشنی بخش
شمایم و دانایم بآنچه اصلاح کند امور شما را پس بمن مهلت دهید و آرام باشید
که عن قریب نازل میشود بشما آنچه وعده داده شده اید و آنچه نازل شده است
بر امتهای پیشین و زود باشد که بپرسد شما را خداوند عز و جل از امامان
و پیشوایان شما با ایشان محشور میشوید و بسوی خداوند عز و جل در فردا
باز میگردید آگاه باشید بخدا قسم که اگر بود از برای من بشماره اصحاب
طالوت و بشماره اهل بدر و ایشان دشمنان شما باشند هر آینه میزدم
شما را بشمشیر تا آنکه رو نمائید و رو کنید بسوی حق و بآن گشت میکردید
پس بود این اصلاح کننده تر فساد را و فراگیرنده تر رفق و مدارا را
بار خدایا پس حکم کن در میان ما بطریق حق و تو بهترین حکم کنندگانی
پس بیرون آمد آنحضرت سلام الله علیه از مسجد پس گذر فرمود بر آغال
گوسفندی که در آن بود سی گوسفند پس فرمود که بخدا قسم که اگر
از برای من بود مردانی چند که خالص بودند از برای خدا و پیغمبر خدا به
شماره این گوسفندان هر آینه زایل میکردم پسر زن مگس خوار را از ملک
خودش پس چونکه شام کرد آنحضرت بیعت کردند با او سیصد و شصت مرد
بر مرگ پس فرمود بایشان امیرالمؤمنین علیه السلام که صباح بیائید با ما
بسوی محل احجار الزیت در حالتی که سرهای خود را تراشیده باشید و تراشید
آنحضرت سر خود را پس نیامدند از آن قوم که بیعت کرده بودند با سر تراشیده
مگر ابوذر و مقداد و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و آمد سلمان در آخر

در آخر القوم پس بلند کرد آنحضرت دست خود را بسوی آسمان پس فرمود که
بتحقیق که قوم مرا ضعیف شمردند چنانچه ضعیف شمردند بنی اسرائیل هرون را
بار خدایا پس بتحقیق که تو میدانی آنچه را که پنهان میکنیم و آشکارا میکنیم و
پنهان نمی ماند بر تو چیزی در زمین و نه در آسمان بگیر مرا بسوی خود در حالتیکه
مسلمان باشم و ملحق کن مرا به بندگان شایسته خود آگاه باشید قسم بپروردگار
خانه کعبه که رساننده است طالبان این خانه را بسوی آن که اگر نبود عهد و
پیمانیکه عهد کرده است بسوی من نبی امی هر آینه وارد میساختم مخالفان را
بر خلیج مرگ و هر آینه میفرستادم بر ایشان صاعقه های مرگ را و عنقریب زود
باشد که بدانند مترجم گوید اینکه فرمود که نبوده است از برای خدا
بودی عرض است که بودنی بر ذات او زاید باشد که او را عارض شده باشد چنانکه در
مخلوقات است بلکه خود عین هستی و بود است و همچنین است آنچه فرمود که نبوده است
زمانی بدون زمان که و غرض آنحضرت علیه السلام بگول خوردن امت گول خوردن ایشان
است بقبول خلافت خلفاء جور و شماره اهل بدر چنانچه در روایات بسیار از
اهل بیت عصمت وارد شده است سیصد و سیزده تن بود و شماره اصحاب طالوت
نیز بروایت حضرت صادق همان سیصد و سیزده کس است اگر چه شاید کلام
در این مقام دلالت بر اختلاف عدد ایشان کند و اینکه فرمود که ایشان دشمنان
شما باشند جهت آنست که اصحاب بدر و طالوت مؤمنان ثابت قدم اند در ایمان بودند
و اینها منافقان و بر عکس ایشان و معلوم است که مؤمن منافق را دشمن دارد و اینکه
فرمود که زایل میکردم پسر زن مگس خوار را کنایه است از پادشاه جوری که در آن
وقت بود چه ایشان در جاهلیت از هر چیز خبیثی پلیدی که بچنگ ایشان می آمد
میخوردند و این مثل است در میان عرب از برای اشخاص دنی طبع پست فطرت
روایت کرده اند جمعی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از محمد بن سلیمان
از پدرش که گفت که بودم نزد حضرت امام جعفر صادق در وقتی که داخل شد

بران حضرت ع ابو بصیر و حال آنکه نفس میزد نفس بلند پی در پی پس چون بجای
خود قرار گرفت حضرت باو فرمودند که ای ابو محمد چیست این نفس بلند پی در پی
پس عرض کرد فدای تو شوم یا ابن رسول الله پیر شده ام و استخوان من باریک شده
است و اجل من نزدیک شده است با آنکه نمیدانم آنچه را که وارد میشوم بران از
امر آخرتم پس آنحضرت فرمودند که ای ابو محمد تو هم اینرا میگوئی عرض کرد فدای تو
شوم چگونه نگویم پس فرمود ای ابو محمد آیا ندانسته که خداوند گرامی میدارد
جوانان شما را و حیا میکند از پیران شما گفت که عرض کردم که فدای تو شوم چگونه
گرامی میدارد جوانان ما را و شرم میکند از پیران ما پس فرمود گرامی میدارد جوانان
شما را از آنکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند از پیران از آنکه حساب کند ایشان
را گفت که عرض کردم که فدای تو شوم پس بتحقیق که ما لقب گذاشته شدیم لقب
گذاشته شدنی که شکسته است بسبب آن پشتهای ما و مرده است بسبب آن دلهای
ما و حلال شمرده اند بسبب آن والیان خونهای ما را بسبب حدیثی که روایت کرده
اند حدیث را از برای ایشان فقهای ایشان گفت که پس فرمود آنحضرت که رافضه
است یعنی آن لقب گفت که من عرض کردم بلی فرمود نه بخدا قسم ایشان نام نگذاشته
اند شما را بلکه خداوند نام گذاشته است شما را باین نام آیا ندانسته ای ابو محمد اینکه
هفتاد نفر از بنی اسرائیل ترک کردند فرعون را و قوم او را چونکه ظاهر شد از
برای ایشان گمراهی فرعون و قومش را پس ملحق شدند بموسی چونکه ظاهر شد
از برای ایشان هدایت او و بر حق بودن او پس نام گذاشته شدند در لشکر
موسی رافضه بسبب آنکه ایشان ترک کردند فرعون را و این هفتاد نفر که عبادت
ایشان سخت تر بود از همه لشکر موسی و محبت ترشان ایشان بموسی و هرون
و ذریه ایشان علیهم السلام پس وحی فرستاد خداوند عز و جل بسوی موسی که ثبت کن این
اسم رافضه را از برای ایشان پس ذخیره کرد خداوند عز و جل این اسم را از
برای شما تا آنکه بخشید شما را این اسم را ای ابو محمد ترک کردند اینجا عنه خبر را

دراکم

و ترک کردید شما اثر را فرقه فرقه شدند مردم فرقهای بسیار و شعبه شعبه
شدند شعبهای بسیار پس جدا شدید شما با اهل بیت پیغمبر خود و رفتید هر کجا
که ایشان رفتند و برگزیدید کسی را که برگزیده بود خداوند از برای شما و اراده
کردید کسی را که خدا اراده کرده بود پس شاد باشید شاد باشید پس شما بخدا
قسم که رحم کرده شدگانید که قبول میشود عمل از نیکوکاران شما و در گذشته میشود
از بدکاران شما و هر کس نیاید خدا را عز و جل در روز قیامت با آنچه شما بران هستید
قبول نمیشود از او هیچ خوبی و در گذشته نمیشود از برای او از هیچ بدی ای
ابو محمد پس آیا شاد کردم تو را گفت که عرض کردم فدای تو شوم زیاد کن از برای
من گفت که پس فرمود ای ابو محمد بتحقیق که از برای خداست ملائکه چند که میریزانند
گناهان را از پشتهای شیعیان ما همچنانکه میریزاند باد برگ درختان را در وقت
بخشان آن و اینست فرموده خداوند عز و جل که میفرماید که آنچنان ملائکه که برمی
دارند عرش را و آنچنان ملائکه که در دور عرشند تسبیح میگویند با ستایش پروردگار
شان و طلب آمرزش میکنند از برای مؤمنین و طلب آمرزش ایشان بخدا قسم که از برای
شماست نه این خلق ای ابو محمد پس آیا شاد کردم تو را گفت که عرض کردم فدای تو
شوم زیاد کن از برای من فرمود ای ابو محمد هر آینه بتحقیق که یاد کرده است شما را
خداوند در کتاب خود پس فرموده است که بعضی از مؤمنین مردانند چند که
راست گفته اند آنچه عهد کرده اند با خدا بر سر آن چیز پس بعضی از ایشان
کسی است که وفا کرده است بعهد خود و بعضی از ایشان کسی است که انتظار
میکشد و تبدیل نکرده اند عهد خود را هیچ گونه تبدیلی بتحقیق که شما وفا کردید
بآنچه گرفته است خداوند بر آنچه پیمان شما را که آن ولایت ماست و بتحقیق که شما
بدل نگرفته اید در جای ما غیر ما را و اگر وفا نکرده بودید هر آینه سرزنش میکرد
شما را خداوند همچنانکه سرزنش کرده است ایشان را در جائیکه میفرماید جل ذکره
که نیافتیم ما از برای بیشتر ایشان هیچ عهدی را و بتحقیق که یافتیم ما بیشتر ایشان را

فاسقان

بیرون از طاعت ای ابو محمد پس ایا شاد کردم تو را گفت که عرض کردم فدای تو شوم
زیاد کن از برای من پس فرمود ای ابو محمد هر اینه بتحقیق که یاد کرده است شما را
در کتاب خود پس فرموده است که برادرانند که قرار کرفته اند در بهشت بر تختها
رو بروی یکدیگر بخدا قسم که اراده نکرده است باین غیر شما را ای ابو محمد پس ایا
شاد کردم تو را گفت که عرض کردم فدای تو شوم زیاد کن از برای من پس فرمود
ای ابو محمد دوستان در روز قیامت بعضی با بعضی دیگر دشمنند مگر پرهیزکاران
بخدا قسم که اراده نکرده است باین غیر شما را ای ابو محمد پس ایا شاد کردم تو را
گفت که عرض کردم فدای تو شوم زیاد کن از برای من پس گفت ای ابو محمد هر اینه
بتحقیق که یاد کرده است ما را خداوند عز و جل و شیعه ما را و دشمن ما را در یک
ایه از کتاب خود پس فرموده است که ایا مساویند انان که دانایند و انان
که نادانند اینست و جز این نیست که در میابند صاحبان عقل پس مائیم
انان که دانا باشند و دشمنان مایند انان که نادانند و شیعیان مایند صاحبان
عقل ای ابو محمد پس ایا شاد کردم تو را گفت که عرض کردم فدای تو شوم زیاد کن
از برای من پس فرمود ای ابو محمد بخدا قسم که استثنا نکرده است خداوند عز و جل
هیچیک از اوصیاء انبیاء و نه تابعان ایشان مگر امیر المؤمنین و شیعیان
او را پس فرموده است در کتاب خود و فرموده او حق است که روزیکه نفع نمی
بخشد هیچ دوستی دوست خودش را هیچ گونه نفعی و یاری کرده نمیشوند مگر
انکس که رحم کرده باشد خداوند بر او و قصد کرده است باین امیر المؤمنین و شیعیان
المخصوص ترا ای ابو محمد پس ایا شاد کردم تو را گفت که عرض کردم فدای تو شوم زیاد
کن از برای من فرمود هر اینه بتحقیق که یاد کرده است شما را خداوند عز و جل در کتاب
خود در جائیکه میفرماید که ای بندگان من که اسراف کرده اید بر خودتان
نا امید مشوید از رحمت خداوند بتحقیق که خداوند میامرزد کناهان را همه اینها را
بتحقیق که خداوند اوست بسیار امرزنده مهربان بخدا قسم که اراده نکرده است

خداوند باین ایه غیر شما را پس ایا شاد کردانیدم تو را ای ابو محمد گفت که
عرض کردم فدای تو شوم زیاد کن از برای من پس فرمود ای ابو محمد هر اینه
بتحقیق که یاد کرده است شما را خداوند در کتاب خود پس فرموده است
که بتحقیق که بندگان من نیست از برای تو ای شیطان بر ایشان تسلطی بخدا قسم که
اراده نکرده است باین بندگان مگر ائمه ع و شیعیان ایشان را پس ایا شاد کردم
تو را ای ابو محمد گفت که عرض کردم فدای تو شوم زیاد کن از برای من فرمود
هر اینه بتحقیق که یاد کرده است شما را خداوند در کتاب خود پس فرموده است
که پس انجماعت که فرمان میبرند خدا را و پیغمبر او را با انکسانی هستند که نعمت
کذارده است خداوند بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقی هستند انجماعت پس رسول خداست در این ایه پیغمبران است و ما
در اینموضع صدیقان و شهدائیم و شما صالحانید پس ایا متصف شوید به
صلاح همچنانکه نام کذاشته است خداوند عز و جل شما را ای ابو محمد پس ایا
شاد کردانیدم تو را گفت که عرض کردم فدای تو شوم زیاد کن از برای من پس
فرمود که ای ابو محمد هر اینه بتحقیق که یاد کرده است شما را خداوند در انجا
که فرموده است از دشمن شما در اتش بفرموده خود که میکویند بعضی از انها که
طغیان کرده اند که چیست از برای ما که نمی بینیم مردانی را که بودیم ما در
دار دنیا که میشمردیم ایشان را از اشرار ایا فرا کرفتیم ایشان را مسخره و
ریشخندی یا انکه میل کرده است از ایشان چشمهای ما بخدا قسم که اراده
نکرده است و قصد نکرده است خداوند باین غیر شما را اکر دیده اید نزد
اهل این عالم اشرار مردم و شما بخدا قسم که در بهشت نعمت داده میشوید و
در اتش طلب کرده میشوید ای ابو محمد پس ایا شاد کردانیدم تو را گفت که عرض
کردم فدای تو شوم زیاد کن از برای من فرمود ای ابو محمد نیست هیچ ایه که
نازل شده باشد که بکشاند به بهشت و نه انکه یاد کند اهل خود را بخوبی مگر

انکران آیه در باره ما و شیعیان ماست و نیست هیچ آیه که نازل شده باشد
که یاد کند اهل خود را به بدی و ننا نکه بکشاند بسوی آتش مگر آنکه آن آیه
در باره دشمنان ماست و آنکسانیکه مخالفت کرده اند ما را پس اینها ذکر کردیم
تو را ای ابو محمد گفت که عرض کردم که فدای تو شوم زیاد کن از برای من پس فرمود که
ای ابو محمد نیست بر ملة ابراهیم مگر ما و شیعیان ما و سایر مردم از ملت ابراهیم
بیزارند ای ابو محمد پس اینها ذکر کردانیدم تو را و در روایت دیگر است که چون عرض
کرد بخدمت آنحضرت که کفایت نیست مرا حدیث حضرت صادق علیه السلام با ابو جعفر
منصور در قوم او روایت کرد محمد بن یحیی از احمد بن محمد از بعضی از اصحاب خود
و نیز روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از محمد بن ابی حمزه از
حمران که گفت که فرمود حضرت صادق در حالیکه ذکر شد جماعتی
نزد آنحضرت و بدی حال شیعیان نزد ایشان پس فرمود که بتحقیق که من سیر
کردم با ابو جعفر منصور در حالیکه او در میان قوم خود بود و بر اسبی سوار
بود و در پیش روی او سواران بودند و از پشت سر او سواران بودند و من
بر دراز گوشی سوار بودم در پهلوی او پس گفت بمن که ای ابو عبد الله بتحقیق که بود
سزاوار از برای تو اینکه شاد شوی بآنچه عطا کرده است خداوند عز و جل ما را
از قوت و گشاده است از برای ما از عزت و خبر ندهی مردم را بآنکه تو و اهل
بیت خود سزاوار ترید باین امر خلافت و پادشاهی از ما پس بر انگیزانی ما را
بخود و اهل بیت خود فرمود که پس من گفتم که هر کس که این خبر را بسوی تو
آورده است بتحقیق که دروغ گفته است پس گفت ابو جعفر بمن که آیا قسم میخوری
بر آنچه میگوئی فرمود که پس من گفتم که بتحقیق که مردم فریبندگانند یعنی دوست
میدارند که دل تو را فاسد کنند و بد کنند بر من پس گوش بحرف ایشان مده
پس بتحقیق که ما محتاج تریم بسوی تو از تو بسوی ما پس گفت بمن که آیا بخاطر داری
روزیرا که از تو سؤال کردم که آیا از برای ما پادشاهی هست پس تو فرمودی که
بلی از برای

بلی از برای شماست پادشاهی طولانی عریض سخت پس همیشه در مهلت باشید
امر خود و وسعتی باشید از دنیای خود مادام که مرتکب نشوید از ما خون
حرامی را در ماه حرامی در شهر حرامی پس من دانستم آنکه ابو جعفر ضبط کرده است
این حدیث را پس گفتم باو که شاید خداوند عز و جل کفایت کند ترا یعنی این امر
را پس بتحقیق که من مخصوص نکردانیدم ترا باین امر این است و جز این نیست که این
حدیثی است که بمن روایت شده بود پس شاید غیر تو از اهل بیت تو متوجه
شوند این ریختن خون را از ما پس ساکت شد از من پس چونکه بر گشتم بسوی
منزل خود آمد مرا بعضی از دوستان ما پس گفت فدای تو شوم بخدا قسم که
هر آینه بتحقیق که دیدم ترا در میان قوم ابی جعفر و تو بر دراز گوشی سوار
بودی و او بر اسبی و بتحقیق که مشرف شده بود بر تو در حالیکه با تو سخن
میگفت که گویا تو در تحت او بودی پس با خود گفتم که این حجت خداست بر
خلق و صاحب این امر خلافت است که باو اقتدا میشود و این دیگری ظلم میکند
و میکشد اولاد پیغمبر را و میریزد خونهای ایشان را در زمین بطریقیکه خداوند
دوست نمیدارد و آن حجت خدا در قوم او بر دراز گوشی سوار است پس
داخل شد بر قلب من از این چیزی تا آنکه ترسیدم بر دین خود و جان خود حضرت
میفرماید که پس من باو گفتم که اگر دیده بودی آنها را که در اطراف من و پیش
روی من و پشت سر من و از طرف راست من و از طرف چپ من بودند از
ملائکه هر آینه حقیر میشمردی او را و حقیر میشمردی آنچه را که او در آنست پس گفت
که اکنون دل من ساکن شد پس گفت که تا چه زمان اینجماعت پادشاهی می
کنند یا چه زمانست راحت از ایشان پس گفتم باو که آیا نمیدانی که از برای
هر چیزی مدتیست گفت که بلی میدانم پس گفتم که آیا نفع می بخشد تو را دانستن
تو بتحقیق که این امر هر گاه در رسد میباشد تندتر از یک چشم بر هم زدن بتحقیق
که تو اگر بدانی حال اینجماعت را نزد خداوند عز و جل و چگونگی بر اینها ایشان

راد شمن دارند و تو اگر توکوشش کنی با اهل زمین کوشش کنند که داخل کردانند
ایشان را در بحث تو آنچه ایشان دران هستند از گناه نمیتوانند پس تو را از جا
بیرون برد شیطان پس بتحقیق که عزت از برای خدا و پیغمبر او است و مؤمنان
ولکن منافقان نمی دانند آیا نمی دانی آنکه هر کس انتظار کشد امر ما را و صبر
کند بر آنچه می بیند از اذیت و ترس آنکس در فردای قیامت در زمره ما است
پس هر گاه دیدی حق را که بتحقیق که مرده است و اهل آن تمام شده اند و
دیدی جور و ستم را که فرا گرفته است شهرها را و دیدی قرآن را که کهنه شده
است و احداث شده است دران چیزی که دران نیست و توجیه شده
است بر خواهشهای نفسها و دیدی دین را که بتحقیق که سرنگون شده است
همچنانکه آب در ظرف سرنگون میشود و دیدی اهل باطل را که بلندی جسته
اند بر اهل حق و دیدی شر را که هویدا که از آن نهی نمیشود و معذور می
شوند صاحبان آن و دیدی فسق را که ظاهر شده است و اکتفا کرده اند
مردان بمردان و زنان بزنان و دیدی مؤمن را ساکت که قبول نمیشود سخن
او و دیدی فاسق را که دروغ میگوید و رد نمیشود بر او سخن او دروغ او
و دیدی کوچک را که حقیر میشمارد بزرگ را و دیدی رحمها را که قطع
شده است و دیدی کسی را که مدح میکند بفسق که خنده میکند از سخن
او و رد نمیشود بر او گفته او و دیدی پسر را که داده میشود باو آنچه بزن
داده میشود و دیدی زنها را که جفت میشوند با زنان و دیدی ستایش
را که بسیار شده است و دیدی مرد را که نفقه میکند مال خود را در غیر
طاعت خدا پس نهی نمیشود از آن و دست او گرفته نمیشود و دیدی نگاه
کننده را که پناه میبرد بخدا از آنچه میبیند مؤمن را دران از سعی و کوشش
یعنی در امر دین و دیدی همسایه را که اذیت میرساند همسایه خود را و نیست
کسی که او را منع کند و دیدی کافر را که شاد است بجهت آنچه در مؤمن می

بیند

بیند و بسیار خوشحال است بجهت آنچه در زمین می بیند از فساد و دیدی
که شرابها علانیه آشامیده میشود و جمع میشوند بران کسانیکه از خدای
عز و جل نمیترسند و دیدی کسی را که امر بمعروف میکند که ذلیل است
و دیدی کسی را که بیرون رفته است از طاعت خدا بسبب چیزی که دوست
نمیدارد خدا که قوی است و ستایش شده است و دیدی صاحبان آیات
را که حقیر کردانیده میشوند ایشان و دوستان ایشان و دیدی که راه
خیر مسدود است و راه شر مسلوک است و دیدی خانه خدا را که تعطیل
شده است و امر میشود بترک آن و دیدی مرد را که میکوید آنچه را که نمی
کند و دیدی مردان که اظهار شرافت و زینت میکنند از برای مردان
و زنان از برای زنان و دیدی مرد را که معیشت او از دبر او است و معیشت
زن از فرج او است و دیدی زنان را که فرا میکیرند مجلسها را همچنانکه مردان
فرا میکیرند و دیدی که زینت در فرزندان عباس ظاهر شده است و اظهار
میکنند خضاب را و شانه میزنند مثل شانه زدن زن از برای شوهرش
و میدهند بمردان مالها بر فرجهای خود و دیدی که رغبت کرده میشود بر
مرد و بغیرت و عصبیت اینکه مردان بر مرد و بوده باشد صاحب مال عزیز
تر از مؤمن و بوده باشد ربا ظاهر که سرزنش نشود بران و بوده باشد
زنا که مدح کرده شوند بران زنان و دیدی زن را که میسازد با شوهر خود
بر جفت شدن با مردان و دیدی بیشتر مردم را و بهترین خانوادها را
کسانیکه اعانت میکنند زنان را بر فسق ایشان و دیدی مؤمن را
که محزون و حقیر و ذلیل است و دیدی بدعتها را و زنا را که ظاهر
شده است و دیدی مردم را که اعتنا میکنند بشهادت دهنده بر باطل
و دیدی حرام را که حلال شمرده میشود و دیدی حلال را که حرام شمرده
میشود و دیدی دین خدا را برای مردم و دیدی که کتاب خدا و احکام آن

تعطیل شده است و دیدی شبهه را که پنهان کرده نمیشود در آن از جهة
جراة بر خداوند و دیدی مؤمن را که قدرت ندارد که انکار کند منکر را
مگر بدل و دیدی مال العظیم را که انفاق میشود در چیزی که موجب سخط
و غضب خداوند عز و جل است و دیدی والیان را که قرب و منزلت
میدهند اهل کفر را و دور میگردانند اهل خیر را و دیدی والیان را
که رشوه میگیرند در حکم و دیدی پادشاهی و سلطنت را که فنا است
از برای کسیکه زیاد باشد و دیدی زنان خویشاوند را که نکاح می
شوند و اکتفا میشود بهمان زنها و دیدی مرد را که کشته میشود بر تهمت
و گمان و بغیرت و عصبیت اید مرد بر مرد دیگر پس بذل کند از برای او مال
و جان خود را و دیدی مرد را که سرزنش شود بر جفت شدن با زنان و
دیدی مرد را که میخورد از کسب زن . از آن زنا با حال آنکه میدانند این را
در این اقامت میکند و دیدی زن را که قهر و غلبه میکند بر شوهر خود
و بجا می آورد آن عملی را که شوهرش نمیخواهد و انفاق میکند بر شوهر
خود و دیدی مرد را که کرایه میدهد زن و کنیز خود را و راضی میشود
بطعام و شراب پست و دیدی که قسمها بخداوند عز و جل بسیار است
بر باطل و دروغ و دیدی که قمار بتحقیق که ظاهر شده است و دیدی که
شراب فروخته میشود فاش و کسی منع نمیکند و دیدی که زنان بی
بخشند خود را از برای کفار و دیدی که آلات لهو و لعب بتحقیق که ظاهر
شده است که گذشته میشود بر آنها و احدی احدی را منع نمیکند و جرات
ندارد احدی بر منع آنها و دیدی صاحب شرافت که ذلیل میکند او را کسی
را که میترسد صاحب شرافت از تسلط او و دیدی نزدیکترین مردم را
بوالیان آنکسی که مدح میکند ایشان از بدشنام دادن ما اهل بیت
و دیدی کسی را که دوست میدارد ما را که شهادت او رد میشود و قبول

نمیشود و دیدی سخن باطل که رغبت کرده میشود در آن و دیدی قرآن که ثقیل
است بر مردم گوش دادن بآن و سبک و آسان است بر ایشان گوش دادن بباطل
و دیدی همسایه را که گرامی میدارد همسایه خود را بجهة ترس زبان او
و دیدی که حدود خداوندی تعطیل شده است و عمل شده است در آنها
بخواهشهای نفسانی و دیدی مسجدها را که طلا کار شده است و دیدی
راستگوترین مردم از ایشان افترا گوینده دروغ گو و دیدی بدی را
و سخن چینی کردن را که بتحقیق که ظاهر شده است و دیدی ظلم را که فاش شده
است و دیدی غیبت را که خوش مزه شمرده میشود و بشارت میدهند بآن
بعضی مردم بعضی دیگر را و دیدی که طلب حج و جهاد از برای غیر خداوند
است و دیدی پادشاه را که ذلیل میگرداند بجهة کافر مؤمن را و دیدی
که خراب غالب شده است بر عمارت و دیدی مرد را که معیشت او از کم
کردن پیمانه و ترازو است و دیدی که ریختن خونها سهل و سبک شمرده
میشود و دیدی مرد را که طلب میکند ریاست و بزرگی را بجهة متاع دنیا
و مشهور میکند خود را به پلیدی زبان تا از او پرهیز کرده شود و نسبت داده
شود باو چیزها و دیدی نماز را که استخفاف شود بآن و دیدی مرد را که
مال بسیار دارد و زکوة آنرا نداده است از آنوقت که مالک شده است و
دیدی مرده را که قبرش شکافته میشود و فروخته میشود کفن او و دیدی — واذیت رسانیده میشود مردم
که فتنه بسیار شده است و دیدی که مرد را که شام میکند در ابتدای مستی
و صبح میکند مست و اهتمام نمیکند بآنچه مردم در آنند و دیدی چهارپایان را
که با ایشان جفت میشوند و دیدی چهارپایان را که بعضی از آنها بعضی دیگر
را میدرند و دیدی مرد را که بیرون میرود بنمازگاه و برمیگردد و نیست
او چیزی از جامههایش و دیدی که دلهای مردم قساوت گرفته است و چشمهای
ایشان خشک شده است و ثقیل شده است ذکر برایشان و دیدی مال الحرام

که بتحقیق که ظاهر شده است و رغبت میشود دران و دیدی نماز گذارنده
راکه نماز نمیکند مگر از برای انکه مردم او را ببینند و دیدی فقیر راکه فقر
میکند بجهت غیر دین طلب میکند دنیا و ریاست را و دیدی مردم را باهر که
غالب بود و دیدی طالب حلال را که مذمت کرده شود و سرزنش کرده شود
و طالب حرام و ستایش کرده شود و تعظیم کرده شود و دیدی حرم خدا و
رسول راکه بجا آورده شود در انها چیزیکه خدا دوست ندارد و منع نکند ایشانرا
منع کننده و حائل نشود در میان ایشان و عمل قبیح احدی و دیدی الات
لهو و لعب راکه ظاهر باشد در حرم خدا و رسول و دیدی مرد راکه سخن میگوید
بچیزیکه از حق و امر میکند بمعروف و نهی میکند از منکر پس برمیخیزد بسوی
کسیکه او را نصیحت میکند در باره او پس میگوید که این تکلیف از تو برداشته
شده و دیدی مردم راکه نگاه میکنند بعضی از ایشان بسوی بعضی و اقتدا می
کنند بصاحبان بدیها و دیدی راه خیر راکه خالی است که احدی سلوک در آن
نمیکند و دیدی مرده راکه کذشته میشود باو پس جزع و فزع نمیکند بجهت او
احدی و دیدی هر سالی راکه تازه میشود در او از شر و بدعت بیشتر از انچه
بود و دیدی خلق راکه و مجلسها را که پیروی نمیکنند مگر اغنیا را و دیدی محتاج
راکه چیز داده میشود بجهت خندیدن بر او و رحم کرده میشود بجهت غیر رضای
خدا و دیدی ایات و اخاویف اسمانرا که مضطرب نمیشود و نمیترسد از
انها احدی و دیدی مردم راکه بر یکدیگر سوار میشوند چنانچه بر چهارپایان
بر یکدیگر سوار میشوند انکار نمیکند احدی منکری را بجهت ترس از مردم و دیدی
مرد راکه انفاق میکند مال بسیار را در غیر طاعت خداوند و منع میکند
مال کم را در طاعت خداوندی و دیدی نافرمانی کردن به پدر و مادر را
که بتحقیق که ظاهر شده است و استخفاف شده است بایشان و حال ایشان
بدتر است نزد فرزندشان از سایر مردم و شاد میشود فرزند ایشان باینکه

افزاء به بندد بر ایشان و دیدی زنان راکه غالب و مسلط شده اند بر ملک
و مسلط شده اند بر هر چیزی بجا آورده نمیشود مگر هر چه خواهش ایشانست
و دیدی پسر مرد راکه افترا میبندد بر پدر و نفرین میکند بر پدر و مادر و
و شاد میشود بمرگ ایشان و دیدی مرد راکه هرگاه بگذرد باو روزی
کسب نکند دران روز گناه بزرگ را از فجوری یا کم کردن پیمانه یا ترازو یا
یا مرتکب شدن حرامی یا اشامیدن مستی کننده که ناشاد و محزون باشد
کند اینکه این روز از عمر او ضایع شده است و کم شده است و هرگاه دیدی
پادشاه راکه حبس میکند طعام را و دیدی مالهای خویشاوندان راکه
قسمت میشود در باطل و قمار میشود بانها و اشامیده میشود بان مالها
شرابها و دیدی شراب راکه مداوا میشود بان و وصف کرده میشود از برای
بیمار و طلب شفا میشود بان و دیدی مردم راکه مثل یکدیگر شده اند در امر
نکردن بمعروف و نهی نکردن از منکر و ترک کردن دین باز او دیدی بادها
مر ادمنافقان و اهل نفاق راکه همیشگی است و بادهای مر اد اهل حق را
که حرکت نمیکند و دیدی اذان را بمزد و نماز را بمزد و دیدی مسجدها راکه پر است
از اشخاصیکه نمی ترسند خدا را و جمع میشوند در ان بجهت غیبت و خوردن
گوشتهای اهل حق و وصف میکنند در مسجدها شراب مست کننده را و دیدی
مرد مست راکه نماز میگذارد بمردم با حال انکه صاحب عقل و هوش باشد و عیب
کرده نشود بمستی و هرگاه مست شود گرامی داشته شود و از او پرهیز کرده
شود و واگذاشته شود که عقاب نشود و معذور شود بمستیش و دیدی
کسی راکه میخورد مالهای یتیمان راکه حدیث گفته میشود بصلاح و خوبی او
و دیدی قاضیان راکه حکم میکنند بخلاف انچه خداوند امر فرموده است و دیدی
والیان راکه امین میگردانند خیانت کنندگان را بجهت طمع و دیدی میراث را
که گذارده اند انرا والیان از برای اهل معاصی و صاحبان جرات بر خداوند

میکیرند والیان ان میراث را از ایشان و وامیکذارند ایشان را باهر چیز در غیبت
و میل کنند دران و دیدی منبرها را اکرام میشود بر انها به پرهیزکاری و
عمل نمیکنند کوینده بانچه امر میکند و دیدی نماز را که استخفاف شده است
بوقتهای ان و دیدی تصدق را بشفاعت شفاعت کننده که قصد نمیشود
بان جانب خداوند و داده میشود بجهة خواهش کردن مردم و دیدی مردم را
که همت ایشان شکمها و فرجهای ایشانست باک ندارند بهرچه بخورند و با
هرچه جفت شوند و دیدی دنیا را اکر رو اورنده است بطلب ایشان و دیدی
نشانهای حق را که بتحقیق کهنه شده است هرکاه اینها را دیدی پس بوده باش
بر حذر و طلب کن بسوی خداوند عز و جل نجات را و بدان که بتحقیق که
مردم در سخط و غضب خداوند عز و جل اند و مهلت نداده است ایشان را
مکر از برای امری که اراده میشود بایشان پس منتظر باش و جد و جهد کن
تا انکه به بیند تورا خداوند عز و جل در خلاف انچه ایشان بر انند پس اکر
فرود اید بایشان عذاب و تو در میان ایشان باشی شتاب بکنی برحمت
خداوند و اکر موخر داشته شود ایشان مبتلا شوند و تو بتحقیق که بیرون
رفته باشی از انچه ایشان در انند از جهة جرات ایشان بر خداوند عز و جل
و بدان اینکه خداوند ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را و بتحقیق که رحمت
خداوند نزدیک است به نیکوکاران حدیث [illegible] علیه السلام روایت کرد علی ابن
ابرهیم از پدرش از عمرو بن عثمان از علی بن عیسی که او حدیث را مرفوع ساخته
است تا معصوم که فرموده است که بتحقیق که موسی را از کفتار خداوند
تبارک و تعالی پس فرمود از برای موسی در راز کفتنش که ای موسی طول مکن امل را
در دنیا ارزوی خود را پس قساوت بهم میرساند بانچه دل تو و انکه دل
او قساوت دارد از من دور است ای موسی بوده باش بمثل شادی من در تو
پس بتحقیق که شادی من اینست که فرمان برده شوم پس نافرمانی کرده نشوم

و بمیران دل خود را به ترس و بوده باش کهنه جامه و تازه دل که مخفی باشی بر
اهل زمین و معروف باشی در اسمان و بوده باش خانه نشین و چراغ شب
باید در پیش روی من در نماز مثل ایستادن صابران فریاد کن بسوی
من از بسیاری کناهان مثل فریاد کردن شخص کریزان از دشمن خود و یاری
جوی بمن بر این پس بتحقیق که من خوب یاوری و خوب یاری جسته شده هستم
ای موسی منم خداوند که زبردستم بر همه بندکان و همه ایشان زیردست منند
و همه ایشان از برای من کوچک و ذلیلند پس بکمان ساز خود را بر خود و
امین مکردان فرزند خود را بر دین خود مکر انکه بوده باشد فرزند تو مثل تو
مثل تو که دوست دارد بندکان شایسته را ای موسی شست و شوی کن و غسل
کن و نزدیک شو بندکان شایسته من را ای موسی بوده باش پیشوای ایشان
در نماز ایشان و پیشوای ایشان در منازعات و خصومتهای ایشان و
حکم کن در میان ایشان بانچه فرو فرستادم بر تو پس بتحقیق که فرو فرستادم
انرا در حالیکه حکم است ظاهر و برهانیست بین و نوریست که کویا است
بانچه بوده در خلق اولین و بانچه میباشد در خلق اخرین وصیت میکنم ترا
ای موسی وصیت مشفق مهربان به پیغمبر بتول عیسی بن مریم صاحب الاتان و برنس
و روغن زیت و زیتون و محراب و از بعد از عیسی بن مریم بصاحب جمل احمر
که طیب و طاهر و مطهر است پس صفت او در کتاب تو اینست که ایمان اورنده
است و کواهست بر همه کتابها و اینست که او رکوع کننده و سجود کننده و
ترسنده است برادران او بیچارکانند و یاوران او قومی دیکر اند و میباشد
در زمان او سختی و اضطراب و کشتن و کمی مال نام او احمد و محمد امین است از
جمله باز ماندکان از کروه پیشینیان کذشتکان است ایمان میاورد
بهمه کتابها و تصدیق میکند جمیع پیغمبران را و کواهی میدهد بالخلاص [illegible]
همه ایشان امت او مرحومه و مبارکه اند مادام که باقی باشند در دین بر حقیقتها

این دین از برای ایشانست ساعتهای معین که بجا آورید در اثناء عبادتهای ما
مثل آوردن بنده بسوی آقای خود پیشکش خود را پس باین پیغمبر تصدیق کن
ای موسی و راه روشن او را پیروی کن پس بتحقیق که او برادر تو است ای
موسی او امی و کتاب ناخوانده است و او بنده صادقست که برکت داده میشود
بهر چه او در آنچه بگذارد دست خود را بر آن و مبارک میشود بر او چنین گذشته
است در علم من و چنین خلق کرده ام او را باو میگشایم روز قیامت را و
بامت او ختم میکنم کلیدهای دنیا را پس امر کن ستمکاران بنی اسرائیل را که
مندرس نکنند نام او را و وانگذارند او را بتحقیق که ایشان خواهند کرد و
او از برای من حسنه است پس با او هم و من از کرده ام او هم و او از کرده من است
و کرده من عالیست پس تمام میشود کلمات امر بهر اینه غالب میگردانم دین او را
بر همه دینها و هر اینه پرستیده میشوم بهر مکانی و هر اینه فرو میفرستم بر او
قرآنی را که فارق میان حق و باطل است و شفا است از برای آنچه در سینههاست
از وسوسه شیطان پس صلوات فرست ای پسر عمران پس بتحقیق که من
صلوات میفرستم بر او و ملائکه من صلوات میفرستند ای موسی تو بنده منی
و من خدای توام خوار مگردان شخص حقیر فقیر را و رشک مبر بشخص مالدار
بچیز کمی و بوده باش نزد ذکر من خشوع کننده و نزد تلاوت آن ذکر در رحمت
من طمع کننده و بشنوان مرا لذة توریة را باواز خاشع حزین بآرام دل
باش نزد ذکر من و متذکر بساز بمن کسی را که مطمئن است بمن و پرستش کن
مرا و شریک قرار مده با من چیزی را و طلب کن شادی مرا بتحقیق که منم آقای
بزرگ بتحقیق که آفریدم تو را از نطفه از آب پست کننده از گلی که بیرون
آوردم از زمین خوار آمیخته شده پس گردیدی انسان پس منم سازنده
آفریده شده پس صاحب علو و عظمت است ذات من و منزه است صنع من
نیست مثل من چیزی و منم زنده همیشه که زایل نمیشوم ای موسی باش در وقتی

که بخوانی مرا خائف و ترسان بمال روی خود را در خاک و سجده کن از برای من بعضو
شریفه بدن خود و دعا کن در پیش روی من در حال قیام با خوف دل و ترس و زنده
دار توریة مرا بعد ایام عمر خود و بیاموز آن نادانان را ستایشهای مرا و مذاکره ساز
ایشان را بنعمتهای ظاهری و باطنی من و بگو بایشان که بیشتر هستند در گمراهی
آنچه ایشان در آن هستند پس بتحقیق که گرفتن من بد و دردآورنده و سخت است ای
موسی هرگاه بریده شود در میان تو از من یعنی بپیوند در میان غیر من پس پرستش کن
مرا و بایست در پیش روی من در محل ایستادن بنده حقیر فقیر [illegible] کن نفس خود را
پس آن سزاوارتر است از عتابت و کوتاه کن [illegible] بکتاب من بنی اسرائیل [illegible] فی
این کتاب از جهت واعظ بودن قلب تو [illegible] و آن کلامی [illegible]
عالیست جل [illegible] ای موسی در هر وقتی که بخوانی مرا [illegible] باید [illegible] با من
بمن پس بتحقیق که زود باشد که بیامرزم گناهان را [illegible] شده اشان از آسمان
تسبیح میگویند برای من بجهت ترس و ملائکه از خوف من ترسانند و زمین تسبیح
میگویند از برای من بجهت رغبت و همه خلایق تسبیح میگویند از برای من و کوچک و ذلیل
پس بر تو باد بنماز پس بتحقیق که نماز در نزد من در مرتبه بلندیست از برای
او و نزد من پیمان محکم و ملحق کن با آن نماز چیزی را که آن از نماز است
که آن زکوة است که موجب تقرب است از مال پاکیزه و طعام پاکیزه پس بتحقیق که
من قبول نمیکنم مگر پاکیزه را که قصد شود خشنودی من و مقرون سازید با این
صله ارحام را پس بتحقیق که منم خدا و منم رحمن رحیم و رحم را خلق کردم از فضل رحمت
خود تا با یکدیگر مهربانی کنند بواسطه آن بندگان و از برای آنست در نزد من
سلطنت و حجت در بازگشت آخرت و من میبرم با هر کسی که میبرد آن را و میپیوندم
با هر کسی که بپیوندد آن را و چنین میکنم بهر کسی که ضایع کرد امر مرا ای موسی گرامی
بدار سائل را هرگاه بیاید بسوی تو با بیان کردن [illegible] یا دادن چیز کمی پس بتحقیق
که بیاید بسوی تو کسی که نه انسانست و نه از جنیانست بلکه از ملائکه رحمن است

آزادانیش بیخشند تو را که چه بیکشی و در آنچه عطا کردم تو را و چگونه است مواسات و
بر کردن بیدن تو غیر خود را در آنچه تو را مالک گردانیدم و فروتنی کن از برای من
تضرع و زاری وا فراز کن آواز کتاب من و بیان کن تحقیق که من میخوانم تو را مثل
خواندن آقا بنده خود را تا آنکه برسانند او را بمنازل شرف داین از فضل منت بر تو و
بر پدران پیشینیان تو ای موسی فراموش مکن مرا بر هیچ حالی و شاد مشو بسیاری
مال پس تحقیق که فراموشی از من قساوت می بخشد دل را و با بسیاری مال است
بسیاری گناهان زمین فرمان بردار است و آسمان ها فرمان بردارند و دریاها فرمان
من بد بختی جن و انس است و منم رحمن و رحیم رحمتم در هر زمانی آورنده ام سختی را
بعد از سستی و سستی را بعد از سختی و پادشاهان را بعد از پادشاهان و پادشاهی
من همیشگی است که زایل نمیشود و پنهان نمیشود بر من چیزی نه در زمین و نه در آسمان
و چگونه پنهان میشود بر من چیزی که از من است آفرینش و نمایش آن و چگونه نبوده
باشد همت تو در آنچه در نزد من است با حال آنکه بسوی من باز گردانیده میشوی
لامحاله ای موسی بگردان مرا پناه خود و بگذار در نزد من گنج خود را از عملهای
شایسته و بترس از من و مترس از غیر من بسوی من است باز گشت ای موسی رحم کن
بر کسی که از زیر دست تو است در میان خلایق و حسد مبر بر کسی که آن زیر دست
تست پس تحقیق که حسد میخورد حسنات را هم چنانکه میخورد آتش هیمه را ای موسی
تحقیق که دو پسر آدم فروتنی کردند در مرتبه از مرتبها تا آنکه بیابند بآن واسطه
فضل و رحمت مرا پس قربانی کردند قربانی را و قبول نمیکنم من مگر از پرهیزکاران
پس بود از حال ایشان آنچه را که دانستی پس چگونه اعتماد میکنی بر رفیق و وزیر
بعد از برادر ای موسی فرو گذار کبر را و ترک کن فخر را و بیاد آور اینکه تو ساکن
قبری پس باید مانع شود تو را از شهوتها و خواهشها ای موسی تعجیل کن
در توبه و تاخیر کن در گناه و ثابت کن در ایستادن کردن در پیش روی من در نماز
و امید مدار بغیر مرا و فرا گیر مرا سپری از برای سختیها و حصاری از برای امور

نازل

نازل شونده در مصیبتها ای موسی چگونه فروتنی میکند از برای من مخلوقی که نمیشناسد
فضل و رحمت مرا بر او و چگونه میشناسد فضل مرا بر او و حال آنکه نظر و فکر نمیکند
در آن و چگونه نظر و فکر میکند در آن با حال آنکه ایمان ندارد بآن و چگونه ایمان
میآورد بآن با حال آنکه امید ندارد ثواب را و چگونه امید دارد ثواب را با
حال آنکه قناعت کرده است بدنیا و فرا گرفته است آن را مسکن و ماوی و میل کرده
بدنیا مثل میل کردن ستمکاران ای موسی رغبت کن در امر خیر و معارضه و هم چشمی
کن در این باب با اهل آن پس تحقیق که خیر مثل نام خود شایسته است و واگذار شر را
از برای هر کسی که فریفته ساخته شده است ای موسی بگردان زبان خود را از
پشت دل خود که سالم باشی و بسیار کن ذکر مرا در شب و روز که غنیمت
یابی و پیروی مکن گناهان را که پس پشیمان میشوی پس تحقیق که گناهان وعده گاه
آتش است ای موسی پاکیزه گردان سخن را از برای که ترک کرده اند گناهان را
و بوده باشد همنشین ایشان و فرا گیر ایشان را برادران از برای حال غیب خود
و جد و جهد کن با ایشان که جد و جهد میکنند با تو ای موسی مرگ ملاقات کننده
تو است لامحاله پس توشه بردار مثل توشه کسی که با توشه خود وارد شونده باشد
بر موضعی آنچه اراده شود بآن رضای من پس بسیار است کم آن و آنچه اراده شود
بغیر من پس کم است بسیار آن و تحقیق که شایسته ترین روزهای تو آن روز است
که در پیش داری پس نظر کن که چه روزی است آن و مهیا ساز از برای آن روز
جواب خود را پس تحقیق که تو بازداشته میشوی و سوال کرده میشوی و بگیر
پند خود را از روزگارها و از اهل روزگار پس تحقیق که روزگار طولانی آن
کوتاه است و کوتاه آن طولانی و هر چیزی فانی است پس عمل کن که گویا می بینی ثواب
عمل خود را تا آنکه طمع تو در آخرت بیشتر باشد لامحاله پس تحقیق که هر چه رو می
آورد از دنیا مثل آنهاییست که پشت کرده است از دنیا و هر عمل کننده عمل میکند
بر بصیرت و بینائی و ملاحظه غافل شوید پس طلب کن از برای نفس خود ای پسر

عمران که شاید رستگار شوی در فردای قیامت در روز پرسش پس دوران دو ز
زیان کار میشوند اهل باطل ای موسی ببند از دو کف دست خود را در پیش من چو
بند گنه کار خواری مثل عمل بنده فرمان بردار خواه بسوی آقای خود و بتحقیق که تو هرگاه
چنین کنی رحم کرده شوی و من کریم ترم از همه توانایان ای موسی سوال کن مرا
از فضل و رحمت من پس بتحقیق که آن بدست من است مالک نیست آن را احدی
غیر از من و ملاحظه کن در وقتی که سوال میکنی از من که چگونه است رغبت تو
در آنچه در نزد من است از برای هر عمل کننده جزائیست و بتحقیق که جزا داده میشود
کافر بآنچه عمل کرده است ای موسی دل خوش باش از دنیا و محزون مشو بجهت آن
و دور کن نامت آن پس نیست آن دنیا از برای تو و نیستی تو از برای آن تو را چه کار
ستمکاران بخواهند اینست مکر از برای کسیکه عمل کند در آن ببینی بتحقیق
که آن از برای اغنیا نیکو جمع بخواهند است ای موسی آنچه را که تو را امر نمودم بآن
پس بشنو و آنچه را که نزد من باشد پس بجای آور حقیقتهای تورات را در سینه
خود قرار ده و بیدار باش بآن در ساعتهای شب و روز و جای مده اهل
الدنیا را در سینه خود پس قرار میگیرند آنها آشیانه مثل آشیانه مرغ ای موسی
اهل دنیا فتنه اند بعضی از برای بعضی پس هریک زینت داده شده است از برای
او آنچه او در آن است و مومن کسیست که زینت داده شده است از برای او آخرت
پس او نظر میکند بسوی آخرت و سستی نمی ورزد بتحقیق که حائل شده خواهش
آخرت مابین او و لذت عیش پس او را وا داشته است در سحرها مثل سیر
کردن سواری که پیشی گرفته است بسوی مطلوب خود روز را شب میکند محزون
و شب را روز میکند محزون پس خوشا حال از برای او اگر پرده برداشته
شود آنچه را که مشاهده میکند از شادی ای موسی دنیا آب کمی است که نیست
ثوابی از برای تو در آن و نه عذابی از برای پس حسرت طولانی از برای کسیکه بفروشد
ثواب آخرت خود را بمثل لیسیدنی که باقی نیست و پیدا چیز کمی که دائمی نیست

واین

واین چنین است پس باش چنانکه امر کرده ام تو را بآن از امر من رشد و صلاح است
ای موسی هرگاه ببینی بی نیازی که رو بتو آورده است پس بگو گناهیست که تعجیل
شده است از برای من عقوبت آن و هرگاه ببینی فقر و پریشانی را که رو بتو آورده است
پس بگو مرحبا خوش آمد شعار نیکوکاران شاید که خدا و مباش جبار و ستمکار و مباش
قرین و مونس ستمکاران ای موسی نیست عمر آن عمری که بد باشد عاقبت آن اگرچه طول
دهد خیر نرساند تو را آنچه دور شده است از آن تو هرگاه پسندیده باشد عاقبت آن
ای موسی با تانی زده است کتاب من بسوی تو با آنچه تو بآن گشت کننده بسوی آن
پس چگونه خواب میکند بر این چشمها بلکه آیا چگونه می یابند جمعی لذت عمل را اگر غفلت
ایشان بنشیند از نفسها و پیروی نکنند شقاوت را در پی در دنیا بر شهوات
ایشان و از اینست که فزع میکنند صدیقان ای موسی امر کن بندگان مرا که بخوانند
مرا بر هر چه باشد بعد از آنکه اقرار کنند از برای من که من ارحم الراحمینم و اجابت
کننده دعای مضطرانم و بر طرف میکنم بدیها را و بدل میکنم زمانی را بزمانی و
می آورم دعاها را و جزا میدهم و قبول میکنم چیز کم را و عطا میکنم بسیار
و بی نیاز میکنم فقیر را و منم که همیشه ام و عطا جمعی و فقدتم پس هر کس پناه
آورد و میل کند بسوی تو ای موسی از گناهکاران پس بگو اهلا و سهلا خوش
آمدید بگشاده فراخی و ساحت خود را ملائکه با آستان پروردگار عالمیان
و طلب آمرزش کن از برای ایشان و بوده باش از برای ایشان مثل یکی از ایشان
و کوچک مشمار از برای ایشان آنچه عطا کرده ام بتو را افضل آن
و بگو ایشان را که باید سوال کنند مرا از فضل و رحمت من پس بتحقیق که مالک
نیست آن را احدی غیر از من و منم صاحب فضل عظیم خوشا حال تو ای موسی که
پناه خطاکاران و همنشین مضطرانی و طلب آمرزش کننده از برای گناهکارانی
بتحقیق که تو در نزد من در مکانی پسندیده پس بخوان مرا بدل پاکیزه و زبان
راستگو و بوده باش چنانکه امر کرده ام تو را اطاعت کن امر مرا و کردن کشی

و سرافرازی مکن به بندگان من با چیزی که بیشتر است تو را از خلقت و مثال این آن و
تند مکن روی را بسوی من که من تو را بیم کنم پس تحقیق که من خواهش نکرده ام از تو
انچه مرا که از پیش ساند تو را سبکی آن یا برداشتن دانست و جز این نیست که
سؤال کردم تو را که تمجید خود کنی تا اجابت کنم تو را و اینکه بخواهی از من پس بدهم
تو را و اینکه تقرب بجوئی بسوی من بچیزی که از من گرفته تاویل آن را و بر تو است
تمام کردن تنزیل آن ای موسی نظر کن بسوی زمین پس تحقیق که آن عن قریب
قبر تو است و بردار چشمهای خود را بسوی آسمان پس تحقیق که در بالای تو در آن
آسمان پادشاهی صاحب عظمت و بزرگی است و گریه کن بر خود مادام که در دنیا
هستی و بترس از هلاکت و مهلکها و گول نزند تو را زینت دنیا و نیکوئی و مانند آن
و راضی مشو بظلم و ظالم مباش پس تحقیق که من از برای ظالم در کمینم تا بگیرم حق
برای مظلوم ای موسی بتحقیق که حسنه ده مقابل میشود و از یک گناه هلاک
شریک قرار مده با من و جایز نیست از برای تو اینکه شریک قرار دهی با من و
شو و راست کردار و دعا کن مثل دعای کسیکه طمع کننده و رغبت کننده باشد
در آنچه در نزد من است و پشیمان باشد بر آنچه پیش فرستاده است دو دود
او پس تحقیق که سیاهی شب محو میکند آن را روز و همچنین سیئه محو میکند آن را
حسنه و تاریکی شب وارد میشود بر روشنی روز و همچنین سیئه وارد
شود بر حسنه بزرگ پس سیاه میکند آن را **مترجم** گوید که اینکه فرموده بود
باش خوانندهٔ تسبیح و ماتم شب غرق است که برتو باد باختیار عزلت و گوشه
و پیروی مکن تمجید اهل آسمانها را بر بلند داشتن شب خود را بعبادت
بلکه چه در احادیث بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است
که خواندن قرآن و عبادت خدا شود در شب روشنی می بخشد از برای اهل آسمانها
چنانچه روشنی می بخشد ستارهها از برای اهل زمین و اینکه فرموده که آسمان
تسبیح میگویند از برای من بجهت ترس و زمین تسبیح میگوید از برای من بجهت طمع

اختصاص

اختصاص زمین بطمع ظاهر است چه اینکه احتیاج دارد به رحمتها از جهت کشتها و نفعها و باغها
و بادها تا اینکه معمور شود و بروید و اینکه در آن کیاهها و درختها از برای
تعیش اهل دنیا و اینکه فرموده که بتحقیق که خبر مثل نام او است یعنی چنانچه نام نیکو
مطلوب تر است همه خلایق بغایت مرغوبست چنانچه گفته اند نام نیکو گر بماند ز آدمی
به که از او ماند سرای زرنگار هم چنین است خبر نیکو بلکه اولی است چه در نظر ارباب
بصیرت هیچ حقیقت چیزی مقصود حقیقی نباشد و اینکه فرموده که شایسته روزها
نزد آن روز نیست که در پیش خاطر تو غیر از آن روز و روز قیامت و اینکه
فرموده است که آن روز شایسته ترین روزهای آخرت است بجهت آنکه
دنیا سجن مؤمن است و آن روز روز رسیدن گشته و برداشتن زحمت
و روز تمام شدن نعمتها باقی و داخل شدن در بهشت جاودانی است و اینکه
فرموده که روزگار طولانی آن کوتاه است و کوتاه آن طولانی فقره اولی ظاهر است
چه هرچه عاقبت آن فنا است طولانی آن نیز کوتاه است بلکه کان لم یکن است و
مراد بفقرهٔ ثانیه آنست که کوتاه آن طولانیست حساب آن یا آنکه آرزوها دور و دراز
و وبال آن و اینکه فرموده که هرچه رو میآورد از دنیا مثل آنها نیست که پشت کرده است
غرض آنکه از یک جهت و یک شمارات و در میان عوام مشهور که هست نقل
نمرواراست پس تا نکی نداده که محض آن را لذت شمارد و منتظر آن باشد
و همیشه خوشی آن مخلوط با ناخوشی و شیرینی آن ممزوج به تلخی است بلکه خوشی
آن با ناخوشی چون قطره با دریا بلکه چیزی موهوم و خیالی چون وجود عنقا و
لنعم ما قال آسمان در کشتی عمر کنند دائم دو کار گاه شادی باد بانی گاه اندوه لنگری
که عنان آن بر فعریت که برید زهر خند و بهر گریم آن بر رو زیست که
خون گری روایت کرد احمد بن حسن میثمی از مردی از یاران خود که گفت
خواندم من جوابی را از حضرت صادق که نوشته بود بسوی بعضی از اصحاب
خود که اما بعد پس بتحقیق که من وصیت میکنم تو را به تقوای خدا بتحقیق که خدا و تعالی

شده از برای کسیکه پرهیزد از او اینکه بکرداند وقتی از انچه ناخوش دارد از او
بسوی انچه دوست دارد و روزی دهد او را از انجاکه کمان ندارد پس پرهیز
از انکه بوده باشی از جمله کسانی که بترسد بر بندکان خدا از کناهان ایشان و ایمن
باشد از عقوبت کناه خود پس بتحقیق که خداوند عز وجل فریب داده نمیشود از بهشت
و یافته نمیشود انچه نزد اوست مکر بطاعتش انشاء الله تعالی روایت کرده معویة بن عمار از حضرت
صادق ع که فرمود که بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی در حالیکه شادان
و خندان و خوشحال بود پس عرض کردند مردم با انحضرت که خداوند خندان دارد
یا رسول الله تو را و فرح و سرور دهد تو را بیاد کرد انان پس فرمود رسول خدا که بتحقیق
که نیست هیچ روزی مکر انکه از برای من است تحفه از جانب خداوند بدانید
بتحقیق که تحفه داد خداوند مرا در امروز بتحفه که تحفه نداده بود مرا بمثل این تحفه
در ایام کذشته بتحقیق که جبرئیل آمد بسوی من پس خواند بر من سلام پروردکارم را
و کفت ای محمد بتحقیق که خداوند عز وجل برکزیده است از بنی هاشم هفت نفر که خلق
نکرده است مثل ایشان را در کذشتکان و خلق نمیکند مثل ایشان را در آیندکان تو
یا رسول الله سید و آقای پیغمبرانی و علی بن ابی طالب وصی تو و جانشین تو سید اوصیا
و حسن و حسین دو سبط تو دو سید سبطهااند و حمزه عم تو سید شهدا است و جعفر
پسر عم تو پرواز کننده است در بهشت پرواز میکند با ملائکه هر کجا که خواسته
باشد و از شما است قائم که نماز میکذارد عیسی بن مریم در پشت سر او هرکاه فرو
فرستد او را خداوند بزمین از ذریه علی و فاطمه است از فرزندان حسین علیه السلام
ابو بصیر از حضرت صادق ع که کفت عرض کردم بحضرت که فرموده خدا تعالی
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق مقصود از ان چه چیز است فرمود که بتحقیق که کتاب
سخن نکفته است و سخن نمیکوید ولکن رسول الله صلی الله علیه و آله است سخن کوینده
بکتاب فرموده است خداوند عز وجل هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق این کتاب ما است
که خوانده میشود بر شما بحق کفت که عرض کردم فدای تو شوم بدرستی که ما نمی خوانیم

این آیه را

این آیه را چنین فرمود که چنین نخوانده ایم فرمود که نازل کرده این آیه را جبرئیل
بر محمد صلی الله علیه و آله ولکن این از جمله چیزهائیست که تغییر داده شده است از
کتاب خدا   ابو محمد از حضرت صادق ع که سؤال کردم از انحضرت از فرموده
خداوند عز وجل والشمس وضحیها فرمود شمس رسول خدا است صلی الله علیه و آله که
روشن کرده است خداوند عز وجل از برای مردم دین ایشان را کفت که عرض کردم
والقمر اذا تلیها فرمود این امیر المؤمنین است که بعقب در آمده است رسول خدا صلی
الله علیه و آله را دانا کرده است رسول خدا علم را بسوی او انداخت کفت که عرض کردم واللیل
اذا یغشیها فرمود این پادشاهان ظلم اند که مستقل شده اند در امر خلافت و دنیا
بدون آل پیغمبر و نشسته اند در مجلسی که بوده است آل رسول سزاوار تر بان مجلس
از ایشان پس پوشیده اند دین خدا را بظلم و جور پس حکایت کرده است خداوند فعل
ایشان را در فرموده است که واللیل اذا یغشیها کفت عرض کردم والنهار اذا جلیها فرمود
فرمود این امام است از ذریه فاطمه سلام الله علیها که سؤال کرده میشود از دین رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس جلی و ظاهر میسازد آن را از برای کسیکه سؤال کرده است
او را پس حکایت کرده است خداوند عز وجل سخن او را پس فرموده است که والنهار
اذا جلیها روایت کرده سهل از محمد از بعض از حضرت صادق ع که کفت عرض کردم هل
اتیک حدیث الغاشیة فرمود فرا میکیرد ایشان را قائم آل محمد بشمشیر دیکر عرض کردم
وجوه یومئذ خاشعة یعنی روهائی در روز قیامت صاحب خضوع است فرمود
خضوع کننده است که نمی تواند سر باز زند دیکر عرض کردم عاملة فرمود که عمل کرده
بغیر ما انزل الله عرض کردم ناصبة فرمود که نصب کرده است غیر والیان و صاحب
اختیاران امر را عرض کردم تصلی نارا حامیة فرمود که میکشد رنج و تعب کرمی
آتش جنک را در دنیا در عهد دولت حضرت قائم صلوات الله علیه و در آخرت
رنج و تعب کرمی آتش دوزخ را   روایت کرده است ابو بصیر که عرض
کردم بخدمت حضرت صادق ع که قول خداوند و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله

من بیوت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس لا یعلمون مراد از آن چه چیز است
فرمود بمن که ای ابو بصیر چه میگویند درین آیه عرض کردم که میگویند بدرستی که
مشرکان میکنند سوگند میخورند نزد پیغمبر خدا اینکه خداوند بر نمی انگیزد
مرده را پس فرمود هلاک شوند جماعتی که این چنین میگویند سؤال کن از ایشان
که آیا مشرکان سوگند میخورند بخدا یا بلات و عزی گفتم عرض کردم فدای تو شوم
پس آن را بمن تعلیم فرما فرمود ای ابو بصیر اگر قیام کند قائم ما بر انگیزاند خداوند
بسوی او گروهی از شیعیان ما را که طرف قبضهای شمشیرهای ایشان بر دوش ایشان است
پس برسد این خبر بگروهی از شیعیان ما که نمرده اند پس میگویند که بر انگیزانیده
شده است فلان و فلان و فلان از قبرهای خود پس برسد این خبر بگروهی از
دشمنان ما را پس میگویند ای گروه شیعه چه قدر دروغ گویید شما این
دولت شما است و شما درین دولت دروغ میگویید نه بخدا قسم که زنده نشده اند
و زنده نمیشوند تا روز قیامت فرمود که پس حکایت کرده است خداوند سخن ایشان را
فرموده است و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت سوگند یاد کردند
بخدا سخت ترین سوگندهای خود که بر نمی انگیزاند خداوند کسی را که میمیرد
روایت کرده است بدر بن خلیل اسدی که شنیدم از حضرت امام محمد باقر که تفسیر مینمود
قول خداوند عز و جل که فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی
ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون یعنی پس چون که ملاحظه کنند شدت ما را
ناگاه ایشان از آن عذاب بسرعت فرار میکنند گفته شود بایشان که بسرعت فرار مکنید و بر
گردید بسوی نعمتها و مسکنهای خود شاید که شما سؤال کرده شوید یعنی از آنچه داده
شده است از مسکنها و مالهای شما پس جوابها از روی علم و مشاهده دهید فرمود که
هرگاه قیام کند قائم ما بفرستد بطلب بنی امیه بشام پس بگریزند ایشان بسوی روم پس
میگویند بایشان اهل روم که داخل نمیکنیم شما را تا آنکه نصاری شوید پس ایشان
نصاری میشوند و در گردن خود صلیبها آویزند پس ایشان را داخل کنند پس هرگاه

فرود آیند

فرود آیند اصحاب قائم بمنزل اهل روم طلب کنند اهل روم امان و صلح از
اصحاب قائم گویند که صلح نمیکنیم تا آنکه بدهید بما آنهائی را که از ما در نزد شما اند فرمود
که پس تسلیم کنند جماعت را باصحاب قائم و اینست فرموده خداوند که لا ترکضوا و
ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون فرمود که سؤال میکنند از ایشان
از گنجها با آنکه خود دانا تر است بآن گنجها پس میگویند یا ویلنا انا کنا ظالمین
ای وای بر ما که بودیم ستمکاران فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین
پس همیشه این خواندن ایشان است تا آنکه بگردانیم ایشان را گیاهی درویده بشمشیر و در حالی
که خاموش و گم نام باشند و او سعید بن عبد الملک اموی صاحب نهر سعید
روایت که از حضرت باقر که آنحضرت نوشتند بسوی سعد الخیر بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد پس وصیت میکنم ترا بتقوای خداوند که در تحقیق که در آن سلامتی است از
هلاکت و غنیمت یافتن در باز گشت بدرستی که خداوند عز و جل نگاه میدارد
بسبب تقوی و پرهیزکاری بنده را آنچه را که دور باشد از آن عقل او و بر طرف
میکند از او کوری و جهالت او را و بسبب تقوی نجات یافت نوح
و هر کس با او بود در کشتی و نجات یافت صالح پیغمبر و هر کس با او بود از صاعقه
و بسبب تقوی رستگار شدند صابران و نجات یافتند این گروهها از هلاکت
و از برای ایشان است برادرانی بعینه در این شبیه همین طریقه طلب میکنند این فضیلت
تقوی را ترک کرده اند طغیان و سرکشی خود را از راه لذتی که خبر داده شد بایشان از شهوتها آنچه
رسیده است بایشان در کتاب از عقوبتها ستایش کردند پس ندیدند کار خود را
بر آنچه روزی کرده است ایشان را اولاد اهل ستایش و مذمت کردند خود را بر
تقصیر و کوتاهی کردند و ایشان اند اهل مذمت و بدانید که خداوند تبارک و
تعالی صاحب علم و عمل است نیست غضب او مگر بر کسی که قبول نکند از او خوشنودی
او را و منع نمیکند مگر کسی را که قبول نکند از او عطا و بخشش او را و گمراه نمیکند
مگر کسی را که قبول نکند از او خوشنودی او را و منع نمیکند مگر کسی را که قبول نکند از او

هلاک ایشان را پس محکم ساخته است اهل بدعتها را از توبه و باز گشت بسبب آوردن
خوبیها خوانده است بندگان خود را در کتاب خود بسوی این توبه یا او از بی بلند که
منقطع نشده است و منع نکرده است دعای بندگان خود را پس لعنت خداوند آن
کسانی را که می پوشانند آنچه را که خداوند فرو فرستاده است و نوشته است خداوند
بر خود رحمت را پس سبقت گرفته است رحمت او غضبش را پس تمام شده است
و درستی اینکه بندگان را بغضب پیش از آنکه او را بغضب آورند و این از
علم یقین و علم تقوی است و هر امتی که بر داشت خداوند از ایشان علم کتاب را در
وقتی که روی گردانیدند از او و والی کردانید بر ایشان دشمن ایشان را و در وقتی
که روی گردانیدند از خداوند و بود از اخلاق ایشان کتاب را آنکه بر پا داشتند
حروفش را و تغییر دادند حدود و احکامش را پس ایشان روایت میکنند کتاب را
و رعایت نمیکنند آنرا و نادانان خوش می آید ایشان را ضبط کردن روایت را و
علما محزون میکردند ایشان را ترک کردن ایشان رعایت را و بود از اخلاق
ایشان کتاب را آنکه والی و مسلط کردانیدند بر آن کتاب کسانی را که نمی دانستند
پس وارد ساختند ایشان را بر خواهشهای نفسانی و باز کردانیدند ایشان را بسوی
هلاکت و تغییر دادند ارکان دین را پس میراث گرفتند او را در سفیهان و بودند
نادانان پس اطاعت قرار گرفتند امر مردمان را بجای امر خداوند تبارک و تعالی و بر
مردمان وارد میشوند بد بدلی است از برای ستمکاران ولایت مردمان بعد
از ولایت خداوند و ثواب مردمان بعد از ثواب خداوند و خوشنودی مردمان بعد
از خوشنودی خدا پس صبح کردند است بر این حال با آنکه در میان ایشان هستند
جمعی از آنکسانی در عبادت و خوش آمده است ایشان را این ضلالت و فتنه اند
شده است پس عبادت ایشان فتنه است از برای ایشان و از برای هر کس که
اقتدا کند با ایشان و هر آینه تحقیق که بود در پیغمبران نصیحت عبرتها از برای عبادت
کنندگان تحقیق که پیغمبری از پیغمبران بود که کامل میکرد طاعت را پس نافرمانی

میکرد

میکرد خدا را از یک راه پس بیرون کرده شد از بهشت و ماند همیشه در شکم
ماهی پس نجات نیافت او مگر با اعتراف و توبه پس بشناس کسانی را که مانند احبار
و رهبان شده اند آنانی که ببهای ایشان پوشیدن کتاب و تغییر دادن آن بود پس
سود نکرد تجارت ایشان و نبودند هدایت یافتگان پس بشناس مانند ایشان را
از این امت آنکسانی که بر پا داشتند حروف کتاب را و تغییر دادند حدود و احکام
آن را پس ایشان با سادات و کلا برند هر کاه متفرق شوند خواهشهای اکابر باشند
با آنان که دنیای ایشان بیشتر باشد این منتهای علم ایشان و همیشه ایشان همیشه
چنین اند در کور دلی و طمع و همیشه شنیده میشود صدای شیطان بر زبانهای
ایشان بباطل بسیار و صبر میکنند علما از ایشان بر اذیت و سرزنش و متحمل
و عیب علما میکنند بواسطه تکلیف و علما نیز در نفوس ایشان خیانت است
از آنکه بپوشانند نصیحت را که به بینند حیرانی گمراهی را هدایت نکنند او را یا مرده
را زنده نکنند او را پس بد است عمل ایشان بجهه آنکه خداوند تبارک و تعالی گرفته است
بر ایشان عهد و پیمان در کتاب که امر کنند بمعروف و بهر چه مامور شده اند و نهی کنند
از هر آنچه نهی شده اند و اینکه یاری کنند بکمک یکدیگر بر نیکوئی و پرهیزکاری
و اعانت یکدیگر نکنند بر گناه و تعدی پس علما از این جاهلان در مشقت
عظیمه اند اگر پند دهند گویند که از حد بیرون شده اند و اگر تعلیم حقی را که ترک کرده اند
کنند گویند مخالفت کردند و اگر از ایشان عزلت کنند گویند مفارقت کردند و اگر
گویند بیاورید حجت خود را بر آنچه حدیث میکنید گویند نفاق کردند و اگر
اطاعت کنند ایشان را گویند نافرمانی کردند خدای عز و جل را پس شدند
آنانی که جاهلند در آنچه نمیدانند و امی و نا خواننده اند در آنچه میخوانند
تصدیق میکنند بکتاب وقت شناسیدن آن و تکذیب میکنند بآن وقت
تحریف و تغییر آن پس انکار کرده نمیشوند جاهلان مانند احبار و رهبان اند پیشوا
در خواهشهای نفسانی و سادات و کلا برند در هلاکت و طائفه دیگر از این

است انشاء الله در بیان ضلالت و هدایت که شناختن یکی از این دو طایفه را از دیگری
میگویند که بشنوند مردم که بشناسند این را و بعضی را شنید که چیست این ظلال آنکه تقلید نمودند
که گذارده است ایشان را رسول خدا بر ملتی که بیضا و روشن است شب آن از روز
آن ظاهر شده است و در این طایفه بدعتی چند پیدا شده است در ایشان سنت
و طریقه بیت خلاف و اختلاف در میان ایشان پس چونکه پوشید مردمان را
ظلمت معصیتهای ایشان که پیدا شده و پیشوا یکی خوانده بخدا وند تبارک و
تعالی یکی خواندند با آتش در این وقت که گفت شیطان پس بلند شد آواز
او بزبان دوستان و تابعان تو بیدار شد سواره و پیاده او و شرکت کرد
در مال و فرزند با کسی که او را شریک کرداند پس عمل کرد به بدعت و ترک کتاب
و سنت و سخن گفتند دوستان خدا به حجت و اخذ کردند بکتاب و حکمت پس
متفرق شدند از این وقت اهل حق و باطل و یکدیگر را واگذاشتند دستی
ورزیدند اهل هدایت و یکدیگر را یاری کردند اهل ضلالت تا آنکه شدند
مردم با فلان و متابعان آن پس بشناس این صنف را و صنف دیگر ببین ایشان را
رای العین تا حق یابی و دست از ایشان بر مدار تا باز گردانی اهل خود را
بعضی از ضلالت پس تحقیق که دنیا نگاه دارد جماعتی هستند که زبان رسانید
بنفس خود و اهل خود آگاه باشید که این دنیا نیست ظاهر و روشن و در روایت
دیگر فرموده است از برای آن صنف دیگر است و آنان تبراه پس اگر بوده باشد
نزد ایشان بلائی و محنتی پس نگاه مکن با آن پس تحقیق که نزد ایشان است جور
و ستم و کنامی از اهل ستم و نزد ایشان است بلاها که با آخر میرسد پس برمیگردد
بسوی وسعت و آسانی پس بدان اینکه برادرانی که محل اعتماد بوده ذخیره اند
بعضی از ایشان از برای بعضی و اگر نه این بود که خواهش بیرون هر آینه پرده
برمیداشتم از برای تو از چیزهائی چند از حق که پوشیده ام آنها را و هر آینه
منتشر میکردم از برای تو چیزهائی چند از حق که کتمان کرده ام آنها را لیکن

تقیه

تقیه میکنم از تو و باقی میگذارم تو را و ثبت صاحب حلم آنکسی که تقیه بکند از
احدی در جای تقیه و معلم بیاس عالم است پس از آن عاری دیر و هوشی والسلام
مترجم گوید که حضرت در این مقام امت را قسمت فرموده و بیان طایفه از
ایشان را بیان نموده و طایفه اشباه احبار و رهبان که خود را به علماء نسبت بدهند
در سلسله ایشان در آیند و ایشان را در حقیقت بنا شده آن نوع است که
خدا در دل هر کس که خواهد انداز و در صفت ایشان چنانست که فرموده است
که با بزرگان دنیا باشند و ایمن بودن و کتاب خدا باشند و دین را صرف دنیا
نمایند و بعلماء از بیت رسانید همه چرا آنکه ظاهر او در سلسله ایشان باشد چنانچه
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ایشان را وصف فرموده در آنجا که اشاره بایشان
نموده فرموده که ان ههنا لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اجد لقنا غیر مامون علیه
که ترجمه آن اینست که در اینجاست علم بسیار کاش می یافتم کسانی را که توانستند که آنرا
بردارند و متحمل شوند بلی می یابم کسی را که تواند بردارد و دنیا بدین لیکن امین نیست
بلکه صرف میکند امور دین را در دنیا اعاذنا الله منها و طایفه دیگر علما که همیشه
از جهال در تعبد و خود بیخ بخیه ترک امر بمعروف و نهی از منکر و در ملامت و
مذمت و طایفه سیم عوام الناس که تخصیص نداده اند اهل حق را از باطل و متعدی
ناس مردم را بر جهل ایشان با آنکه بعضی اعتراف دارند که ملت پیغمبر ملت بیضاء است
که شبش مانند روزش است احتراز از باطل و جهل است و فلان کنایه از خلیفه ثانی است
چنانچه آیه سوره فرقان تاویل فرموده اند و ائمه و دیگران از خلفا بجور
و صنف دیگر را که فرموده رای العین و دیده بصیرت به بین اهل حق اند و اینکه
که کاشها بیرون بیاید تا آخر غرض آنکه آنحضرت را دوستانی هستند که متحمل بعضی از علوم
دینیه و اسرار مخفیه می توانند شد چنانچه بشنود باعث لغزش او در دین نشود
و کاشهای بید با آنحضرت شد که او را آنحضرت منحرف سازد چنانچه حضرت سید
الساجدین سلام الله علیه میفرماید و رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا

روایت کرده است حمزة بن ربیع که نوشت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسوی سعد
الخیر بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد پس بتحقیق که آمد بسوی من نوشته تو که ذکر کرده
بودی در آن معرفت چیزی را که سزاوار نیست ترک آن و اطاعت کسی را که خوشنودی
خدا خوشنودی اوست پس قبول کردی از این معرفت و طاعت از برای نفس خود آنچه را
که بود نفس تو گروی آن اگر ترک کرده بودی آن را اما تعجب میکنی اینکه خوشنودی خدا
و اطاعتش و خلوص از برای او قبول نشود و یافت نشود و شناخته نشود مگر
در بندگان غریبان که گوشه گیرانند از مردم که بتحقیق که فرا گرفته باشند ایشان را مردم بتحقیر
و استهزا بجهت آنچه نسبت میدهند ایشان را بآن از بدیها با حال آنکه بوده که
گفته میشد که می باشد مومن مومن تا آنکه بوده باشد مبغوض تر بسوی مردم از جیفه
حمار و اگر نه این بود که برسد تو را از بلا مثل آنچه رسیده است ما را پس هرآینه
فتنه مردم را مثل عذاب خدا دانسته پناه میدهم تو را و خود را بخدا و بعد از این هرآینه
نزدیک میگردانیدم تو را با دوری منزلت تو و بدان خدا رحمت کند تو را اینکه
نمی یابی دوستی خدا را مگر بدشمنی بسیاری از مردم و نه ولایت خداوند را مگر
بعداوت ایشان و نبودن محبت و ولایت مردم کم داشت است از برای در یافتن
محبت و ولایت خداوند از برای قومی که قدر آنرا میدانند پس بتحقیق که خداوند
عز و جل قرار داده است در هر یک از پیغمبران باز ماندگان از اهل علم که میخوانند
کسی را که گمراه شده است بسوی هدایت و صبر میکنند با ایشان بر اذیت اجابت
میکنند شادی خدا را و میخوانند مردم را بسوی خدا پس به بین ایشان را خدا
تو را رحمت کند پس بتحقیق ایشان در منزلت بلندی هستند و اگر چه برسد
ایشان را در دنیا پستی بتحقیق که ایشان زنده میکنند بکتاب خدا مرده گان را و بینا
میکنند بنور خدا از کوری چه بسیار از کشته شیطان که بتحقیق که زنده کرده اند
او را و چه بسیار از سرگشته گمراه که هدایت کرده اند او را بذل میکنند خونهای
خود را از هلاک شدن مردم چه قدر نیکوست اثر ایشان بر بندگان و چه قدر

قبیح است

قبیح است اثرهای بندگان بر ایشان گویند که ظاهر حدیث دلالت میکند بر اینکه
سعد ذکر کرده بوده است که شناخته است و قبول کرده است و تعجب کرده است و حضرت
در مقام رفع تعجب فرموده است که بود که گفته میشد یعنی پیغمبر میفرموده یا آنکه یکی از
پدران بزرگوارش و غرض از قرار دادن فتنه مردم مثل عذاب خداوند یعنی
آنکه بجهت ترسیدن از فتنهائی که در دین از مردم باو میرسد از دین برگردد و عذاب
خدا را اختیار کند و مراد به باز ماندگان اهل علم اوصیا پیغمبران و علما
تابعان ایشانند روایت کرده است ابو بصیر که در اثنائی که حضرت رسول نشسته
بودند در یک روزی ناگاه تشریف آورد حضرت امیر المؤمنین پس آنحضرت باو
فرمودند که بتحقیق که در تو شباهتی از عیسی بن مریم اگر نه این بود که بگویند
در بارۀ تو طایفهائی از امت من آنچه را که گفته اند نصاری در بارۀ عیسی بن مریم
هرآینه میگفتم در بارۀ تو سخنی را که نگذری بجمعی از مردم مگر آنکه میگرفتند
خاک زیر قدم تو را که طلب میکردند بآن برکت را گفت که پس بخشم آمدند دو اعرابی
و مغیرة بن شعبه و جماعتی دیگر از قریش که با ایشان بودند پس گفتند که راضی
نشد پیغمبر که بزند از برای پسر عمش مثلی را مگر عیسی بن مریم را پس فرو فرستاد خدا
بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون
و قالوا ءالهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون ان هو الا
عبد انعمنا علیه و جعلناه مثلا لبنی اسرائیل و لو نشاء لجعلنا منکم یعنی من بنی
هاشم ملائکة فی الارض یخلفون که ترجمه اش اینست که چون زده شد پسر مریم
مثل ناگاه قوم تو از آن فریاد بر میدارند و گفتند که آیا خدایان ما بهتر است
یا او نزدند این مثل را از برای تو مگر از روی جدل بلکه ایشانند قومی جدل
کنندگان نیست او مگر بنده که نعمت کرده ایم ما بر او و گردانیدیم او را مثلی از
برای بنی اسرائیل و اگر خواسته باشیم هرآینه میگردانیم از شما یعنی از بنو هاشم
ملائکه را که در زمین خلیفه کنند گفت که پس بخشم آمد حارث بن عمرو فهری

پس گفت بار خدایا اگر بوده باشد این خلافت حق که بنی هاشم ارث برند از یکدیگر
پادشاهی بعد از پادشاهی پس بباران بر ما سنگ را از آسمان یا بیاور ما را عذابی
دردناک آورنده پس فرو فرستاد خداوند به پیغمبر گفته او را و نازل شد این آیه وما
كان الله ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون که ترجمه آن این است
که نمی باشد خداوند که عذاب کند ایشان را با آنکه تو باشی در میان ایشان و نمی
باشد خداوند عذاب کننده ایشان را با آنکه ایشان استغفار کنند پس فرمود
آنحضرت باو که ای پسر یا توبه میکنی و یا کوچ میکنی پس گفت ای محمد بلکه قرار بده
از برای سایر قریش چیزی را از آنچه در دست توست پس بتحقیق که بوده‌اند بنی
هاشم که اشرف عرب و عجم را پس حضرت باو فرمودند که نیست اختیار این امر بسوی
من اختیار این امر بسوی خداوند است تبارک و تعالی پس گفت ای محمد قلب من
اطاعت نمیکند مرا به توبه ولکن کوچ میکنم از پیش تو پس طلب کرد راحله خود را
و سوار شد آنرا پس چون رسید بپشت مدینه آمد او را سنگی و کوبید مغز
سر او را پس وحی آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله که سال سائل بعذاب واقع
للكافرين ليس له دافع من الله ذي المعارج که ترجمه آن این است طلب کرد طلب کننده
عذابی را که نازل شونده است از برای کافران که نیست از برای آن دافعی و مانعی
از جانب خداوندی که صاحب عروجهای بلند است گفت که پس عرض کردم فدای تو
شوم ما نمی خوانیم این آیه را چنین فرمود که چنین نازل کرد این آیه را جبرئیل
بر محمد صلی الله علیه وآله و چنین ثبت شده است اینجا به خدا قسم در مصحف فاطمه
علیها السلام پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بجماعتی از منافقان که در اطراف
او بودند که بروید بسوی رفیق خود پس بتحقیق که آمد او را آنچه با آن طلب میکرد
حکم خداوند فرموده است خداوند عز و جل که واستفتحوا وخاب كل جبار
عنيد مترجم گوید که شباهت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت عیسی علی نبینا
وعليه السلام از جهت زهد و عبادت است و از جهت آنکه مردم در بارهٔ آنحضرت سه فرقه

شدند در بارهٔ حضرت عیسی شدند یک طائفه تا حد عداوت رفتند بخلافت
بلا فصل آنحضرت قائل شدند و ولایت او را قبول نمودند و دو طائفه دیگر هالک که
طرف افراط و تفریط را گرفتند چنانچه خود آنحضرت صلوات الله علیه میفرماید که هلک
اثنان محب غال و مبغض قال یعنی هلاک شدند در بارهٔ من دو طائفه یک طائفه
که غلو در محبت من کردند یعنی آنحضرت را خدا گرفتند و دیگر طائفه که مرا دشمن
داشتند و کینه مرا در سینه گرفتند و شبیه با اینست حال حضرت عیسی بغیر حتی
از کفر نصاری قائل شدند با اینکه الوهیت آنحضرت شدند و مراد از اعرابیان دو
خلیفه اول اند زیرا که هجرت بسوی اسلام نکردند و بر کفر خود باقی ماندند و اسلام
ایشان نفاق بود و لیکن آن ملعون در آیه شریفه الاعراب اشد کفرا ونفاقا و مراد از
آکله ابرار این وجه ظاهر و روشن است که ایشان را اطاعت میکردند و پرستش
می نمودند بدون حکم خداوند در حقیقت ایشان را خدایان قرار گرفته بودند و عبادت
یعنی بنی هاشم از لفظ معلوم است که مراد از لفظ کم را بیان فرموده است و
ظاهر لفظ آنست که حال عیسی عجیب نیست بلکه اگر خواسته باشیم از او عجیب‌تر
آوریم که قرار دهیم از شما بنی هاشم ملائکه را که خلافت کننده در این زمین‌ها باشند
و اینکه خلافت هم از او نیست مگر از برای بنی هاشم و اینکه عرض کرد که ما چنین
نمی‌خوانیم یکی از دو احتمال دارد یا آنکه حضرت چنین خواندند که سال سائل
بعذاب واقع للكافرين بولاية علي چنانچه در بعضی از نسخ کتب کافی ثبت است
یا آنکه سال بالف قرائت فرموده‌اند و این هم دو احتمال دارد یا آنکه سائل از بعضی است
از قریش در سال هجرت و یا آنکه از ماده سیلان است و معنی چنین است که سیلان
کرد سیلان کننده از وادی بلا و در خواه از عذاب روایت کرده است محمد بن مسلم
از حضرت باقر در قول خداوند ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس
که ترجمه آن این است که ظاهر شد فساد در دریا و صحرا بسبب آنچه عمل آورده‌اند دستهای
مردم فرمود که این بخدا قسم در وقتی است که گفتند انصار که منا امیر و منکم امیر یعنی

انما انصار بلینا امیر عرب ما نه شما مهاجران بلینا امیر [illegible] و نیز روایت کرده است
از میسر از حضرت باقر که عرض کردم چه چیز است مراد از قول خداوند عز و جل ولا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحها فرمود ای میسر بتحقیق که زمین بود فاسد پس اصلاح کرد
آن را خداوند عز و جل به پیغمبر خود پس فرمود ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها
روایت کرده است سلیم بن قیس هلالی که خطبه فرمود امیر المؤمنین ع
پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او پس صلوات فرستاد بر پیغمبر و فرمود بدانید
بتحقیق که دو خصلت است که بیشتر از همه چیز بر شما میترسم پیروی کردن خواهش نفس
و طول امل اما پیروی کردن خواهش نفس پس باز میدارد از حق و اما طول امل
پس بیاد میبرد آخرت را آگاه باشید بتحقیق که دنیا کوچ کرده است که پشت کرده و آخرت کوچ
کرده است که رو می آید و از برای هر یک از اینها اهلی است پس بوده باشید از اهل آخرت و
مبوده باشید از اهل دنیا پس بتحقیق که امروز عمل است و نیست حسابی و فردا حساب است
و نیست عملی و بتحقیق که ابتدای واقع شدن فتنها از خواهشهای
نفسانی است که پیروی کرده میشود و حکمهایی است که تازه در آورده میشود که مخالفت
میشود در آنها حکم خداوند و صاحب اختیار میشود در آنها مردانی مردانی
چند را بتحقیق که حق اگر خالص شود اختلافی نمی باشد و اگر باطل خالص شود
مخفی نمیماند بر صاحب خرد ولکن گرفته میشود از این دسته و از این دسته
پس مخلوط میشوند پس جمع میشوند پس جلوه داده میشوند با هم پس در آن زمان
مستولی میشود شیطان بر اولیای خود و نجات می یابند آنجماعتی که سبقت کرده است
از برای ایشان از جانب خداوند عاقبت نیکو بتحقیق که من شنیدم رسول خدا را
که میفرمود چگونه خواهید بود شما هرگاه بپوشاند شما را فتنه که کوچکان در آن فتنه
نشو و نما کنند و بزرگان در آن فتنه پیر شوند و فرا گیرند آن را سنت و
طریقه پس هرگاه تغییر داده شود از آنها چیزی گفته شود که تغییر داده شد سنت
و آورده اند مردم منکری پس سخت شود بلیه و اسیر شود ذریه و بکوبد

ایشانرا

ایشان را فتنه هم چنانکه میکوبد آتش هیمه را و میکوبد سنگ آسیا دانه خود را و
فقیه شوند از برای غیر خدا و علم فرا گیرند از برای غیر عمل و طلب کنند دنیا را بعملهای
آخرت پس رو کرد حضرت امیر المؤمنین به مردمانی که دور و در آنحضرت بودند جماعتی
از اهل بیت آنحضرت و خواص و شیعیان آنحضرت پس فرمود بتحقیق که بجای آوردند
والیان پیش از من عملهای چند را که مخالفت کردند در آنها رسول خدا را
که عمدا مخالفت آنحضرت کردند و شکستند عهد او را و تغییر دادند سنت او را
اگر بدارم مردم را بر ترک آنها و بگردانم آنها را بمواضع خودش و بسوی آنچه
بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آینه متفرق شوند از من لشکر من
تا آنکه باقی بمانم تنها یا کمی از شیعیان من آنهائی که شناخته اند فضل مرا و واجب
بودن امامت مرا از کتاب خدا و سنت رسول الله ص آیا نمی بینید که اگر امر کنم
بمقام ابراهیم و بازگردانم آن را بسوی موضعی که گذارده آن را بود مقام را در آن موضع
رسول خدا و باز گردانم فدک را بسوی ورثه فاطمه علیها السلام و باز گردانم صاع رسول
خدا را چنانکه بود و امضا نمایم زمینهائی را که داده بود آنها را رسول خدا از برای
جماعتهائی که امضا نشد از برای ایشان و آنها داده نشد و باز گردانم خانه
جعفر را بسوی ورثه او و خراب کنم آن خانه را از مسجد و باز گردانم حکمهای
جوری را که حکم شده است با آنها و جدا کنم زنانی را که در زیر مردانی چند اند بغیر
حق پس باز گردانم ایشان را بسوی شوهرهای ایشان و متوجه شوم بواسطه آن
زنان حکم در فروج و احکام دیگر را و باسیری بگیرم ذریهای بنی تغلب را و باز
گردانم آنچه را که تقسیم شده است از زمین خیبر و محو کنم دفترهای عطیهها را و عطا
کنم چنانچه بود رسول خدا که عطا میفرمود بالسویه و نگردانم آن عطیهها را دست
گردان در میان مالداران بیندازم مساحت را و مساوی گردانم ما بین نکاحها
و جاری گردانم خمس پیغمبر را چنانچه نازل گردانیده است خداوند عز و جل و واجب
گردانیده است آن را و باز گردانم مسجد پیغمبر را بسوی آنچه بود بر آن و ببندم در
هائی را که گشاده شده است در آن مسجد و بگشایم آنچه را که بسته شده است از آن

ازان مسجد حرام کرده‌ام مسح بر خفین را و حد جاری کرده‌ام بر خوردن نبیذ
و اگر امر کنم بحلال کردن حج تمتع و متعه زنان و امر کنم به تکبیر گفتن بر جنازها
پنج تکبیر و لازم کرده‌ام بر مردم جهر بسم الله الرحمن الرحیم را و بیرون کنم کسی را
که داخل شده است با رسول خدا در مسجد آنحضرت را آنکه رسول خدا بیرون
کرده بود او را و داخل کرده‌ام کسی را که اخراج شد بعد از رسول خدا از آنکس
که رسول خدا داخل کرده بود او را و ببرم مردم بر حکم قرآن و بر طلاق
بسنت و شریعت و بگیرم صدقات را بر اقسام خودش و اندازهای خودش
و باز گردانم وضو و غسل و نماز را بسوی وقتهای خودش و طریقها و شرایع و موضعهای خودش
و باز گردانم اهل نجران را بسوی منزلهای ایشان و باز گردانم اسیرهای
فارس را و سایر طوایف را بسوی کتاب خدا و سنت پیغمبر او و در این هنگام
هر آینه متفرق شوند مردم از من بخدا قسم که امر کردم مردم را که جمع نشوند در نماز
رمضان مگر در نماز واجب و اعلام کردم ایشان را اینکه جمع شدن در نمازهای
سنت بدعت است پس ندا کردند بعضی از اهل لشکر من از آنهائی که جهاد میکردند
با من که ای اهل اسلام تغییر داده شد سنت عمر نهی میکند علی ما را از نماز نافله
در ماه رمضان و هر آینه ترسیدم که هیجان درآورند در یک ناحیه لشکر
لشکر ما چه رسیدم من از این امت از نفاق کردن ایشان و اطاعت کردن
ایشان پیشوایان ضلالت را و خواندن ایشان بسوی آتش را و داده شدم من
از این خمس سهم ذی القربی را چنانکه ذکر فرموده است خداوند عز و جل که
ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان که ترجمه‌اش
این است که بدرستیکه از برای خدا است خمس آن اگر بوده باشید که ایمان دارید بخدا
و بانچه نازل کرده‌ایم ما بر بنده خود در روز جدا شدن حق و باطل در روزی
که بهم رسیدند دو لشکر پس ما را بخدا قسم قصد کرده است بذی القربای آنچنانی
که مقرون ساخته است او را بخود و برسول خود پس فرموده است فلله و للرسول
و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل در باره ما خاصة کیلا یکون

دولة بین الاغنیاء منکم تا آنکه نبوده باشد دست گردان در میان مالداران از شما
و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه بدهد شما را پیغمبر
پس فرا گیرید آن را و آنچه نهی کند شما را از آن پس باز ایستید و بپرهیزید خدا را
در ظلم کردن بر آل محمد بدرستیکه خداوند سخت است عقاب او و از برای کسی که ظلم کند
بر ایشان و این سهم ذی القربی حقی است از خداوند تعالی از برای ما و فی ما از بیت
که بیان کرده است ما را بان و منت فرموده است بان پیغمبر خود را و قرار نداده
از برای ما در سهم صدقه چیزی را گرامی داشته است خداوند پیغمبر خود را و گرامی
داشته است ما اهل بیت را از اینکه اطعام کند ما را از چرکهای مردم پس تکذیب کردند
خدا را و تکذیب کردند پیغمبر را و انکار کردند کتاب خدا را که گویا است بحق ما و منع
کردند ما را فریضه را که واجب کرده بود خداوند از برای ما اند بیا اهل بیت
پیغمبری از امت او آنچه دیدیم ما بعد از پیغمبر خود و از خدا طلب یاری میکنیم بر هر کس
که ظلم کرد بر ما و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مترجم گوید که مراد حضرت صلوات
الله علیه از بیان پیش از خود خلفاء ثلثه اند لعنة الله علیهم و امور یکه در آن مخالفت
رسول کرده‌اند بسیار است و اصحاب ما رضوان الله علیهم اکثر آنها را در کتب خود
در مطاعن ایشان ذکر نموده‌اند و حضرت صلوات الله علیه هم در این خطبه بعضی را
تفصیلا و بعضی را اجمالا بیان فرموده از آنجمله بدعت خلیفه ثانی است که مقام ابرهیم را
تغییر داد از آن موضع که رسول خدا گذارده بود و متصل بخانه کعبه که حضرت ابرهیم
علی نبینا و علیه السلام در آنجا نصب کرده بود و برد بمکانی که در عهد جاهلیت در آن
مکان بود و الحال نیز در آن مکان است و عامه و خاصه این را روایت کرده‌اند
قضیه فدک که مشهور است و ضیاع رسول الله صلی الله علیه و آله را که ملک بود که
پنج عدد کرده‌اند و فرزندان اقطاع زمینهائی بود از زمین خراج که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
به بعضی از اصحاب خود فرموده بود که تعمیر کنند و زراعت کنند تا ساکن شوند و کسی
سهیم و شریک ایشان نباشد و خود ایشان مستقل باشند و باز گرفته‌اند از حوالی جعفر

ظاهرا دلالت میکند بر اینکه توانا بود در زمان توسعه مسجد غصب اماکن مسجد کردن
و حکمهای جور ایشان ذکر فرموده است بنابر نقد ظاهر نخواست و اینکه جدا سر کردن زمانی را
کردن بر مردان چندانکه بغیر حق مثل آن زنانی که طلاق ایشان بی شاهد بود یا
در حیض یا غیر از اینها از بدعتهای که احداث کرده اند و حکم خدا را تغییر داده اند
و اسیر کردن آن حضرت دختر بنهای بنی تغلب را جهت آن بود که خلیفه ثانی جزیه را از
ایشان برداشت و زکوة را بر ایشان مضاعف کرد تا بروم ملحق نشوند پس ایشان
کفار حربی شدند و اهل ذمه نیستند اسیر کردن ایشان حلال است هم چنانکه از
حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود بنی تغلب در نصاری عرب بودند که
با نفرت نبودند از جزیه دادن خلیفه ثانی خواهش کردند که ایشان را از جزیه معاف دارد
و از ایشان زکوة را مضاعف بگیرد پس ترسید که ملحق بروم شوند پس صلح کرد که جزیه را
از ایشان بردارد و عوض زکوة را بر ایشان مضاعف کرد و ایشان راضی شدند و دفترها
عطایا چنان بود که خلیفه ثانی در عهد خلافت خراجی بغداد ... و زمان
و تاجرانی که اشراف بودند از اهل علم و غیر ایشان و سرکردگان لشکریان و این خراج را
بر این سر طایفه بمنزله زکوة واجب قسمت نمود و دفترها در این باب نوشت
و اسمهای هر یک از سر طایفه ها اول در دیوان نوشته بود و از برای هر یک
از طایفه ها قسم سهمی قرار داد نمود که از طایفه اول با ایشان بیست ... بود
و کی بود که مهاجر را زیاده از انصار و میداد و اهل بدر را زیاده از دیگران میداد
و همچنین بر خلاف آنچه پیغمبر خدا در عهد خود میکرد که سویه میفرمود و این
دفترها را بعد دفتر داری سپرد و از برای او مزدی از این خراج معین نمود و ...
دا بسر بودن جاری شد و اینکه فرمود که بیندازم مساحت را اشاره است بآنچه
عامه و خاصه از بدعتهای خلیفه ثانی نقل کرده اند که گفت باید بجای این عشر و نصف
عشر زکوة از غلات ملاک در ازاء گرفته شود پس بسوی شهرها فرستاد که
زمینهای ایشان را مساحت کردند پس از زمین عراق بر هر یک جریب یک درهم ...

گرفتند

گرفتند چنانچه ملوک فرس میگرفتند و قفیز پیمانه معینی است و از اهل مصر و نواحی
آن بر هر جریبی یک دینار و یک اردب گرفتند که آن هم پیمانه معینی است و هم چنین
و اینکه فرمود که مساوی کردم ما بین مناکحها اشاره است به بدعت خلیفه ثانی
که منع نمود که غیر قریش در قریش و عجم در عرب تزویج کنند و اینکه فرمود که
انفاذ کنم خمس رسول را اشاره است به منع کردن آن بدعتها اهل بیت پیغمبر را
از خمس ایشان و غرض از باز کردن مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی آنچه بوده است
بیرون کردن زیاده ها است که در آن زیاد کردند و سد کردن درهای گشاده
درهای سد شده اشاره است بآنچه جبرئیل بآن نازل شد از جانب خداوند
که سد کنند درها را از مسجد مگر در خانه علی و گشودند ایشان بعد عکس کردند
و حرام کردن مسح بر خفین اشاره است به بدعت خلیفه ثانی که رخصت داد مسلمانان را
که بر خفتن مسح نماید و مقیم را در عوض یک شبانه روز ... کرده است عایشه
از حضرت پیغمبر که فرمود مردم از جهت حسرت ... در روز قیامت کسیکه
که دیده شود وضوی او بر پوست غیر خود ... آنحضرت بر نبیند بجهت حرمت
است که ایشان حلال شمردند و اینکه فرمود که امر کنم بحلال کردن متعه حج و متعه
و متعه زنان اشاره است به بدعت ثانی که گفت بر منبر که متعتان کانتا
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء
و متعة الحج یعنی دو متعه بود در عهد رسول خدا و من حرام میکنم آنها را و هر دو را
و عقاب میکنم بر هر یکی متعه زنان و ... حج تمتع و اینکه فرمود که امر میکنم به تکبیر
گفتن بر مردگان پنج تکبیر اشاره است به بدعت ایشان که چهار تکبیر را اختیار کردند
و اینکه فرمود لازم گردانم بر مردم جهر ببسم الله بجهت آنست که اسقاط یا اخفات
میکنند و ظاهر کلام حضرت صلوات الله علیه آنست که ... جهر ببسم الله
مطلقا و اگر چه ممکن است که حمل نمود بر ... استحباب آن و بیرون کردن آنحضرت
کسی را که با رسول الله داخل در مسجد آنحضرت شده است ظاهرا اشاره بخلیفه

اول چیزهائی است که در مسجد آنحضرت مدفون شدند و مراد به بیرون کردن رسول ایشان را
گرفتن درهای ایشانست از مسجد و مراد بداخل کردن کسی که بیرون شده است بعد
از رسول شاید خود آنحضرت باشد و مراد به بیرون کردن او گرفتن در خانه
او باشد از مسجد و مراد بداخل کردن رسول او را گشادن در خانه او باشد در مسجد
و داشتن آنحضرت ایشان را بر حکم قرآن بجهة آنکه مخالفت کردند در بسیاری
از احکام آن جمله وجوب شاهد گرفتن بر طلاق و واجب نبودن در نکاح و
ایشان عکس کردند این دو حکم را و از اینجا ظاهر شد داشتن آنحضرت مردم را بطلاق
بر سنت و شریعت و گرفتن آنحضرت زکوة را بر اصناف و اندازهای آن بجهة
آنکه اصناف زکوة نه چیز است و ایشان در زیاده تر از نه چیز واجب [illegible]
و در اندازهای اکثر نصابها نیز مخالفت کردند و در خصوص وضو و غسل
و نماز نیز بدعتها کردند مثل مسح کردن در گوش و شستن دو پا و مسح کردن
بر عمامه و موزه در وضو و حکم کردن ایشان بشکستن آن بملامسه زنان و مثل
ذکر و خوردن چیزی که آتش بآن رسیده باشد و مثل وضو ساختن ایشان با غسل
جنابت و ساقط ساختن ایشان غسل را بدون انزال و انداختن ایشان در نماز
حی علی خیر العمل را و زیاد کردن و ان الصلوة خیر من النوم را و گذاشتن ایشان
دست راست را بر دست چپ در نماز و غیر نماز نافله را بجماعت کردن و امثال اینها
از بدعتها که احداث کرده اند و بیرون کردن اهل نجران را بسوی شام که ایشان
بجهة آنکه اهل ذمه بودند و مع ذلک ایشان را از شام از خود بیرون کردند و
غرض از باز گردانیدن اهل فارس و سایر طوایف را بسوی کتاب خدا و
ظاهر ایمان گردانیدن و گرفتن انشان است که از ایشان حق خود گرفته بودند
و نمازی که در ماه مبارک رمضان بجماعت میگذارند نماز تراویح است که اینهم
بدعتهای خلیفه ثانی است که خود بآن تصریح کرد چون شب بمسجد در آمد و مسجد
از مردم پر دید گفت بدعة و نعمت البدعة یعنی این نماز بجماعت بدعت است اما خوب

بدعتی است



بدعتی است با آنکه در احادیث متواتره از خاصه و عامه روایت شده است که هر بدعتی
ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و اینکه فرمود که داده شدم
من ابا ابن خمس سهم ذی القربی را این رجوع بجهت سابق است که در باره خمس
فرمود و گویا تاخیر آن از رواة باشد روایت کرده است مسعدة بن
صدقه از حضرت صادق ع که فرمود خطبه خواند امیر المؤمنین ع در مدینه پس حمد
کرد خدا را و ثنا گفت بر او و صلوات فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود
اما بعد پس بتحقیق که خداوند تبارک و تعالی در هم نشکست ستمکاران
هیچ روزگاری را مگر بعد از مهلت دادن و وسعت ایشان و جبیره نکرده است
شکستگی استخوان هیچ امتی را مگر بعد از سختی و بلای ایشان ای جماعت مردم در آن
تا آنچه شما در پیش دارید و در آنچه سر کرده اید از امور عبرتیست و نیست هر صاحب
قلبی دانا و نه هر صاحب گوشی شنوا و نه هر مرد ملکی بینا ای بندگان خدا نیکو
نظر کنید در آنچه فائده میدهد شما را پس نظر کنید بعرصه های عرصات آنجماعتی که
و ساکنند الاسنا ایشان را خداوند بعمل ایشان بودند بر طریقه آل فرعون و صاحب
و جنتها و زراعتها و منزل نیکو پس نظر کنید در عاقبت امر ایشان بعد از تازگی
و شادی و امر و نهی و از برای آنکس که صبر کند از شما عاقبت نیکو ایشان در
بهشتها ابد الاقسم که مخلد اند بسوی خدا است باز گشت همه امرها پس عجبا در نهی
ایشان مردم را با امر و نهی خداوند ایشان را با آنکه عجب است و اقل ظاهر تر است
چرا تعجب نکنم من از خطای این گروهها با اختلاف حجتهای ایشان در دین خود
پیروی نمیکنند اثر پیغمبر را و اقتدا نمیکنند بعمل هیچ وصی پیغمبری و ایمان نمی
آورند بهیچ غایبی و عفو نمیکنند و درعی نکذرند از هیچ عیبی معروف در میان
ایشان همانست که آنرا معروف دانند و منکر در نزد ایشان همانست که آنرا منکر
دانند و هر مردی از ایشان پیشوای نفس خود است گویا که ایشان بنفس خود
در آنچه رای او است دلیلهای استوار و سببهای محکم را بدست آورده اند و گمان
خود پس همیشه در ستم اند و زیاد میشود مگر خطای ایشان در دین باشد

تقرب خداوند را و تنها دعی شود مگر دوری ایشان از خداوند عز وجل این بعضی
از ایشان بعضی دیگر است و بعضی بعضی از ایشان از برای بعضی دیگر است همه اینها
بجهة وحشت ایشانست از آنچه برات کرده است نجات می و بجهة نفرت ایشان از آنچه
رسانیده است پیغمبر بسوی ایشان از خبرهای آنکه پیشینده آسمانها و زمین صاحب
حرمها آنند و جمع کننده شبهها آنند و صاحب ظلمها و گمراهی و شکهند هر کس که باز کند
خداوند او را بنفس او و وداع اوست و پیر او این است نه دیگری که جاهل باشد باو و غیر
متهم است نزد کسیکه نشناسد او را پس چه قدر شبیهند این جماعت بجهت بپا ایستا
کنانیده شده باشد از آنها ایشان آنها و لحسرتا از کارهای شیعیان من بعد از قوم
دوستی ایشان در امر و نکه چگونه ذلیل میکند بعضی از من بعضی از ایشان بعضی دیگر را
و چگونه میکشد بعضی از ایشان بعضی را متفرق میشوند فردا از اصل و متمسک میشوند
بفروع و آرزو میکند فتح و گشایش را از غیر راه آن و گروهی از ایشان که بیرون آیند
شاخه را هر طرف که میل کند شاخه میل کند با آن با آنکه خداوند واز برای او ستایش
ستایش زود باشد که جمع کند این شیعیان را از برای بدترین روزها از برای بنی
امیه هم چنانکه جمع میکند پارهای ابر خزان را جمع کند خداوند در مابین شیعیان
پس بگرداند ایشان را مجتمع مثل ابر فراهم آمده پس بگشاید از برای ایشان درها را
که از راه افتادن مقام خود مثل سیل جنتین سیل عرم در وقتی که سوراخ کرد او را
موش پس نه ایستاد بر آن تل و سنه و ربان نکرد باید راه آن را کوه بجهة متفرق می کرد
خداوند ایشان را در شکمهای رودخانها پس داخل میکرداند ایشان را در چشمهای
در زمین میگیرد بواسطه ایشان از قومی حقوق قومی را و در دیار قومی دیگر آرا
تفرقه بنی امیه و تا آنکه غصب نکنند آنچه را که غصب کرده اند خراب میکرداند خداوند
بواسطه ایشان رکنی را و میشکند بواسطه ایشان سنگهای سخت ادم را و پر
می کرداند از ایشان زمینها علیت نتوان را پس قسم بآنکه شکافته است دانه را
و خلق کرده است بنده را که البته این خواهد بود و گویا من میشنوم صدای اسباد
ایشان و کلام مردان ایشان را و قسم بخداوند که میکدازند آنچه در دستهای

بنی امیه

بنی امیه است بعد از علو و تمکین ایشان در شهرها چنانکه میگدازد زیرده به آتش
و هر کس بمیرد از ایشان کافر بمیرد و بسوی خداوند عز وجل باز گشت میکند و هر کس
که گذشته است و مرده است از ایشان بازگشت میکند خداوند عز وجل بر هر کس که توبه
کند و شاید خداوند جمع کند شیعیان مرا بعد از پراکندگی از برای بدترین روزهاست
از برای بنی امیه و نیست از برای احدی اختیاری بر خداوند عز ذکره بلکه از برای خداست
اختیار و همه امرها ای جماعت مردمان بتحقیق که آنکسانی که بر خود بستند امامت را که
اهل آن نیستند بینا اند و اگر یکدیگر را فریب نمیدادید از حق تلخ است و سستی
نمی کردید از سست نمودن باطل طمع نمیکرد بر شما کسیکه مثل شما قوی
نمیشد کسیکه قوی شده است بر شما در شکستن طاعت و کرد آنید از آن را از
اهل آن لکن حیران شدید شما چنانچه حیران شدند بنی اسرائیل بر عهد موسی
و بجان خود که البته مضاعف میشود بر شما حیرانی بعد از من اضعاف آنچه حیران
شدند بنی اسرائیل و بجان خود قسم که اگر باتمام رسانید بعد از من ملک پادشاهی
بنی امیه هر آینه مجتمع خواهید شد بر پادشاهی آنکه خواننده است بضلالت
و اجابت خواهید کرد باطل را و در پس خود خواهید گذاشت حق را و خواهید برید
از نزدیکتران اهل بدر و پیوند خواهید نمود بدورتران از اهل حرب رسول
خدا و بجان خود قسم که اگر برود آنچه در دست ایشانست هر آینه نزدیک شود
ابتلا از برای جزا و نزدیک شود وعده و بآخر رسد مدت و ظاهر شود از
از برای شما ستاره دنباله دار از جانب مشرق و هویدا شود از برای شما ماه نو تابان
پس هرگاه چنین شود پس باز گشت کنید بتوبه و بدانید که شما اگر پیروی کنید
ظاهر شونده از جانب مشرق را ببرد شما را در راههای روشن پیغمبر پس مداوا
کند از کوری و کری و گنگی و از شما بر داشته شود زحمت طلب و بیرون رفتن و
بیندازید از گردنهای خود چیزهای سنگین و دشوار است و دور نمیکرداند
خداوند مگر کسی را که ابا کند و ستم کند و انزواء بدد و در وقتی بگیرد آنچه را

که بعضی از برای او وقوع یابد شد که بالجمله آنان که ستم کرده اند که باز گشت میکنند چگونه
باز گشتنی مترجم گوید باینکه فرموده با اختلاف حجتهای ایشان در دین خود لفظ
حدیث صحیح اختلاف حجتها است و شاید بفتح و تای باشد بمعنی اختلاف طریقهای
ایشان در دین خود و شاید بفتح تای باشد بمعنی حیلهای ایشان در دین خود
و شاید باد لیلهای باطل ایشان یا دلیلهای حقه در دین که با ایشان قبول کنند آنرا
یا عمل کردن با ایشان از آن و در قیم احتمال دیگر ظاهر است بلکه ظاهر استعین
و مراد با مثل ظاهرا ائمه حق اند و مراد بفرع اولاد ایشان که دعوی امامت بغیر
حق کنند و شاید خواه همان فرع است و اینکه فرموده که نعدد یا نشد که جمع کند این بعنا
ظاهرا اشاره بخروج ابو مسلم مروزی است که بنی امیه را تمام قتل کرد و سیل چنین
سیل عرم اشاره بقصه قوم سبا است که اندر اطراف شهر ایشان در دو سد باغستانها
معمور بود و سیل آنها را خراب و ویران نمود و عرم را معانی بسیار کرده اند از
آنجمله سبب و باران سخت و موش و شتر نر و سیلاب و در خواه و بر ایشان آنها
بنیاد به شر بعنه تفسیر شده است و تشبیه ایشان بسیل عرم باعتبار خراب کردن شهرها
و کشتن ایشان اهل آنها است و ارم شهر دمشق و اسکندریه است و زیتون مسجد
دمشق یا کوه منار شام است و شاید موافق کتابها از حضرت صاحب الامر صلوات
الله علیه و شاید مراد حضرت عیسی باشد و شاید که مراد ظاهر شوند از جانب
مشرق سید حسنی باشد که پیش از ظهور آنحضرت با لشکر فراوانی از جانب ری و
دیلم خروج کند و مردم را بحق خواند و در آخر بیعت کوفه با اصحاب خود با آنحضرت صلی الله
علیه بیعت نماید چنانچه از طریق اهل بیت عصمت وارد شده است و کنایه بودن آن
از آنحضرت علیه چنانچه بعضی گفته اند بعید است چه ظهور آنحضرت موافق اکثر
احادیث بسیار در مکه معظمه خواهد بود خدا فرج او را تعجیل فرماید
و روایت کرده علی بن ابراهیم مرسلا از حضرت صادق علیه
که آنحضرت فرمودند که چون تا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیعت شد بعد از کشتن

عثمان

عثمان بر منبر بر آمد پس فرمود ستایش مخصوص خداوند است آنچنانیست که بلند مرتبه
شد پس غالب و رفعت و بلند گشت و تعریف شد پس متعالی است و جل آمد بالای
هر منظری و شهادت میدهم اینکه نیست خداوندی مگر خدا که تنهاست و شریکی از برای
او نیست و شهادت میدهم اینکه محمد بنده و فرستاده او است خاتم پیغمبران است و حجت خدا
بر عالمیان است و تصدیق کننده پیغمبران پیشین است و بود بمؤمنان رئوف و مهربان
پس صلوات فرستد خدا و بند و ملائکه بر او و بر آل او اما بعد ای جماعت مردم
بد رستی که بلندی جستن و کبر و ری و تکبر کردن میگذارند اهل خود را به سوی آتش و بتحقیق
که اول کسیکه کبر کرد و تکبر کرد بر خداوند جل ذکره عناق دختر آدم بود و عناق اول
کسی که خدا او را کشت عناق بود و بود نشیمن او یک جریب در یک جریب از برای
او بیست انگشت بود در هر انگشتی دو ناخن مانند دو داس پس مسلط کرد بر او خدا
عزّ و جل بر او شیری را مانند فیل و کرکسی را مانند شتر و کرکسی را مانند استر
پس کشتند او را و بتحقیق که کشت خداوند جباران را بر نیکوترین احوال ایشان و
کاملترین ایشان و میرانید هامان را و هلاک کرد فرعون را و بتحقیق که کشته شد عثمان را
بدانید بتحقیق که بلیه شما البته عود کرد بر شما مانند هیئت که بود در روزی که
مبعوث کرده باید خداوند پیغمبر خود را و قسم بخداوندی که مبعوث کرده است او را
بحق که البته وسوسه کرده میشوید وسوسه شدنی و بتحقیق بیخته میشوید بیخته شدنی
و بر هم زده میشوید مثل بر هم زدن دیگ تا آنکه بگردد پائین تر شما بالا تر شما
و بالا تر شما پائین تر شما و البته پیش خواهند گرفت پیشانی که بدنبال افتاده اند
و البته بدنبال افتند پیشانی که پیشی گرفته اند بخدا قسم که پنهان نکرده ام هیچ کلمه را یا
علامتی را و دروغ نگفته ام هیچ دروغی و بتحقیق که خبر داده شده ام باین مقام
و باین روز بدانید که آن است بتحقیق که گناهان اسبانی اند چموش که سوار شده اند
بر آنها اهل آنها و کنده شده است لجامهای آنها پس داخل کرده آنها ایشان را در آتش
بدانید بتحقیق که تقوی و پرهیزکاری بهشت و گشاده شده است ایشان در های

آن دیانته اند لیکم و بوی خوش آن را و گفته شده است از برای ایشان که داخل شوید
آن را بسلامت و ایمنی بدانید تحقیق که پیغمبر گفت مرا با این امر خلافت کسی که شریک
نکردانید بود مرا در او و دادن امر و کسیکه بخشیده بودم با و این امر را و کسیکه
منع بود از برای او نبوده و ندانسته که حکم بواسطه پیغمبری که مبعوث شود و نباید که
بعثت پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله مشرف شد انکس که پیغمبر گفت مرا از این
جهته برطرف بود و نخوانند که نزد آن ظالم شکافته است پس فرو گرفته بود داود را آتش جهنم
حق است و باطل را از برای هر یک اهلی است پس اگر صاحب امر حکم را فی شد باطل
پس قدیما چنین کرده است و اگر کم شد حق پس بسا و شاید بعضی بسا که بسیار شود و
شاید که بسیار شود و هر آینه کم است که چیزی پشت کند پس روی آورد و بخدا قسم
که اگر بانگ زنانید شود بر شما امر شما شاید نیکبختان خواهید بود و بیشتر من بکر
سعی و کوشش و تحقیق که من بیش نمی کنم بوده باشید بر حال فتنه و جاهلیت و میل کردید
از من میل کردنی که نبودید در آن میل و نزد من نا پسندیده رای و اگر خواسته
باشم میگویم که خدا عفو کند از آنچه که گذشت پیشی گرفتند در این امر خلافت
دو مرد و برخاست سیم مثل کلاغ که همت او شکم بود وای بر او اگر چیده بیند
دو بال او و بریده بیند سر او هر آینه بود از برای او بهتر شد از بهشت و آتش
در پیش روی او مشغول گشته سه و دو اند که نجست بهشت از برای ایشان و تیسی
فرشته است که بد و بال خود می پرد و پیغمبر است که گرفته است خدا و نیازوی او را
و سعی کننده است کوشش کننده و طلب کننده است که امیدوار است و تقصیر
کننده است که در آتش است زیرا و جب گمراه کننده اند یا محل گمراهی است و راه
میانه آن جاده است که بر آن وارد میشود کتاب و آثار نبوت هلاک شد کسیکه
ادعا کرد و نا امید شد کسیکه افترا بست تحقیق که خدا تعالی ادب کرد این امت
بشمشیر و تازیانه و نیست در نزد امام در باره این دو مدافعتی و مدارائی از برای احدی
پس پنهان شوید در خانهای خود و اصلاح کنید میانه خود را و توبه پیش روی

شماتت هر کس ظاهر سازد چیزی خود را از برای حق و با آن مخاصمه کند هلاک میشود
مترجم گوید که شاید مراد آن حضرت ها مان و فرعون خلیفه اول
و ثانی باشد بلکه ظاهر بقرینه بعد ثالث و مراد از وسوسه شدن ایشان
وسوسه شدن ایشان بشیاطین انس و جن است و غرض از بیخته شدن ایشان
اینست که ائمه جور یک یک ایشان را بر چینند چنانکه بسیاری از صحابه و تابعین
کردند یا آنکه گویا ایشان از میان ایشان جدا شود چنانکه آرد از سبوس در وقت
بیختن جدا شود و در حدیث نبوی است که فرمود کیف بکم اذا کنتم فی زمان یغربل
الناس فیه غربلة یعنی چگونه است حال شما هرگاه باشید در زمانی که بیخته می
شوند مردم در آن زمان بیخته و غرض از بهم زده شدن ایشان ظاهر آنست
که آنکه در تنهای زمانه و تقلبات آن و اهل آن پست ایشان بلند شود و بلند
ایشان پست شود و وضیع ایشان شریف و شریف ایشان وضیع شود و بیان
در ترقی اهل آنانست که پیشی گرفتند ایشانست و در [illegible] تا باینکه آنان شد که بدون
حق پیشی گرفته اند و مراد با پیشیقدم و این و در مقام خلافت حضرت امیر است و روی
آنست و اینکه کث که چیزی پشت کند پس روی آورد و غرض آنحضرت استبعاد بر فرموده
گشتن دولت قوم است بعد از رفتن آن که در مقام دلتنگی خود فرموده
و غرض از بانگ کردن امر ایشان مساعدت کردن وقت و متمکن شدن
حضرت است از آنکه حکم کند در باره ایشان بحکم خدا و رسول و باز گردد
با ایشان و در کارها مثل روزگار رسول خدا و سیرت وی در روز آنحضرت
صلی الله علیه و آله با اصحاب خود و غرض از زمان جاهلیت است که پیغمبر در آن
زمان مبعوث شد و غرض آنحضرت است که بترسم که متمکن نشوم از آنکه حکم
خدا را بر شما جاری کنم پس شما مانند طوایفی باشید که در زمان فترت و جاهلیت
بوده اند و ظاهر آنست که غرض از میل کردن ایشان بیعت کردن ایشانست با ابوبکر و
عمر و مراد بقوم عثمانست و مراد بعضی کنند که کوشش کننده سعی کننده در داخل

خود را بباطل باطل است و کوشش کنند در طاعت خدا و دعوت مردم بسوی
دین خدا است و آن امام معصوم است و در وطاعت دیگر معتقدند که اشقیا و سعدا
چنانچه پیغمبر باید فرمود فمنهم شقی و سعید و غرض از بیان شدن ایشان در دعوای خود
ترک کردن ایشان است نزاع و جدال و خصومت را و سخن گفتن در باره قتل عثمان
چنانچه میکردند

روایت کرده است ابو حمزه از حضرت
سید الساجدین ع که بود که آنحضرت که میفرمود محبوبترین شما نزد خداوند عز و جل آنکس
که نیکوتر است عمل او و بتحقیق که عظیم‌ترین شما از جهت عمل در نزد خداوند آنکس است
که عظیم‌تر باشد رغبتش در آنچه در نزد خداوند است و بتحقیق که نجات یابنده‌
ترین شما از عذاب خدا آنکس است که سخت‌تر باشد ترسش از خدا و نزدیکترین شما در نزد خدا او
و بتحقیق ترسیدن از خدا و نزدیکترین شما از خداوند آنکس است که وسعت خلق
او بیشتر باشد و پسندیده‌ترین شما نزد خداوند آنکس است که توسعه بر عیال خود
بیشتر دهد و بتحقیق که گرامی‌ترین شما بر خداوند آنکس است که تقوای او بیشتر باشد
مرویست از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
که البته باید بر مردم زمانی که ظریف شمرده شود در آن زمان فاجر و مقرب کرده
شود در آن مکار و ضعیف کرده شود در آن انصاف دهنده گفت فرمود آنحضرت
که پس عرض شد بخدمت امیر المؤمنین که کی خواهد بود آن زمان یا امیر المؤمنین آنحضرت
فرمودند که هرگاه مسلط باشند زنان و مسلط کرده شوند کنیزان و امیر کرده شوند
کودکان

روایت کرده‌اند جمعی از اصحاب ما
از سهل بن زیاد از یعقوب بن یزید از محمد بن جعفر عقیقی که او مرفوع ساخت حدیث را
گفت که خطبه خواند امیر المؤمنین پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او پس فرمود
ای جماعت مردم بتحقیق که آدم نزاد غلامی و نه کنیزی را و بتحقیق که مردم همه ایشان
آزادند ولکن خداوند عطا فرموده است بعضی از شما را به بعضی پس هر کس که بوده
باشد از برای او بلائی پس صبر کند بر آن لازم نیست منت نهد او بآن بر خداوند

عز و جل

عز و جل آگاه باشید بتحقیق که حاضر شده است چیزی و ما تسویه میکنیم در آن ما بین
سیاه و سرخ پس گفت مروان بطلحه و زبیر که اراده نکرده باین سخن غیر از شما را
که پس عطا فرمود آنحضرت بهر یک را سه دینار و عطا فرمود مردی از انصار را سه
دینار و آمد بعد از آن مردی غلام سیاهی پس عطا فرمود او را سه دینار پس گفت
مرد انصاری یا امیر المؤمنین این غلامی است که آزاد کردم من او را دیروز تو مرا
با او مساوی میکنی پس فرمود آنحضرت که بتحقیق که من نگاه کردم در کتاب خدا
پس نیافتم فضیلتی را از برای فرزندان اسمعیل بر فرزندان اسحق

در وقتی که عرض شد بر آنحضرت اسبان روایت کرده
ابو علی اشعری از محمد بن سالم و علی نیز روایت کرده علی بن ابراهیم از پدرش جمیعا
از احمد بن نضر و نیز روایت کرده محمد بن یحیی از محمد بن ابی القاسم از حسین بن
ابی قتاده جمیعا از عمرو بن شمر از جابر از حضرت باقر علیه السلام فرمود آنحضرت که
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای عرض اسبان پس گذر نمود
بقبر ابی احیحه پس گفت ابوبکر لعنت خدا بر صاحب این قبر پس بخدا قسم که بود
که باز میداشت از راه خدا و تکذیب میکرد پیغمبر خدا را پس گفت خالد پسر ابی
احیحه بلکه لعنت کند خداوند ابی قحافه را پس بخدا قسم که نبود که مهمان نوازی
کند و نه آنکه با دشمن مقاتله پس لعنت کند خداوند آنکس را از این دو که خوارتر بود بر
او بر قبیله و عشیره پس انداخت رسول خدا صلی الله علیه و آله مهار شتر خود را بر
پیش کوهان آن پس فرمود هرگاه شما دشنام دهید مشرکان را پس عموما بگوئید
و خصوصا مگوئید که غضب آید فرزندان آن مشرک پس توقف فرمود پس عرض شد
بر آنحضرت اسبان پس گذشت بآنحضرت اسبی پس گفت عیینه بن حصین که از
این اسب چنان و چنان است پس آنحضرت فرمودند که وا گذار ما را پس بدرستی که من
داناترم باسبان از تو پس گفت عیینه من داناترم بمردان از تو پس غضبناک شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله تا آنکه ظاهر شد اثر خون در روی مبارکش پس فرمود با او

که کدام مردان نیکوترند پس گفت عیینه مردانی چند که جیا باشند بر میان نجد میکذارند
شمشیرهای خود را بر دوشهای خود و نیزهای خود را بر پیش زین اسبهای خود و می
زنند با نها پیش پیش پس فرمود رسول خدا دروغ گفتی بلکه مردان اهل یمن نیکو
ترند ایمان یمنی است و حکمت یمنی است و اگر نبود هجرت هر اینه بودم مردی از اهل یمن
جفا و سختی دلها در فدادانست صاحبان کرکه دو قبیله ربیعه و مضر از جا که
طالع میشود طرفها آفتاب مذحج بیشتر قبیله هستند که داخل میشوند بهشت را
و حضرموت بهتر است از بنی عامر بن صعصعه و بعضی روایت کرده اند که بهتر است از
حارث بن معویه و بجیله بهتر است از رعل و ذکوان و اگر هلاک شوند قبیله لحیان
پس باکی ندارم پس فرمود لعنت کند خداوند پادشاهان چهارگانه را جمد و
مخوس و مشرح و ابضعه و خواهر ایشان عمرده را لعنت خداوند حلال کننده را
دانچه را که حلال کرده شده است از برای او و هر کس را که ولی گیرد غیر از مولای
خود را و هر کس را که ادعا کند نسبی را که معروف نباشد و مردانی را که خود را
شبیه زنان کنند و زنانی را که خود را شبیه مردان کنند و هر کس که احداث
کند تازه را در اسلام یا الحجاء دهد احداث کننده را و هر کس بکشد غیر کشنده
خود را یا بزند غیر زننده خود را و هر کس لعنت کند پدر و مادر خود را پس گفت
مردی یا رسول الله آیا یافت میشود که مردی که لعنت کند پدر و مادر و
خود را پس فرمود بلی لعنت میکند پدران مردم را و مادران ایشان را پس
لعنت میکنند پدر و مادر او را لعنت کند خداوند رعل و ذکوان و عضل و
لحیان را و صاحبان نوره یا قطع کننده نان از اسد و غطفان را و ابی
سفیان بن حرب و سهیل ذا الاسنان را و دو پسر ملیکه بن جریم را و
مروان را و هوذه و هونه را مترجم گوید که اینکه ایمان یمنی است و حکمت
یمنی است بنابر آنچه در نهایه در وجه این گفته است که بعضی گفته اند که ایمان ظاهر
شد از مکه و مکه از تهامه است و تهامه از زمین یمن است و بنابر این جهت گفته

میشود

میشود که بعد نهایه و وجهی دیگر نیز از کتبی نقل کرده است لکن وجه همان است که خود
گفته است که از او نقل شد و چون بعد از آنکه بعد فرموده است که اگر هجرت نبود من مردی
از اهل یمن بودم بعنوان اهل مکه و در تفسیر فدادان نیز گفته است که جماعتی هستند
که بلند میکردانند آواز خود را در زراعتها و گوسفندان و شتران خود و چند
معنی دیگر نیز نقل کرده است و اینست که آنحضرت نقل ایشان را وصف فرمود
بصاحبان کرکه چه آنکه گوسفندان و شتران کرکه میکنند اگر چه لفظ حدیث
احتمالی دیگر دارد و غرض از بودن ایشان در آنجا که طلوع میکند طرفها آفتاب ظاهرا
بودن ایشان است در سمت شرق و نامهای را که بعد از آن ذکر فرموده است
قبائلی چند است که بعضی را بر بعضی ترجیح داده است و غرض از حلال کننده یا حلال
کننده نام حرام است یا حلال کننده زن حرام به طلاقات یا غیر آن یا آنکه
مراد مطلق حلال کننده محرمات خداوندی است و در این قیاس است آنکه حلال
شده است از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله در این حدیث یکی را لعنت کرده بهمان
روشی که خود در صدد حدیث تعلیم فرموده چه آنکه لعنت کرد آنحضرت هر کس را که
لعنت کند پدر و مادر خود را و آن را تفسیر فرمود که شامل ابی بکر نیز میشود به سبیل
پدر ابی بکر
عموم چه ابی بکر لعنت کرد ابی ابیه را و این باعث شد که پسر ابی ابیه
لعنت کرد که لعنت بر خود بازگردانند و روایت کرد علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از
بعضی از یاران خود از حضرت صادق که فرمود آنحضرت که یکی از موالیان امیر المؤمنین
سؤال کرد از آنحضرت مالی را پس آنحضرت فرمود که عطا من بیرون میآید پس هرگاه
اورا
تقسیم میکنم پس عرض کرد که اکتفا نمیکنم با آن و بیرون رفت بسوی معاویه پس معاویه
مالی داد او را پس نوشت بسوی امیر المؤمنین خبر خود را با آنچه رسیده بود از مال
پس نوشت بسوی او امیر المؤمنین اما بعد پس بتحقیق که آنچه در دست تست
از مال بدست کسی بوده است از برای آن اهلی و آن کسی را که رسیده است بسوی اهلی بعد
از تو و بدرستیکه نیست از برای تو از این مال مگر آنچه را که آماده کنی که کار است

از برای خود پس اختیار کن صلاح خود را بر صلاح فرزند خود پس اینست و جز این
نیست که تو جمع کننده‌ای از برای یکی از دو مرد یا مردی که عمل کند در این مال بطاعت
خداوند پس نیکبخت شود با آنچه تو با آن بدبخت شده‌ای و یا مردی که عمل کند در این مال
بمعصیت خداوند پس بدبخت شود با آنچه تو جمع کرده‌ای از برای او و نیست هیچیک
از این دو نفر اهل و سزاوار آنکه برگزینی و اختیار کنی او را بر خود و بار او را
بر دوش خود کشی پس امیدوار باش از برای آنکه گذشته است رحمت خدا را
و از برای آنکه باقی مانده است روزی خدا را
حدیث کرد مرا محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی و نیز حدیث کرد مرا علی بن ابرهیم
از پدرش جمیعا از حسن بن محبوب از عبدالله بن غالب اسدی از پدرش از
سعید بن المسیب گفت که بود علی بن الحسین ع که موعظه میفرمود مردم را و می
داشت ایشان را بزهد در دنیا و ترغیب میفرمود ایشان را در عملهای آخرت
باین سخن در هر جمعه در مسجد پیغمبر و حفظ کرده شد این سخن از آنحضرت و نوشته
بود آنحضرت که میفرمود ای جماعت مردم بپرهیزید خدا را و بدانید که بسوی
او بازگشت میکنید پس حاضر مییابد هر نفسی آنچه را که عمل کرده است در این دنیا
از خوبی و آنچه را که عمل کرده است از بدی دوست میدارد که کاش بود میانه
او و آن بدی مسافت بعیدی و تحذیر میفرماید خداوند شما را از خود وای بر تو
ای پسر آدم که غافلی و از تو غافل نیستند ای پسر آدم بتحقیق که اجل تو شتابنده‌تر
چیزیست بسوی تو بدرستی که رو آورده است بجانب تو شتابان در حالتی که طلب
میکند ترا و نزدیک است که دریابد ترا و گویا که آخر شده‌ای تو اجل خود را
و قبض کرده است ملک موت روح ترا و گویا رفته بسوی قبر خود تنها پس برگردانیده
شده است در آن قبر بسوی تو روح تو و داخل شده‌اند بر تو دو ملک ناکر و
نکیر از برای سؤال کردن از تو و امتحان کردن سخت تو آگاه باش بتحقیق
که اول چیزی که سؤال میکنند ترا از پروردگار تو است آن پروردگاری که

می‌پرستیدی او را و از پیغمبر تو که فرستاده شده است بسوی تو و از دین
تو است آن دینی که صاحب دین بودی با آن و از کتاب تو است آن کتابی که بودی که
تلاوت میکردی آن را و از امام تو است آن امامی که بودی که ولی گرفته بودی او را
پس از عمر تو است که در چه چیز فانی کرده و از مال تست که از کجا کسب کردی و
در چه چیز صرف کردی پس فرا گیر نگهبان خود را و فکر کن از برای خود و آماده
ساز جواب را پیش از امتحان و سؤال و آزمایش پس اگر بوده باشی مؤمن عارف
بدین خود پیروی کننده صادقان را دوست دارنده دوستان خدا را تلقین
کند ترا خداوند حجت ترا و گویا گرداند زبان ترا بصواب و نیکو کردی جواب
و بشارت داده شوی بخوشنودی و بهشت از خداوند عز و جل و استقبال کنند
ترا ملائکه با بشارت باستراحت و نعمت و اگر چنین نبوده باشی که گنگ زبان تو
و باطل شود حجت تو و عاجز شوی از جواب و بشارت داده شوی بآتش و استقبال
کنند ترا ملائکه عذاب با پیش مهمانی از حمیم و داخل کردن در جحیم و بدان ای
پسر آدم که از پس این چیزیست عظیم‌تر و رسواتر و دردآورنده‌تر دلها را که
آن روز قیامت است آن روزیست که جمع کرده میشود بجهت آن روز مردمان
و آن روزیست که حاضر میشوند آن را که جمع میکند خداوند عز و جل در آن روز
اولین و آخرین را آن روزیست که دمیده میشود در صور و زیر و زبر میشود در آن
روز قبور و آن روز نزدیک است وقتیست که دلها نزد حلقها است در حالی
که فرو خورنده باشند هم و غم خود را و آن روزیست که درگذشته نمیشود در آن روز
از لغزشی و گرفته نمیشود از احدی فدائی و قبول نمیشود از احدی عذری و نیست
از برای کسی در آن روز پیش آمد توبه نیست در آن روز مگر جزا بنیکیها و جزا
به بدیها پس هر کس از مؤمنین که عمل کرده باشد در این دنیا خوبی بقدر سنگینی
ذره می‌یابد آن را و هر کس از مؤمنین که عمل کرده باشد در این دنیا بدی بقدر
سنگینی ذره می‌یابد آن را پس حذر کنید ای جماعت مردم از گناهان و معصیتهائی

که خداوند نهی کرده است شما را از آنها و حق سبحانه است شما را از آنها در کتاب مبارک
و بیان نا ملایم خود و ایمن شوید از مکر خداوند و تقدیر و هشیار باشید از آنچه یعنی
شیطان لعین شما را بسوی آن از نهی نها و لذتهای شتاب کند و در این دنیا
پس بتحقیق که خداوند عز و جل پیغمبر ما ... بدرستی که آنجا عتی که تقوی را پیشه خود
کرده اند هرگاه برسد ایشان را وسوسه از جانب شیطان متذکر شوند پس ناگاه
ایشان بینایان باشند و در دل گیرید ترس خدا را و متذکر شوید آنچه را که
وعده داده است خداوند شما را در بازگشت شما بسوی او از ثواب نیکوی خود هم چنانکه وعده
ترسانیده است شما را از عذاب سخت خود پس بتحقیق که هر کس بترسد از چیزی خلاص
کند از آن و هر کس حذر کند از ... چیزی ترک کند آن را و ... باشید
از جماعت ... که میل کرده اند به ... دنیا و مکر کرده اند مکرها
بد را پس بتحقیق که خداوند سبحانه در محکم کتاب خود افامن الذین مکروا السیئات
ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یاخذهم فی
تقلبهم فما هم بمعجزین او یاخذهم علی تخوف ... پس ایمن شدند جماعتی که مکر کرده اند
مکرهای بد را از آنکه فرو برد خداوند ایشان را در زمین یا بیاید ایشان را عذاب
از آنجا که نمیدانند یا آنکه بگیرد خداوند ایشان را در حال آمد و شد ایشان پس نیستند
ایشان که عاجز کنند خدا را یا آنکه بگیرد ایشان را ... ایشان پس بترسید
از آنچه ترسانیده است خداوند شما را بآن در کتاب خود از آنچه کرده است بستمکاران
و ایمن مباشید از آنکه نازل شود بشما آنچه وعده داده است بآن قوم ظالمان را
در کتاب خود قسم بخدا که هر آینه بتحقیق که موعظه فرموده است شما را خداوند
در کتاب خود بغیر شما پس بدرستی که نیکبخت کسی است که پند گیرد بغیر خود و ش
و هر آینه بتحقیق که بحرص شما رسانیده است خداوند در کتاب خود آنچه را که کرده است
با قوم ظالمان از اهل قریه‌ها پیش از شما در آنجا که فرموده است وکم قصمنا من قریة
کانت ظالمة یعنی چه بسیار که در هم شکستیم قریه‌ها را که ستمکار بودند ...

نکرده است

نکرده است بقریه‌ها که اهل آنها را بجهة آنکه پیغمبر ما باید و انشانا بعدها قوما آخرین
یعنی پیدا آوردیم بعد از آنها طائفه‌های دیگر را پس فرموده است عز و جل فلما
احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون یعنی پس چون یافتند و مشاهده دیدند
عذاب ما را ناگاه ایشان از آن میگریختند فرموده است لا ترکضوا و ارجعوا
الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون مگریزید و بازگردید بسوی نعمتهای
خود و مسکنهای خود شاید که سئوال کرده شوید فلما اتاهم العذاب قالوا یا ویلنا
انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین پس چون
پس آمد ایشان را عذاب گفتند ای وای بر ما بدرستی که بودیم ما ستمکاران پس
بر طرف نشد این سخن از ایشان تا آنکه کردانیدیم ایشان را چون کیاهی درو شده خاموش
و بخدا قسم که این پند است از برای شما و هشیار باشید اگر پند بگیرید و بترسید پس
باز گشته است سخن از جانب خداوند در کتاب خود بگناهکاران و فرموده است
و لئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین و بخدا قسم
که اگر برسد ایشان را اندکی از عذاب پروردگار تو هر آینه میگویند ای وای بر ما
بتحقیق که بودیم ما ستمکاران پس اگر بگویید ای مردم که خداوند عز و جل قصد
سخن نکرده است باین مکر اهل شرک را پس چگونه است این سخن با وجود آنکه میفرماید
و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من
خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین و میگذاریم ترازوهای عدالت در روز قیامت
پس ستم کرده نمیشود هیچ نفسی هیچ گونه ستمی و اگر بوده باشد بقدر سنگینی دانه خردلی
می آوریم ما آن را و کافی هستیم ما از برای حساب کردن بدانید ای بندگان خدا
که اهل شرک بر پا نمیشود از برای ایشان ترازوها و باز کرده نمیشود از برای ایشان
نامهای عمل و اینست و جز این نیست که محشور میشوند بسوی جهنم گروه گروه و بیت
بر پا کردن ترازوها و باز کردن نامه‌ها از برای اهل اسلام پس بپرهیزید
خدا را ای بندگان خدا و بدانید اینکه خداوند عز و جل دوست نداشته است ...

دنیا را و خوشیهای او و شتاب کننده آن را از برای اهل عاند و دوستان خود و ترغیب
نفرموده است ایشان را در دنیا و در نیکویی شتاب کننده آن و هیچ ظاهری از آن و فتنی
نکرده است آن را و اهل آن را مگر از برای آنکه از ما لیر کند ایشان را و دان که کدام یک
ایشان نیکوترست عملا و از برای خوشنودی خود و بخدا قسم که هر آینه زده است خداوند از برای
شما در این کتاب مثلها و بیان کرده است آیات را از برای قومی که عاقلند و نیست توفیق
مگر بواسطه خداوند پس زهد بورزید در آنچه خداوند عز و جل شما را امر بزهد
فرموده است در آن چیز از زندگانی دنیا که شتاب کننده است پس بتحقیق که خداوند
عز و جل میفرماید و سخن او حق است که انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء
فاختلط به نبات الارض مما یأکل الناس و الانعام زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم حتی اذا اخذت
قادرون علیها اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک
نفصل الآیات لقوم یتفکرون نیست و جز این نیست که مثال زندگانی دنیا در عدم
ثبات و فنا مثل آبی است که فرو فرستادیم آن را از آسمان پس بهم آمیخته شد با آن گیاه
زمین از آنچه میخورند آدمیان و چهارپایان تا وقتی که فرا گرفت زمین پیرایه
خود را و صاحب زینت شد و گمان کردند اهل آن اینکه ایشان توانا و مسلط
بر حاصل منفعت آن آمد آن را امر ما در شب یا روز پس گردانیدیم زرع او را مانند
گیاهی درویده که گویا نبوده است چنین تفصیل میکنیم آیات را از برای قومی
که تفکر میکنند پس بوده باشید ای بندگان خدا از جماعتی که تفکر میکنند و
میل مکنید بسوی دنیا پس بتحقیق که خداوند فرموده است به پیغمبر خود صلی الله
علیه و آله و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و میل مکنید بسوی ستمکاران
پس برسد شما را آتش و میل مکنید بسوی زینت دنیا و آنچه در اوست منزل
کردن کسی که فرا گرفته باشد آن را خوابگاه آرام و سرا پس منزل وطن پس بتحقیق
که دنیا خانه نوشته شده است و منزل کوچ کردن است و خانه عمل است پس
توشه بردارید در آن از عملهای شایسته پیش از متفرق شدن ایام آن

و پیش از اذن خداوند در خرابی آن پس گویا که خراب کرده است آن را همانکس
که آباد کرده است آن را اول مرتبه و از نو در او و وده است وارث صاحب میراث
دنیا پس از خدا عطا طلب میکنم که یاری کند ما و شما را بر توشه برداشتن از
تقوی و زهد در دنیا خداوند بگرداند ما و شما را از جمله زهد کنندگان در نیکی زندگانی
دنیا که شتاب کننده است و از رغبت کنندگان در ثواب آخرت که باقی در قرار
است پس اینست و جز این نیست که ما متمسک باو ایم و مملوک اوییم و صلوات
و سلام فرستد خداوند بر پیغمبر خود و بر آل او و سلام بر شما باد و رحمت خدا
و برکتهای او روایت کرده است از حکم بن
عتیبه که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم و مجلس پر بود
از اهلش که ناگاه آمد مردی پیری که تکیه میکرد بر عصا تا نیزه که در دست داشت
تا آنکه ایستاد بر در مجلس پس گفت السلام علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله و
برکاته و ساکت شد پس حضرت فرمودند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته
پس رو کرد آن مرد پیر بر اهل مجلس و گفت السلام علیکم پس ساکت شد تا آنکه جمیع
اهل مجلس او را جواب گفتند و رد سلام بر او کردند پس رو کرد بحضرت و عرض
کرد یا ابن رسول الله نزدیک گردان مرا بسوی خود خدا مرا فدای تو گرداند
پس بخدا قسم که من دوست میدارم شما را و دوست میدارم دوست شما را و
بخدا قسم نه بجهت طمع که دوست میدارم شما را و دوست میدارم دوست شما را بجهت
طمع در دنیا و دشمن میدارم دشمن شما را و بیزارم از او و بخدا قسم که دشمن نمیدارم
او را و بیزار نیستم از او بجهت دشمنی که بوده است در میان من و او و بخدا قسم که
من حلال میدانم حلال شما را و حرام میدانم حرام شما را و منتظرم امر شما را پس
آیا امید داری از برای من خدا مرا فدای تو گرداند پس حضرت فرمودند بیا بسوی من
من بسوی من تا آنکه نشانیدند او را در پهلوی خود پس فرمودند ای شیخ بدرستیکه
پدرم علی بن الحسین علیهما السلام را مردی پس سؤال کرد او را از مثل آنچه تو از من

سؤال کردی پس فرمود بآن مرد بدرستی که اگر بمیری قادر میشوی بر رسول
خدا و بر علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و خنک میشود دل تو و سرد میشود قلب تو
و روشن میشود چشم تو و استقبال کرده میشوی بروح و ریحان با کرام الکاتبین
اگر برسد نفس تو باینجا پس اشاره فرمود بدست مبارک خود بسوی گلوی خود
و اگر زندگانی کنی میبینی آنچه را روشن کرداند خداوند بآن چشم ترا و می باشی
با ما در مرتبه اعلی عرض کرد مرد بحکم که چه فرمودی یا ابا جعفر پس آنحضرت آن سخن را
اعاده فرمودند پس گفت آن مرد یا ابا جعفر اگر من بمیرم قادر میشوم بر رسول
خدا و بر علی و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام و روشن میشود چشم و خنک
میشود دل من و سرد میشود قلب من و استقبال کرده میشوم بروح و ریحان با کرام
الکاتبین اگر برسد نفس من باینجا و اگر زنده مانم میبینم چیزی را که روشن کرداند
خداوند بآن چشم مرا پس باشم با شما در مرتبه اعلی پس شروع کرد آن مرد بگریه و زاری
و های های گریه کرد که بصدا در آمد طولانی تا آنکه خود را بر زمین چسبانید و اهل آن
حضرت شروع کردند که گریه میکردند که اشکها از گوشه چشمهای او دور می فشاندند
پس برداشت سر خود را و عرض کرد با آنحضرت که یا ابن رسول الله دست
خود را بمن ده خدا مرا فدای تو کرداند پس حضرت دست مبارک خود را باو دادند
پس بوسید دست آنحضرت و گذارد آن را بر دو چشم خود و صورت خود
پس برداشت جامه را از شکم و سینه خود و گذارد دست مبارک آن
حضرت را بر آن دو موضع پس برخاست و گفت السلام علیکم و شروع
کردند حضرت که نگاه میکردند در پشت سر او و چون رفت پس رو کردند بر اهل مجلس
و فرمودند هر کس دوست دارد که نگاه کند بسوی مردی از اهل بهشت پس نگاه
کند بسوی این مرد گفت حکم بن عتیبه که ندیدم من هرگز مجلس ختمی مانند آن
که شباهت داشته باشد آن مجلس را ترجمه گوید که مرا اینجا بخود بیرون انقیاد
کنید ما را ایشان انتظار فرج ایشان و ظهور دولت حضرت آن بزرگوار است

بود

بود و او سؤال از همین نمود که آیا امید داری این را از برای من بعد از این و باقی
من زمان دولت حق را چنانچه بجواب آنحضرت قال بر این مسلمانان روایت
شده است از حضرت صادق که فرمود بود مردی زیت فروش که دوست میداشت
رسول خدا را صلی الله علیه و آله دوستی شدید هر گاه اراده میکرد که در عقب
شغلی برود بیرون نرفت تا آنکه نظر میکرد بسوی آنحضرت معروف شده بود این امر
از او پس هر گاه که می آمد بسوی آنحضرت گردن مبارک خود را میکشید تا
آنکه نظر کند بسوی ایشان تا آنکه روزی داخل شد بر آنحضرت پس گردن مبارک
خود بر کشید بعضا و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنکه نظر کند بسوی آنحضرت
چون نظر کرد بعقب شغل رفت پس بازگشت بخدمت آنحضرت پس چون نظر کرد پیچ ناصله ئنده که
او را رسول خدا بچنین کار ذکر اشاره فرمود بسوی او بدست مبارک
خود که بنشین پس نشست در پیش روی آنحضرت پس باو فرمودند که تو را
چه شد که امروز کاری کردی که پیش از این نمیکردی عرض کرد یا رسول
الله قسم بآن خداوندی که ترا بحق به پیغمبری مبعوث کردانیده است که
فرا گرفت قلب مرا چیزی از فکر و ذکر تو که نتوانستم که بعقب شغل خود بروم تا آنکه
باز بخدمت تو مراجعت کردم پس آنحضرت دعا فرمودند و سخن خیر درباره
او بزبان معجز بیان راندند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در چند روز
آن مرد را ندیدند پس چونکه نیافتند او را سؤال فرمودند از او و تفحص
پس بخدمت آنحضرت عرض شد که یا رسول الله چند روز است که او را ندیده ایم
پس آنحضرت نعلین مبارک پوشیدند و اصحاب نیز در خدمت آنحضرت نعلین
پوشیدند و آمدند تا آنکه بیازار زیت فروشان تشریف آوردند چون
ملاحظه فرمودند که کسی را در دکان او ندیدند نیافتند از همسایگان دکان
او احوال او را پرسیدند عرض کردند یا رسول الله وفات کرد و بتحقیق که بود
در نزد ما امین و صدوق مگر آنکه در او خصلتی بود آنحضرت فرمودند که

که چهار بود آن خصلت عرض کردند که بود که رهنمون کرده غرض ایشان این بود که
در پی زنان میرفت پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود که خدا رحمت کند او را
تحقیق که دوست میداشتم او را دوست داشتنی اگر چه فروشش هم بود که خداوند او را
آمرزید   روایت کرده است میسر که داخل شدم بر حضرت صادق ع
پس فرمود بر چه حال اند اصحاب و یاران تو عرض کردم فدای تو شوم ما نزد
ایشان و غرض او اهل سنت بود بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین
گفت که آنحضرت تکیه فرموده بودند پس درست نشستند و فرمودند چگونه گفتی عرض
کردم بخدا قسم که ما نزد ایشان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین پس
فرمود بدان بخدا قسم که داخل نمیشود دو نفر از شما در آتش و بخدا قسم شمایند نه بخدا قسم یک نفر هم داخل نمیشود
آنجماعت که فرموده است خداوند در باره ایشان که قالوا ما لنا لا نری رجالا
کنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار ان ذلک لحق
تخاصم اهل النار و گفتند آنجماعت که چه شده است ما را که نمی بینیم مردانی را
که در دنیا میشمردیم ایشان را از اشرار آیا گرفتیم ایشان را به سخریه و استهزاء
یا آنکه میل کرده است از ایشان چشمهای ما تحقیق که این قول است که آن خصومت
اهل جهنم است پس فرمود طلب میکنند شما را بخدا قسم در آتش بخدا قسم که نمی یابند
از شما احدی را   روایت کرده است معاویة بن عمار
که شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود بود در وصیت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بامیر المؤمنین صلوات الله علیه اینکه یا علی وصیت میکنم ترا در باره تو بخصلتها
چند ضبط کن آنها را از من پس فرمود بار خدایا اعانت و یاری کن او را اما خصلت
اول پس صدق و راستی است باید که بیرون نیاید از دهان تو دروغ دویم هرگز و خصلت دویم
پرهیزکاری است و جرات مکن بر خیانت هرگز و خصلت سیم ترس از خداوند است
عز ذکره که گویا می بینی او را و خصلت چهارم بسیار گریستن است از ترس خداوند
تا بنا شود از برای تو بهر قطره اشکی هزار درخت در بهشت و خصلت پنجم بذل کردن

تو است مال و خون خود را از برای حفظ دین خود و خصلت ششم فرا گرفتن
سنت طریقه من است در نماز من و روزه من و صدقه من اما نماز پس پنجاه و یک رکعت
و اما روزه پس سه روز است در هر ماهی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه وسط
آن و پنجشنبه آخر آن و اما صدقه پس کوشش کن کوشش خود را تا آنکه چنان
گمان کنی که اسراف نکرده باشی و بر تو باد بنماز شب و بر تو باد بنماز زوال و   که اسراف کرده ای بحال آنکه
بر تو بنماز زوال و بر تو باد بنماز زوال و بر تو باد بتلاوت قرآن در هر حال
و بر تو باد به برداشتن دستهای خود را در نماز و گردانیدن آنها را و بر تو باد
بمسواک کردن در هر وضو و بر تو باد باخلاق نیک پس مرتکب شو
آنها را و از اخلاق بد اجتناب کن از آنها پس اگر چنین نکنی ملامت مکن مگر خود را
بعینها نیجه برسد بتو ناخوشی بسبب ترک این اعمال پس ملامت مکن
مگر خود را و غرض آنحضرت صلی الله علیه وآله از نماز زوال نافلهٔ ظهر است
روایت کرده است جعفر بن ابراهیم از حضرت صادق ع از پدر بزرگوارش که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وآله که حسب هر مؤمنی چیزی که بآن فخر نمایند که دین
و عقل و مروت او است و نسبت و کرامت او پرهیزکاری او است   غرض آنکه
چنانچه مناسب پرهیزکاری شرافت و نسبت و کرامت نباید داد اگر نداند
چه در حقیقت همه اینها به پرهیزکاری حاصل است نه چنانچه در امثال این زمان
متداول است که شرافت و نسبت و کرامت باصل و نسب و مال و حشمت است
قال شرف المرء بالعلم والادب لا بالاصل والنسب   گفت برید بن معاویه
که بودم در خدمت حضرت باقر ع در سرا پرده آنحضرت که در مکه زده بودند پس
نظر کردند آنحضرت بسوی کاه که از کار افتاده بود پاهای او پس رقت فرمود
بحال او و در آن وقت زیاد عرض کرد بآنحضرت که من میترسم که بپوشم گناهانرا
تا وقتی که گمان میکنم که هلاک شدم یاد میاورم دوستی شما را پس امید دارد
نجات بیشوم و برطرف میشود حزن و اندوه از من آنحضرت فرمودند که

فرا یاهست دین مکر دوستی فرموده است خدای تعالی حبب الیکم الایمان وزینه
فی قلوبکم دوست کردانیده است خداوند بسوی شما ایمان و زینت داده است
آن را در دلهای شما و نیز فرموده است ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
اگر دوست میدارید جماعت مومنان خداوند را پس پیروی کنید مرا که تا
ادیم کرتا دوست دارد شما را خداوند و نیز فرموده است یحبون من هاجر
الیهم دوست میدارند جماعت انصار کسی را که هجرت کند بسوی ایشان بلکه حتی
کم روی آمد بسوی ایشان بعد سیوکه روی آمد بجعفر بخدمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس عرض کرد که یا رسول الله دوست میدارم نماز گذارندگان را
و نماز نمیگذارم و دوست میدارم روزه داران را و روزه نمیدارم آنحضرت
فرمودند که تو با آنهائی که دوست داشته ایشان را و از برای تست آنچه
که خود کسب کرده فرمود حضرت باقر که چه چیز را میخواهش میکنید و چه
چیز اراده دارید آگاه باشید بتحقیق که اگر فرود آید صاعقه از آسمان
پناه می برند هر طائفه بپناه خود و پناه میبریم ما بسوی پیغمبر خود و پناه می
آورید شما بسوی ما مترجم گوید که غرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست
که ایشان را دوست داشته و در زمره ایشان محشور میشود و هر نعمت و فضیلتی
که او را روزی شود بسبب دوستی و مصاحبت ایشانست و در درجات عالیه
جنان و نعمتهای فاضله آن ایشان را مصاحب است چه اندک کسب عمل خیری
دیگری امثال آن نیست و ظاهرا غرض او عذر از ترک نماز و روزه مستحبی بوده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله در باره او چنین حکم فرموده روایت کرده است
سعید بن یسار که شنیدم از حضرت صادق که میفرمود حمد خداوند را
که بدیدند طائفه مرجئه و طائفه حروریه و طائفه قدریه و نامیده شدید شما
ترابیه و شیعه علی آگاه باشید بخدا قسم که نیست و مگر خداوند یکتا است
و نیست شریکی از برای او و نیست پیغمبر او و آل پیغمبر او و شیعیان آل پیغمبر

ونیستند

و نیستند آدمیان مگر ایشان بود علی علیه السلام فاضلترین مردمان بعد از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مردمان با ایشان تا آنکه
این سخن را سه مرتبه مکرر فرمود مترجم گوید که ظاهرا مراد آن
آنحضرت از آنکه فرمود که نیست او مگر خداوند یگانه و پیغمبر او تا آخر آن
باشد که آن جماعت که متعلق بخدا اند و از حزب و گروه اویند همین
جماعتند چنانکه مثلا گویند که نیست فلان مگر خویش و پیوش
و برادرش و هم چنین و غرض آنست که جماعتی که متعلق باویند که گویا
خود اویند همین جماعتند و مرجئه از ارجاء بمعنی امید وار کردانیدن
و این اسم بجهة آنست که آن طائفه میگویند که ضرر نمیرسانند با ایمان
هیچ معصیتی و نفع نمی بخشد با کفر هیچ طاعتی و صاحب ملل و نحل دو
معنی دیگر از برای آن ذکر کرده است که مناسبت با معنی تاخیر دارد اول
آنکه تاخیر میاندازند حکم شخص صاحب گناه کبیره را تا روز قیامت که
در دنیا بر او حکم نشود که از اهل بهشت یا دوزخ و دوم آنکه تاخیر
انداخته اند حضرت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه از رتبه اولی خلافت
در رتبه چهارم و باین معنی مرجئه مقابل شیعه باشد و حروریه نسبت بحروراء
که آن موضعی است در ناحیه کوفه که جماعت خوارج جمع شدند در آن موضع جمع
گردیدند در وقتی که بعد از تحکیم حکمین بر آنحضرت خروج کردند و قدریه
طائفه هستند که نفی قضا و قدر کنند و همه چیز را بجبر بنده دانند
و همانند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره ایشان فرمود که القدریة مجوس
هذه الامة روایت کرده است عبد الحمید واسطی از حضرت باقر که
گفت عرض کردم بآنحضرت که اصلحک الله بتحقیق که واگذاردیم ما امر بازار
و معامله خود را بجهة انتظار این امر یعنی ظهور دولت حقه آل محمد
صلی الله علیه و آله تا آنکه نزدیک است که مرد از ما سائل بکف شود پس فرمود

ای عبد الحمید آیا گمان میکنی که کسی که نفس خود را بر خدا و رسول او وقف کند خدا
از برای او راه مفرجی قرار ندهد بلی بخدا قسم که البته قرار میدهد خدا از برای او مفرجی را
خدا رحمت کند بنده را که احیا کند امر ما را عرض کردم بخدمت آن حضرت که اصلحک
الله بدرستی که این طایفه مرجئه میگویند که چه باک است بر ما که باشیم بر همین
حال که هستیم تا وقتی که بیاید آنچه را که شما میگوئید یعنی دولت حضرت قائم
وقت ما و شما مساوی باشیم یعنی در قبول کردن آن فرمود ای عبد الحمید
راست گفتند هر کس توبه و باز گشت کند خداوند توبه او را قبول کند و هر که نفاق کند
خداوند ایشان را بر اسلام چنانچه ذبح میکند قصاب گوسفند خود را گفت
که عرض کردم که پس ما با مردمان دیگر در آن روز مساوی خواهیم بود
فرمود نه شما در آن روز بلند مرتبه اید در زمین و فرمان روا باشید
در آن گنجایش ندارد ما را در دین ما مگر همین طریق عرض کردم که پس اگر
بمیرم پیش از آنکه دریابم قائم آل محمد را فرمود بدرستی که گوینده از شما هرگاه
بگوید که اگر دریابم قائم آل محمد را یاری کنم او را مثل کسیست که در خدمت
آنحضرت شمشیر زده باشد و شهادت در رکاب آنحضرت بجای دو شهادت است
مترجم گوید که کلام معجز نظام حضرت علیه السلام دلالت بر آن میکند که در زمان
ظهور حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله توبه مقبولست و نفاق
در آن روز مخفی باشد و صاحبان مقتولست غرض از اظهار امر ایشان در
این مقام اظهار ظهور دولت سعادت ختام ایشانست که هر کس پرورده
تن در ظاهر شقاوت و شقاق خون او ریخته شود با اهل اسلام و نیز روایت
کرده سهل از حسن بن علی از عبد الله بن ولید کندی که گفت داخل شدیم بحضرت صادق
علیه السلام در زمان خلافت مروان فرمود چه جماعتید شما عرض کردیم که از اهل کوفه ایم
فرمود که نیست هیچ شهری از شهرها که بیشتر باشد دوستان ما در آن شهر از اهل کوفه خصوصا
این جماعت پس بدرستیکه خداوند عز و جل هدایت فرموده است شما را بامری که مردم از آن جاهل بودند

[illegible]

شما ما را دوست و دشمن داشتند ما را مردم و متابعت کردید شما ما را و مخالفت کردند
مردم و تصدیق کردید شما ما را و تکذیب کردند مردم پس زنده گرداند خدا شما را
خداوند مثل زندگانی ما و بمیراند شما را مثل مردن ما پس گواهی میدهم بر پدر
بزرگوارم علیه السلام که میفرمود نیست میان احدی از شما شیعیان و اینکه ببیند
چیزی را که روشن گرداند خداوند بآن چشم او را مگر آنکه برسد
انکه برسد نفس او باینجا و اشاره فرمود بدست مبارک خود بحلق خود و بتحقیق
که فرموده است خداوند عز و جل در کتاب خود که و لقد ارسلنا رسلا من قبلک
و جعلنا لهم ازواجا و ذریه پس مائیم ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله
مترجم گوید که غرض آنحضرت علیه السلام از آن طایفه که فرمود خصوصا این طایفه
ظاهرا طایفه کیسانیه باشد که راوی که عبد الله بن ولید باشد از آن طایفه است
ابو الصلاح گفت شنیدم سخنی را که روایت میشد از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از ابن مسعود پس عرض کردم آن
سخن را بر حضرت صادق فرمود این سخن پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم
آن را فرمود که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدبخت و شقی کسی است
که شقی باشد در شکم مادرش و نیکبخت کسی است که پند داده شود بدیگری
و زیرکترین زیرکیها تقوی و پرهیزکاریست و احمق ترین احمقیها فجور و
نابکاریست و بدترین روایتها روایت دروغ است و بدترین امرها امریست که
احداث و بدعت شده است و کورترین کوریها کوری دل است و بدترین ندامتها
ندامت روز قیامت است و بزرگترین گناهان نزد خداوند زبان دروغ گوی است
و بدترین کسبها کسب ربا است و بدترین خوردنیها خوردن مال یتیم است
و نیکوترین زینتها زینت مرد است نیکو با ایمان و ضبط امور شرعیات
بخیرات و عاقبتهای امور شرعیات بآن جاست و هر کس پیروی کند آوازه و شهرت
و قصد کند بعمل خود آنرا مشهور گرداند خدا و بندگان او دروغ او را و هر کس

دنیا شود عاجز شود از آن و هر کس نشناسد بلا را صبر کند بر آن و هر کس نشناسد
از انکول و انکار کند و شک آورد در آن کافر است و هر کس تکبر کند خدا او را فرو
گذارد و هر کس فرمان برد شیطان را نافرمانی کند خدا را عذاب کند او را خدا
و هر کس شکر کند زیاد کند خدا نعمت او را و هر کس صبر کند بر مصیبتها اعانت کند
خدا او را و هر کس توکل کند بر خدا پس بس است خدا او را بخشم میآورید خدا را
بخشنودی احدی از خلق او و تقرب مجوئید بسوی احدی از خلق که دور شوید
از خدا زیرا که نیست ما بین خدا و هیچ مخلوقی چیزی که بواسطه آن خدا خیری
باو رساند یا شری از او دفع کند مگر طاعت او و پیروی خوشنودی او
و بدرستی که طاعت خدا ظفر است بهر خیری که طلب کرده شود و نجات است از
هر بدی که پرهیز کرده شود و بدرستی که خداوند عز و جل نگاه میدارد کسی را
که اطاعت کند او را و او نگاه داشته نمیشود از خدا کسی که معصیت کند او را
و نمی یابد کسی از خداوند عز و جل گریزگاهی را و بدرستی که امر خدا
نازل شونده است و اگر چه ناخوش دارند آنرا خلایق و هر آنچه آینده است
نزدیک است و هر آنچه را که خدا خواهد باشد و هر آنچه را نخواهد نباشد
پس اعانت کنید یکدیگر را بر نیکی و پرهیزکاری و اعانت مکنید بر معصیت
و تعدی و بپرهیزید خداوند را بدرستی که خداوند سخت است عقوبتش او
و بهمین اسناد روایت شده است از ابان از یعقوب بن شعیب که او سؤال
کرد از حضرت صادق علیه السلام از قول خداوند عز و جل کان الناس امة
واحدة پس فرمود بودند مردم پیش از نوح امه ضلالت و گمراهی پس بدا واقع
شد از برای خداوند پس مبعوث کرد پیغمبران را و نیست چنانچه میگویند
نازل شده است دروغ میگویند بلکه میگویند خداوند در شب قدر هر آنچه را
که یافت شود از سختی یا سستی یا باران مقدر میگرداند خداوند آنچه را که
میخواهد که تقدیر کند تا مثل همچنین شب قدر در سال آینده مترجم گوید

که اینکه فرمود که مردم پیش از نوح امت ضلالت بودند غرض آنست که حجت خدا
و خلیفه او را تکذیب نمودند و جاده ضلالت و گمراهی را پیمودند و بر بستر
استراحت و تن پروری و متابعت هوا و هوس نفسانی غنودند تا آنکه صاحب
ملت را ایشان عزلت گزید و حجت مخوف و مختفی ماند از ایشان در جزیره ای از جزایر
خزر یا چنانچه این مطلب بحدیث دیگر که عیاشی و در ذیل همین آیه شریفه از
همین حضرت او روایت نموده منکشف گردد تا آنکه منافات نداشته باشد با
احادیث مستفیضه بلکه متواتره که هرگز زمین خالی نباشد از حجت خداوند
که یا ظاهر و مشهود است یا خائف و مغمور و بودن حجت منافات با تا بعد
ندارد چه آنکه غرض از بعثت ظهور دعوت و بروز صیت ملت است از آنکه
در سابق خالی از حجت بوده است و اینکه فرمود که نازل شده است دروغ
میگویند غرض رد بر اهل سنت و جماعت است چنانچه حدیث عیاشی نیز بر این
مطلب دلالت است که چنین نیست که گمان میکنند که بعد از ختم رسل وحی آسمانی
و آیه اخبار ایشان بنهانی و حجت خدا و مدعی نازل شده است و طریق آن منقطع
گردیده است دروغ میگویند بلکه در هر شب قدر جمیع امور از خیرات و
شرور مقدر میگردد و جمیع آنها بر حجت و امام زمان عرض میشود چنانچه
در آیه شریفه بآن اشاره میفرماید که تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم
من کل امر روایت کرده است حکم بن مسکین از علی بن الحسین
علیهما السلام که فرمود بدرستی که از جمله آیاتی که مقدر گردانیده است خدا و نمایانیده
از برای مردمان از آنچه مخاطب بسوی آن در دنیا نیست که خلق کرده است
آنرا در زمین و آسمان فرمود بدرستی که خداوند عز و جل مقدر گردانید
در آسمان مکانهای سیر آفتاب و ماه و ستارگان را و مقدر گردانیده است
همه آنها را بر فلک پس موکل گردانیده است بر فلک ملکی را و با آن ملک است
هفتاد هزار ملک که میگردانند فلک را پس هرگاه میگردانند فلک را میگردد

بگردد آفتاب و ماه و ستارها با آن و در منزلهای خود فرود آیند چنانچه منزلهای
که مقدر کرده است آن منزلها را خداوند عزّ و جلّ در آسمان از برای روز
و شبها پس هرگاه بسیار شود گناه بندگان و اراده کند خداوند عالمیان که
خوشنودی خود را از ایشان باز گیرد امر میفرماید آن ملک را که موکل است بر فلک
اینکه زایل کند فلک را از مکانها و محورهای خود پس زایل میگرداند فلک را
پس میگردد آفتاب در آن دریا که جاریست در فلک فرمود که پس پوشیده میشود
روشنی آن و متغیر میشود رنگ آن پس هرگاه اراده کند خداوند عزّ و جلّ اینکه
عظیم کند آیتی از آیات خود را پنهان میشود آفتاب در آن دریا بنحوی که خواهد خداوند
که بترساند خلق خود را بآیت خود این نزد گرفتن آفتابست و همچنین میشود بماه
پس هرگاه اراده کند خداوند که روشن کند آفتاب را یا برگرداند او را بمکان
سیرش امر فرماید آن ملک را که موکل است بفلک اینکه باز گرداند فلک را بمجرای سیرش
پس باز گردانیده میشود فلک و میگردد آفتاب بمجرای خود پس بیرون می آید آفتاب
از آب با حال اینکه تاریک است فرمود که مثل آفتاب گفت راوی که پس آنحضرت
فرمودند که آگاه باشید بدرستی که فزع نمیکند و نمیترسد بجهت این دو آیت مگر
آنکه که از شیعیان ما باشد پس هرگاه چنین شود پس فزع کنید بسوی خداوند
عزّ و جلّ و بازگشت کنید بسوی او مترجم گوید که فاضل کاشانی در کتاب
وافی این حدیث را با قاعده منجمین بعقیدهٔ خود جمع ثانی نموده است که مراد
بدریا جرم ماه است که فی نفسه مظلم و تاریک است و کسب روشنی از آفتاب می
کند و اینکه دریا را آسمان و زمین است بجهت آنست که در میان آسمان
بیست و ملک عبارتست از نفس ناطقه فلکیه و پنهان شدن آفتاب در دریا
کنایه است از حایل شدن ماه میان ما و آفتاب و همچنین میشود بماه یعنی پوشیده
میشود روشنی و نمیدریا و غرض دریائیست که محیط بزمین است یعنی سایه
میشود در میان ماه و آفتاب پس روشنی آفتاب بآن نمیرسد و ماه پوشیده میشود

و دریای محیط بزمین ما بین آسمان و زمین است و بعضی از آن از فیض نقل نموده‌اند
که آن کسوف را که منجمان میگویند نه این کسوف است و سبب وجوب نماز و رفتن
بمساجد در نزد کسوف منجمان بجهة آنست که شبیه باین کسوف است که در حدیث
مذکور است و جهة وجوب نماز در این کسوف که واضح است بعضی نقل این کلام
از شیخ بهائی فرموده است که در این تکلفات مگر اینکه تاویل شود بآنچه ما گفتیم یا
معنی بلند تر از این و این حقیر را گمان چنانست که فاضل مزبور اطراف حدیث را
نظر و دقت ملاحظه نفرموده و این سخنان را در جمع حدیث مذکور نموده چه اینکه
کسوف و خسوف بطریقه منجمین منوط بحرکات مضبوطه است که تخلف نمیکند و حدیث
شریف دلالت میکند بر اینکه منوط بکثرت معصیت است و ایشان خبر از خسوف
و کسوف آینده میدهند بواسطه ضبط حرکات معینه با اینکه ایشان را خبر از دقت کثرت
معصیت در زمان آینده نباشد پس اولی آن واقفست چنانکه علم این حدیث
را با اهلش وا نگذارند روایت کرده است فضل بن اسمعیل هاشمی از پدرش
که گفت شکایت کردم بحضرت صادق ع از آنچه میبینیم از اهل بیت خود از استخفاف
کردن ایشان بدین پس فرمود ای اسمعیل انکار مکن این عمل را از اهل بیت خود
پس بتحقیق که خداوند تبارک و تعالی قرار داده است از برای اهل هر خانه حجتی را
که حجت می آورد بآن بر اهل آن خانه در روز قیامت پس گفته میشود از برای
ایشان که آیا ندیدید فلان کس را در میان شما آیا ندیدید روزه و سلوک او را در دنیا
شما آیا ندیدید نماز او را آیا ندیدید عبادت او را پس چرا اقتدا نکردید باو پس میباشد
حجت خدا بر ایشان در روز قیامت و نیز روایت کرده است معاویة بن عمار که
شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود بدرستی که مرد که از شما میباشد در محله
پس حجت میآورد خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت بواسطه او بر همسایگان او
و گفته میشود با ایشان که آیا نبود فلان کس در میان شما آیا نشنیدید سخن او را
آیا نشنیدید گریه او را در شب پس میباشد حجت خدا بر ایشان روایت کرده است

ابو مریم از حضرت باقر علیه السلام که سوال کردم از آنحضرت از قول خداوند عز و جل
و ارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل یعنی فرستاد خداوند بر اصحاب
فیل مرغی را مسمی با ابابیل که می انداخت بسوی ایشان سنگی را از سجیل فرمود که
بودند ابابیل مرغان دریائی که آمدند ایشان را از جانب دریا و سرهای آن
مرغان مثل سرهای درندگان و چنگالهای ایشان مثل چنگال درندگان از
مرغان بودند با هر مرغی سه سنگ بود دو در پایش و یکی در منقارش پس
شروع کردند آن مرغها که میزدند ایشان را بآن سنگها تا آنکه آبله کرد بدنهای
ایشان پس کشتند آن جماعت را بآن سنگها پیش از آن دیده نشده بود چیزی از
آبله و نه این قسم از مرغان پیش از آن روز و نه بعد از آن فرمود که آنکسان که
که نجات یافتند از ایشان در آن روز رفتند تا آنکه رسیدند بحضرموت و آن رود
خانهایست در یمن پس فرستاد خداوند بر ایشان سیلی را پس غرق کرد جمیع
ایشان را و دیده نشده بود در آن رود خانه آبی پیش از آن روز بقدر پانزده
سال فرمود که پس از آن جهت نامیده شد آن رودخانه حضرموت در وقتی که
مردند در آن   مروی است از عبد الملک که گفت واقع شد میان حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و میان بعضی فرزندان امام حسن ع گفتگوئی پس رسید بمن
این خبر پس داخل شدم بر آنحضرت و رفتم که سخن بگویم فرمود بمن که ساکت شو
داخل مشو در میان ما ایضاً و جز این نیست که مثل ما و مثل بنی اعمام ما مثل مردی است
که در میان بنی اسرائیل بود و از برای او دو دختر بود پس تزویج کرد یکی از آن
دو را بمرد زارعی و تزویج کرد دیگری را بمرد کوزه گر پس خواست که دیدن
نماید دو دختر را پس ابتدا کرد بزن مرد زارع و گفت بآن دختر که چیست حال
شما دختر گفت که شوهر من زراعت بسیار کرده است اگر خداوند باران فرستد
باران بیارد حال ما از همه بنی اسرائیل بهتر خواهد بود پس رفت بسوی زن
مرد کوزه گر گفت چگونه است حال شما آن دختر گفت که شوهر من ظرفهای سفالین

بسیار

بسیار ساخته است اگر خداوند نگاه دارد باران را از ایشان حال ما از همه بنی اسرائیل
بهتر خواهد بود پس باز گشتند مرد می گفت خداوند ما توبه آوردیم و سعی بین هر بدی
و هم چنین است حال ما   مروی است از ذریح که گفت شنیدم از حضرت صادق
که تعویذ میکرد بعضی از فرزندان خود را و میفرمود عزمت علیک یا ریح و یا وجع کائنا
ما کنت بالعزیمة التی عزم بها علی بن ابی طالب امیر المومنین رسول رسول الله صلی
علیه و آله علی جن وادی الصبرة فاجابوا و اطاعوا لما اجبت و اطعت و خرجت عن ابنی
فلان بن فلانة الساعة الساعة   و مروی است از حضرت باقر که رسول خدا
فرمود که هر کس جستجو کند و طلب نماید بیابد و هر کس بهتان کند صبر را از برای
مصیبتهای روزگار عاجز شود و هر کس قرض دهد مردم را قرض دهند او را و هر کس که
واگذارد ایشان را وا نگذارند او را عرض شد خدمت آنحضرت که پس چه حکم دارد یا رسول
الله فرمود که قرض بده ایشان را از عرض خود از برای روز فقر خود مترجم گوید
که صاحب نهایه در فقره اولای این حدیث چنان گفته است که مراد آن است
که هر کس جستجو کند احوال مردم و در صدد شناختن آن برآید یعنی بیابد چیزی که
بپسندد آن را یعنی آنکه خیر و نیکان ایشان کم است و آنکه فرمود که هر کس قرض
دهد مردم قرض دهند او را غرض آنکه هر کس متعرض ایشان شود و بدی ایشان
و رسوائی ایشان کوشد متعرض او شوند و بدی او کوشند و هر کس
که ایشان را واگذارد و متعرض ایشان نشود او را وا نگذارند بلکه متعرض او
شوند عرض شد خدمت آنحضرت که پس چه حکم دارد یا رسول الله و اخضر است از جلاء و شق
ثانی را اختیار فرمودند که قرض بده ایشان را از عرض خود از برای روز فقر خود
یعنی اگر چه متعرض تو شوند متعرض ایشان مشو و هر که در عرض تو افتد او را مکافات
مده بلکه قرار ده این را قرضی در ذمه او از برای آنچه روز که روز فقر است و در جای
دیگر اخبار است او را فرموده اند که قارض الناس ما قارضوک فان ترکتهم لم
یترکوک و شاید مقامات متفاوت شود والله و رسوله اعلم

روایت کرده است حماد بن عثمان که وقتی که موسی بن عیسی در خانه که در مسعی داشت
مشرف شده بود بر مسعی که ناگاه دید حضرت موسی بن جعفر را علیه السلام که از مروه فرود
می آمدند و بر استری پس امر کرد ابن هیاج را که مردی بود از همدان از سوار شدند
خواص او بود که بگیرد لجام آن حضرت را و دعوی استر کند پس آمد و آویخت بلجام
استر سوار شدند و دعوی استر کرد پس آن حضرت پای مبارک را گردانیدند و
فرود آمدند از استر و فرمودند بغلامان خود که بگیر زین استر را و استر را باو
دهید پس آن مرد گفت که زین هم از من است آن حضرت فرمودند که دروغ گفتی ما گواه داریم
باینکه این زین محمد بن علی است و اما استر را پس با هم داد این نزدیکی خریده ایم و تو
خبر نداری باآنچه گفتیم   روایت کرده است محمد بن مرازم از پدرش که گفت
بیرون آمدیم ما با حضرت صادق در وقتی که بیرون آمد آن حضرت از پیش ابی
جعفر منصور از حیره بیرون آمد تا آنکه آن حضرت در همان ساعت که ابوجعفر اذن
بیرون آمدند و رسیدند بموضعی که آنرا سالحین گویند در اول شب خود
با آن حضرت عمر که بری که در سالحین میبود در اول شب پس گفت با آن حضرت که نمیگذارم
تو را که بگذری پس آن حضرت بسیار الحاح کردند و خواهش نمودند که اذن دهد و او ابا
و امتناع کرد و من و مصادف در خدمت آن حضرت بودیم پس مصادف عرض کردم
فدای تو شوم این سگیست که تو را اذیت میرساند و میترسم که تو را برگرداند
و نمیدانم که چه واقع شود از امر ابوجعفر منصور با من و مرازم آیا اذن میدهی
ما را که گردن بزنیم این سگ را پس بیندازیم او را در نهر فرمودند باز ایست ای
مصادف و همواره طلب میفرمود اذن را از او تا آنکه بیشتر شب گذشت پس اذن
داد بحضرت و آن حضرت گذشتند پس فرمودند ای مرازم این بهتر است یا آنچه شما
میگفتید عرض کردم این بهتر است فدای تو شوم فرمودند ای مرازم بدرستی که مرد
بیرون می آید از خواری و مذلت کوچک پس داخل میگرداند همان او را در
خواری و مذلت بزرگ   و نیز روایت کرده است ابو بصیر که گفت شنیدم از حفص ابن

حضرت

حضرت صادق که یکی از غلامان خود را در پی شغلی فرستاد و دیر کرد آن غلام
آن حضرت در عقب او بیرون رفت یافت او را که خوابیده پس نشست در بالای
سر او باد میزد او را تا آنکه بیدار شد چون بیدار شد با او فرمود که ای فلان
بخدا قسم که نیست این از برای تو که خواب کنی در شب و در روز تو را است شب
و ما را است روز و نیز مرویست از حفص که گفت شنیدم از حضرت صادق
علیه السلام که میفرمودند با میکنید ستر ما را از غلامان شکار ما و ستر شکار ما را بخلاف
ستر ما که در پس است تا آنکه بگویند آنچه ذکر ما میگوییم و ساکت شوید از آنچه
ما ساکت میشویم بتحقیق که شما میدانید که خداوند عز و جل قرار نداده است خیر را از برای
احدی از ایشان در مخالفت ما بتحقیق که خداوند عز و جل میفرماید فلیحذر
الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم
و نیز مرویست از آن حضرت که عرض کرد موسی علی نبینا و علیه السلام که ای پروردگار
از کجاست درد فرمود از من عرض کرد پس شفا از کجاست فرمود از من گفت
پس چه میکنند بندگان تو بعلاج کننده فرمود از آنکه میکند نفوس ایشان
پس بنام آن رو نامیده شود طبیب   و نیز روایت کرده است ابو ایوب
از حضرت صادق که فرمود نیست هیچ دردی مگر آنکه راه یابنده است بسوی
خانه جسد و انتظار میکشد که چه زمان مأمور میشود که فرا گیرد آنرا
و در روایت دیگر است که مگر تب پس بدرستی که آن تب وارد میشود بر بدن
وارد شدنی مترجم گوید که ظاهرا غرض آنست که تب زود دفع عارض میشود و باشد
چیزی بدن را فرا گیرد و چنان نماند که اشتعال او نکند   و در روایت از
زاده بن ثریح که گفت بیمار شدم در مدینه بیماری شدیدی پس رسید خبر
بیماری من بحضرت صادق آن حضرت نوشتند بسوی من که رسید بمن خبر
بیماری تو بخر یک صاع از گندم و پشت بخواب و پراکنده کن آن گندم را بر
خود هر قسم که پراکنده شود و بگو اللهم انی اسئلك باسمك الذی اذا سئلك

به الفضل اکشف ما بی من ضر و مکن لی فی الارض و جعلنی خلیفتک علی خلقک ان تصلی
علی محمد و علی اهل بیته و ان تشفینی من علتی پس درست نشستم و جمع کن کندم را
از اطراف خود و بکو مثل همین سخن را و تقسیم کن آن کندم را مادامی که انبانهای هر قریه
و بکو مثل همین سخن را گفت راوی که چنین کردم گویا که از بند رها شدم
و بجا آوردم این را مردمان بسیار و منتفع شدند از آن
و نیز روایت کرده است ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام که سوال کردم
از آن حضرت از زمین که بر چه چیز قرار گرفته است فرمود زمین بر ماهی پس عرض
کردم که ماهی بر چه چیز است فرمود بر آب عرض کردم که آب بر چه چیز است
فرمود که بر سنگی است عرض کردم که سنگ بر چه چیز است فرمود که بر شاخ گاوی است
نرم با درست پس عرض کرد که گاو بر چه چیز است فرمود بر ثری عرض کردم که ثری
بر چه چیز است فرمود که در اینجا منقطع گردیده است علم علما و نیز روایت کرده است
از جمیل بن دراج از یکی از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام که فرمودند بدرستی
که خداوند عزوجل خلق کرد زمین را پس فرستاد بر آن آب شور در چهل صباح
و آب شیرین را در چهل صباح تا وقتی که بهم رسید اجزای زمین مخلوط شد
بیکدیگر خداوند بید قدرت خود از زمین برداشت پس مالید آن قبضه را قبضه
جمیع آنچه ما بین انگشتان بود آن را دو قسمت نمود پس بیرون آمد از هر یک از آن
دو قسمت طایفه و جماعتی مثل مورچگان پس شروع کردند طایفه بسوی بهشت
و طایفه دیگر بسوی آتش روایت کرده‌اند بعضی از اصحاب
ما از علی بن عباس از حسن بن عبد الرحمن از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
که فرمود بدرستی که خوابها در زمان پیشین در اول خلق نبود و تازه بهم رسید
پس عرض کردم که چه بود علت در آن فرمود بدرستی که خداوند عزوجل مبعوث
گردانید پیغمبری را بر اهل زمان خود پس خواند آن پیغمبر ایشان را بسوی بندگی خدا
و فرمان برداری او گفتند که اگر ما چنین کنیم چه خواهد بود از برای ما پس

بخدا قسم که مال تو بیشتر از ما نیست و عشیره و قبیله تو عزیزتر از عشیره و قبیله ما نیست
آن پیغمبر گفت که اگر اطاعت کنید خداوند شما را داخل بهشت گرداند و اگر
نافرمانی کنید شما را داخل آتش گرداند گفتند چیست بهشت و جهنم وصف
کرد از برای ایشان آن را گفتند در چه زمان ما میرویم بسوی آنها گفت وقتی
که بمیرید گفتند بتحقیق که ما دیده‌ایم مردگان خود را استخوانهای پوسیده و در هم
شکسته و خاک شده کردند تکذیب و استخفاف با او را پس پدید آورد خداوند در میان
ایشان خوابها را پس آمدند بسوی پیغمبر خود و خبر دادند او را با آنچه در خواب
دیده بودند و آنچه انکار داشتند از آن خواب پس فرمود بدرستی که خداوند
عزوجل اراده کرده است که حجت بیاورد بر شما باین خوابها چنین میباشد روحهای
شما هرگاه بمیرید اگر چه کهنه شود و بپوسد بدنهای شما بگردد روحها بسوی
عذاب تا آنکه مبعوث شود بدنها مترجم گوید که ظاهر از حدیث آنست که مراد
باحلام قسم خاص از آنست که خوابهای آشفته و پریشانست چنانچه ظاهر از آیه
شریفه که و ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین چنانست که مطلق خواب نباشد
پس حدیث دلالت بر حدوث مطلق خواب ندارد و دور نیست که غرض از احلام
که در حدیث است مطلق خواب باشد که سابق بر آن زمان اصلا نبوده و لیکن
حدوث از برای ایشان خواب پریشان بوده و العلم عند الله که مخفی نیست
و از حضرت صادق منقولست که پیغمبر فرمود رؤیای مؤمن در آخر
الزمان بر هفتاد جزو است از اجزای پیغمبری است مترجم گوید بعید نیست که مثل وحی
و اخبار غیبی ماند و ظاهر دلالت دارد بر آنکه بهفتاد جزو منقسم شود که هر جزو
از اجزای پیغمبری باشد اگر چه بحسب معنی خارج از آن و چنانست که مراد آن باشد
که یک جزو از هفتاد جزو از اجزای نبوت است که نبوت را هفتاد جزو باشد که این
یکی از آن باشد بنا بر خلاف مشاف و اصل حدیث روایت کرده است معمر بن
خلاد از حضرت امام رضا که آن حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله

چنان بود که هرگاه صبح میکرد میفرمود با اصحاب خود که هل من مبشرات و قصد
میفرمود به مبشرات خوابهای بشارت دهنده را یعنی آیا هست در میان شما خوابی
که بشارت دهد   و بسند معتبر روایت کرده است جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که رسول خدا صلعم فرمود در قول خداوند عز و جل لهم البشری فی الحیوة الدنیا
یعنی از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا که این بشارت خواب نیکوست
که می بیند مؤمن پس بشارت داده میشود بآن در دار دنیا.   روایت کرده است
سعد بن ابی خلف از حضرت صادق علیه السلام که فرمود خواب بر سه طریق است
بشارتیست از جانب خدا از برای مؤمن و ترسانیدنیست از جانب شیطان و
خوابهای باطل بی اصل است   و بسند معتبر روایت است از ابی بصیر که گفت عرض کردم
بخدمت حضرت صادق علیه السلام که فدای تو شوم خواب راست و دروغ از یک
موضع بیرون می آید فرمود راست گفتی اما خواب دروغ که موافق نیست پس
مرد می بیند آن خواب را در اول شب در وقت تسلط و غلبه فسقه و متمردین
یعنی از شیاطین و نیست آن خواب مگر چیزی که بخیال او انداخته شود و آن کاذب
و مخالف است که چیزی در آن نیست و اما خواب راست هرگاه میبیند بعد از دو ثلث
از شب در حین نزول ملائکه که آن پیش از سحر است پس آن خواب راست است
که تخلف نمیکند انشاء الله مگر آنکه جنب باشد یا بخوابد بی غسل یا بی طهارت و ذکر خدا
نکند بحقیقت ذکر پس بدرستی که آن خواب تخلف می کند و دیر میشود بر صاحبش
روایت از ابو بصیر که سؤال کردم از حضرت باقر از بادهای چهارگانه شمال
و جنوب و صبا و دبور و عرض کردم که مردم میگویند که شمال از بهشت است و
جنوب از جهنم است پس فرمود بدرستیکه از برای خداوند عز و جل است
لشکرها از باد که عذاب میکند بآنها هر کس را که خواسته باشد از گناهکاران
که نافرمانی کرده اند او را و از برای هر بادی از این بادها ملکی است که موکل است بآن
پس هرگاه اراده کند خداوند عز ذکره که عذاب کند قومی را بنوعی از انواع

وحی فرستد بسوی ملکی که موکل است بآن بادی که اراده میکند خداوند که عذاب
کند ایشان را بآن باد پس امر میکند ملک آن باد را پس بهیجان می آید چنانچه شیر
غضبناک بهیجان می آید و از برای هر بادی از این بادها اسمی است آیا نمی شنوی
قول خداوند عز و جل را که کذبت عاد فکیف کان عذابی و نذر انا ارسلنا علیهم
ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر یعنی تکذیب کردند قوم عاد پس چگونه بود عذاب
من و ترسانیدنهای من ایشان را بدرستی که فرستادیم ما بر ایشان بادی سرد را
در روزی شوم که مستمر بود بر ایشان تا آنکه هلاک کرد ایشان را و فرموده است
خدا تعالی الریح العقیم یعنی بادی که آبستن نکند چیزی را و فرموده است ریح
فیها عذاب الیم بادی که در اوست عذابی دردناک و فرموده است عز ذکره فاصابها
اعصار فیه نار فاحترقت پس رسید بوستان ایشان را گرد بادی که در آن بود
آتشی پس سوخت آن بوستان و آنچه ذکر شد از بادها بادهاییست که عذاب میکند
خداوند بآنها آنکسی را که نافرمانی کند او را و نافرمانی کند و از برای خداوند
عز و جل است بادهای رحمت که آبستن می کنند و غیر آن از بادها که هیجان میکند خدا
آنها را پیش روی رحمت خود از آن بادها بادیست که بهیجان می آورد ابرها را
برای باران از آنها بادهاییست که جدا میکند ابرها را در میان آسمان و زمین
و بادهاییست که می افشاند ابرها را پس بارش می آورند آن را باذن خداوند
و از آنها بادهاییست که شمرده است آنها را خداوند در کتاب خود پس اما بادهای
چهارگانه شمال و جنوب و صبا و دبور پس نسبت آنها میکنی بنام ملائکه که موکلند
بآن بادها پس هرگاه اراده کند خداوند که بوزاند باد شمال را امر کند ملکی را که
نام او شمال است پس فرود آید آن ملک به بیت الحرام و بایستد بر رکن شامی
و بزند بال خود را پس پراکنده شود باد شمال هر کجا که اراده کند خداوند در بر و
صحرا و هرگاه اراده کند خداوند که برانگیزاند باد جنوب را امر کند ملکی را
که نام او جنوب است پس فرود آید آن ملک به بیت الحرام و بایستد بر رکن شامی

و بزنند بال خود را پس پراکنده شود باد جنوب در دریا و صحرا هر کجا که خداوند
اراده نماید هر گاه اراده نماید خداوند که برانگیزاند باد صبا را امر نماید ملکی را
که نام او صبا است پس فرود آید آن ملک بر بیت الحرام و بایستد بر رکن شامی
و بزنند بال خود را پس پراکنده شود باد صبا هر کجا که اراده نماید خداوند عز و جل
در دریا و صحرا و هر گاه اراده نماید خداوند که برانگیزاند باد دبور را امر نماید
ملکی را که نام او دبور است پس فرود آید آن ملک بر بیت الحرام و بایستد بر رکن
شامی و بزند بال خود را پس پراکنده شود باد دبور هر کجا که اراده نماید خداوند
در دریا و صحرا پس فرمود آنحضرت علیه السلم که آیا نمی‌شنوی سخن گوینده را که میگوید
باد شمال و باد جنوب و باد صبا و باد دبور نسبت داده نمی‌شوند این بادها مگر
بملائکه که موکلند باین بادها   روایت کرده است معروف بن خربوذ
از حضرت باقر که فرمود از برای خداوند است عز و جل است بادهای رحمت و
بادهای عذاب پس اگر خدا خواسته باشد بادهای عذاب را رحمت کند و نگرداند
خداوند بادهای رحمت را عذاب و این بجهة آنست که رحمت نمیکند خداوند هرگز
قومی را که اطاعت کرده باشند و اطاعت ایشان و بال و عذاب نخود بر ایشان
مگر بعد از گردیدن ایشان از طاعت او بسوی معصیت او و چنین کرد خدا بقوم
یونس هنگامی که ایمان آوردند رحم کرد خداوند ایشان را بعد از آنکه
مقدر کرده بود بر ایشان عذاب را و حکم نموده بود آن را پس بدل
نمود ایشان را برحمت خود و گردانید عذابی را که مقدر شده بود بر ایشان
رحمت پس باز گردانید آن عذاب را از ایشان و حال آنکه فرستاده بود آن
عذاب را بر ایشان و فرا گرفته بود ایشان را و این باز گردانیدن عذاب در وقتی
بود که ایمان آوردند و تضرع کردند بسوی او و فرمود آنحضرت که و اما ریح
عقیم پس آن باد عذابیست که آبستن نمیکند هیچ رحمی را و هیچ گیاهی را و آن بادیست
که بیرون می‌آید از زیر زمینهای هفتگانه و بیرون نیامد از آن باد هرگز مگر

بقدر

بر قوم عاد در وقتی که غضب کرد خداوند بر ایشان پس امر فرمود خزینه‌داران
آن باد را که بیرون کنند از آن باد بمقدار حلقه انگشتری پس سرکشی کرد آن باد
بر خزینه‌داران و بیرون آمد بمقدار سوراخ بینی گاو بجهة غیظ آن باد بر قوم
عاد پس بجزع آمدند خزینه‌داران بسوی خداوند عز و جل از این و عرض کردند
خداوندا این باد سرکشی کرده و در گذشت از فرمان ما و ما میترسیم که هلاک کند کسانی را
که معصیت نکرده‌اند ترا از خلق تو و آنانکه آباد میکنند شهرهای ترا پس فرستاد
خداوند عز و جل بسوی آن باد جبرئیل را امر پس استقبال کرد آن باد را با بال خود
و برگردانید آنرا بسوی محل خود و گفت بآن باد که بیرون رو بهمان قدر که
مامور شده پس بیرون آمد بر همان قدری که مامور شده بود و هلاک گردانید
قوم عاد را و هر کسی را که در نزد ایشان بود و از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس ظاهر شود بر او نعمت خداوند پس
بسیار بگوید الحمد لله و هر کس بسیار شود غم و اندوه او پس بسیار استغفار
کردن و هر کس شدت کند بر او فقر پس بسیار بگوید این سخن را لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم تا برطرف شود از او فقر و فرمود آنحضرت که آمد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مردی از انصار پس باو فرمود که باعث چه شد آمدن تو
بسوی ما چه بود عرض کرد باعث فقیری و طول بیماری بود یا رسول الله آن
حضرت باو فرمودند که آیا تعلیم نکنم سخنی را که هر گاه بگوئی آنرا برطرف شود از تو
فقر و بیماری عرض کرد بلی یا رسول الله پس تعلیم فرمود پس فرمودند که هر گاه صبح
کنی و شام کنی بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت
و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و
کبره تکبیرا پس گفت آن مرد که بخدا قسم که نگفتم این کلام را مگر سه روز تا آنکه
برطرف شد از من فقر و بیماری و روایت کرده است اسمعیل بن عبد الخالق که شنید
از حضرت صادق علیه السلم که میفرمود با ابو جعفر احول در من حیثیم که داود

شدی بصره را عرض کرد بلی فرمود باو که چگونه دیدی شتافتن مردم را بسوی این
امر و داخل شدن ایشان را در این امر عرض کرد بخدا قسم که ایشان کمند و هر آینه
داخل شدند ولکن قلیل است پس فرمود بر تو باد بجوانان بدرستیکه ایشان شتابنده
ترند بسوی هر خیری پس فرمود چه میگویند اهل بصره در این آیه که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی عرض کردم فدای تو شوم ایشان میگویند که این
جماعت خویشان و اقربای رسول خدا اند صلی الله علیه و آله فرمود دروغ گفته اند
نیست این آیه مگر در شان ما بخصوص در شان اهل بیت در شان علی و فاطمه
و حسن و حسین و اصحاب کسا علیهم السلام روایت کرده است محمد بن
عطیه که آمد مردی از علماء شام بخدمت حضرت باقر علیه السلام پس عرض کرد یا ابا جعفر
آمدم بخدمت تو که سوال کنم تو را از مسئله که مشکل شده است بر من که نیافتم کسی را
که تفسیر کند آنرا و بحقیقتی که سوال کردم از آن مسئله سه طایفه از مردم را پس گفت
هر طایفه از مردم را ایشان غیر آنچه را که طایفه دیگر گفته پس حضرت باو فرمودند
که چه چیز است آن مسئله عرض کرد بدرستیکه من سوال میکنم تو را از اول چیزیکه خلق
کرده خداوند از مخلوقات خود پس از بعضی از آنها که سوال کردم گفتند قدرت است
و بعضی دیگر گفتند قدر است و بعضی دیگر گفتند قلم است و بعضی دیگر گفتند
روح است پس آنحضرت فرمودند که چیزی نگفته اند بعضی جوابی درست نداده اند
خبر میدهم تو را اینکه خداوند تبارک و تعالی بود و چیزی غیر از او نبود و بود دائما
عزت و نبود احدی پیش از عزت او و اینست قول خداوند که سبحان ربک
رب العزة عما یصفون یعنی پاک و منزه است پروردگار تو که پروردگار عزت است
و مشابه است از آنچه وصف میکنند او را و بود خالق پیش از مخلوق و اگر بود
اول چیزیکه خلق شود از چیزی دیگر در آن هنگام هرگز تمام نمیشد و همیشه با خدا
چیزی دیگر بود و نبود خداوند که پیش گیرد بر آن چیزیکه مصاحب او است لکن او
خداوندیست که بوده است در وقتیکه نبوده چیزی غیر از او و خلق کرده است چیزیرا

که جمیع

که جمیع چیزها از او است و آن آب است آنچنان آبی که خلق کرده است همه چیزها را از او پس
گردانیده است نسب هر چیزی را بسوی آب و نگردانیده است از برای آب نسبی را که
نسبت داده شود بسوی آن و خلق کرد بادها را از آب و مسلط گردانید آنرا بر آب
پس شکافت بادها متن آب را تا اینکه برانگیخت از آب کفی بر قدری که خدا میخواست که
بر انگیزد پس خلق کرد از این کف زمین سفید پاکیزه را که نبود در آن شکافی
و نه سوراخی و نه بلندی و نه پستی و نه درختی پس پیچید آن زمین را مکان در
آب پس خلق کرد آتش را از آب پس شکافت آتش متن آب را تا اینکه برانگیخت از آب
دود را بقدری که خداوند میخواست که برانگیزد پس خلق کرد از آن دود آسمان
صاف پاکیزه را که نبود در آن شکافی و نه سوراخی و اینست فرموده خداوند که و
السماء بناها رفع سمکها فسویها و اغطش لیلها و اخرج ضحیها یعنی آسمان بنا کرد
آن را خداوند عالیشان طولانی و رفیع کرد آنرا بقدر بلندی آن را و درست کرد آنرا
شب آنرا تاریک گردانید و بیرون آورد روشنی آفتاب آنرا فرمود که نبود آفتابی و نه ماهی و نه ستاره
و نه ابری پس پیچید آسمانها خلق کرد و آن را بالای زمین پس نسبت داد این دو مخلوق را
ذکر فرمود پس بلند کرد آسمان را پیش از زمین و اینست قول خداوند عز و جل
ذکره والارض بعد ذلک دحیها یعنی و زمین را بعد از رفیع کردن آسمان
گسترانید آنرا پس عرض کرد بآنحضرت مرد شامی که یا ابا جعفر چیست فرموده
خداوند عز و جل اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما
یعنی آیا ندانستند جماعت کافرین اینکه آسمانها و زمین بودند بسته پس گشادیم ما
آنها را آنحضرت باو فرمودند که شاید تو چنان گمان میکنی که آسمان و زمین بودند
بهم بسته پس شکافته شد یکی از آن دو از دیگری عرض کرد بلی آنحضرت
فرمودند استغفار کن پروردگار خود را بدرستیکه قول خداوند عز و جل کانتا رتقا
میفرماید که بود آسمان رتق که فرو نمیفرستاد باران را و بود زمین رتق که
نمی رویانید دانه را پس چونکه آفرید خداوند تبارک و تعالی خلق را و هین

کرمایند در زمین هر چند را کتا د اسمان را بیار ان و زمین را بر و پایندن
دانه پس گفته مرد شامی گواهی میدهم که تو از فرزندان پیغمبرانی و اینک علم تو علم
ایشانست مترجم گوید که چون سؤال مرد شامی از اول مخلوقات بود و اثبات
اول مخلوقی موقوفست بر اثبات تناهی و ابطال عدم تناهی آنها شد لهذا آنحضرت
در ابتدا اثبات تناهی فرمود والا ظاهر آنکه قائل بعدم تناهی عزیزی باشد
و اینکه فرمود پس بلند کرد آسمانرا پیش از زمین دلیلست قول خداوند عز
ذکره والارض بعد ذلک دحیها ظاهرا اقتضا کند که حمل کرده شود کلمه ثم در قول
خداوند عز ذکره خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع
سموات بر ترتیب ذکری تا منافی نبود بسبیل ترقی یا بر وجهی از وجوه تاویلی
دیگر و نیز روایت کرده است که فرمود پیغمبر حضرت با قوم که بود هر چیزی آب و بود عرش
خداوند بر آب پس امر کرد خداوند عز وجل آب را که زبانه آتشی زد پس امر کرد آتش
که خاموش شد پس بالا رفت از آن دودی پس خلق کرد آسمانها را از آن دود
و خلق کرد زمین را از خاکستر آن پس تنازع کردند آب و آتش و باد پس گفت آب
که منم بزرگترین لشکر خدایم و گفت باد که منم بزرگترین لشکر خدایم و گفت آتش
که منم بزرگترین لشکر خدایم پس وحی کرد خداوند عز وجل بسوی باد که تویی
تویی لشکر بزرگترین من   و نیز مروی است از آنحضرت که فرمود بدرستی که
رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرده شد از قول خداوند یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا یعنی یاد کن روزی را که محشور میکردانیم پرهیزکاران را بسوی
رحمت خداوند رحمن در حالتی که سواران باشند فرمود که یا علی بدرستی که وفد نمیباشند
مگر سواران آن گروه جماعتی مردانی چند اند که پرهیزکاری کردند خدا را پس
دوست داشت ایشانرا خداوند عز ذکره و مخصوص کردانیده است ایشانرا
پس نامیده است ایشانرا متقیان پس فرمود که یا علی آگاه باش قسم بآن خدایی
که شکافته است دانه را و خلق کرده است انسان را که ایشان هر آینه بیرون می‌آیند

از قبرهای خود و ملائکه استقبال میکنند ایشانرا با ناقههای از ناقههای عزت
که بر آنها است زینهای طلا که مرصعست بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از سندس
و استبرق است و مهارهای آنها از ارجوان تابیده است بسرعت می برند ایشانرا
بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک است از پیش رو و از طرف راست و
از طرف چپ میبرند ایشانرا بعجلت تا آنکه میرسانند ایشانرا بر در بزرگترین درهای
بهشت و بر در بهشت درختیست که در زیر سایه یک برگ از آن جای میگیرد
هزار مرد از آدمیان و از طرف راست آن درخت چشمه‌ایست پاک پاکیزه پس
میآشامند ایشان از آن چشمه شربتی پس پاک میکرداند خداوند بآن دلهای
ایشانرا از حسد و میریزد از بدنهای ایشان موی و اینست قول خداوند عز
وجل و سقاهم ربهم شرابا طهورا یعنی میآشامانند ایشانرا پروردگار ایشان
شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک باشد پس باز میگردند از آن چشمه بسوی
چشمه دیگر از طرف چپ آن درخت و غسل میکنند در آن چشمه حیات پس
هرگز نمیمیرند بعد از آن و ایستاده میشوند در پیش روی عرش با آنکه سالم
شده اند از آفتها و دردها و سرما و گرما همیشه پس میفرماید خداوند جبار جل
ذکره بملائکه که بیارید ایشانرا بدوستان من بسوی بهشت و باز مدارید ایشان
را با خلایق پس بتحقیق که سبقت گرفته است خوشنودی من از ایشان و واجب
شده است رحمت من از برای ایشان و کجا جایز شده است که رحمتی باز دارم و کجا
اراده کنم که باز دارم ایشانرا با اصحاب نیکیها و بدیها پس میبرند ایشانرا ملائکه
بسوی بهشت و چون برسانند ایشانرا بزرگترین در بهشت میزنند ملائکه حلقه
بر در و میرسد صدای حلقه بحوری که مهیا کرده است آن را خداوند عز
وجل از برای دوستانش در بهشتها پس بشارت دهند یکدیگر را بآمدن دوستان
خدا بدانید وقتی که بشنوند صدای حلقه را پس بیکدیگر گویند که آمدند مارا
دوستان خدا پس کشاده شود از برای ایشان در بهشت و داخل شوند بهشت را

وادی چشمه

و مشرف شوند بجای ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان پس بگویند مرحبا
بشما چه بسیار مشتاق بودیم بسوی شما و مثل این سخن را دوست خدا بزنان
گویند پس عرض کرد امیر المؤمنین که یا رسول الله خبر ده ما را از قول خداوند
عز و جل غرف من فوقها غرف مبنیة که بچه چیز بنا شده است آن غرفها یا
رسول الله فرمود یا علی این غرفها بهشتی که بنا کرده است آنها را خداوند عز و جل
از برای دوستان خود از در و یاقوت و زبرجد سقفهای آن از طلا است که زینت
شده است بنقره از برای هر غرفه از آن غرفها هزار در است بر هر دری از آن
درها ملکی است که موکل بر آنست و در آن غرفها فرشها است که گسترده شده است
بعضی از آنها در بالای بعضی و بعضی از حریر و دیبا برنگهای مختلف و در میان آن
فرشها است مشک و کافور و عنبر و اینست فرموده خداوند عز و جل و فرش مرفوعة
هرگاه داخل شود مؤمن بمنزلهای خود در بهشت و گذارده شود بر سر او تاج
پادشاهی و کرامت و پوشانیده شود حلهای طلا و نقره را و بر سر او باشد
اکلیلی در زیر تاج مزین مرصع و پوشانیده شود هفتاد حله حریر برنگهای مختلف
و قسمهای متفاوت که بافته شده است بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ
پس اینست قول خداوند عز و جل یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤ
و لباسهم فیها حریر پس هرگاه بنشیند مؤمن بر تخت خود بجنبش در آید از شادی
پس چون قرار گیرد دوست خدا در منزلهای خود در بهشت اذن خواهد برای او ملکی
که موکل است بر بهشتهای او تا آنکه تهنیت و مبارک باد گوید او را بکرامت خداوند
عز و جل او را پس بگویند با آن ملک خادمان مؤمن از غلامان و کنیزان
که باش در مکان خود زیرا که دوست خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه
حوریه او مهیا شده است از برای او پس صبر کن از برای دوست خدا
که پس بیرون می آید زوجه حوریه او از خیمه خود و در وعده ... است
خدا می آید و در اطراف او کنیزان او و بر او است هفتاد حله که بافته

بیاقوت و مروارید و زبرجد که رشتهای آن حلهها از مشک و عنبر است و بر سر او است
تاج کرامت و پوشیده است نعلین طلا که مرصع است بیاقوت و مروارید بند آن
نعلین از یاقوت احمر است پس هرگاه نزدیک شود آن حوریه بدوست خدا
قصد کند که برخیزد بجانب او بجهت شوق پس او گوید ای دوست خدا بنشین
روز امروز تعب و مشقت پس برمخیز من از برای توام و تو از برای منی فرمود
که پس معانقه نمایند همدیگر را مدت پانصد سال از سالهای دنیا که ملال بیکدیگر
بهم نرسانند پس هرگاه سست شود و اندک سستی بهم رساند نظر کند بکمر زن حوریه
پس ببیند که بر او گردن بند قلاده از یاقوت سرخ طولانی که در وسط آنها است
لوحی که بر روی آن نوشته شده است آنکه تو ای دوست خدا دوست منی
و منم حوریه دوست تو بسوی تو آرام گرفته است نفس من و بسوی من آرام گرفته است
نفس تو پس میفرستد خداوند بسوی مؤمن هزار ملک را که تهنیت گویند
او را به بهشت و تزویج کنند او را پس برسند باول دری از بهشتهای مؤمن و
بگویند بملکی که موکل است بر درهای بهشتهای مؤمن که اذن بگیر از برای ما که
داخل شویم بر دوست خدا بدرستی که خداوند فرستاده است ما را که تهنیت
گوئیم او را پس بگوید با ایشان آن ملک که باشید تا بگویم حاجب را که اعلام نماید
دوست خدا را به بودن شما در این مکان فرمود که پس داخل میشود آن ملک بر
حاجب و مابین او و حاجب سه بوستان است تا آنکه برسد باول در بگوید
بحاجب که بر در عرصه هزار ملکند که فرستاده است ایشان را پروردگار عالمیان
تبارک و تعالی که تهنیت گویند دوست خدا را و از من سؤال کردند که اذن بگیرم
از برای ایشان بر دوست خدا تا حال آنکه او با زوجه حوریه خود است فرمود که در
میان حاجب و دوست خدا دو بوستان است پس داخل میشود حاجب بسوی قیم
پس بگوید باو که بر در عرصه هزار ملک است که فرستاده است ایشان را رب العزة
که تهنیت گویند دوست خدا را پس اذن بخواه از برای ایشان پس می آید قیم

ببوی خادمان و میگوید با ایشان که فرستادگان پروردگار جبار بدر رسیده اند
و با ایشان هزار ملکند که فرستاده است ایشان را خداوند که تهنیت گویند دوست
خدا را پس اعلام کنید دوست خدا را بجهت ورود ایشان فرمود که پس اعلام کنند
دوست خدا را و اذن داده شوند ملائکه و داخل شوند بر دوست خدا و او در
غرفه است و از برای آن غرفه هزار در است و بر هر دری از درهای آن غرفه ملکی است
موکل با آن پس هرگاه اذن داده شوند ملائکه که داخل شوند بر دوست خدا گشاده کند
هر ملکی از دری که بر آن موکل است فرمود که پس داخل کرداند قیم هر ملکی را
از دری از درهای غرفه پس برسانند بدوست خدا رسالت پروردگار جبار را
عز و جل و اینست قول خداوند عز و جل والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
یعنی و ملائکه داخل میشوند بر مومنین از هر دری از درهای غرفه و میگویند
سلام علیکم تا آخر آیه فرمود که و اینست قول خداوند عز و جل و اذا رایت
ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا اضله پیغمبر باید با ین دوست خدا را و آنچه او در آنست
از کرامت و نعمت و ملک عظیم کبیر بدرستی که ملائکه از فرستادگان خداوند
عز و جل از او اذن می طلبند بر مومن پس داخل نمیشوند مگر باذن او پس
اینست ملک پادشاهی عظیم کبیر فرمود که نهرها جاری میشود در زیر منزلهای
ایشان و اینست قول خداوند عز و جل تجری من تحتهم الانهار و میوها نزدیک است
از ایشان و اینست قول خداوند عز و جل و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها
تذلیلا یعنی نزدیکست با ایشان درختان سایه دار و رام است چیدن میوهای
آن از جهت نزدیکی آن میوها با ایشان تناول میکند مومن از هر نوعی از میوها
که میخواهد بدهان خود با آنکه او تکیه کرده است و بدرستی که انواع میوهای
گویند بدوست خدا که ای دوست خدا بخور ما را پیش از آنکه این میوه دیگر را
بخوری فرمود که نیست هیچ مومنی در بهشت مگر آنکه از برای اوست بوستانها
بسیار سایه دار و درخت سایه و نهرها از شیر و نهرها از عسل پس هرگاه خواهش

کند دوست خدا غذا را آورده شود هر چه دل او خواهد نزد خواستن
غذا از غیر آنکه نام برد خواهش خود را فرمود پس خلوت میکند با برادران
خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم می کنند در بوستانهای بهشت در سایه که کشیده
شده مثل ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و بهتر و پاکیزه تر از آن و از برای هر مومنی
هفتاد زن از حوریان و چهار زن از زنان آدمیانست و مومن یک ساعت با زن حوریست
و یک ساعت با زن آدمی و یک ساعت بتنهائی خلوت میکند با آنکه تکیه کرده است
بر تختها و نظر میکند بعضی از ایشان ببعضی و میگوید که مومن فرا میگیرد
او را شعاع نوری در حالی که بر تخت خود نشسته است و میگوید از برای خادمان
خود که چه چیز است این شعاع درخشنده شاید که پروردگار جبار نظر انداخته است
ببوی من پس میگویند خادمان او که قدوس قدوس جل جلال الله بلکه این حوریست
از زنان تو که دخول نکرده با آن هنوز که شرف شده است بر تو از خیمه خود بجهت
شوق ببوی تو و بجهت عشقی که بتو داشته است ملاقات تو را پس چون که دیده است
تو را که تکیه کرده بر تخت خود تبسم کرده است بجانب تو بجهت شوق ببوی تو پس
این شعاعی که دیدی و این نوری که فرا گرفت تو را آن از سفیدی و صفای
پاکیزگی دندانهای اوست پس میگوید دوست خدا که اذن دهید با آن حوریه
که فرود آید ببوی من پس مبادرت میکند ببوی آن حوریه هزار غلام و هزار
کنیز و بشارت میدهند او را باین خبر پس فرود می آید آن حوریه ببوی دوست
خدا از خیمه خود و بر او است هفتاد حله که بافته شده است بطلا و نقره و مرصع است
بلؤلؤ و یاقوت و زبرجد رنگ آنها از مشک و عنبر است برنگهای مختلف که دیده می
شود مغز ساق آن حوریه از زیر هفتاد حله طول آن حوریه هفتاد ذراعست
و عرض ما بین شانه او ده ذراعست پس هرگاه نزدیک شود بدوست خدا بوده او
رو آورند خادمان با طبقهای طلا و نقره که در آنهاست در و یاقوت و زبرجد
پس نثار می کنند آنها را بر آن حوریه پس ببوی او معانقه می کند با یکدیگر و هیچ

بلیاند بگوی ملائکه بنگرید پس حضرت باز فرمودند که اما هشتهائی که ذکر شده است
در کتاب خدا پس ان جنة عدن است وجنة الفردوس وجنة المأوی وجنة
نعیم وجنة المأوی وبهشتی که از برای خداوند عز وجل است بهشتهائی در وسط
این بهشتها بنا شده از برای مردمومن از این بهشتها آنچه را که خواهد دوست دارد
ونعمتی میکند در اینها هر قسم که خواهد وهرگاه اراده کند مومن چیزی اینست سخن او
در آن وقت مگر آنکه میگوید سبحانک اللهم پس هرگاه این سخن را گوید بشتابند
خادمان نیز در او آنچه را که خواهد بی آنکه طلب کرده باشد از ایشان وامر کرده باشد
بآن واینست قول خداوند عز وجل دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام یعنی
خواندن وطلب کردن مومنان چیزی را در بهشت باین کلام است که سبحانک اللهم
وتحیت ودرود خادمان با ایشان سلام است فرموده است وآخر دعویهم ان الحمد
لله رب العالمین یعنی چون فارغ شد از ایشان لذتهای خوردن وجماع وطعام وشراب
حمد وثنا میکنند خداوند عز وجل را واما قول خداوند اولئک لهم رزق معلوم
فرمود که خادمان میدانند رزق مومنان را پس میآورند آن رزق را پیش
ایشان پیش از آنکه سوال کنند خادمان را از آن واما قول خداوند عز وجل فواکه
وهم مکرمون فرمود که دوستان خدا خواهش میکنند چیزی را در بهشت مگر آنکه گرامی
داشته میشوند بآن   منقول است از ابی بصیر که گفت که من در خدمت حضرت
باقر بودم که با آنحضرت عرض شد که سالم بن ابی حفصه واصحاب او روایت میکنند
که تو سخن میفرمائی بر هفتاد قسم واز برای تو واشنا نیست از آنها راه گریز پس فرمود
که چه میخواهد سالم از من آیا میخواهد که ملائکه را بیاورم بخدا قسم که نیاوردند
ملائکه را پیغمبران وبتحقیق که حضرت ابراهیم فرمود که انی سقیم یعنی بدرستی که
من بیمارم وبیمار نبود ودروغ نگفت ونیز فرمود بل فعله کبیرهم هذا یعنی بلکه
شکسته است این بتها را بزرگ ایشان که این بت است وآن بت شکسته بود بتها را
وآن حضرت نیز دروغ نفرموده وبدرستی که حضرت یوسف علیه السلام گفتند اینها

العیر

العیر انکم لسارقون یعنی ای اهل قافله بدرستی که شما دزدانید بخدا قسم که دزدی نکرده بودند
ودروغ نفرموده مترجم گوید که اینکه گفت که سخن میفرمائی بر هفتاد قسم
تا آخر ظاهر مراد ایشان آن بود که آنحضرت در باب مطلب به هفتاد قسم سخن میفرماید
وازین راه گریز دارد که منافات با یکدیگر نداشته باشد واین معنی بحسب عبارت
از بداء واختلاف دارد که مراد آن باشد که یک سخن را پیغمبر باید که ظاهر اکذب
بر هفتاد وجه آن را توجیه میفرماید واین بحسب معنی اقرب است ودروغ از پیغمبران
نبود واز حضرت بود پس این بود که فرمود چه میخواهید از من باهم معجزات انبیا باشند ودیدند
وعصمتی که اقامه نمودم آیا میخواهد که ملائکه را بشما بیاورم با آنکه پیغمبران نیاوردند
واینکه فرمود که بیمار نبود ودروغ نفرموده در معانی الاخبار گفته که روایت
وارد شده است که قصد آنحضرت به بیماری خود مرگ بود که بعد از آن عارض
میشد چه آنکه هر مرده بیمار است واینکه در آن وقت نسبت بیماری را بخود داد
با آنکه نمرده بود بنا بر آنست که خداوند به پیغمبر خود میفرماید انک میت یعنی بدرستی
که تو مرده با آنکه آنحضرت نمرده بود یعنی زود باشد که بمیری ودر تفسیر اصل کتاب
نیز از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت بحساب نجوم دانست واقعه
کربلا را پس فرمود که من بیمارم بجهة آن واقعه وسخن دیگر که آنحضرت فرمود
شکسته است این بتها را بزرگ ایشان با آنکه نشکسته بود بجهة آن که تو به فرمود
بقول خود که فاسئلوهم ان کانوا ینطقون یعنی غرض آنحضرت آن بود که شکسته است
بت بزرگ اگر توانند که سخن گویند پس از ایشان سوال کنید ومحصل آنکه ان کانوا
ینطقون قید است فسئلوهم وغرض حضرت یوسف علیه السلام آن بود که آنچه
برادران نسبت بآنحضرت کرده بودند که آنحضرت را از پدر دزدیده وفروختند بجمله
برده بودند بمنزله دزدی بود   روایت کرده ابان از ابو بصیر که گفت
نشسته بودم در خدمت حضرت صادق که ناگاه داخل شد بر ما ام خالد وآن زنی
بود که قطع کرده بود اورا یوسف بن عمر واذن طلبید که وارد شود بر آنحضرت پس

آن حضرت بمن فرمود که آیا شما دعوی میکنید که تبری سخن او را عرض کردم بلی پس آنند
فادا حضرت ما و فرمود که وارد شود و مرا باخود بر بساط نشاند پس مشغول شد و سخن
گفت و معلوم شد که نخلاف است با فصاحت و بلاغت پس سؤال کرد از آن حضرت
از دو خلیفه اول آن حضرت با او فرمود که دوست دار ایشان را عرض کرد که پس هرگاه
ملاقات کنم پروردگار خود را چه بگویم که تو مرا امر فرمودی بدوستی ایشان آن حضرت
فرمودند بلی عرض کرد که این مرد که با تو بر بساط نشسته است امر میکند به بیزاری
از ایشان و کثیر تو امر میکند بدوستی ایشان پس کدام یک از این دو نفر بهتر
و محبوب تر اند بسوی تو آن حضرت فرمود بخدا قسم که این مرد محبوب تر است
بسوی من از کثیر تو و اعظم تر این مرد خصومت میکند و میگوید که و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون یعنی هر آنکه
حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس آن جماعت کافر اند و در آیه دویم می
فرماید که ظالم اند و در آیه سیم میفرماید که فاسق اند روایت
کرده است عبد الحمید بن ابی الدیلم از حضرت باقر که عرض کردم بآن حضرت که ما را هم
همسایه ایست که مرتکب همه محرمات میشود و حتی آنکه نماز را ترک میکند چه جای
غیر آن پس فرمود سبحان الله و عظیم شمرد این عمل را از آن شخص فرمود که آیا خبر
ندهم شما را بکسی که از او بدتر است عرض کردم بلی فرمود که دشمن ما بدتر است
از او آگاه باشید بدرستیکه هیچ بنده که ذکر شود نزد او اهل بیت پیغمبر پس
رقت کند بجهت ما را ایشان مگر آنکه مسح کنند ملائکه پشت او را و آمرزیده
شود از برای او همه گناهانش مگر آنکه مرتکب شود گناهی را که او را از ایمان
بیرون برد و بدرستیکه شفاعت قبول میشود و قبول نمیشود در باره دشمن
ما بدرستیکه مومن شفاعت میکند از برای همسایه خود با آنکه او را حسنه نباشد
پس میگوید خداوندا این همسایه من است که دفع میکرد از من آزار

پس قبول میشود شفاعت او در باره همسایه اش پس میگوید خداوند تبارک و تعالی
که منم پروردگار تو و من سزاوارترم که مکافات دهم کسانی را که بتو نیکی کرده اند
پس همسایه او را داخل بهشت میکند با آنکه او را حسنه نباشد و بدرستیکه مومن که
کمتر از همه مومنان که شفاعت کند هر آینه شفاعت کند از برای سی نفر پس در آنوقت
گویند اهل جهنم فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم یعنی که پس نیست ما را شفاعت
کنندگان و نه دوستی که خویش باشد و روایت کرده است عبد الله ابن ابی یعفور از
حضرت صادق که آن حضرت فرمودند بجماعتی که در خدمت آن حضرت بودند و من
نیز حاضر بودم که چیست شما را که استخفاف میکنید بما پس برخاست شخصی
مردی از اهل خراسان و عرض کرد که پناه میبرم بذات خداوند که استخفاف کنیم
بتو یا بچیزی از فرموده تو آن حضرت فرمودند که بلی بدرستیکه تو یکی از آنکسانی
که استخفاف میکند بمن عرض کرد که پناه میبرم بذات خداوند از آنکه استخفاف کنم
بتو آن حضرت با او فرمودند وای بر تو آیا نشنیدی وقتی که ما در نزدیکی جحفه بودیم
از فلان شخص که میگفت بتو که سوار کن مرا بقدر یک میل که بخدا قسم که عاجز
و مانده شده ام و بخدا قسم که تو سر بالا نکردی و هر آینه بتحقیق که استخفاف کردی
باو و هر که استخفاف کند بمومنی پس بما استخفاف کرده است و ضایع کرده است
حرمت خداوند را عز و جل و نیز مرویست از عبد الرحمن ابن ابی عبد الله
که گفت عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که بدرستیکه خداوند عز و جل
منت گذارده است بر ما بمعرفت توحید و بعد از آن منت گذارده است بر ما
باقرار کردن از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری پس مخصوص گردانیده است
ما را بدوستی شما اهل بیت دوست میداریم شما را و بیزاری میجوییم از دشمن شما و
اراده نمیکنیم باین مگر خلاص نمودن انفس خود را از آتش گفت راوی که رقت کردم و بسیار
گریستم پس آن حضرت فرمود سؤال کن مرا پس بخدا قسم که سؤال نمیکنی مرا از چیزی
مسئله مگر آنکه خبر میدهم تو را با آن راوی گفت که عبد الملک بن اعین بمن گفت

کر شنیدم که فرموده باشد آنحضرت چنین سخنی را بخلوق پیش از تو گفته که پس عرض
کردم بحضرت فدیت شوم آنحضرت که خبر ده مرا از آن دو مرد فرمود که ظلم کردند بما در ما
حق ما که در کتاب خداست و منع کردند حضرت فاطمه را صلوات الله علیها از میراث
آنحضرت تا بعد از پدر بزرگوارش و عبارت ظلم آن دو مرد تا امروز و انداختند کتاب
خدا را در پشت سر خود و اشاره فرموده بدست مبارک به پشت سر خود
وان کمیت بن زید اسدی روایت کرده که گفت داخل شدم بر حضرت امام باقر پس فرمود
بخدا قسم ای کمیت که اگر بود در نزد ما مالی هر آینه بتو عطا میکردیم از آن مال
ولکن از برای تست آنچه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بحسان بن ثابت که
همیشه هست با تو روح القدس مادام که دفع کنی از ما گفت که عرض کردم خبر ده مرا
از حال آن دو مرد پس [illegible] آنحضرت [illegible] و سینه مبارک
خود را بآن گذارد پس فرمود بخدا قسم که ریخته نشده است قطره [illegible] حجامه
از خون و گرفته نشده است مالی [illegible] حرام و گردانیده نشده است سنگی از سنگی
مگر آنکه [illegible] بر گردن آن دو است   و نیز از آنحضرت روایت کرده که می
فرمود ملائکه [illegible] امیر المؤمنین را پس گفت با آنحضرت که تو کیستی که میخوانی [illegible]
که با حکم المفتون [illegible] خوف
[illegible] فرمود که آنحضرت باو گفتند که آیا خبر ندهم تو را با آیه که نازل شده است
در شان بنی امیه که میفرماید فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و
تقطعوا ارحامکم یعنی پس آیا متوقع است شما که اگر [illegible] شوید [illegible] و مردم
و بر ایشان امیر و بزرگ گردید آنکه فساد کنید در زمین و قطع کنید رحمهای
خود را پس گفت عمر علیه اللعنه که دروغ گفتی بنو امیه [illegible] تو کتند
ولکن تو نداری مگر دشمنی بنی تمیم و بنی عدی و بنی امیه را و نیز حدیث
نضر [illegible] روایت کرده است که سوال کردم از حضرت باقر علیه السلام از قول خداوند
عز و جل الذین بدلوا نعمة الله کفرا یعنی آنجماعتی که تبدیل کردند و عوض آوردند

نعمت خدا را بکفران فرمود که شما چه میگوئید در این باب عرض کردم که ما میگوئیم که
آنجماعت دو بد کار ترین از قریش بنی امیه و بنی المغیره اند آنحضرت فرمود که آنجماعت
بخدا قسم که تمام قریش اند [illegible] خداوند تبارک و تعالی خطاب کرده پیغمبر خود را و
فرموده که من تفضیل دادم قریش را بر تمام عرب و تمام کردم بر ایشان نعمت خود را و
مبعوث گردانیدم بر ایشان پیغمبر خود را پس تبدیل کردند نعمت مرا بکفران و بجای آن دادند
قوم خود را در دار البوار   و نیز روایت شده است از ابان از ابو بصیر از
حضرت امام محمد باقر و صادق علیهما السلام که آن دو بزرگوار فرمودند که مردمان چون مخالفت
کردند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله اراده کرد خداوند تبارک و تعالی که هلاک
گرداند اهل زمین را مگر امیر المؤمنین را که غیر از او همه [illegible] هلاک شوند بقول
خود که فتول عنهم فما انت بملوم یعنی پس اعراض کن و رو بگردان ای پیغمبر از ایشان
که نیستی تو ملامت کرده شده پس واقع شد از برای خدا [illegible] پس رحم فرمود مؤمنین را و   بدا
فرمود به پیغمبر خود و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی پند کن ایشان را ای پیغمبر پس
بدرستی که پند کردن نفع میبخشد مؤمنان را.   روایت
کرده است ثویر بن ابی فاخته که شنیدم از حضرت سید الساجدین علیه السلام
که حدیث میفرمود در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که حدیث کرد
مرا پدرم که شنیده است از پدرش علی بن ابی طالب که آنحضرت حدیث میفرمود بمردم
مردم را که هرگاه روز قیامت شود بر انگیزاند خداوند مردم را از قبرهای ایشان
در حالتی که بی صلاح باشند [illegible] برهنه [illegible] روی یک زمین که می
رانند ایشان را نور و جمع میکند ایشان را ظلمت تا آنکه می ایستند بر عقبه محشر و بر یکدیگر
سوار میشوند و ازدحام میکنند نزد آن عقبه و منع میشوند از گذشتن از آن
عقبه پس تند میشود نفسهای ایشان و بسیار میشود عرق ایشان و تنگ میشود
بر ایشان امور ایشان و سخت میشود نالهای ایشان و بلند میشود آوازهای ایشان فرمود
که این اول هولهای قیامت است پس مشرف میشود بر ایشان جبار بر ایشان

از بالای عرش خود در جهنمی از ملائکه پس امر میفرماید ملکی از ملائکه را که ندا کند
میکند در میان ایشان که ای گروه خلائق خاموش باشید و گوش دهید منادی پروردگار
جبار را فرمود که پس بشنوند آخر خلائق چنانچه بشنود اول خلائق پس بشکند آوازهای
ایشان در وقت ندا منادی و خاشع و خاضع شوند مضطرب و بلرزد گوشت پهلوی ایشان و
جزع و فزع در آید دلهای ایشان و بلند کنند سرهای خود را بجانب آواز و بشتابند
بسوی نداکننده فرمود آنحضرت که پس در آن وقت میگوید کافر که هذا یوم عسر
یعنی این روز روزی سخت است پس مشرف شود جبار عز و جل بر ایشان که عالم بعدالت
بر ایشان و میگوید که منم خداوند یگانه که نیست خداوندی مگر ذات یگانه من که حکم کننده ام
بعدالت و ستم نمیکنم در این روز حکم میکنم در میان شما بعدل و انصاف خود و ظلم کرده
نمیشود در این روز نزد من هیچکس را مرد نمیگیرم از قوی حق ضعیف را و از ظالم
حق مظلوم را و قصاص میکنم از نیکیها و بدیها و جزا میدهم بر بخششها و نمی گذرد
از این عقبه [illegible] ظالمی تا آنکه از برای احدی در نزد او مظلمه و حقی باشد
مگر آن حقی که بخشد آن صاحب آن و ثواب دهم او را بر آن و بگیرم از برای او بعوض
آن حق حسنات را پس از یکدیگر متعلق شوید ای خلائق و طلب کنید مظلمهای خود را
از هر کس که ظلم کرده است بر شما با آن مظلمها در نزد من و شاهدم از برای شما و
بر ظالمان و کافی است شهادت من فرمود که پس یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر
جدا نمیشوند و باقی نمیماند از برای کسی در نزد کسی مظلمه و حقی مگر آنکه مطالبه
نمایند آن را از آن فرمود که پس درنگ میکنند آنقدر که خدا میخواهد سخت میشود حال
ایشان و بسیار میشود عرق ایشان و شدید میشود هم و غم ایشان و بلند میشود
آوازهای ایشان بفریادها و سخن پس آرزو میکنند خلاصی را از آن بر واگذاردن مظالم
خود را برای ظالمان فرمود که مطلع میشود خداوند عز و جل بر مشقت و تعب ایشان
پس ندا میکند منادی از جانب خداوند تبارک و تعالی که میشنوند آن ندا را آخر
خلائق چنانچه اول ایشان میشنوند که ای گروه خلائق خاموش باشید از برای

ندا کننده

نداکننده خداوند تبارک و تعالی میفرماید که منم بسیار بخشنده اگر دوست دارید
که ببخشید مظلمها را و اگر نمی بخشید بگیرم از برای شما مظلمهای شما را فرمود که پس
شادی میشوند با این ندا بجهت شدت مشقت و تنگی راه عبور و ازدحام ایشان
پس می بخشند بعضی از ایشان مظلمهای خود را بجهت امید آنکه خلاص شوند از آن جمعیت
و مشقتی که در آنست و بعضی میگویند باقی میمانند پس عرض میکنند خداوند مظلمهای
خود را بجهت اینکه ما بزودی ترا ستایش کنیم پس ندا میکند منادی از جانب عرش
که کجاست رضوان خازن بهشتهای فردوس پس امر میکند رضوان را خداوند
عز و جل اینکه مشرف گرداند و بنمایاند از فردوس قصری را از نقره با آنچه در آنست
از ظرفها و خادمان فرمود که پس مشرف گرداند آن قصر را بر ایشان که در اطراف
آن قصر باشند غلامان و خادمان پس ندا کند منادی از جانب خداوند
تبارک و تعالی که ای گروه خلائق بردارید سرهای خود را و نگاه کنید بسوی این
قصر فرمود که پس برمیدارند سرهای خود را هر یک از ایشان آرزو کند آن قصر را
پس ندا کند منادی از جانب خداوند تبارک و تعالی که ای گروه خلائق این قصر
از برای کیست که در گذرد از مؤمنی فرمود که پس در میگذرند و عفو میکنند
همه ایشان مگر کمی از ایشان پس میفرماید خداوند عز و جل که نمیرود ببهشت
و نه بسوی آتش در امروز هیچ ظالمی تا آنکه از برای یکی از مسلمانان در نزد او
حقی باشد تا آنکه حق خود را از او بگیرد در وقت حساب ای خلائق مهیا شوید
از برای حساب فرمود که پس راه داده میشوند که میروند بسوی عقبه [illegible]
از ازدحام یکدیگر را می برند تا آنکه میرسند بعرصه محشر و خداوند جبار
تبارک و تعالی بر عرش نشسته است در حالتی که باز شده است نامههای عمل و بر پا شده است
ترازوها و حاضر شده اند پیغمبران و گواهان و ایشان امامانند که گواهی
میدهند هر امامی بر اهل عالم خود باینکه قیام نموده است در میان ایشان بامر
خداوند عز و جل و خوانده است ایشان را براه خدا راوی گفت که پس عرض کرد محمد

آنحضرت مردی از قریش که یا بن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمن در نزد کافر
حقی باشد چه چیز از آن کافر میگیرد با آنکه آن کافر از اهل دوزخ است آنحضرت
فرمودند که برداشته میشود از نیکیهای مرد مسلمان بقدر آن حقی که بکافر دارد
پس عذاب میشود مرد کافر بر بدیهای مسلمان بآن قدری که مسلمان حق بر او دارد
با عذاب کفر خود پس عرض کرد بآنحضرت آن مرد قریشی که هرگاه مظلوم مؤمن
غیر مسلمان دیگری باشد چگونه گرفته میشود فرمودند که گرفته میشود از برای مظلوم
از نیکیهای ظالم بقدر حق مظلوم پس باز عرض کرد بآنحضرت که اگر از برای ظالم
نیکی نباشد فرمودند که اگر از برای ظالم نیکی نباشد پس از برای مظلوم است بدیها و
گرفته میشود از بدیهای مظلوم و افزوده میشود بر بدیهای ظالم

پس افزوده میشود بر بدیهای مظلوم

روایت کرده ابی اسامه یوسف بن ثابت بن ابی سعید از حضرت صادق که داخل شدند
جماعتی بر آنحضرت و عرض کردند که دوست میداریم ما شما اهل بیت را مگر بجهت
قرابت شما برسول خدا صلی الله علیه و آله و بجهت آنچه خدا واجب کرده است
خداوند عز و جل از حق شما دوست نداشتیم شما را بجهت دنیا که از شما بما رسد لیکن
دوست میداریم بجهت خدا و بجهت خانه آخرت و تا آنکه شایسته شود از برای مردی از ما
دین او پس آنحضرت فرمودند راست گفتید راست گفتید پس فرمودند هر کس
دوست دارد ما را با ما باشد در روز قیامت چنین و دو انگشت شهادت خود را
بهم گذاشت پس فرمود بخدا قسم که اگر مردی روز بگیرد روزه دارد پس ملاقات کند
خداوند عز و جل را بدون ولایت ما اهل بیت هر آینه ملاقات کند خداوند را
با آنکه از او راضی نباشد یا آنکه بر او غضبناک باشد پس فرمودند که اینست قول
خداوند عز و جل و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله
و لا یاتون الصلوة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون فلا تعجبک اموالهم
و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون
یعنی مانع نیست از برای قبول صدقات ایشان مگر آنکه کافر شدند بخدا و پیغمبر او

[illegible]

و عذاب

دنیا زمینگیر اند مگر در حالیکه کاهل و کسالت و انفاق نمیکنند مگر در حالیکه کراهت
پس عجب مدار باو در نظر تو مالها و اولاد ایشان و نه اولاد ایشان اراده نکرده است
خداوند مگر آنکه عذاب کند ایشان را بآنها در زندگی دنیا و بیرون رود جانهای
ایشان در حالیکه کافران باشند پس فرمود که همچنین ایمان ضرر نمیرساند با آن
عملی و هم چنین کفر نفع نمی بخشد با آن عملی پس فرمود که اگر تنها و منفرد باشید
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله منفرد و تنها بود میخواند مردم را و اجابت
نمیکردند و اول کسیکه اجابت کرد آنحضرت را علی بن ابی طالب بود و رسول
خدا صلی الله علیه و آله بارها فرمودند انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی یعنی تو یا علی نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی مگر آنکه
نیست پیغمبری بعد از من   روایت کرده است یونس که حضرت
صادق علیه السلام فرمود بعباد بن کثیر بصری صوفی که وای بر تو ای عباد که گول
زده است ترا اینکه عفت شکم و فرج تو بدرستیکه خداوند عز
و جل میفرماید در کتاب خود یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا
یصلح لکم اعمالکم یعنی ای مؤمنان بپرهیزید خدا را و بگوئید سخن حقی را که
اصلاح کند خداوند از برای شما عملهای شما را بدانکه خدا قبول نمیکند از تو
هیچ چیز را تا آنکه سخن بعدل بگوئی   و نیز روایت کرده یونس از علی بن [illegible]
از حضرت صادق که آنحضرت فرمودند که از برای خداوند عز و جل در زمین
او پنج حرمت است حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرمت آل رسول و
حرمت کتاب خداوند عز و جل و حرمت کعبه خدا و حرمت مؤمن   روایت کرده است
علی بن مغیره از حضرت صادق که شنیدم از آنحضرت که میفرمود هرگاه مؤمن
بچهل سالگی رسد ایمن گرداند خداوند او را از سه مرض پیسی و دیوانگی و
خوره پس هرگاه به پنجاه رسد تخفیف دهد خداوند در حساب او و هرگاه بشصت
رسد روزی کند خداوند او را توبه و انابه پس هرگاه بهفتاد رسد دوست

مانند اورا اهل آسمان پس هرگاه برسد بهشتاد امر کند خداوند عز و جل
که حسنات اورا بنویسند و گناهان اورا ننویسند پس هرگاه بنود برسد
بامرزد خداوند تبارک و تعالی از برای گناهانی که گذشته و آینده اورا و نوشته
شود که اسیر خداست در زمین او و در روایتی دیگر است که پس هرگاه برسد
صد سال زاید بر آن عمر است   و نیز روایت کرد ابو بصیر از حضرت صادق ع
که فرمود بنده مومن که بنده در دوستان ما باشد تا چهل سال پس هرگاه بچهل سال
رسد وحی کند خداوند عز و جل بملائکه خود که بتحقیق که عمر دادم بنده خود را
این عمر پس درشتی کنید و سخت گیرید و بنویسید برای او کوچک و بزرگ و کم و
بسیار عمل او را   و نیز روایت کرده است حلبی از حضرت صادق ع
که سؤال کردم از آنحضرت ع از وبا که در بلدی از شهرها شد پس بیرون رود مرد بطرفی
دیگر یا آنکه در شهری باشد پس بیرون رود مرد از آن شهر بشهری دیگر فرمود
که باکی نیست نهی کرد رسول خدا از بیرون رفتن مگر بجهت پاسبانانی که در مقابل
دشمن بودند و وبا در میان ایشان افتاد پس گریختند بعد از آن فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله گریزنده از وبا مثل گریزنده از جهاد است بجهت آنکه آنحضرت نمی خواست
که خالی شود سرحدهای ایشان   و نیز روایت کرده است حمزه بن حمران
از حضرت صادق ع که فرمود سه چیز است که نجات نیافته است از آنها هیچ پیغمبری و نه
آنان که دون مرتبه پیغمبرانند فکر نمودن در وسوسه در خلق و فال بد زدن و
حسد بردن مگر اینکه مومن بکار نمی برد حسد خود را   روایت کرده است
علی بن ابی حمزه از موسی بن جعفر که فرمود آنحضرت بمن که من مدت هفت ماه است
که تب دارم و پسر من مدت ده و از ده ماه است که تب دارد و این تب مضاعف
می شود بر ما آیا فهمیدی که تب یکجا در همه بدن نمی گیرد در بالا و پایین می گیرد و در بالا نمی گیرد
عرض کردم فدای تو شوم اگر اذن دهی حدیث کنم ترا از حدیثی از ابو بصیر از جد
تو که گفت که بود آنحضرت که هرگاه تب میکرد استعانت می جست باب سرد از برای ع

آنحضرت دو جامه بود یکی از آب سرد و یکی بر بدن مبارک آنحضرت که بنوبت
می پوشید پس صدا میکردند که صدای مبارکش شنیده میشد بر در خانه که
یا فاطمه بنت محمد آنحضرت فرمود که تا تب گفت عرض کردم فدای تو شوم پس چه
چیز را دوا و تب یافتید فرمود نیافتیم از برای آن که در پیش خود دوایی را مگر
دعا و آب سرد و من بیمار شدم پس فرستاد بسوی من محمد بن ابراهیم طبیب خود
طبیب خود را و آورد از برای من دوایی که در او قی بود پس ابا کردم از آنکه بیاشامم
آن دوا را زیرا که هرگاه قی کنم مفاصل من از هم جدا شود
و نیز روایت کرده است بکر بن محمد ازدی که آنحضرت فرمود تب کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس آمد بخدمت آنحضرت جبرئیل و تعویذ کرد آنحضرت را و
باین کلمات بسم الله ارقیک یا محمد و بسم الله اشفیک و بسم الله من کل داء یعییک بسم
الله والله شافیک بسم الله خذها فلتهنیک بسم الله الرحمن الرحیم فلا اقسم بمواقع
النجوم لتبرءن باذن الله بکر بن محمد گفت که سؤال کردم از آنحضرت ع از تعویذ تب
پس حدیث فرمود مرا باین حدیث که مذکور شد   روایت شده است از حضرت
امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمودند که رسول خدا فرمود که هر کس سه مرتبه بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع کند خداوند عز و جل از او
نود و نه قسم از بلاها که آسانترین آنها خناق است   و مروی است از حضرت
صادق ع که فرمود ذکر کردند مرتبه دو عنا را در خدمت رسول خدا صلی الله علیه
و آله پس آنحضرت غضب فرمود غضب شدیدی و هرگاه غضب میفرمود عرق از
پیشانی مبارکش می ریخت و رو بهم می رسید پس نظر کرد که ایا مومنین می گویند
آنحضرت را ایستاده است چه با آنحضرت فرمود که ملحق شود بخود بنزد من خودی این کار
که اقرار نموده انا الله رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت عرض کردند یا رسول الله
من نمی توانند اکثرم فرمود پس دفع کنند از من شر اینها پس آنحضرت حمله کردند و
اول کسی که انکار کرد می ملاقات نمودند بشمشیر زدند پس جبرئیل گفت که ای محمد

بتحقیق که همین است یاری و امانت دهید این بین الحضرت فرمودند که بدرستی که
علی از منست و من از اویم جبرئیل عرض کرد که من هم از شما ام ای محمد پس حضرت
صادق فرمودند که نظر کرد پیغمبر بسوی جبرئیل که در میان آسمان و زمین
بر کرسی از طلا نشسته است و میگوید لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی
یعنی نیست شمشیری مگر ذو الفقار و نیست جوانی مگر علی گفت فضیل بن یحیی
که من در مکه بودم در وقتی که خالد بن عبد الله حاکم بود در مکه و در مسجد
الحرام نزد چاه زمزم نشسته بودم پس گفت بخوانید از برای من قتاده را که
از جمله مفتریان اهل سنت بود گفت فضیل که پس آمد مرد پیری که موی سر
و محاسن او سرخ بود بی ترجیل رفتم که سخن او را بشنوم خالد را و گفت
ای قتاده خبر ده مرا بگرامی ترین واقعه که در میان عرب بود و عزیزترین آن
و ذلیل ترین آن قتاده گفت اصلح الله الامیر خبر دهم ترا بگرامی تر و
و عزیزتر و ذلیل تر آن که همه یک واقعه بود خالد گفت وای بر تو یک واقعه
بود گفت بلی اصلح الله الامیر گفت خبر ده مرا گفت آن واقعه بدر است گفت
چگونه بود آن گفت بدرستی که آن گرامی تر واقعه بود در میان عرب که با آن
گرامی داشت خداوند عز و جل اسلام و اهل اسلام را و همان عزیزتر واقعه
بود در میان عرب که با آن عزیز گردانید خداوند اسلام و اهل اسلام را و
همان ذلیل تر واقعه بود در میان عرب که چون کشته شدند قریش در آن
روز عرب ذلیل شد پس خالد با او گفت که دروغ گفتی بخدا قسم که بود در میان
عرب در آن روز کسیکه از قریش باشد وای بر تو ای قتاده خبر ده مرا ببعضی
از اشعار عرب گفت که بیرون آمد ابو جهل در آن روز و نشانی بر خود قرار
داده بود که دانسته شود در مرتبه او و جسر او بود عمامه سرخی بسته او
بود بدست او سپر طلا کوب و میگفت ما تنقم الحرب الشموس منی بازل عامین حدیث
سنی لمثل هذا ولدتنی امی خالد گفت دروغ گفته است دشمن خدا بدرستی که برادر

برادرش در سواری بهتر از او بود و فخر او خالد بن ولید بود و مادر او از قبیله
قتیه بود وای بر تو ای قتاده کی بود که میگفت او فی بمیعادی و احمی عن حسبه قتاده
گفت اصلح الله الامیر این در آن روز نبود و این روز احد بود بیرون آمد طلحة بن
ابی طلحه و مبارز می طلبید پس کسی با او روبرو بیرون نیامد گفت شما گمان می کنید
که می فرستید ما را بشمشیرهای خود بسوی آتش و ما می فرستیم شما را بشمشیرهای
خود بسوی بهشت پس بیرون آید بجنگ من مردی که بفرستد مرا بشمشیر خود
بسوی آتش و بفرستم من او را بشمشیر خود بسوی بهشت پس بیرون آمد بسوی
او علی بن ابی طالب و میفرمود انا ابن ذی الحوضین عبد المطلب و هاشم و
المطعم فی العام السغب و فی بمیعادی و احمی عن حسبه یعنی منم پسر عبد المطلب که
صاحب دو حوض نزد چاه زمزم بود و منم پسر هاشم که اطعام کننده بود در سال
قحط وفا میکنم بوعده خود و حمایت میکنم از حسب پس گفت خالد لعنت خدا بر او
باد دروغ گفته است بخدا قسم که ابو تراب چنین نبود آن مرد پیر گفت
که ای امیر اذن ده مرا که باز گردم پس برخاست و از هم می شکافت مردم را و بیرون میرفت
خود و میگفت به پروردگار کعبه قسم که زندیق است به پروردگار کعبه قسم که زندیق است
از حضرت امام محمد باقر مرویست که آنحضرت فرمود که خداوند
عالم تبارک و تعالی وحی کرد بسوی حضرت آدم که نزدیک مشو باین درخت را چون
وقتی شد که در علم خدا گذشته بود که از آن درخت بخورد فراموش کرد و
از آن درخت خورد و اینست قول خداوند عز و جل و لقد عهدنا الی آدم من قبل
فنسی و لم نجد له عزما یعنی هر آینه بتحقیق که وحی کردیم بسوی آدم پیش از این
پس فراموش کرد و نیافتیم از برای او عزمی را پس چون تناول کرد حضرت آدم
از آن درخت فرود آورده شد بسوی زمین پس متولد شد از برای او هابیل
و خواهرش در یک شکم و قابیل و خواهرش در یک شکم پس آدم فرمود قابیل
و هابیل را که قربانی کنند و هابیل صاحب گوسفند بود و قابیل صاحب زراعت

پس قربان کرد هابیل گوسفندی را از بهترین گوسفندان خود و قربانی کرد قابیل
از غذا اعشر انچه را که بیکار بود پس قبول شد قربانی هابیل و قبول نشد
قربانی قابیل و اینست قول خداوند عز وجل واتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا
قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر تا آخر آیه یعنی تلاوت کن بر ایشان
قصه دو پسر ادم را بحق و درستی در وقتی که قربانی کردند و خواندند از برای آن
بنا کرد اینست داوری که بود که بنا کرد اشنا اشخا و او گفت که البته عبادت بکنم
این آتش را تا انکه قبول شود قربانی من پس شیطان لعنه الله بسوی قابیل آمد
و آن لعین داخل میشود در ادمیان چنانچه خون در رگها جاریست پس گفت با او
که ای قابیل بیخبری که قبول شد قربانی هابیل و قبول نشد قربانی تو و اگر واگذاری
او را از برای او اولادی خواهد بود که فخر کنند بر اولاد تو و بگویند که ما اولاد انکیم
که قبول شد قربانی او پس بکش او را تا باشد از برای او اولادی که فخر کنند بر اولاد
تو پس کشت او را و چون برگشت بسوی حضرت آدم فرمود با او که ای قابیل کجاست
هابیل گفت طلب کن او را در آنجا که قربانی کردیم پس رفت آنحضرت و هابیل را یافت
که کشته است پس فرمود که لعنت کرده شوی و دور شوی از زمین از رحمت خداوند
چنانچه قبول کردی خون هابیل را و گریست حضرت آدم بر هابیل چهل شب پس
خواست از پروردگار خود فرزندی را پس متولد شد از برای او پسری نام او هبة الله
در یک شکم پس چون باخر رسید پیغمبری حضرت آدم و کامل شد ایام او وحی
کرد خداوند عز وجل که ای آدم بتحقیق که باخر رسانیدی پیغمبری خود را و کامل کردانیدی
ایام خود را پس قرار ده علمی را که در نزد تست با ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار
علم نبوت را در عقب خود از فرزندان خود هبة الله پس بدرستی که من قطع نمیکنم
علم و ایمان و اسم اکبر و آثار نبوت را از عقب تو از فرزندان تو تا روز قیامت و نمیگذارم
زمین را مگر انکه در آن باشد عالمی که شناخته شود بآن دین من و شناخته شود بآن
طاعت من و بوده باشد نجات از برای فرزندانی که متولد میشوند مابین تو

و نوح

و نوح و بشارت داد بحضرت نوح علیه السلام و فرمود که خداوند تبارک و تعالی برانگیزاند
پیغمبری را که اسم او نوح است و بدرستی که آن پیغمبر بخواند مردم را بسوی
خداوند عز وجل و تکذیب میکنند او را قوم او پس هلاک میکند ایشان را خداوند
بطوفان و ما بین ادم و نوح ده پدر بود که همه انبیاء و اوصیاء بودند و وصیت
فرمود حضرت ادم بهبة الله که هر کس دریابد از شما نوح را باید ایمان آورد باو
و پیروی کند او را و تصدیق کند او را که انکه نجات می یابد از غرق شدن
پس حضرت ادم بیمار شد بیماری که در آن وفات یافت پس فرستاد هبة
الله را و فرمود باو که اگر ملاقات کنی جبرئیل را یا هر که بیاید از ملائکه سلام
مرا باو برسان و باو بگو که پدرم طلب کرده است از تو هدیه از میوهای بهشت را
پس جبرئیل گفت ای هبة الله بدرستی که پدر تو وفات یافت و ما فرود آمدیم بجهة
انکه بر او نماز کنیم پس برگردید چون برگشت یافت حضرت ادم را که قبض روح
شده است پس تعلیم کرد جبرئیل هبة الله را که چگونه غسل دهد آنحضرت را پس
غسل داد او را تا انکه رسید وقت نماز گذاردن بر آنحضرت گفت هبة الله
بجبرئیل که ای جبرئیل پیش بایست و نماز گذار بر آدم جبرئیل باو گفت که خداوند عز
وجل امر کرد ما را که سجده کنیم بجهة پدر تو آدم وقتی که او در بهشت بود پس جایز نیست از
برای ما که امامت کنیم کسی از فرزندان او را پس پیش ایستاد هبة الله نماز گذارد
بر پدر بزرگوارش و جبرئیل و جنود ملائکه در پشت سر او نماز گذاردند و
تکبیر گفت بر حضرت ادم سی تکبیر پس امر کرد جبرئیل تا بیست و پنج تکبیر را برداشت لهذا امروز
سنت در میان ما پنج تکبیر است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تکبیر می
فرمود بر اهل بدر نه تکبیر و هفت تکبیر پس چون دفن نمود هبة الله پدر خود را
آمد قابیل بسوی او و گفت یا هبة الله بدرستی که من دیدم پدر خود ادم را که
مخصوص کردانید ترا از علم بچیزی که من بآن مخصوص نشدم و آن علمی است که
دعا کرد بآن برادر تو هابیل را پس قبول شد قربانی او و من کشتم او را تا باشد

از برای او اولادی که فخر کند بعبادت من و بگویند ما اینیم پسران انکه که قبول شد
قربانی او و شما باید پسران انکه که رد شد قربانی او و بعید دشوی که تو اکنون اظهار
کنی چیزی را از علمی که مخصوص کرده است ترا اید دست بان بقتل می آوردم ترا
چنانچه بقتل آوردم برادر ترا اما بعد پس چنان بود هبة الله بعد از پدر او که پنهان
می داشتند آنچه را که نزد ایشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث نبوت و اثار
علم نبوت تا انکه مبعوث کرد خداوند نوح را و ظاهر شد وصیت هبة الله
در وقتی که نظر کردند در وصیت حضرت ادم پس یافتند نوح را پیغمبری که بشارت
داده بود باو حضرت ادم پس ایمان اوردند باو و متابعت کردند و تصدیق
کردند او را و بتحقیق که آدم وصیت کرده بود هبة الله را که تجدید کند این وصیت را
در سر هر سالی پس بوده باشد از روز عید ایشان پس نظر می کردند و ذکر
میکردند نوح را و زمان او را و آن زمان را که در ان بیرون می آمد و چنین آمد
در وصیت هر پیغمبری تا انکه مبعوث کرد خداوند محمد را صلی الله علیه وآله
و شناختند نوح را مکر بان علمی که در نزد ایشان بود و اینست قول خداوند
عز و جل و لقد ارسلنا نوحا الی قومه تا اخر ایه و بود ما بین آدم و نوح بعضی
از پیغمبران که مخفی داشتند دین خود را و باین جهة مخفی شده است ذکر ایشان
در قران پس نام برده نشده اند چنانچه نام برده شده اند پیغمبران انان که
اشکارا کردند دین خود را و اینست قول خداوند عز و جل و رسلا قد قصصناهم
علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک یعنی پیغمبرانی را ذکر کردیم قصه
ایشان را بر تو و از پیغمبرانی را ذکر نکردیم قصه ایشان را یعنی نام نبردیم پیغمبرانی
که پنهان میداشتند دین خود را چنانچه نام بردیم پیغمبرانی را که اشکارا می کردند
پس ماند نوح در میان قوم خود هزار سال مگر پنجاه سال که شریک نشد او را
در پیغمبری او هیچ پیغمبری ولکن نوح وارد شد بر قومی که تکذیب کنند بودند
پیغمبرانی را که ما بین او و حضرت ادم بودند و اینست قول خداوند عز و جل

کذبت

کذبت قوم نوح المرسلین یعنی تکذیب کردند قوم نوح پیغمبران را فضله پیغمبرانی
پیغمبرانی را که ما بین نوح و آدم بودند تا انکه رسیده است بقیه و خود عز
و جل که و ان ربک لهو العزیز الرحیم پس نوح چون باخر رسید پیغمبری او و
و کامل شد ایام او وحی فرستاد خدا عز و جل بسوی او که ای نوح بتحقیق که باخر رسانیدی
پیغمبری خود را و کامل کردانیدی ایام خود را پس قرار ده علمی را که نزد تو است ما
ایمان و اسم اکبر و میراث علم و اثار علم نبوت را در عقب از ذریه خود پس بدرستیکه
قطع نمیکنم من اینها را چنانچه قطع نکردم از خانهای پیغمبرانی که میان تو و ادم
بودند و باز نمی گذارم زمین را مگر انکه در آن باشد عالمی که شناخته شود باو دین
من و شناخته شود باو طاعت من و بوده باشد نجات از برای کسیکه متولد می شود
ما بین وفات پیغمبری تا بیرون آمدن پیغمبری دیگر و بشارت داد حضرت نوح
سام را بهود پس بود ما بین نوح و هود بعضی از پیغمبران فرمود نوح که خداوند
مبعوث کننده است پیغمبری را که او را هود میکویند و او دعوت میکند قوم خود را
بسوی خداوند عز و جل پس تکذیب می کنند او را و خداوند عز و جل هلاک کنند
ایشان را بباد پس هر کس از شما که دریابد هود را باید ایمان بیاورد باو و متابعت
کند او را پس بدرستیکه خداوند عز و جل نجات میدهد او را از عذاب باد
و امر فرمود نوح پسر خود سام را که تجدید بکند این وصیت را در سر هر سالی و
بوده باشد آن روز عید از برای ایشان پس نظر اوردند و ذکر کنند در ان
در انچه مر اکنند ایشان که از علم و ایمان و اسم اکبر و میراثهای علم و اثار
علم نبوت پس یافتند هود را پیغمبر و بشارت داده بود باو پدر ایشان نوح
پس ایمان آوردند باو و متابعت کردند او را و تصدیق نمودند او را پس نجات
یافتند از عذاب باد و اینست قول خداوند عز و جل والی عاد اخاهم هودا یعنی
فرستادیم بسوی قوم عاد برادر ایشان هود را و قول خداوند عز و جل کذبت
عاد المرسلین اذ قال لهم اخوهم هود الا تتقون یعنی تکذیب کردند قوم عاد پیغمبران

برادر ایشان
وقتی که گفت با ایشان هود که آیا نمی پرهیزید و فرموده است خداوند تبارک
و تعالی ووصی بها ابرهیم بنیه ویعقوب یعنی وصیت کرد بان وصیت حضرت
ابرهیم پسران خود را و حضرت یعقوب پسران خود را و فرموده است ووهبنا
له اسحاق ویعقوب کلا هدینا یعنی بخشیدیم با برهیم اسحاق ویعقوب را هر یک را
هدایت کردیم از برای آنکه قرار دهیم این وصیت را در اهل بیت او و نوح را هدایت
کردیم از پیش از برای آنکه قرار دهیم این وصیت را در اهل بیت او و تمام کردند
تا زمانیکه آن از ذریه پیغمبران که از ذکر بیش از حضرت ابرهیم بودند تا آنحضرت
و بودند ما بین حضرت ابرهیم و هود بعضی از پیغمبران و اینست قول خداوند
و ما قوم لوط منکم ببعید یعنی نیستند قوم لوط دور از شما و قول خداوند عز ذکره
فآمن له لوط وقال انی مهاجر الی ربی یعنی پس ایمان آورد بحضرت ابرهیم
لوط و فرمود که من هجرت میکنم بسوی پروردگار خود و قول خداوند عز و جل و
ابرهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله واتقوه ذلکم خیر لکم یعنی یاد کن ابرهیم را
در وقتی که فرمود بقوم خود که ای قوم پرستش کنید خدا را بپرهیزید و این
عمل بهتر است از برای شما پس آمد ما بین هر دو پیغمبر ده پیغمبر و نه پیغمبر و هشت
پیغمبر که همه ایشان پیغمبران بودند و جاری شد از برای هر پیغمبری مثل آنچه جاری
شد از برای نوح و مثل آنچه جاری شد از برای آدم و هود و صالح و شعیب
و ابرهیم علیهم السلام تا آنکه منتهی شد پیغمبری بیوسف بن یعقوب پس کردید
بعد از یوسف در اولاد برادران او تا آنکه منتهی شد بموسی علیه السلام و بودند
ما بین یوسف و موسی پیغمبران پس فرستاد خداوند عز و جل موسی و
هرون را بسوی فرعون و هامان و قارون پس فرستاد پیغمبران را
یکی بعد از دیگری هر زمان که آمد بسوی امتی پیغمبر ایشان تکذیب کردند او را
پیغمبر ما یعنی خداوند فاتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم احادیث یعنی پس بعضی
از آنها را بعقب بعضی دیگر فرستادیم و گردانیدیم ایشان را ضرب المثل

که دیگران

که دیگران هلاک کنند ایشان مثل زدند و عبرت گیرند و بودند بنی اسرائیل که بکشتند
پیغمبری را و دو نفر ایستاده بودند و بکشتند دو پیغمبر را و چهار نفر ایستاده
بودند تا آنکه گاه بود که در یک روز هفتاد پیغمبر را می کشتند و برپا بود بازار قتل
ایشان در آخر روز پس چون نازل شد توریه بر حضرت موسی بشارت
داد بمحمد صلی الله علیه و آله و بودند ما بین یوسف و موسی پیغمبران و بود وصی
حضرت موسی یوشع بن نون و او فتای موسی است که خداوند یاد کرده است
او را در کتاب خود واذ قال موسی لفتاه پس همیشه پیغمبران بشارت میدادند
بمحمد صلی الله علیه و آله تا آنکه مبعوث گردانید خداوند تبارک و تعالی مسیح عیسی بن مریم را
پس بشارت داد بمحمد و اینست قول خداوند تعالی یجدونه یعنی می یابند یهود و
نصاری صفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله مکتوبا عندهم که نوشته شده است در نزد
ایشان یعنی در توریه و انجیل یامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر که امر میکند ایشان را
بمعروف و نهی میکند ایشان را از منکر و اینست قول خداوند عز و جل که خبر میدهد
از عیسی که و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد یعنی بشارت دهنده ام
من به پیغمبری که می آید بعد از من که نام او احمد است و بشارت داد موسی و
عیسی بمحمد صلی الله علیه و آله چنانچه بشارت دادند پیغمبران بعضی از ایشان
ببعضی دیگر تا آنکه رسید پیغمبری بمحمد صلی الله علیه و آله پس چون باخر رسانید
محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری خود را و کامل شد ایام او وحی فرستاد خداوند
تبارک و تعالی بسوی او که ای محمد بتحقیق که باخر رسانیدی پیغمبری خود را و کامل
گردانیدی ایام خود را پس قرار ده علمی را که نزد تست با ایمان و اسم اکبر و میراث
علم و آثار علم نبوت را در اهل بیت خود نزد علی بن ابی طالب پس بدرستی
که من قطع نمیکنم علم را و ایمان را و اسم اکبر را و میراث علم را و آثار علم نبوت را
از عقب از ذریه تو چنانچه قطع نکردم اینها را از خاندانهای پیغمبرانی که بودند
ما بین تو و پدرت آدم و اینست قول خداوند تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا

وَآلَ اِبْرٰهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی
بدرستی که خداوند برگزید آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزیدنی
ذریه را که بعضی از آنان از بعضی است و یک سلسله است و خداوند شنوا و دانا است
و بدرستی که خداوند تبارک و تعالی بجا آورده است علم را بجمیع و وا نگذارده است
امر خود را بسوی احدی از خلق خود نه بسوی ملک مقرب و نه بسوی پیغمبر مرسل
و لکن خداوند فرستاده فرستاده را از ملائکه خود و فرمود باو که چنین و چنین
بگو پس امر کرد ایشان را بانچه دوست میداشت و نهی کرد ایشان را از آنچه ناخوش
میداشت پس خواند برایشان امر خلق خود را بداناتی پس تعلیم کرده شد
آن علم را و تعلیم کرد پیغمبران و برگزیدگان خداوند را از پدران و برادران
و ذریه که بعضی از ایشان از بعضی دیگر است پس اینست قول خداوند عز و جل و
لقد آتینا آل ابرهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً یعنی و هر آینه بتحقیق
که عطا کردیم بآل ابرهیم کتاب و حکمت را و عطا کردیم ایشان را ملکی عظیم اما کتاب
پس آن پیغمبری است و اما حکمت پس ایشانند حکما از پیغمبران از برگزیدگان
و اما ملک عظیم پس ایشانند امامان از برگزیدگان و همه ایشان هستند از ذریه
که بعضی از ایشان از بعضی دیگرند و آن علمائی که قرار داده است خداوند در ایشان
بقیه را و در ایشان است عاقبت محافظت عهد و پیمان تا آنکه تمام شود دنیا
و علما و از برای والیان امر و هدایت کنندگان استنباط علم پس اینست حال
فاضلان از برگزیدگان رسل و انبیاء و حکما و ائمه هدی آنچنان کسانی که
ایشانند والیان امر خداوند و استنباط کنندگان امر خداوند و اهل آثار علم خداوند
از ذریه آنچنانی که بعضی از آنان از بعضی دیگر است از برگزیدگان بعد از انبیاء
از پدران و برادران و ذریه انبیاء پس هر کس چنگ زند بفاضلان برسد
بعلم ایشان و نجات یابد بیاری ایشان و هر کس قرار دهد والیان امر خداوند
تبارک و تعالی و اهل استنباط علم را در غیر از برگزیدگان از خانواده های

پیغمبران

پیغمبران پس بتحقیق که مخالفت کرده است امر خداوند عز و جل را و قرار داده است
جاهلان را والیان را که بر خود بسته اند ولایت را بی هدایتی از خداوند و بان
امر خداوند و گمان کرده اند که ایشان اهل استنباط علم خداوند اند پس بتحقیق که دروغ
بسته اند بر خداوند تبارک و تعالی و بر پیغمبر او و اعراض کرده اند از وصیت او و در
اطاعت او و قرار نداده اند فاضلان خدا را در آنجا که خداوند قرار داده است
پس گمراه شدند و گمراه کردند اتباع خود را و نمی باشد از برای ایشان بتحقیق
در روز قیامت حجتی بتحقیق مکر در آل ابرهیم بتحقیق قول خداوند عز ذکره و لقد
آتینا آل ابرهیم الکتاب و الحکمة و النبوة و آتیناهم ملکاً عظیماً پس حجت پیغمبرانند
و اهل بیت ایشان تا قیام قیامت بتحقیق که کتاب خداوند ناطق است باین و وصیت
خداوند بعضی از آنان از بعضی دیگر است آنچنان وصیتی که جاری شده است از خداوند
عز و جل بر مردمان پس فرموده است فی بیوت اذن الله ان ترفع یعنی در خانه هائی
که اذن داده است خداوند و تاکید بلیغ کرده که بلند شوند و آن خانه های انبیاء و مرسلین و حکما
و ائمه هدی است پس اینست بیان دستاویز ایمان که نجات یافته است بآن آنکسی
که نجات یافته است پیش از شما و نجات می یابد بآن آنکسی که متابعت میکند امامان را
و فرموده است خداوند عز و جل در کتاب خود و نوحاً هدینا من قبل و من ذریته
داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین
و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین و اسمعیل و الیسع و یونس و
لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم
و هدیناهم الی صراط مستقیم اولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة
فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین یعنی و هدایت کردیم
نوح را پیش از ابرهیم و هدایت کردیم از ذریه نوح داود و ایوب و یوسف و سلیمان
و موسی و هرون را و چنین جزا میدهیم نیکوکاران را و هدایت کردیم و
زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را و همه ایشان از صالحانند و اسمعیل و الیسع و یونس

ولوط را و همه ایشان را تفضیل دادیم بر عالمیان و هدایت کردیم از پدران و
ذریتها و برادران ایشان را و برگزیدیم ایشان را و هدایت کردیم ایشان را به راه
راست ایشانند جماعتی که داده ایم بایشان کتاب و حکم و نبوت را پس اگر کافر
شوند بآنها این جماعت کفار پس تحقیق که موکل کردانیدیم بآنها قومی را که کافر
نیستند بآنها پس بدرستی که خداوند موکل کردانیده است فاضلان از اهل
بیت و اخوان و ذریه را و اینست قول خداوند تبارک و تعالی اگر کافر شوند
بایمان امت تو یا محمد پس تحقیق که موکل کردانیدم اهل بیت تو را بآن ایمان پس بآن ایمان که
کافر نمیشوند بآن ایمان هرگز و ضایع نمیکنم ایمانی را که فرستادم تو را بآن از اهل
بیت تو بعد از تو که علماء امت تو اند و والیان امر اند بعد از تو و اهل استنباط
علمند چنان علمی که نیست در آن دروغ و نه گناه و نه باطل و نه طغیان و نه ریا
پس اینست بیان آنچه مشتبه میشود بان امر امت بدرستی که خداوند عز و جل
پاک کردانیده است اهل بیت پیغمبر خود را و سوال کرده است بمزد پیغمبری دوستی
و مودت ایشان را و جاری کردانیده است برای ایشان ولایت را و کردانیده
ایشان را اوصیاء پیغمبر و دوستان او و امامان بعد از او در امت او پس تامل کنید
ای جماعت مردمان در اینکه گفتم که کجا قرار داده است خداوند عز و جل ولایت
خود و طاعت و مودت خود را و استنباط علم و حجتهای خود را پس این را قبول
کنید و بآن متمسک شوید که نجات یابید بواسطه آن و بوده باشد حجت از برای
شما در روز قیامت و راهی بسوی پروردگار شما نیست هیچ و لایق بسوی خدا
مگر بواسطه ایشان پس هر کس این را بجا آورد حق است بر خداوند که اکرام
کند او را و عذاب نکند و هر کس بخداوند عز و جل رسد بغیر آنچه امر کرده است
او را حق است بر خداوند عز و جل که ذلیل کند او را و عذاب کند مترجم گوید
که مراد با اسم اکبر که مکرر در حدیث مذکور بود مذکور گردید اسم اعظم خداوند است
که وسیله تحصیل مطالب است و مراد میراث پیغمبران و اوصیای ایشانست و اینکه موجود

که هبة الله

هبة الله بامر جبرئیل نیست و نسخ پیغمبر بابودن امر و سنت در میان نبانج پیغمبر است
شاید مراد برداشتن وجوب آن باشد یا رفع کردن عموم آن و غرض از نسخ بودن
نسخ پیغمبر شیوع آن و علم از جزا و نبودن آن باشد تا منافات با پیغمبر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت نداشته باشد و وجه استشهاد حضرت در ذیل
قصه ایمان ابراهیم بآیه وما قوم لوط منکم ببعید و هم چنین در آیه بعد مخفی و
پوشیده است چه انکه غرض ایمان آنانست که پیش از آنحضرت بوده اند و آیات مذکوره
چنان نیست خداوند روزی کند فهم این و امثال این را و آیه شریفه در سوره
نساء بر قرائت مشهور چنانست که فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم
ملکا عظیما و نسخ موجوده کافی مختلف است در مرتبه اولی که و لقد آتینا آل ابراهیم
الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما و در مرتبه ثانیه که و لقد آتینا آل ابراهیم
الکتاب والحکم والنبوة و آتیناهم ملکا عظیما پس شاید قرائات مختلفه یا وجوه متعدده
از جهت معنی باشد روایت کرده است ابو منصور از ابی الربیع که گفت
حج کردیم با حضرت امام محمد باقر در آن سالی که حج آمده بود هشام بن عبد الملک
و با او بود نافع آزاد کرده عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب پس نظر کرد بسوی
آنحضرت که در رکن کعبه نشسته اند و مردم بر ایشان ازدحام کرده اند پس گفت بهشام که
یا امیر المؤمنین کیست این مرد که مردم بر او ازدحام کرده اند هشام گفت که این
پیغمبر اهل کوفه است این محمد بن علی است نافع گفت که حاضر باش که بسوی او بروم
او و سوال میکنم از او از مسئلهائی چند که جواب نمیدهد مرا در آن مسئلها
مگر پیغمبری یا پسر پیغمبری یا وصی پیغمبری پس هشام گفت برو بسوی او و سوال
کن از او شاید او را خجل و شرمنده کنی پس آمد نافع تا آنکه تکیه کرد بر مردم و مشرف
شد بر آنحضرت و گفت یا محمد بن علی بدرستی که من خوانده ام تورات و انجیل و زبور و
فرقان را و شناخته ام حلال و حرام آنها را و آمده ام که سوال کنم از تو از مسئلهائی
چند که جواب نمیدهد در آن مسائل مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا پسر پیغمبری

گفت که پس بلند کرد آنحضرت سر مبارک خود را و فرمود سؤال کن از هر چه در نظر
تو دارد پس عرض کرد خبر ده مرا که چند سال بود میان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
فرمود خبر دهم ترا بقول خود یا بقول تو عرض کرد که خبر ده مرا به هر دو قول
فرمود اما در قول من پس پانصد سال اما در قول تو پس ششصد سال
عرض کرد خبر ده مرا از قول خداوند عز و جل که میفرماید به پیغمبر خود واسئل
من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون یعنی
سؤال کن یا محمد از پیغمبرانی که پیش از تو فرستادیم که آیا قرار دادیم غیر از خداوند
رحمن خدایانی را که پرستیده شوند عرض کرد که کدام پیغمبری بود که آنحضرت
از او سؤال کرد و بآنکه بود میان آنحضرت و عیسی علی نبینا و علیه السلام
پانصد سال پس حضرت خواند برای او این آیه را که سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا
یعنی پاک و منزه است خداوندی که برد بنده خود را در پاره از شب از مسجد
الحرام بسوی مسجد اقصی که برکت فرستادیم ما در اطراف آن تا آنکه بنمایانیم
به پیغمبر پاره از آیات خود را پس بود از جمله آیاتی که نمایاند آن را خداوند تبارک
و تعالی به پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که برد او را بسوی بیت المقدس اینکه
محشور کرد خدا اولین و آخرین از پیغمبران و مرسلین را پس فرمود جبرئیل را که
اذان گفت جفت و اقامت گفت جفت و در اذان گفت حی علی خیر العمل پس پیش
ایستاد محمد صلی الله علیه و آله و نماز کرد با آن جماعت و چون فارغ شد فرمود
با ایشان که بر چه چیز گواهی میدهید و چه چیز را عبادت میکردید گفتند گواهی
میدهیم که نیست خداوندی مگر خداوند یگانه که تنها است و شریکی از برای
او نیست و گواهی میدهیم که تو رسول و فرستاده خدائی گرفته شده است بر این
عهدها و پیمانهای ما پس نافع گفت که راست گفتی ای ابو جعفر پس خبر ده مرا از
قول خداوند عز و جل او لم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا

رتقا ففتقناهما فرمود بلند سقفی که خداوند عز و جل تبارک و تعالی چون
فرود آورد آدم را بر زمین آسمان رتق بود یعنی بسته بود که هیچ باران
نمی بارید و زمین هم رتق بود یعنی بسته بود که گیاهی نمی رویانید پس چون خدا
توبه آدم را قبول فرمود امر کرد آسمان را که ابری را ظاهر کرد ایند پس امر
فرمود آن را که ریزاند باران را تا اینکه شد همان شکل پس فرمود زمین را
که رویانید درختان را و میوه آورد میوه های گوناگون را و گشاده شد نهرها
پس آن بود بستگی آسمان و زمین و اینست شکافتن آنها نافع عرض کرد راست
گفتی یابن رسول الله پس خبر ده مرا از قول خداوند عز و جل یوم
تبدل الارض غیر الارض والسموات یعنی روزی که بدل میشود زمین بغیر
این زمین و آسمانها بغیر این آسمانها که بکدام زمین بدل میشود آنحضرت
فرمود که زمینی طعام میشود که از آن میخورند تا فارغ شوند خداوند عز و جل
از حساب پس نافع عرض کرد که مردمان در آن روز مشغولند یعنی فراغت ندارند
که طعام خورند آنحضرت فرمود که آیا ایشان در آن روز مشغولترند یا وقتی
که ایشان در آتشند عرض کرد که بلکه وقتی که ایشان در آتشند فرمود پس بخدا
قسم که مشغول نمیسازد ایشان را چیزی در وقتی که خواهش میکنند طعام را
پس طعام داده میشوند زقوم و خواهش میکنند آشامیدنی را پس آشامانیده میشوند
حمیم حمیم را عرض کرد راست گفتی یابن رسول الله باقی ماند یک مسئله فرمود
که چه چیز است آن مسئله عرض کرد که خبر ده مرا از خداوند تبارک و تعالی
که در چه زمان بود فرمود وای بر تو چه زمانی نبود تا خبر دهم ترا خبر دهم
ترا که چه زمان بود پاک و منزه است خداوندی که زایل نشده است و زایل
نخواهد شد تنها است و صمد و نگرفته است زنی و نه فرزندی را
پس فرمود ای نافع خبر ده مرا از آنچه از تو سؤال میکنم عرض کرد چه چیز است
آن فرمود چه میگوئی در اصحاب نهروان اگر بگوئی که امیر المؤمنین ایشان را بحق

کشت پس تحقیق کردند شدی و اگر بگوئی که باطل گشت پس تحقیق که کافر شدی پس از
خدمت حضرت شد و بگفت بخدا قسم که تو داناترین مردمی بخدا پس آمد
بسوی هشام هشام باو گفت که چه کردی گفت واگذار مرا از سخن خود این مرد بخدا
قسم که داناترین مردم است هم بخدا و سزاوار است برای اصحاب تو اینکه او را پیغمبر
گیرند روایت کرده است عمر بن عبدالله ثقفی که بیرون برد
هشام بن عبدالملک حضرت امام محمد باقر را از مدینه بسوی شام پس فرود آورد
آنحضرت در منزل خود و آنحضرت می نشستند با مردم در مجالس ایشان پس روزی
آنحضرت نشسته بودند و در خدمت ایشان جماعتی از مردم بودند که از آنحضرت
سؤال میکردند ناگاه نظر کردند بسوی نصاری که داخل میشوند در کوهی که در آن
موضع بود پس فرمودند این جماعت چه میشود این جماعت را آیا این روز عید
ایشان عیدیست عرض کردند نه یا رسول الله ولکن ایشان بیرون میروند بسوی عالمی که در این
کوه دارند در هر سال در همچنین روزی پس بیرون می آورند آن عالم را و سؤال
میکنند از او از آنچه میخواهند و از آنچه می باشد در آن سال پس حضرت
فرمودند که آیا علمی دارد عرض کردند که او داناترین مردم است و دریافته است
اصحاب حواریین را که از اصحاب عیسی بودند فرمودند که آیا میرویم بسوی آن عالم
عرض کردند این امر با تست یابن رسول الله راوی گفت که پس آنحضرت سر
مبارک خود را بجامه خود پوشیدند و با اصحاب خود تشریف بردند و در میان
مردم داخل شدند تا آنکه بآن کوه رسیدند پس آن حضرت با اصحاب خود
در میان نصاری نشستند و ایشان عالم را بیرون آوردند و ابروهای او
همه افتاده بود پس داخل زنار شدند عالم خود را بیرون آوردند و دو چشم
او را بستند پس گشودند دو چشم خود را گویا دو چشم افعی بود و متوجه
شد بجانب حضرت و گفت ای شیخ آیا از ما هستی یا از امت مرحومه آنحضرت
فرمودند بلکه از امت مرحومه گفت آیا از علمای ایشانی یا از جهال ایشان

مرخص

واو پیر مرد بزرگ شده

فرمودکه

فرمود که از جاهلان ایشان نیستم گفت که من از تو سؤال میکنم یا تو از من
سؤال میکنی آنحضرت فرمودند که تو از من سؤال کن پس نصرانی گفت ای
گروه نصاری مردی از امت محمد میگوید که از من سؤال کن بدرستیکه این مرد هر آینه عالم
به مسائل است پس گفت ای بنده خدا خبر ده مرا از ساعتی که نه از شب و نه از روز است
کدام ساعت است آن ساعت آنحضرت فرمودند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب
نصرانی گفت که هرگاه از ساعتهای شب و از ساعتهای روز نباشد پس از
کدام ساعتها است حضرت فرمودند که از ساعتهای بهشت است و در این وقت
بهوش می آیند بیماران ما پس نصرانی گفت که من از تو سؤال میکنم یا تو از من
سؤال میکنی حضرت فرمودند که تو سؤال کن نصرانی گفت ای گروه نصاری
این مرد مردی داناست به مسائل خبر ده مرا از اهل بهشت که چگونه چیزی میخورند و
تغوط نمیکنند بگو مثل ایشان را در دنیا حضرت فرمودند که مثل ایشان جنین
در شکم مادر میخورد از آنچه مادر میخورد و تغوط نمیکند نصرانی گفت که آیا
نگفتی که من از علمای ایشان نیستم حضرت فرمودند که من نگفتم مگر آنکه از جاهلان
ایشان نیستم پس نصرانی گفت که من از تو سؤال کنم یا تو از من سؤال میکنی آنحضرت
فرمودند که تو از من سؤال کن پس گفت ای گروه نصاری بخدا قسم که البته سؤال
میکنم او را از مسئله که فرو میرود در آن چنانچه فرو میرود خر در گل حضرت
باو فرمودند سؤال کن گفت خبر ده مرا از مردی که نزدیکی کرد بزن خود پس حامله
شد آن زن بدو فرزند هر دو در یک ساعت و زائید هر دو را در یک ساعت
و مردند هر دو در یک ساعت و دفن شدند در یک قبر و زندگانی کرد یکی از آن
دو فرزند صد و پنجاه سال و زندگانی کرد دیگری پنجاه سال چه کس بودند آن
دو فرزند حضرت فرمودند آن دو فرزند عزیر و عزره بودند که حامله شد مادر
ایشان بایشان همان طریق که وصف کردی و متولد شد ایشان همان طریق
که وصف کردی و زندگانی کردند با هم ایشان سی سال پس میرانید خدا

تبارک و تعالی عزیز فرموده مانند چه این حال صد سال پس برانگیخته شد و تنگکاری
کرد با خود که شاید پنجاه سال را مرده بودند یا هم در یک ساعت پس بعضی از ایشان گفت ای
گروه نصاری ندیدم بچشم خود هرگز تا اکنون این مرد را سؤال کنید از من
از یک حرف یا آنکه این مرد عالم باشد باز کردانید علم را پس باز کردانیدند او را بسوی
فارش و باز گردیدند نصاری با آنحضرت

از علی بن سوید

مرویست که گفت نوشتم بحضرت موسی بن جعفر علیهما نوشته را در وقتی که آنحضرت
در حبس بودند و از حال آنحضرت و از مسائل بسیاری سؤال کرده بودم پس چند
ماه جواب نیامد بعد از آن جواب فرمود مرا بجوابی که این نسخه آنست بسم الله
الرحمن الرحیم ستایش مخصوص خداوندیست که بلند مرتبه و صاحب عظمت است چنان
چنانکه خداوندی که بعظمت و نور او بینا شده است دلهای مؤمنان و بعظمت و نور
او دشمن داشتند او را جاهلان و بعظمت و نور او طلب کردند اهل آسمانها و
زمین که بیابند وسیله را بسوی او و بعملهای مختلف و دینهای مختلف پس هستند
صواب کار و خطا کار و گمراه و هدایت یافته و شنوا و کر و بینا و کور و حیران
پس حمد خداوندی را که شناسانید و صفت دین خود را بمحمد امّا بعد پس بدرستی
که تو مردی هستی که نگاه داشته است ترا خداوند نسبت بآل محمد و منزلت مخصوص
با محافظت کردن مودت و دوستی ایشان را و آنچه را که سپرده است ترا از دین خود و ترا
ملهم ساخته است بآن از راه راست خود و بینا گردانیده است ترا بآن از امر دین
تو بسبب تفضیل دادن تو ایشان را و مفوض کردن تو است امور خود را
بایشان سؤال کرده بودی مرا در نوشته خود از اموری که من از آنها در تقیه
بودم و از پوشیدن آنها بودم پس چون باخر رسید پادشاهی جباران و
آمد پادشاهی صاحب تعظیم بسبب مفارقت کردن من دنیای که مذمت شده است
با اهلش که گردنکشانند با اهل خود نیز قرار گرفت که تفسیر کنم از برای تو آنچه را [illegible]
که سؤال کردی مرا از آن بجهت ترس آنکه داخل شود حیرت بر ضعفاء شیعیان ما

از جمله

از جمله نادانی ایشان پس بپرهیز از خداوند تعالی عزّ ذکره و مخصوص گردان باین
امر اهلش را و متعرض مشو از اینکه گردانی سبب بلیه اوصیا را یا شوراننده مردم را بر ایشان
بجهت فاش کردن آنچه را که سپردم بتو و ظاهر کردن آنچه را طلب کردم از تو
پوشانیدن آن را و بخواهی ان شاء الله تعالی بدرستی که اول چیزی که القا میکنم
بسوی تو این است که خبر مرگ خود را بتو میدهم در این شبها که جزع نمیکنم و پشیمان
نیستم و شک ندارم در آنچه موجود میشود از آنچه مقدر کرده است خدا
عزّ و جلّ و واجب کرده است پس چنگ زن بریسمان دین که آل محمدند و بریسمان
محکم که وصی بعد از وصی یکی است و با ایشان بصلح باش و راضی باش
بآنچه گفته اند و طلب مکن دین کسانی را که نیستند از پیروان تو و دوست مدار
مدار دین ایشان را پس بدرستی که ایشان خیانت کارانند که خیانت کرده اند
خدا را و پیغمبر او را و خیانت کرده اند امانتهای خود را و آیا میدانی که چیست خیانت
امین شدند بر کتاب خدا پس تغییر دادند آن را و تبدیل و تحریف نمودند
کسانی که بودند ایشان امامان پس روگردانیدند از ایشان پس بپوشانید خدا
ایشان را لباس گرسنگی و ترس بسبب عمل ایشان و سؤال کردی از مردی که
غصب کردند مال مردی را که انفاق میکرد بر فقرا و مساکین و راه گذاران
و در راه خدا پس چون غصب کردند او را آن مال را راضی نشدند تا آنکه
آن مال را جبر کردند او را بر آنکه ببرد بسوی ایشان پس چون مال را ضبط کردند
متوجه انفاق آن مال شدند پرسیده که آیا آن دو مرد پس حال کفر
میرسند پس بجان خودم قسم که کسانی بودند پیش از آن و رد کردند سخن خدا
عزّ و جلّ را و استهزا کردند برسول خدا صلی الله علیه و آله و آن دو کافر بودند
بر ایشان باد لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردمان بخدا قسم که داخل نشد دل
هیچیک از ایشان را هیچ چیز از ایمان تا از دنیا بیرون رفتند که از جاهلیت بیرون
آمدند و قبول نکردند مگر شک تا ایشان بودند آن دو مرد در جهل که شک آوردند

منافقی تا آنکه کوه قتل ایشان را مانند عذاب و بر بودند ایشان را در محل خزی و
رسوائی و سؤال کرده بودی از آن اشخاص که در حضور آن مردم بودند در
وقتی که مال او غصب شد و بیعت کردن او کذاشته شد که بعضی از ایشان
عارف بودند و بعضی منکر پس آن جماعت عرفته اهل الامانت پس مر ایشان
با لعنت خدا و ملائکه و مردمان جمیع ایشان و سؤال کرده بودی از مبلغ
و مقدار علم ما وان بر سه قسم است علم کذشته و علم آینده و علم حال اما
علم آینده پس نوشته شده است و اما علم کذشته پس تفسیر شده است و اما علم
حال آنست که در دلها می افتد و بر کوشها میخورد و این فاضلترین علم
ما است و نیست پیغمبری بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سؤال کردی از
مادران فرزندان ایشان و از نکاح و طلاق ایشان اما مادران فرزندان
ایشان پس ایشان زناکارانند تا روز قیامت نکاح ایشان با غیر ولی است
و طلاق ایشان در غیر عدت است و اما هر کس داخل شود در دعوت ما پس
تحقیق که بر طرف میکند ایمان او کناهان او را و یقین او شک او را و سؤال کردی
از زکوة دادن با ایشان پس آنچه از زکوة باشد شما سزاوارترید بآن
بجهة آنکه حلال کردیم ما آنرا از برای شما هر کس از شما که باشد و هر کجا
که باشد و سؤال کردی از ضعفا پس ضعیف کسیست که حجت بر او قائم نشود
نشود و اختلاف مردم را نداند پس هرگاه بداند اختلاف مردم را پس او ضعیف نیست
و سؤال کردی از شهادت کواهی دادن از برای ایشان پس اقامه کن
شهادت را اگر چه بضرر خود و پدر و مادر و خویشان تو باشد در میان
خود و ایشان پس اگر بترسی بر برادر خود ظلمی را پس شهادت مده و بخوان
کسی را که امید دارید که قبول کند آنچه را که شرط کرده است خدا بر او و بسوی معرفت
ما ساکن شود و میل قوم زناکار با آنکه داخل شود و رضا بدهد ما و
خود تمامت دوستی کن با آل محمد و چیزی که از ما بتو میرسد و نسبت داده

میشود

میشود بسوی ما مکو که باطل است و اگر چه بشناسی از ما خلاف آنرا بجهة آنکه
نمیدانی که بچه جهة ما آنرا گفته ایم و بر چه قسم آنرا وصف کرده ایم اعتقاد
کن بآنچه بتو خبر میدهیم و فاش مکن خبری که از تو طلب کردیم پنهان داشتن
آنرا بدرستی که از حقهای واجب برادر دینی تو آنست که نپوشانی از او چیزی را
که بواسطه آن نفعی رسانی باو از برای امر دنیا و آخرتش و کینه مدار باو
اگر چه بدی کند و اجابت کن دعوت او را هر گاه ترا بخواند و وامگذار
او را با دشمنش و اگر چه نزدیکتر از تو باشد و عیادت کن او را
در بیماری او و نیست از اخلاق مؤمنین غش و نه اذیت و نه خیانت و نه تکبر
و نه سخن ناخوش و بیهوده و نه فحش و نه امر بآن و هرگاه به بینی اعرابی زشت
قبیح را در لشکر ببینی که از جای خود حرکت کند پس منتظر باش فرج را
از برای خود و از برای مؤمنان که بیرون نتوانند و هرگاه بگیرد آفتاب پس
برو و چشم خود را بسوی آسمان و نگاه کن که چه میکند خداوند بمجرمان
پس تحقیق که تفسیر کردیم از برای تو جمله را از آنچه مال الخلافت است که بناحق غصب
کردند و مراد از آنچه بیان کردیم آن ماله کرده اند آنحضرت بجمل و صلی الله علی محمد
و آله الاخیار مترجم کوید که مراد از آن دو مرد غاصب دو خلیفه ناحق اند و
مراد از آن مرد دیگر امیر المؤمنین است و مراد از مال الخلافت است که بناحق
غصب کردند و مراد از بیان کردن آن مال بیکوردن آنحضرت قرار دادن فقها
خلافت است از محل شکایات و رد شبهات بر کوردن آنحضرت و شاید که مراد
بزور نکرفتن بیعت باشد و اینکه بود نکاح ایشان با غیر ولی است شاید
مراد نکاح کنیزان باشد که ولی و مالک ایشان امام است و از برای غیر
ایشان شیعیان رخصت نیست یا آنکه اشاره باشد بآنچه میکردند که اطفال
غیر را لقیه الابد ون ولی نکاح میکردند یا آنکه مراد زنا باشد که خلاف مذهب
خود میکنند چه آنکه نکاح بدون ولی را جایز میدانند و اینکه فرمود که

طلاق ایشان بغیر عده است شاید مراد آن باشد که در غیر طهر است چنانچه
فی از حضرت باقر در ذیل آیه فطلقوهن لعدتهن روایت کرده است که مراد
بعدة طهر است یا آنکه مراد طلاق بدون حضور شهود باشد که غرض از عدة جماعت
شهود باشد و مراد اتباع ابی ظاهر اسفیانی باشد که پیش از ظهور آنحضرت خروج
کند   روایت کرد ابو بصیر از حضرت صادق که آمد ابو ذر بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کرد که یا رسول الله من دلتنگ شده‌ام از
مدینه آیا اذن میدهی که بیرون رویم با پسر برادرم بمزینه که در آنجا باشیم
آنحضرت فرمودند که می ترسم که تو را غارت کنند دسته از عرب و کشته شود
پسر برادر تو پس بیایی بنزد من غبارآلوده و در پیش روی من بایستی
و تکیه کنی بر عصای خود پس بگویی پسر برادر من کشته شد و مالها را
بردند من غارت شد عرض کرد یا رسول الله نمی باشد مگر خیر انشاء الله
پس آنحضرت او را مرخص فرمودند پس بیرون رفت با پسر برادر خود و زنش
و توقف نکرد در آنجا مگر کمی از زمان تا آنکه سواران بنی فزاره که در میان
ایشان بود عیینه بن حصین بر او غارت کردند مالهای او را بردند و او را
پسر برادر او را کشتند و زن او را که از بنی غفار بود باسیری گرفتند و
ابوذر می دوید تا بخدمت حضرت رسید و در پیش روی آنحضرت ایستاد
و طعن نیزه خورده بود که با نیزه دوز او رسیده بود پس بر عصای خود تکیه
کرد و گفت صدق الله و رسوله گرفته شد مالها و پسر برادر من کشته شد
پسر برادر من و ایستادم پیش روی تو بر عصای خود پس بانگ کرد رسول
خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بیرون رفتند در طلب ایشان و
پس گرفتند مالها را و کشتند جماعتی از مشرکان را کشتند
روایت کرد ابو بصیر از حضرت صادق که آنحضرت فرمودند که فرود آمد رسول
خدا صلی الله علیه و آله در غزوه ذات الرقاع در زیر درختی بر کنار وادی

برخی

پس سیلی آمد و حایل شد میان آنحضرت و اصحاب بدر که او رش پس یکی
از مشرکان آن حضرت را دید و مسلمانان بر لب دره و بجانب ایستاده بودند
و انتظار میکشیدند که سیل تمام شود پس آن مرد مشرک بقوم خود گفت که من محمد را
میکشم پس آمد و حمله کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر و گفت کیست که
نجات دهد تو را ای محمد از دست من پس آنحضرت فرمودند که نجات میدهد
مرا پروردگار من و تو پس رسید جبرئیل آن مرد مشرک را انداخت از اسب
بر پشت بر زمین خود پس حضرت برخاستند و شمشیر را گرفتند و بر سینه
او نشستند و فرمودند که کیست که تو را نجات دهد ای غورث عرض کرد که
جود و کرم تو مرا نجات میدهد یا محمد پس حضرت او را گذاشتند و برخاستند
و آن مرد مشرک میگفت که والله که محمد بهتر و کریم تری از من
روایت کرده است حفص بن غیاث از حضرت صادق که آنحضرت فرمودند
که اگر بتوانید که معروف نشوید پس چنان کنید و باکی نیست که مردم ترا نشناسند
نکنند و باکی نیست که ایشان تو را مذمت کنند هرگاه خدا تو را ستایش کند بلکه
که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله میفرمودند که خیری نیست در دنیا مگر از برای
یکی از دو نفر مردی که هر روز بر احسان و نیکی او زیاد کند و مردی که تدارک
کند بدی خود را بتوبه و کجا قبول میشود توبه او پس بخدا قسم که اگر سجده
کند تا آنکه گردنش جدا شود قبول نمیکند خدا هیچ عمل او را مگر بولایت ما
اهل بیت بدانید که هر کس بشناسد حق ما را و امیدوار باشد ثواب را
بواسطه ما و راضی باشد از برای قوت خود در هر روزی بنصف مد و راضی
باشد بآنچه بپوشاند بآن عورت خود را و آنچه بپوشاند بآن سر خود را
و با این همه خایف و ترسان باشد دوست دارد که چنین باشد بجز او در
دنیا و چنین وصف کرده است ایشان جماعت را خدا و فرموده است و جل در آنجا که فرموده
والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة یعنی آنجماعتی که می آورند آنچه را که

از دست من ۲

آورده‌اند یا اندوهای ایشان ترسانست که چه چیز است اینکه آورده‌اند
یعنی اقسام طاعت را با محبت و ولایت و ایشان در این باب می‌ترسند که
قبول نشود ما ایشان و بیشتر ترس ایشان بجهت آنکه شک داشته باشند در آنکه
دین ایشان بر حق است ولکن ایشان می‌ترسند که مقصر باشند در دوستی و
اطاعت ما پس فرمود که اگر توانی که از خانه خود بیرون نیایی پس چنان کن
زیرا که بر تو لازم است اگر از خانه خود بیرون آیی که غیبت نکنی و دروغ نگوئی
و حسد نبری و ریا و سازندگی و نفاق نکنی پس فرمود خوب صومعه است
از برای مرد مسلمان خانه او بازمیدارد در خانه خود چشم و زبان و نفس
و فرج خود را یعنی از محرمات بدرستیکه کسیکه بشناسد نعمت خدا را بقلب خود
مستوجب شود زیادتی نعمت را از خداوند عز و جل پیش از آنکه شکر نعمت را
بر زبان راند و هر کس چنین داند که از برای او فضیلتی بر دیگری هست پس او
از جمله متکبران است راوی گوید که عرض کردم که آن شخص چنین میداند که فضیلت
دارد در عاقبت امر بلانت دیگری بجهت آنکه او را مرتکب معاصی می‌بیند آنحضرت
فرمود هیهات هیهات شاید که گناهان که کرده او آمرزیده باشد و تو را
باز داشته باشند بجهت حساب آیا نخوانده‌ای قصه سحره موسی را پس فرمود
که چه بسیار کسیکه مغرور شده است بآنچه خدا برو نعمت کرده است
و چه بسیار گناهکاری که مهلت داده شده باشد بزیادتی نعمت که پوشیده است
خدا بر او ناقص و چه بسیار کسیکه بفتنه افتاده است بجهت آنکه مردم او را ستایش
کنند پس فرمود بد روزی که مر ساید فا انجام از برای هر کسیکه بشناسد حق
ما را این است مگر از برای یکی از سه نفر صاحب سلطنتی که جور و تعدی
کند صاحب هوی و کسیکه معصیت را علانیه کند پس تلاوت فرمود
این آیه را که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو ای پیغمبر که
اگر هستید که خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا که خدا شما را دوست

دارد

دارد پس فرمود ای حفص فضیلت دوستی بیشتر از ترس است پس فرمود
بخدا قسم دوست نمیدارد خدا را کسیکه دنیا را دوست دارد و غیر
ما را ولی خود گیرد و هر کس حق ما را بشناسد و ما را دوست دارد پس
بتحقیق که خدا را دوست داشته است پس مردی بگریه در آمد آنحضرت با او
فرمود که آیا گریه میکنی اگر اهل آسمانها و زمین همه ایشان جمع شوند و تضرع
کنند بسوی خداوند عز و جل که تو را از آتش نجات دهد و داخل بهشت کند
شفاعت ایشان در باره تو قبول نشود پس فرمود ای حفص تابع باش و رئیس
مباش ای حفص رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس از خدا بترسد
زبان او کند شود پس فرمود در اثنائی که موسی بن عمران موعظه میفرمود
اصحاب خود را ناگاه مردی برخاست و پیراهن خود را درید پس خداوند عز
و جل وحی کرد بحضرت موسی که بآن مرد بگو که پیراهن خود را مدر و لکن
بگشای دل خود را از برای من و فرمود که گذشت حضرت موسی بمردی از اصحاب
خود که سجده میکرد پس چون آنحضرت از شغل خود برگشت دید آنمرد که در سجده است
پس بآن مرد فرمود که اگر حاجت تو بدست من بود روا میکردم پس وحی فرستاد
خداوند عز و جل بحضرت موسی که ای موسی اگر سجده کند تا جدا شود گردن
او قبول نکنم تا آنکه بگردد از آنچه نا خوش دارم بسوی آنچه دوست دارم
مترجم گوید که آنکه فرمود که قبول میشود توبه او ظاهرا اشاره بمخالفت مذهب
باشد و آنکه فرمود از سه نفر صاحب هوی است شاید که مراد صاحب هوی
طالب جاه و ریاست باشد یا آنکه صاحب بدعت باشد و العلم عند الله
از حضرت صادق مرویست که فرمود محبوبتر نبود هیچ چیز بسوی رسول خدا از
آنکه روز را بشب آورد گرسنه و ترسان در راه خدا   گفت محمد بن مسلم
که روزی داخل شدم بر حضرت باقر که تنگی کرده بود و چیزی تناول نفرموده
و بیمار شده بود که این مکروه است و من نگاه میکردم بسوی آنحضرت پس آنحضرت

خوانند را بسوی طعام پس چون فارغ شدند فرمودند ای محمد شاید تو چنان
گمان کنی که چیزی بهتر بود رسول خدا را صلی الله علیه و آله که بخیه کرده باشد و
طعام تناول فرماید از آن روزی که خدا آنحضرت را مبعوث گردانید تا آنکه
وفات فرمود پس فرمودند بخدا قسم هیچ چیزی نبود آنحضرت را که بخیه کرده باشد
و طعام تناول فرماید از آن روزی که خدا آنحضرت را مبعوث گردانید تا آنکه
وفات فرمود پس فرمود ای محمد شاید تو چنان گمان کنی که آنحضرت سیر خورده
باشد از نان گندم سه روز پی در پی از آن روزی که خدا او را مبعوث
گردانید تا وقت وفات آنحضرت پس فرمودند بخدا قسم سیر نخورد از نان
گندم سه روز پی در پی از آن روزی که خدا او را مبعوث گردانید تا وقت وفات
آنحضرت بدان که نمی گویم که آنحضرت نمی یافت نان گندم را هر آینه بود آن
حضرت که عطا می فرمود صد شتر را به یک مرد پس اگر می خواست که از نان
گندم تناول فرماید تناول می فرمود و بتحقیق که جبرئیل بخدمت آنحضرت آمد
و سه مرتبه کلید خزینهای زمین را از برای آنحضرت آورد که هر چه خواهد
باشد بردارد و از نعم خداوند هیچ کم کرده است از برای آنحضرت آنچه توشه
در روز قیامت چیزی کم نشود پس اختیار کرد تواضع پروردگار عز و جل و هرگز
چیزی را از آنحضرت خواستند که بفرماید اگر بود که عطا می فرمود و
اگر نبود می فرمود که بهم می رسد و هرگز عطا نفرمود چیزی را که بر خدا
باشد مگر آنکه خداوند با آنحضرت تسلیم می کرد حتی آنکه بهر بهشت عطا
می فرمود و خدا با او تسلیم می کرد محمد بن مسلم گوید که پس آنحضرت دست مرا
گرفت و فرمودند بدرستی که صاحب شما می نشست بطریق بندگان و طعام می
خورد بطریق بندگان و اطعام می فرمود مردم را نان گندم و گوشت و خود
مراجعت می فرمود بسوی اهل خود و نان و زیت تناول می فرمود و
بدرستی که می خرید دو پیراهن سنبلانی را پس مخیر می گردانید غلام خود را که

اختیار

اختیار کند بهتر آن دو را و خود باقی مانده را می پوشید پس هرگاه آستین
آن از انگشتان مبارک تجاوز می کرد زیاده را قطع می کرد و هرگاه طول آن
از کعب مبارک در می گذشت کوتاه می کرد و هرگز وارد نشد برای او دو امر که رضای
خدا در هر دو باشد مگر آنکه اختیار کرد سخت ترین آنها را بر بدن خود و بتحقیق که
والی شد بر مردم پنج سال پس نگذاشت هیچ آجری را بر آجری و نه خشتی را
بر خشتی و هیچ زمینی و باغی را از برای خود جدا نکرد و میراث نگذاشت از خود
هیچ طلا و نقره را مگر هفتصد درهم که زیاد آمده بود از سهم او از خراج
که می خواست بخرد به آن خادمی از برای اهل و عیال خود و طاقت نداشت هیچ
کس عبادت آنحضرت را و بدرستی که بود علی بن الحسین که نگاه می کرد در
کتابی از کتابهای امیر المؤمنین پس آن را بر زمین میزد و می فرمود کیست که
طاقت این را داشته باشد روایت کرده است علی بن مغیره از
حضرت صادق که آمد جبرئیل بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخیر
گردانید آنحضرت را و لکن خود تواضع را از برای آنحضرت پسندید و صلح
دید و حضرت را اشاره بآن نمود و ناصح حضرت بود پس بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله که می خورد مثل بندگان و می نشست مثل بندگان بجهت تواضع
از برای خداوند عالمیان عز و جل پس آورد بخدمت آنحضرت در وقت وفات
ایشان کلیدهای خزینهای دنیا را و عرض کرد که این کلیدهای خزینهای دنیا
که فرستاده است آن را پروردگار تو از برای تو تا بوده باشد از برای تو آنچه را
که در زمین بوده است و کم نشود از برای تو چیزی پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که نخواهم مگر درجات بهشت و نیز مرویست از حضرت
صادق که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که عرض شد بر من دو وادی
مکه از طلا پس گفتم نمی خواهم می خواهم یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر
باشم پس هرگاه سیر شوم حمد و شکر ترا بجا آورم و هرگاه گرسنه شوم ترا

بخوانم و یاد کنم   مرویست از ائمهٔ معصومین علیهم السلام که
در جملهٔ موعظه‌هائی که خداوند بعیسی بن مریم فرمود این بود که ای عیسی منم
پروردگار تو و پروردگار پدران تو نام من واحد است و منم خداوند یگانه
که بتنهائی خلق کرده‌ام هر چیز را و هر چیز از صنع من است و همه بسوی من
بازگشت میکنند ای عیسی تو مسیح بامر منی و تو خلق میکنی از گل مانند مرغ باذن
من و تو زنده میکنی مردگان را بکلام من پس رغبت کن بسوی من و بترس از من
و مگیر برای خود پناهی و پناهگاهی را از من مگر بسوی من ای عیسی وصیت میکنم
تو را وصیت کسی که میل کرده است بسوی تو برحمت تا آنکه ثابت شده است
از برای تو دوستی من وصیت میکنم تو را باینکه طلب کنی خوشنودی مرا پس باین
شدی در کوچکی در هر جا که بودی شهادت میدهم که تو بندهٔ منی و پسر کنیز منی — در بزرگی و مبارک شدی
فرود آور مرا از نفس خود مثل چیزی که بان اراده داری و بگردان ذکر مرا ذخیرهٔ معاد خود
و تقرب بجوی بسوی من بنوافل و توکل کن بر من که کفایت کنم امر تو را و مگردان
غیر مرا ولی خود که فرو گذارم تو را ای عیسی صبر کن بر بلاها و راضی شو بقضا و باش
چنانکه من از تو خوشنود باشم پس بدرستی که خوشنودی من اینست که اطاعت
کرده شوم و نافرمانی نشوم ای عیسی زنده کن ذکر مرا بزبانت و باید بوده باشد
دوستی من در دلت ای عیسی بیدار باش در ساعتهای غفلت و محکم ساز از برای
من حکمتهای لطیفه را ای عیسی صاحب رغبت و ترس باش و بمیران دل خود را
بترس ای عیسی شب را زنده دار بجهة طلب خوشنودی من و تشنه باش در روز
خود از برای روز احتیاج تو در نزد من ای عیسی رغبت کن در خیر و کوشش
کن نهایت کوشش خود را که معروف باشی بخیر هر جا که رو آوری ای عیسی حکم
کن در میان بندگان من بانچه تو را نصیحت کردم و قیام کن در میان ایشان بعدالت
من پس بتحقیق که فرو فرستادم بر تو چیزی که شفا است از برای آنچه در
سینه‌هاست از مرض شیطان ای عیسی مباش همنشین از برای هر گمراهی ای عیسی

سخن   بلغ

سخن حق بگویم ایمان بمن نیاورده است هیچ مخلوقی مگر خاشع و ذلیل
شده است از برای من و خاشع نشده است از برای من مگر آنکه امیدوار
شده است بثواب من پس گواه باش که او ایمن است از عذاب من مادام که
تبدیل نکند و تغییر ندهد سنت مرا ای عیسی پسر مریم که باکره و بتول بود گریه
کن بر خود مثل گریه کسی که وداع کرده باشد اهل و عیال خود را و دشمن داشته باشد
دنیا را و وا گذاشته باشد آن را از برای اهلش و گردیده باشد رغبت او در آنچه
در نزد خداوند است ای عیسی با این صفت چنان باش که کلام را نرم گوئی
و سلام را فاش کنی و بیدار باش هر گاه بخواب روند چشمهای نیکان بجهة
ترس معاد و چیزهائی سخت که با اضطراب می‌آورند و بجهة هولهای روز
قیامت جائی که نفع نمی‌بخشد نه اهل و نه فرزند و نه مال ای عیسی بکش سرمهٔ
حزن را در چشم خود هر گاه خنده کنند جماعتی که اوقات خود را بباطل
گذرانند ای عیسی خاشع و صابر باش پس خوشا بحال تو اگر برسد بتو آنچه
که وعده داده شده‌اند صابران ای عیسی کوچ کن از دنیا روز بروز و بچش
چیزی را که مزهٔ آن رفته باشد ای عیسی بحق میگویم نیستی تو مگر بهمین ساعت
و همین روز که در آن هستی و کوچ کن از دنیا با آن قدر روزی که برسد و
کفاف تو باشد و باید کافی باشد تو را طعام درشت و لباس درشت
پس بتحقیق که دانستی که بسوی چه بازگشت میکنی و نوشته شده است آنچه
که گرفتی و آنچه مصرف کردی ای عیسی تو سؤال کرده میشوی پس ترحم کن بر
بر ضعیفان مثل آنکه من بر تو ترحم میکنم و ظلم مکن بر یتیمان ای عیسی گریه
کن بر خود بخلوتها و بردار قدمهای خود را بسوی مکانهای نماز و بشنوان
مرا لذت سخن خود بیاد کردن من پس بتحقیق که احسان من با تو نیکوست ای عیسی چه بسیار
امتی را که هلاک کردم بگناهان ایشان که تو را از آن گناهان نگاه داشتم   گذشته
ای عیسی مدارا کن با ضعیفان و بردار چشم   خود را بسوی آسمان و بخوان

مرا که بسوی تو ندیم می خوانم مرا مکر با تضرع با آنکه بجز من مقصودی
نداشته باشی پس بدرستی که تو هر زمان که مرا چنین بخوانی اجابت کنم تو را
ای عیسی من راضی نبودم بدینکه ثواب باشد از برای کسانی که پیش از تو
بوده اند و نه آنکه عقاب باشد از برای کسانی که انتقام کشیدم از ایشان
ای عیسی تو فانی میشوی و من باقیم و از منست روزی تو و نزد من است وقت
اجل تو و بسوی منست باز گشتن تو و بر منست حساب تو پس سؤال کن از من
و سؤال مکن از غیر من پس نیکوست از تو خواندن و از من اجابت کردن ای
عیسی چه قدر بسیار است افراد بشر و کمست عدد آنکه صابر باشد درختان
بسیارند و پاکیزه از آنها کمست پس گول نزند تو را نیکوئی درختی تا آنکه بچشی میوهٔ آن را
ای عیسی گول نزند تو را آنکه سرکشی میکند بر من به نافرمانی و میخورد روزی
مرا و پرستش میکند غیر مرا پس میخواند مرا نزد محنت و بلا و اجابت میکنم
او را پس بر میگردد بهمان حالی که بر آن بود پس بر من سرکشی میکند یا بخشم
و غضب من متعرض می شود پس قسم بذات خود یاد کرده ام که بگیرم او را چنان
گرفتنی که از آن نجاتی نداشته باشد و بجز من پناهی نداشته باشد بکجا میگریزد
از آسمان من و زمین من ای عیسی بگو بظالمان بنی اسرائیل نخوانید مرا با آنکه
حرام در شکمهای شما است و بتها در خانهای شما است پس بدرستی که من قسم
یاد کرده ام که اجابت کنم کسی را که مرا بخواند و اجابت خود را بر ایشان لعنت
گردانم تا متفرق شوند ای عیسی چه بسیار طول میدهم نظر را و نیکو میگردانم
طلب را و مردم در غفلتند که باز گشت نمیکنند بیرون می آید سخن از دهانهای
ایشان و ضبط نمیکند آن را دلهای ایشان متعرض میشوند غضب مرا و اظهار
دوستی میکنند بمؤمنان بواسطهٔ من ای عیسی باید بوده باشد زبان تو
در پنهان و آشکار یکی و چنین باید باشد دل تو و چشم تو و دور کردان
دل و زبان خود را از محرمات و باز دار چشم خود را از آنچه خیری در آن

نیست پس چه بسیار کسی که نگاه کننده است نگاهی را که کشته است آن نگاه در دل
او شهوت را و بسا شهوت زاید شده است در محلهای هلاکت ای عیسی
رحیم و مهربان باش و چنان باش که میخواهی ایشان نسبت بتو
چنان باشند و بسیار یاد کن مرگ را و مفارقت اهل و عیال خود را و مشغول
مشو بلهو پس بدرستی که لهو فاسد میکند صاحبش را و غافل مباش پس بدرستی
که غافل دور است از من و یاد کن مرا بعملهای شایسته تا یاد کنم تو را ای عیسی توبه
کن بسوی من بعد از گناه و متذکر ساز بمن اوابین را و ایمان آور بمن و تقرب
جوی بواسطهٔ من بسوی مؤمنان و امر کن ایشان را که بخوانند مرا با تو و خلاص
کن از نفرین مظلوم پس بدرستی که من قسم یاد کرده ام بذات خود که بگشایم
از برای آن آسمان در قبول را از برای آن و اجابت کنم آن را اگر چه بعد از زمانی
باشد ای عیسی بدان که رفیق بد بدی خود را بتو میرساند و همنشین بد تو را هلاک
میکند پس بدان که با کی همنشینی میکنی و اختیار کن از برای خود برادران را از مؤمنان
ای عیسی توبه و باز گشت کن بسوی من پس بدرستی که بزرگ نمیشمرم آمرزیدن
هیچ گناهی و منم ارحم الراحمین عمل کن از برای خود در زمان مهلتی از اجل
باشد پیش از آن وقت که عمل نکنند از برای تو غیر تو و عبادت کن مرا از برای
روزی که مثل هزار سال است از آنچه آن سالها که شما می شمارید در آن روز
جزا میدهم از نیکی با ضعاف آن و بدرستی که بدی هلاک میکند صاحب خود را
پس آماده ساز از برای خود در زمان مهلت و رغبت کن در عمل صالح پس چه
بسیار مجلسی که بر خواسته اند اهل آن مجلس و آنکه خلاص شده اند از آتش ای عیسی
بی رغبت باش در چیزی که فانی و تمام شونده است و قدم گذار در منزلهای گروه
جماعتی که پیش از تو بوده اند بخوان ایشان را از روی راز و آنکوی با ایشان آیا می یابی یکی
از ایشان را و بگیر پند خود را از ایشان و بدان که زود باشد که ملحق شوی بایشان
و در دستهٔ آنها که ملحق شوند ای عیسی بگو با آنکه سرکشی کرده است بر من بمعصیت و عمل

کرده است بر نفاق که متوقع باشد عقوبت مرا و منتظر باشد هلاک کردن من
اورا وعده باشد که برکنده شود ریشه او با هلاک شوندگان خوشا بحال
تو ای پسر مریم اگر فرا گیری ادب پروردگار خود را که عطوفت میکند بر تو خوشا بحال تو ای پسر مریم
از روی ترحم و ابتدا کرده است ترا بنعمتها از روی کرم و بوده است از برای
تو در سختیها نافرمانی مکن اورا ای عیسی پس بدرستی که روا اینست از برای
تو نافرمانی او و وصیت کردم ترا چنانکه وصیت کردم با آنان که پیش از تو بودند
و من آنکه اهانت برای ای عیسی اکرام نکردم هیچ مخلوقی را بچیزی مثل دین خود
و انعام نکردم بر او بمثل رحمت خود ای عیسی بشوی با آب ظاهر خود را و دوا
کن بنیکیها باطن خود را پس بدرستی که تو بازگشت میکنی بسوی من ای عیسی عطا
کردم ترا چیزی را که انعام کردم بر تو از روی فیض بی کدورت و طلب کردم
از تو قرضی بجهت خودت پس بخل ورزیدی بآن بر خودت تا آنکه باشی از هلاک
شوندگان ای عیسی صاحب زینت شو بدین و دوست دار فقرا و مساکین را
و راه رو بر زمین از روی تواضع و نماز کن در بقعها پس همه آنها طاهر است
ای عیسی مهیا شو پس هرانچه آینده است تعجیل است و بخوان کتاب مرا با طهارت
و بشنوان مرا از خود آوازی حزین ای عیسی بهشت خیر عدد لذتی که فانی نباشد
و در عیشی که از صاحبش زایل نگردد ای پسر مریم اگر ببیند چشم تو آنچه را که مهیا
ساختم از برای دوستان صالح خود آب شود دل تو و مفارقت کند روح تو
از جهت شوق بسوی آن پس بهشت مثل خوانه آخرت و تو در آن خوانه همسایه هیچ خوانه
پاکیزگانی و داخل میشوند در آن خوانه بر ایشان ملائکه مقربان و ایشان
ایمنند از هولهای روز قیامت خوانه ایست که تغییر نمی یابد در آن خوانه نعمت
و زایل نمیشود نعمت از اهل آن ای پسر مریم رغبت کن در آن خوانه با رغبت
کنندگان پس بدرستی که آن خوانه آرزوی آرزو کنندگانست و نیکو است
صورت آن خوشا بحال تو ای پسر مریم که عمل کنی تا باشی از برای آن خوانه

تا باشی

تا باشی با پدران آدم و ابراهیم در بهشتها و نعمتها که طلب نمیکنی از برای آن خوانه
بدلی را و تغییری را چنین میکنم بپرهیزکاران ای عیسی بگریز بسوی من
با گریزندگان از آتش صاحب زبانه و غلها و عقوبتها که داخل نمیشود آن آتش را
هیچ راحتی و بیرون نمیرود از آن آتش هیچ غمی هرگز آن آتش پارچهای است مثل
پارچهای شب تاریک هر کس نجات یابد از آن رستگار میشود و هر کس نجات
نیابد از آن رستگار نمیشود و هر کس نجات نیابد از آن از هلاک شوندگانست
آن خوانه جباران است و خوانه سرکشان ستمکاران است و خوانه هر تندخوی درشتی
و هر متکبر صاحب فخر است ای عیسی بد خوانه است از برای کسیکه میل کند بسوی
آن و بد قرارگاهی است خوانه ستمکاران بدرستی که من ترسانم ترا از خودت
پس بیاد بیاد من باش و از من غافل مشو ای عیسی باش هر جا که هستی مرا
می و شهادت ده برانکه خلق کردم ترا و تو بنده منی و من تصویر کردم ترا و
بسوی زمین فرو آوردم ترا ای عیسی شایسته نیست دو زبان در یک
دهان و نه دو دل در یک سینه و چنین است نفاقها ای عیسی بیدار مگردان
معصیت کار را بر او متنبه مساز کسی را که مشغول بلهوات و باز کن خود را
از شهوتهای هلاک کننده و هر شهوتی که دور گرداند ترا از من پس مفارقت
کن آن را و بدان که تو از من بمنزله رسول امینی پس از من بحذر باش و
بدان که دنیای تو رساننده است ترا بسوی من و من میگیرم ترا بعلم خود
و باید ذلیل باشد نفس تو و خاشع باشد قلب تو در وقت ذکر من و بیدار
باش در وقت خواب غافلان ای عیسی این نصیحت من است بتو و موعظه
منست بسوی تو پس فرا گیر آن را از من پس بدرستی که منم پروردگار عالمیان
ای عیسی هر گاه صبر کند بنده من در راه من ثواب عمل او بر من است و من
در نزد او هستم در آن وقتی که میخواند مرا و کافی هستم من که انتقام بکشم از آنکسی
که نافرمانی کند مرا کجا فرار میکند از من ستمکاران ای عیسی پاکیزه کن کلام

خودرا و باش فرا گیرنده علم را در هر کجا که خود صاحب علم باشی ای عیسی بوستان
پیچهای خود را بسوی من تا بوده باشد ذکر آنها از برای تو در نزد من و چنگ
زن بو عقبتان پس بدرستیکه من دانسته شفاء قلوب ای عیسی این باش
در وقتی که مکر کردی از مکر من و فراموش مکن در خلوتهای خود یاد کردن مرا
ای عیسی محاسبه کن نفس خود را باز گشتن بسوی من تا مستحق شوی ثواب
آنچیزی که عمل کرده اند آن را عمل کنندگان آنجا عطا کرده میشوند من خود را
دو مرتبه و منم بهترین عطا کنندگان ای عیسی بودی سزاوار بکلام من
متولد ساختم تو را مریم با امر من آن امری که فرستادم آنرا بسوی او که آن روح
منست جبرئیل امین است از جمله ملائکه من تا آنکه ایستادی تو بر زمین
که راه میرفتی همراه آنکه گشته بوده در علم من ای عیسی ذکریا بمنزله پدر است و
کفیل مادر تو است در وقتی که داخل میشود بر او در محراب عبادت پس می
یابد رزق و روزی را نزد او و مانند تست از مخلوقات من یحیی که بخشیدم
او را بمادرش بعد از پیری که هیچ قوت نداشت و اراده کردم باین تا اینکه
ظاهر شود از برای او سلطنت من و ظاهر شود در باره تو قدرت من محبوب
ترین شما بسوی من آنست که فرمان مرا بیشتر برد و از من بیشتر ترسد ای عیسی
بیدار باش و نا امید مشو از رحمت من و تسبیح کن مرا با آنان که تسبیح مرا می
گویند و عزیز کن فرمان مرا بکلام پاکیزه ای عیسی چگونه کافر میشوند بندگان
بمن با آنکه موهای پیشانی ای عیسی بدرستیکه دنیا زندانی است که بوی گند
دارد و وحشتناک است احوال ایشان در قبضه قدرت من است و گردش ایشان
در زمین من است جاهلند بنعمت من و دوستی میکنند با دشمن من و چنین
هلاک شوندگان اند ای عیسی بدرستیکه دنیا زندانیست که بوی گند
دارد و وحشتناک است در آن دنیا آنچه می بینی از چیزهائی که جباران
یکدیگر را بر سر آن می کشند خدع کن از دنیا پس همه نعمتهای آن زایل می شود

دینت

دینت نعمتهای آن مکر کی ای عیسی طلب کن مرا نزد خوابگاه خود که می یابی
مرا و بخوان مرا با آنکه دوست من باشی پس بدرستیکه من شنونده ترم از همه
شنوندگان مستجاب میگردانم دعای خوانندگان را هرگاه بخوانند مرا ای
عیسی بترس از من و بترسان از من بندگان مرا شاید که گناهکاران خود را بگذا
دارند از آنچه آنرا بجا می آورند پس هلاک نشوند مگر صاحب علم و بصیرت تا شنند انکه
ای عیسی بترس از من مثل آنکه میترسی از درنده و از مرگی که ملاقات میکنی آنرا
پس همه اینها را من خلق کردم پس از من بترس بیدار ای عیسی بدرستیکه پادشاهی
از برای من است و بدست من است و منم پادشاه پس اگر اطاعت کنی مرا داخل
گردانم تو را در بهشت خود در همسایگی بندگان شایسته خود ای عیسی بدرستیکه
که من اگر غضب کنم بر تو نفع نمی بخشد تو را خوشنودی هر کسی که خوشنود باشد
از تو و اگر از تو راضی شوم ضرر نمیرساند تو را غضب آنان که بر تو غضب کنند
ای عیسی یاد کن مرا در خلوتت که یاد کنم تو را در گروهی بهتر از گروه آدمیان ای عیسی
بخوان مرا مثل خواندن محزونی که غرق شده باشد و از برای او فریاد رسی
نباشد ای عیسی قسم دروغ بمن یاد مکن که میلرزد عرش من بجهة غضب من دنیا
کوتاه است و آرزو در آن طولانیست و نزد من است خزانه که بهتر است از آنچه
شما جمع میکنید ای عیسی چه میکنید هرگاه بیرون آورم از برای شما نامه عملها
که گویا شود بر شما بحق و شما خود گواهی دهید بر پنهانیهائی که پوشیده اید آنهارا
و عملهائی که بوده بیند که عمل میکردید ای عیسی بگو بظالمان بنی اسرائیل که شسته اید
رویهای خود را و چرکین کرده اید دلهای خود را آیا بمن مغرور شده اید یا آنکه
بر من جرئت می ورزید خوش بوی میکنید خود را بسوی غیر از برای اهل
دنیا و اندرونهای شما نزد من بمنزله مردارهای گندیده است گویا شما جماعتی
هستید مردگان ای عیسی بگو با ایشان که قطع کنید ناخنهای خود را از کسب
حرام و کر کنید گوشهای خود را از ذکر فحش و رو آورید بسوی من بدلهای خود

پس بد بختی که من از او بیزارم خیر شما را ای عیسی شاد باش به نیکی پس بدبختی
که آن خوشنودی من است و گریه کن بر بدی پس بدبختی که آن عیب و بدی است
و هر چه دوست نداری که به تو کنند پس به دیگری مکن و اگر طپانچه زنند
بر گونه راست تو ببخش او را گونه چپ خود و تقرب جوی بسوی من بدوستی
و کوشش کن منتهای کوشش خود را و روی بگردان از نادانان ای عیسی فروتنی
و تواضع کن از برای صاحبان نیکی و مشارکت کن با ایشان در آن نیکی و بر ایشان
گواه باش و بگو بظالمان بنی اسرائیل که ای آنان که دوست میدارید بدی را
و قرار گرفته اید بر آن اگر باز نایستید مسخ میکنم شما را بصورت میمون و خوک
ای عیسی بگو بظالمان بنی اسرائیل که فرمان دهان که بر میکنند از ترس من و شما
بنده اشهر او [illegible] میکنید آیا آمده است شما را اینکه بیزار کرده باشم شما را
از آتش یا آنکه نزد شما است امانی از عذاب من یا آنکه متعرض میشوید عقوبت
مرا پس قسم بذات خود که البته بگردانم شما را مثل از برای آیندگان علیه است
یعنی آنکه با ایشان مثل زنند و از حال ایشان تا ابد عبرت گیرند پس وصیت می
کنم ترا ای پسر مریم باکره بتول بسید پیغمبران و دوست خود که او احمد است
صاحب شتر سرخ و روی مانند ماه که تابنده است نور آن پاک دل او
سخت است بر خصومت و صاحب حیا و صاحب کرم است و بدرستی که او رحمت است
از برای عالمیان و آقای فرزندان آدم است روزی که ملاقات میکند مرا
و گرامی ترین پیغمبران است بسوی من و نزدیکترین پیغمبران است بمن از
عرب و امین است حکم کننده بدین من صبر کننده است در باره من جهاد
کننده است با مشرکان بدست خود از برای دین من ای عیسی امر میکنم ترا
بانکه خبر دهی بان پیغمبر بنی اسرائیل را و امر کنی ایشان را که او را تصدیق کنند
و باو ایمان آورند و او را پیروی و یاری کنند عرض کرد عیسی که ای پروردگار من
کیست آن پیغمبر تا آنکه بپسندم او را چنین پسندیدنی فرمود که محمد رسول

خداست

خداست صلی الله علیه و آله بسوی همه مردمان نزدیک تر است از همه ایشان بمن
بحسب منزلت و حاضرتر است در شفاعت و از همه ایشان خوشحال و گرامی تر
پیغمبری است و خوشا بحال امت او اگر ملاقات کنند مرا بر سنت و طریقه او
میکنند او را اهل زمین و طلب آمرزش میکنند از برای او اهل آسمانها امینی
صاحب میمنت و پاکیزه است پاکیزه شده و هر چیز با او ماند که است نزد من
در آخر الزمان هر گاه بیرون آید بیاورد آسمان بارانهای خود را مانند ها
مثل و بیرون آورد زمین شکوفه خود را تا آنکه به بینند برکت او و برکت
ده از برای ایشان در آنچه بگذارد دست خود را بر آن بسیار است زنان
او و کم است اولاد او و ساکن مکه و مکرم است در موضع اساس حضرت ابراهیم
ای عیسی دین او حنیفیت است و قبله او یمانیه است و او از گروه من است و من با
اویم پس خوشا بحال او و پس خوشا بحال او و از برای او است کوثر و مقام اکبر در
جنات عدن زندگانی میکند بزرگوار کسانی و قبض روحش میشود در حالی
که شهید باشد از برای او حوضی است که بزرگتر است از ما بین مکه تا آنجا که آفتاب
طلوع میکند آن حوض از شرابی است مثل رنگ مهر شده و از آن حوض است
ظرفها بعدد ستارهای آسمان و کوزها بعدد کلوخهای زمین خوشگوار است
کورها او است از همه انواع میوه ها و بهشت است هر کس بیاشامد
از آن شربتی را تشنه نشود هرگز و این از بهره ایست که من باو داده ام و فضیلتی است
که باو بخشیده ام زمانی از زمانهای جاهلیت فاصله شود در میان تو و او و موافقت
پنهان و آشکارا او و سخن او کردار او امر میکند مردم را که با آنچه ابتدا
کند خود با ایشان بآن دین او جهاد است در دشواری و آسانی اطاعت می
کنند از برای او شهرها و خضوع میکند از برای او صاحب روم بر دین ابراهیم است
نام خدا می برد در وقت خوردن طعام و فاش میکند سلام را و نماز میکند در آن
وقت که مردم در خوابند از برای او هر روز پنج نماز است پی در پی میخواند مردم را

بسوی تو مناجات نداکردن لشکریان و در حال حرب باشد ایستاده اند و تکبیر
و ختم میکند بسلام و مساوی میکند قدمهای خود را و دستها را چنانچه مساوی
میکنند ملائکه قدمهای خود را و خشوع و خضوع میکند از برای من دل او و نور
او نور در سینه اوست و حق جنبیدن او و بوی حق است هر کجا که بوده باشد اصل
او یتیم است بیند اند پاره از زمان عمرش که چه افتاده شده است با و خواب
میبرود و چشم او و خواب نمی برد دل او و از برای اوست شفاعت و برات
او بر پا شود روز قیامت و دست من بالای دستهای ایشان است پس هر کس بشکند
عهد را پس شکسته است مگر بر ضرر نفس خود و هر کس وفا کند با آنچه عهد کرده است
وفا کنم از برای او بهشت پس امر کن ظالمان بنی اسرائیل را که مندرس نکنند کتاب
او را و تغییر ندهند سنت او را و بخوانند بر او سلام را پس بدرستی که از برای
اوست بحسب ترک شأن عظیم ای عیسی هر چه ترا از نزدیک کند بمن پس ترا
بر آن دلالت کردم و هر چه ترا دور کند از من پس ترا از آن نهی کردم پس
طلب کن از برای [illegible] خود یعنی خیر خود را ای عیسی بدرستی که دنیا شیرین است و
این است و جز این نیست که بکار داشتم ترا در دنیا و دوری کن در آن از آنچه
ترا از آن نهی کردم و فرا گیر در آن آنچه را که بتو بخشیدم از حلال تر و پاکیزه
ترین مالها ای عیسی نظر کن در عمل خود مثل نظر کردن بنده گناهکار خطاکار و
نظر مکن در عمل دیگران مثل پروردگار ایشان تا رغبت باشی در دنیا و رغبت
مکن در آن که هلاک میشوی ای عیسی تعقل و تفکر کن و نظر کن در اطراف زمین
که چگونه بوده است عاقبت ظالمان ای عیسی هر چه را که وصف کردم از برای
تو نصیحت است و همه سخن من بالحق است و منم خداوند حق ظاهر پس بگویم سخن
حق اگر معصیت کنی مرا بعد از آنکه خبر کردم ترا نیست از برای تو بعد از من نه
دوستی و نه یاوری ای عیسی ذلیل کن دل خود را بترس و نظر کن بکسیکه از تو
پائین تر است و نظر مکن بکسیکه از تو بالاتر است و بدان که سر هر گناه و خطائی

محبت دنیا است پس دنیا را دوست مدار که من آن را دوست نمیدارم ای عیسی پاکیزه
کن از برای من دل خود را و بسیار یاد کن مرا در خلوتها و بدان که شادی من
اینست که تملق کنی مرا و در این باب چون زندگان باش که بجای آوری نه چون
مردگان که ترک کنی ای عیسی چیزی را با من شریک مکن و از من حذر کن و
گول مخور و صحت و تندرستی و شک نبر در نفس خود پس بدرستی که دنیا مثل
سایه ایست بهر طرف شوند و آنچه بعد آورد از این دنیا مثل آنچیزیست که گذشته
کرده است پس رغبت کن در عملهای شایسته و کوشش کن مثلهای کوشش خود
و با حق باش هر کجا که باشد و اگر چه پاره پاره شوی و با آتش سوزانیده شوی
پس کافر مشو بمن بعد از معرفت و مباش با نادانان پس بدرستی که هر چیزی می
باشد یعنی در آخرت با آنچیزی که با اوست یعنی مقدار دنیا غرض آنکه حشر هر کسی
با همان چیز است که در دنیا مصاحب او و با او بوده ای عیسی بریز اشکهای چشم
خود را از برای من و خشوع کن از برای من بقلب خود ای عیسی استغاثه کن بمن
در حالتهای سختی پس بدرستی که من بفریاد میرسم صاحبان حزن و اندوه را و اجابت
میکنم مضطرین را و منم ارحم الراحمین مترجم گوید اینکه فرموده بیدار باش
در ساعتهای غفلت مراد ساعاتی است که مردم در آنها غافلند و آن ساعتهائیست
که اشاره فرموده است خداوند با آنها بقول خود که فسبحان الله حین تمسون و
حین تصبحون و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود شیطان پهن میکند
لشکر خود را طایفه در شب تا غروب تا بعد طرف شدن شفق و طایفه از
طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که این دو ساعت ساعت غفلت است و اینکه فرموده بچش چیزی را که مزه آن
رفته باشد غرض آنکه چون چیزی عمر آن رفته باشد لذت نمی بخشد که بیشتر
از این مزه را شناخته است پس چنین است حال دنیا که چون زایل شود مثل چیزیست
که پیش از این مزه را شناخته است پس بچش آنرا تا بینی حال دنیا را که عنقریب زایل

شود و نفعی نبخشد یا غرض انکه تا ولکن طعامهای پر شیب لذت و اکر مزه انها
دختر باشد از برای مشقت نفس و فه هد در دنیا و دیگر احتمالات نیز دارد
و اینکه فرمود که نبینی تو مکروه همین ساعت غرض انکه تا وقتی که طعامهای پر شیب
بی لذت را انچه فرضا یقین است همین است چه انکه شاید که در ساعتی دیگر
اجل تو اید و غرض از بودن نهاد در خوانهای بنی اسرائیل محبت ایشانست و یا دادن
مال و مثال آن را چه هر کس در هر چه دل بندد که بخدا مربوط نباشد
و فرمان خدا را در باره آن فرو گذارد همان باشد که ان را پرستیده باشد
نه خدا را و این از معقول و منقول ظاهر است و اینکه فرمود دهل و دنبیدی از آن غرض بعضی
دیگر انست چه انکه ظاهر است که انحضرت منزه از انست و احتمالی دیگر هم دارد
که فهم ان با عبارت فاتت و اینکه فرمود بیدار مکر دان معصیت کار را و متنبه
مساز کسی را که مشغول بلهویات باشد که شاید در کتاب خدا فی چنان کفته است
این دو فقره از باب ایاک اعنی است که مراد از ان خلاف انست چنانچه میفرماید
فذرهم فی غمرتهم حتی حین فذرهم فی خوضهم یلعبون افانت تسمع الصم او
تهدی العمی و هم چنین نظایر این ایات لکن استیقاظ در لغت بمعنی بیدار
شدن است نه بیدار کردن و بنابر این معنی چنان شود که بیدار مشو در حال
معصیت و متنبه مشو در حال لهو و شاید مراد ان باشد که معصیت مکن و
مشغول بلهو مشو چه انکه هرگاه شخصی مشغول معصیت شود ان را پیشه
خود قرار دهد بیدار شدن و تنبه او بلکه سایر افعال او در حال معصیت خواهد بود
و این معنی انا قل دو در تر است اگرچه بحسب لفظ نزدیکتر است والعلم عند الله
و اینکه فرمود بلاد او بماند است غرض انکه مکه است چه انکه مکه از تهامه است
و تهامه ساحل است و تهامه از ارض یمن است چنانچه صاحب نهایه کفته است
مرویست از حضرت صادق که فرمود که هرگاه قرار کیرند اهل آتش
در آتش بیابند شما را و از شما احدی را نه بینند پس بعضی بعضی کویند که مالنا

لانری رجالا کنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار
یعنی چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که می شمردیم ایشان را در دنیا از اشرار
ایا فرا کرفتیم ایشان را ریشخند یعنی با انکه مستحق بودند و از اهل حق بودند
با انکه در نا کشتند و میل کرده است از ایشان چشمهای ما فرمود انحضرت که اینست
قول خدا عز و جل که ان ذلک لحق تخاصم اهل النار یعنی این سخن حق است
که ان خصومت اهل آتش است فرمود خصومت میکنند در باره شما در باره
انچه می کفتند در دنیا و دنیا نیز و خواب کرده است یعقوب بن شعیب از انحضرت
که فرمود که ای یعقوب چه کسانند انانی که شما ایشان بر شما بخیرات کفت
عرض کردم فدای تو شوم همه ایشان چانند فرمود آیا میدانی ای یعقوب که ایا
انچه جنرات عرض کردم نه فدای تو شوم نمیدانم فرمود بدرستیکه شیطان
خواندند ایشان را پس اجابت کردند و امر کرد ایشان را پس اطاعت کردند و خوانده
شما را پس اطاعت نکردید پس بر انکیختند و شورانیدند ایشان را بر شما
روایت کرده است معویة بن عمار از حضرت صادق که انحضرت فرمودند
هرگاه ببیند مرد در خواب ناخوشی را پس بگرداند از طرفی که بر ان خوابیده است
بطرف دیگر و بگوید انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا و لیس
بضارهم شیئا الا باذن الله پس بگوید عذت بما عاذت به ملائکة الله
المقربون و انبیاؤه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رایت و من
شر الشیطان الرجیم   مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که رسول
خدا فرمود بفاطمه علیها السلام در باره انخوابی که حضرت فاطمه صلوات
الله علیها دیده بود که بگو ای فاطمه اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون
و انبیائه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رایت فی لیلتی هذه ان یصیبنی
منه سوء او شئ اکرهه پس بکردان جانب چپ سه مرتبه
مرویست از حضرت صادق که فرمودند که هرگاه خواسته باشد یکی از شما

کسوال نکند از برادر مؤمن خود چیزی را مگر آنکه با او عطا فرماید پس با بلا زده
مردم فانوس شود و امیدی نداشته باشد مگر نزد خداوند جل ذکره پس
هرگاه بداند خدا این حال را از قلب او و سؤال نکند از خدا چیزی را مگر آنکه باو
عطا فرماید پس حساب را از خود بگیرید پیش از آنکه حساب از شما گیرند پس بدرستی
که برای روز قیامت پنجاه موقف است مقدار هر موقفی هزار سال پس تلاوت
فرمود این آیه را که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة ونیز
مرویست از آنحضرت که فرمود هرکس خواسته باشد سفر کند پس سفر کند
در روز شنبه زیرا که اگر در روز شنبه سنگی از کوه بغلطد خداوند آنرا بجای
خود برگرداند و هرکس حاجتهای او برنیاید طلب کند آنها را در روز سه شنبه
زیرا که آن روزیست که نرم گردانید خداوند آهن را از برای حضرت داود
ونیز از آنحضرت مرویست که فرمود مثل مردمان در روز قیامت هرگاه باشند در
حضور پروردگار عالمیان مثل تیرهاست که در جعبه بوده باشد که ندارند از دیبان
مگر همان قدر را که پای خود را گذاشته اند مثل تیر در جعبه که حرکت نمیتوانند کرد نه ازجای
باین طرف و نه بآن طرف ونیز بهمین اسناد از حفص مرویست که گفت دیدم حضرت
صادق علیه السلام که در باغستانهای کوفه داخل شدند تا آنکه رسیدند بدرخت
خرمائی پس تجدید ایشان درخت وضو ساختند و رکوع و سجود کردند و شمردم
که در سجود پانصد تسبیح گفتند پس تکیه بآن درخت خرما کردند و دعائی چند
تلاوت فرمودند بعد از آن فرمودند ای حفص بخدا قسم که این همان درختی است
که خداوند در باره آن بمریم علیها السلام فرموده که وهزی الیک بجذع النخلة تساقط
علیک رطبا جنیا یعنی حرکت ده تنه درخت خرما را که میریزد بر تو خرمای چیده بسوی خود
شده را ونیز حفص از آنحضرت روایت کرده است که فرمود حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام که سخت است تحصیل مؤنت دنیا و آخرت اما مؤنت دنیا پس دراز نکنی
دست خود را بسوی چیزی از آن مگر آنکه می یابی فاجری را که بر تو پیشی گرفته است

بسوی

بسوی آن و اما مؤنت آخرت پس نمی یابی یاوری را که تو را اعانت کند
بر آن و از یونس بن عمار مرویست که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمودند هر آن
مؤمنی که شکایت کند حاجت و مضرت خود را بسوی کافری یا کسیکه با او در دین
مخالف باشد پس گویا شکایت خدا برده است بسوی دشمنی از دشمنان خدا
و هر آن مرد مؤمنی که شکایت کند حاجت و مضرت خود را بسوی مؤمنی مثل
خود شکایت خود را بسوی خدا برده است ونیز از آنحضرت مرویست که فرمود
وحی فرستاد خداوند بسوی سلیمان بن داود علیه السلام که بدرستی که نشانه مرگ
تو اینست که درختی در بیت المقدس بیرون آید که نام آن درخت خرنوبه باشد
پس نگاه کرد روزی حضرت سلیمان ناگاه دید که درخت خرنوبه از بیت المقدس
برآمده پس باو فرمود که چه نام داری گفت خرنوبه آنحضرت بمحراب عبادت آمد
و ایستاده تکیه بر عصای خود فرمود پس در همان ساعت قبض روح مبارکش شد
و جن و انس مشغول بخدمت و سعی در امور آنحضرت شدند چنانچه سابق
بودند و ایشان گمان می کردند که آنحضرت زنده است و نمرده است و در صبح و شام
می آمدند و می رفتند و آنحضرت بر جای خود ایستاده و بر قرار بود تا آنکه ارضه
عصای آنحضرت را خورد پس عصا شکست و آنحضرت بر زمین افتاد اینست معنی
قول خداوند عز و جل که میفرماید فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون
الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین یعنی چون بر زمین افتاد حضرت سلیمان
ظاهر شد از برای آدمیان که اگر جنیان غیب می دانستند درنگ نمیکردند
در عذاب خوار کننده و از حضرت امام محمد باقر منقولست که فرمود خبر داد مرا
جابر بن عبد الله که مشرکان چنان بودند که هرگاه در دور کعبه برسول خدا
صلی الله علیه وآله میگذشتند یکی از ایشان سر و پشت خود را خم میکرد و سر
می انداخت و سر خود را بجامه می پوشید تا آنحضرت او را نه بیند پس فرو
فرستاد خداوند عز و جل این آیه را که الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه الا

حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون وما یعلنون یعنی بدان بدرستی که ایشان
خم میکنند پشت وسینه خود را تا آنکه خود را از پیغمبر مخفی دارند بدان که در وقتی
که می پوشانند خود را بجامهای خود میداند خداوند پوشیده وآشکار ایشان را
ونیز از آنحضرت مرویست که فرمود بدرستی که خداوند عز وجل خلق کرد
بهشت را پیش از آنکه خلق کند آتش را وخلق کرد طاعت را پیش از آنکه خلق کند معصیت را
وخلق کرد رحمت را پیش از غضب وخلق کرد خیر را پیش از شر وخلق کرد
زمین را پیش از آسمان وخلق کرد زندگی را پیش از مرگ وخلق کرد آفتاب را
پیش از ماه وخلق کرد نور را پیش از ظلمت واز حضرت صادق علیه السلام
منقول است که پیغمبر فرمود بدرستی که خداوند خلق کرد خیر را در روز یکشنبه و
نبود که خلق کند شر را پیش از خیر ودر روز یك شنبه ودوشنبه خلق کرد
زمینها را وخلق کرد روزی اهل آنها را در روز سه شنبه وخلق کرد آسمانها را
در روز چهارشنبه وپنجشنبه وخلق کرد روزی اهل آنها را در روز جمعه و
اینست قول خداوند عز وجل خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام
یعنی آفرید خداوند آسمانها وزمین را وآنچه در میان آنهاست در شش
روز و زراره روایت کرده است که سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام از قول
خداوند عز وجل که حکایت میفرماید از سخن شیطان لاقعدن لهم صراطك
المستقیم ثم لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم ولا
تجد اکثرهم شاکرین یعنی می نشینم از برای اغوای بندگان تو بر راه راست تو پس
می آیم بسوی ایشان از پیش روی واز پشت سر واز طرف راست واز طرف چپ
ایشان ونمی یابی بیشتر ایشان را شکر کننده پس آنحضرت فرمودند که ای زراره قصد
نکرده است شیطان مگر تو ویاران تو را واما دیگران پس فارغ شده است از آنها
روایت کرده است ولید بن ولید خثعمی که داخل شد یحیی بن سابور بر حضرت
صادق علیه السلام از برای وداع آنحضرت پس آنحضرت با او فرمودند که بخدا قسم که شما

برحق

برحقید ومخالفان شما بر باطلند وبخدا قسم که شك ندارم در رفتن
شما بسوی بهشت وهر آینه امیدوارم که روشن گرداند خداوند چشمهای
شما را در این نزدیکی ونیز مرویست از ابو بصیر که گفت عرض کردم
بخدمت آنحضرت که جعلت فداك آیا میدانی آنکس را که رد کند بر من این
امر را مثل آنکه رد کرده که بر شما فرمود ای ابو محمد هر کس رد کند بر شما این امر را
پس او مثل کسی است که رد کند بر رسول خدا وبر خداوند تبارك وتعالی
ای ابو محمد بدرستی که هر که بمیرد وبا این امر باشد شهید مرده است گفت عرض کردم
که اگرچه بر فراش خود بمیرد فرمود بلی بخدا قسم اگرچه بمیرد بر فراش خود
زنده است که روزی داده میشود نزد پروردگار خود ونیز منقولست
از حبیب که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود بخدا قسم که هیچکس
دوست تر نیست بسوی من از شما ومردم رفتند در راههای متفرق پس بعضی
از ایشان فراگرفتند رأی خود را وبعضی از ایشان پیروی کرده است خواهش
نفسانی خود را وبعضی از ایشان پیروی کرده است روایت را وشما گرفته اید
امری را که اصلی دارد پس بر شما باد بورع وسعی وکوشش یعنی در دین خود و
حاضر شوید جنازه را وعیادت کنید بیماران را وحاضر شوید با قوم خود
در مسجدهای خود و[illegible] نماز را [illegible] مردی از شما که همسایه او حق او را
بشناسد واو حق همسایه خود را نشناسد ونیز روایت کرده است مالك جهنی
که آنحضرت بمن فرمودند ای مالك آیا راضی نیستید که نماز کنید وزکوة دهید و
باز دارید یعنی نگاه دارید دست وزبان خود را از مخالفان وداخل شوید
بهشت را ای مالك بدرستی که نیست هیچ قومی که اقتدا کنند به پیشوا وامامی
مگر آنکه او لعنت کند بر ایشان در روز قیامت وایشان بر او لعنت کنند مگر شما
وهر که بر حال او مثل حال شما باشد ای مالك بخدا قسم که کسیکه بمیرد از شما بر این
امر هر آینه شهید مرده است مثل کسیکه بشمشیر در راه خدا جهاد کند و[illegible]

کرده است بشیر کناسی که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود صله کردید
شما و مردم قطع صله کردند و دوست داشتید شما و دشمن داشتند مردم و
شناختید شما و انکار کردند مردم با آنکه آن حق است بدرستی که خداوند
گرفت محمد را صلی الله علیه و آله بنده پیش از آنکه او را به پیغمبری گرداند و بدرستی
که علی بود بنده خالص از برای خداوند عز و جل پس نصیحت کرد او را خدا و دوست
داشت خدا را عز و جل پس دوست داشت او را خداوند عز و جل بدرستی که حق
ما در کتاب خدا ظاهر است از برای ماست خالص مال و از برای ماست
انفال و ما بنده که واجب گردانیده است خداوند عز و جل اطاعت ما را و شما
اقتدای کنید بکسی که معذور نیستند مردم از ندانستن او و فرمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله که هر کس بمیرد و امام خود را نداشته باشد بمیرد مردن
جاهلیت بر شما باد باطاعت پس بتحقیق که دیدید اصحاب علی را علیه السلام بعد
از آن فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در آن بیماری که برحمت
خدا رفت که بخوانید از برای من دوست مرا پس فرستادند عایشه و حفصه
بسوی پدران خود چون آمدند حضرت روی مبارک خود را گردانید
باز فرمودند بخوانید از برای من دوست مرا باز فرستادند بسوی پدران
خود چون آمدند حضرت روی مبارک گردانیدند باز فرمودند بخوانید
از برای من دوست مرا پس آن دو نفر گفتند که آنحضرت ما را دید اگر ما را
اراده کرده بود با ما سخن میگفت پس عایشه و حفصه کس را بطلب علی فرستادند
چون آنحضرت آمد خود را بر روی آنحضرت انداخت و با او مکرر حدیث میفرمود
تا آنوقت که فارغ شد ملاقات کردند آنحضرت را آن دو نفر و عرض کردند
که چه حدیث بتو فرمود فرمود که حدیث گفت هزار در باب از علم که از هر بابی
هزار باب گشاده میشود   روایت کرده است عمر بن یزید که عرض کردم
بحضرت امام رضا علیه السلام که مردم روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

هرگاه

هرگاه بجائی تشریف میبردند وقت بازگشتن از راهی دیگر مراجعت میفرمودند
آیا چنین میکرد آنحضرت فرمودند بلی من هم بسیار میکنم تو هم بکن پس فرمود
که این باعث زیادتی روزی تو میشود   روایت کرده است محمد بن
الفضیل از حضرت کاظم علیه السلام که گفت بآنحضرت عرض کردم فدای تو شوم
بمن میرسد از یکی از برادران من خبری که آن را ناخوش دارم چون از او می پرسم
انکار میکند با آنکه جمعی ثقه بمن خبر داده اند پس آنحضرت بمن فرمودند ای
ابو محمد تکذیب کن گوش و چشم خود را در برادر خود را تکذیب کن پس اگر
شهادت دهند و قسم یاد کنند نزد تو پنجاه نفر و برادر تو بتو سخنی گوید
او را تصدیق کن و ایشان را تکذیب کن اذاعه مکن بر او چیزی را که عیب
او باشد و هدم مروتش کند که اگر کنی باشی از آنجماعت که فرموده است خداوند چنین
در کتاب خود که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم
عذاب الیم یعنی بدرستی که آنجماعتی که میخواهند دوست میدارند که شایع شود
فاحشه در میان مؤمنان از برای ایشانست عذابی دردآورنده
روایت شده است از حضرت باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند هر کس متولد شود
در اسلام و آزاد باشد پس او عربی است و هر کس از برای او عهدی باشد
پس وفا شود بعهد او از آزاد کرده های رسول خداست و هر کس داخل شود
در اسلام از روی رغبت پس او مهاجر است   مترجم گوید که
غرض از آنکه او را عهدی باشد معاهدین و اهل ذمه اند پس چنانچه با
بعهدی که اهل اسلام با ایشان کرده اند وفا کنند و مال و خون ایشان
بحکم رسول خدا مباح نکنند پس گویا رسول خدا ایشان را آزاد کرده است و
و از حضرت صادق علیه السلام روایت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که هر کس صبح و شام کند و در نزد او سه چیز باشد پس نعمت
دنیا برای او تمام است هر کس صبح و شام کند و بدن او بعافیت باشد و دل او امن باشد

وقوف روز و شب در پیش باشد پس اگر جهان میان دو نفر باشد که اسلام است
پس بعثت دنیا و آخرت برای او تمام است   و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمود بمردی که با او سخن بسیار فرموده بود که ای مرد چه چیز که چلت بشماری
سخن را بیان که خداوند عز و جل مبعوث نکرده است پیغمبران را در وقتی که مبعوث
کرده است که با ایشان طلا و نقره باشد ولکن مبعوث ساخته است ایشان را بسخن
و نشناسانده است خداوند خود را بخلق خود مگر بسخن و دلالتها و نشانها و همچنین
استاد از آنحضرت روایت شده است که رسول خدا فرمود که خلق نکرده است خداوند
عز و جل هیچ خلقی را مگر آنکه خلقی دیگر برو امیر و غالب گردانیده است و این
از آنکه چون خداوند تبارک و تعالی آفرید دریاهای پایین را فخر کردند و طغیان
نمودند و موجها بر داشتند و گفتند که چیست که بر ما غالب آید پس خداوند زمین
آفرید و آنرا بر پشت دریاها گسترانید پس زمین فخر کرد و گفت چه چیز است
که بر من غالب آید پس خلق کرد خداوند کوهها را و قرار داد آنها را بر پشت زمین
مانند میخها تا آنکه حرکت ندهد زمین آنچه را که بر آن قرار گرفته است پس
ذلیل شد زمین و آرام گرفت پس کوهها فخر کردند بر زمین و مرتفع شدند
و خود را کشیدند و گفتند چه چیز بر ما غالب آید پس آفرید خداوند آهن را
که برید کوهها را پس آرام گرفتند کوهها و ذلیل شدند پس آهن فخر کرد بر کوهها
و گفت چه چیز بر من غالب آید پس آفرید خداوند آتش را که گداخت آهن را
پس ذلیل شد پس آتش زبانه کشید و صدا داد و فخر کرد و گفت چه چیز است
که بر من غالب آید پس خلق کرد خداوند آب را که خاموش کرد آتش را پس ذلیل
شد بعد از آن آب فخر کرد و طغیان نمود و گفت چه چیز بر من غالب میشود
پس خلق کرد خداوند باد را که بحرکت آورد موجها را و برانگیزانید آنچه
که در قعر او بود و نگاهداشت آنرا از جریان پس ذلیل شد آب بعد از آن
باد فخر کرد و سخت وزید و دامنها کرد از باد و عمر باد پس ذلیل شد باد بعد از آن

دامنهای خود را و گفت چه چیز بر من غالب آید پس خلق کرد خداوند انسان را که بنا کرد ابنیه و حیله و کار ... فرا گرفت چیزها که محفوظ باشد از باد

ایشان طغیان کردند و گفتند که قوت کیست از ما سخت تر باشد پس خلق کرد خداوند
مرگ را که بنا و غالب آمد بر ایشان ذلیل شد بعد از آن موت فخر کرد خداوند
عز و جل فرمود فخر مکن که ذبح میکنم ترا ما بین دو طائفه اهل جنت و جهنم
بعد از آن زنده نمیکنم ترا هرگز که کسی بتو امید داشته باشد یا از تو خوف
و فرمود نیز که حلم غالب می آید بر غضب و رحمت غالب می آید بر سخط و صدقه
غالب می آید بر گناه پس فرمود حضرت صادق ع که چه قدر شبیه است این
بچیزهائی که بر غیر خود غالب آید   و نیز مرویست از حضرت صادق ع
که فرمود مردی آمد بسوی پیغمبر ص و عرض کرد که یا رسول الله وصیتی بمن فرما
رسول خدا با او فرمود که آیا قبول میکنی وصیت را اگر ترا وصیت کنم تا آنکه
سه مرتبه آن سخن را فرمود و در هر مرتبه آن مرد میگفت بلی یا رسول الله
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که وصیت میکنم ترا که هرگاه قصد
امری کردی ملاحظه کن عاقبت او را پس اگر صلاح باشد بکن آنرا و اگر گمراهی
باشد آنرا وا گذار و نیز همین سند پیغمبر فرمود که رحم کنید عزیزی که ذلیل شده
باشد و غنیی را که فقیر شده باشد و عالمی را که ضایع شده باشد در میان
نادانان و نیز همین سند از حضرت صادق ع مرویست که روزی باصحاب خود
فرمود که عیب کسی نکنید که روی دوستی بشما داشته باشد و او را بر بدی
او مطلع نکرده اینکه خجل شود زیرا که اینها از اخلاق رسول خدا ص و از اخلاق
دوستان آنحضرت و نیز فرمود هر چیزی که بدانی از برای میزان بیرون است که آنرا
ادبا است نه مال زیرا که مال تمام میشود و ادب باقی میماند گفت مسعده راوی
حدیث که غرض آنحضرت از ادب علم بود و نیز فرمود که هر که ملک زاده شود و هم
خود در رود پس قرار ده یک روز از برای تحصیل ادب تا استعانت
بجوئی بآن بر روز دیگر خود پس با آن عرض شد که چه چیز است آن استعانت
فرمودند که تو نگیری که نمی فهمی را بعقب بیندازی و آنرا محکم کنی و نوشت

حضرت صادق علیه السلام بودی که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد پس بدرستی که شائق
رغبت بکند در آنچه مؤمنان بآن سعادتمند شده اند و صاحب سعادت پند
بگیرد و ببیند چه هیچکاری را که چه از آن پند منتفع و دانا باشد
روایت کرده است محمد بن مسلم که حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود که ای پسر مسلم
مردم همه اهل دنیا متغیر نشوند اگر شما مخفی داشتید آنچه را که خدا دوست
میدارد ای پسر مسلم بدرستی که خداوند تبارک و تعالی بجهة مهربانی کرده است
شما را قرار داده است از برای شما شیعه را عوض که بیشتر آن مترجم گوید
که غرض آنحضرت ظاهرا از مخفی داشتن طایفه اول آنچه را که خدا دوست
میدارد آن باشد که در پنهان اعتقاد کردند و بآن عمل نمودند لیکن در ظاهر
بروز ندادند و از مردم تقیه نمودند که بروش ایشان سلوک کردند و غرض
از مخفی داشتن طایفه دویم آنچه را که خدا دوست میدارد کتمان کردن ایشان
حق را باشد چنانچه مخالفان میکردند و بودن ایشان از اهل دنیا بجهة آنست
که بعلم خود خدا را قصد نکردند و از روی عصبیت و لجاج از دین بیرون
رفتند   روایت کرده است معمر بن خلاد که حضرت امام رضا بمن
فرمودند که مامون گفت ای ابو الحسن کاش می نوشتی بعضی از آنها که فرمان
تو را می برند در این نواحی که بر ما یاغی شده اند فرمود که با او گفتم یا امیر المؤمنین
اگر وفا بعهد خود کنی من نیز بعهد خود وفا کنم زیرا داخل شدم در این امری که داخل
شدم مگر بشرط آنکه امر و نهی نکنم و نصب و عزل نکنم و این امری را که در آن
داخل شدم هیچ بر نعمت من نیفزوده و من در مدینه بودم و نوشته من در
شرق و غرب عالم نافذ بود و بر درازگوش خود سوار میشدم و در کوچهای
مدینه میگذشتم و هیچکس در مدینه عزیزتر از من نبود و نبود در مدینه
کسیکه حاجتی از من طلب کند که بجا نیاوردن آن مرا ممکن باشد مگر آنکه برمی آوردم
از برای او پس مامون بمن گفت که من وفا بعهد خود میکنم مترجم گوید که غرض آن

رضا مرساخته اند آنچه را که مردم دوست
میدارند و دیگران ظاهر ساختند
آنچه را که خدا را غضب میآورد و
مخفی داشتند آنچه را که خدا دوست
میدارد ۹

حضرت

حضرت آن بود که قبول نکردم ولیعهدی تو را و داخل در آن نشدم مگر با آنکه
تصرف در امری نکنم پس چنانچه بآن شرط و عهد وفا میکنی من نیز بعهد خود
که ولیعهدیست وفا میکنم   از حضرت صادق منقولست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود حقیست ثابت بر مردم مسلمان هر گاه اراده سفری
داشته باشد که برادران دینی خود را مطلع کردانند و حقیست ثابت بر برادران دینی
که هرگاه از سفر آید بدیدن و زیارت کنند و نیز از آنحضرت منقولست که رسول
خدا فرمود که دو خصلت است که امتحان شده اند بیشتر از مردم در آن دو خصلت
یکی صحت است و دیگری فراغت و امنیت و نیز از آنحضرت منقولست که امیر
المؤمنین فرمود که هر کس خود را در معرض تهمت در آورد پس ملامت نکند
کسی را که ظن بد باو برد و هر کس سر خود را پوشاند اختیار از دستش بیرون
نرود   از موسی بن جعفر منقولست که گفت پدرم فرمود که در بهشت
نهریست که نام آن نهر جعفرست در طرف راست آن نهر دری سفید است که هزار
قصر در آنست که در هر قصری از آنها هزار قصر است از برای محمد و آل محمد صلی
الله علیه و آله و در طرف چپ آن نهر خانه زرد رنگیست که در آن هزار قصر است
و در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که فرمود بهم نرسیدند هرگز دو گروه اهل باطل بکرو
انکه فتح و ظفر با آن طایفه بود که با اسلام نزدیکتر بود روش و سلوکش با اهل
اسلام نیکوتر بود و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود خلق شده است طالب
دوستی کسیکه نفع رسانند و دشمنی آنکه با آنها ضرر رسانند   روایت
کرده است علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر که آنحضرت فرمود که فرستاد
مرا پدرم بنزد کواهی پس فرمود ای پسر که من بدرستی که پدرم محمد بن علی
دستم را گرفت چنانچه من دست تو را گرفتم و فرمود که پدرم علی بن الحسین
دستم را گرفت و فرمود ای پسرک من خوبی کن بهر کس از تو طلب کند پس اگر

از اهل خیر باشد و استحقاق آن داشته باشد پس بجای خود صرف کرده و اگر
از اهل آن نباشد نخورد او را اهل خیری و اگر مردی شود دشنام دهد او از طرف راست
تو پس نگرد و بطرف چپ تو و عقد خواهی کند از تو عقد او را ببیند و از حضرت
باقر علیه السلام منقول است که فرمود هر چیزی از آب بود و عرش خدا مانند آب بود پس امر
کرد خداوند عز و جل آب را تا آتش ظاهر شد پس آتش را امر فرمود تا خاموش
شد پس دودی از آن برخاست و از آن دود خلق کرد آسمانها را و زمین را از
خاکستر آن خلق فرمود پس آب و آتش و باد خصومت کردند آب گفت من بزرگ
ترین لشکر خداایم باد گفت من بزرگترم آتش گفت من بزرگترم پس وحی کرد
خداوند بباد که تویی بزرگترین لشکر من حضرت صادق فرمود
که آمد زینب عطاره اهل بیت در زنان پیغمبر و دختران آنحضرت و همیشه عطر
و بوی خوش با ایشان میفروخت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد بر
در وقتی که او نزد ایشان بود پس باو فرمود که هرگاه تو بیایی خانهای ما خوش
بوی میشود عرض کرد یا رسول الله خانهای تو از بوی تو خوشبوتر است که
از بوی خوش و عطر من آنحضرت فرمودند که هرگاه عطر فروشی نیکو فروش و
غش مکن که این تقوی نزدیکتر است و بقاء مال را بیشتر میکند عرض کرد یا
رسول الله بشما سلم نفروختم چیزی همان آمدم تا بخدمت تو که سؤال کنم تو را
از عظمت خداوند عز و جل آنحضرت فرمودند جل جلال الله زود باشد که حدیث
گویم تو را از بعضی از این پس فرمود که این زمین با آنچه بر این زمین است در جنب
زمینی که در زیر آن است مثل حلقه ایست که در بیابان صاف افتاده باشد و این
دو زمین با آنچه در این دو زمین در آنست در جنب زمین سیم مثل حلقه ایست در
بیابان صاف و سیم نیز چنین است تا آنکه به هفتم زمین رسانید و این آیه را
تلاوت فرمود که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن و هفت زمین با آنچه
در آنها و بر آنها است بر پشت خروس مثل حلقه ایست در بیابانی صاف و آن خروس را

دوبالات

دو بال است بالی در مشرق و بالی در مغرب و پاهای آن در تا هر شد مخلوقات است
و خروس با آنچه در او و بر او است بر سنگ مثل حلقه ایست در بیابان صاف
و سنگ با آنچه در آن و بر آنست بر پشت ماهی مثل حلقه ایست در بیابان
صاف و هفت زمین و خروس و سنگ و ماهی با آنچه در آنها و بر آنها است
بر دریای تاریک مثل حلقه ایست در بیابانی صاف و هفت زمین و خروس و سنگ
و ماهی و دریای تاریک بر هوا ایستاده مانند حلقه ایست در بیابانی صاف و
هفت زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و هوای ایستاده بر ثری
مانند حلقه ایست در بیابان صاف و همه اینها با آنچه در اینها و بر اینها است در جنب
آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابانی و اینها همه با آسمان دنیا با آنچه در اینها
و بر اینها است در جنب آسمان دویم مانند حلقه ایست در بیابان صاف و این
دو آسمان با آنچه در اینها و بر اینها است در جنب آسمان سیم مانند حلقه ایست
در بیابان صاف و این سه آسمان با آنچه در اینها و بر اینهاست در جنب آسمان
چهارم مانند حلقه ایست در بیابان صاف تا آنکه رسید باسمان هفتم و همه
اینها با آنچه در اینها و بر اینهاست در جنب دریائی که باز داشته شده است از اهل
زمین مثل حلقه ایست در بیابان صاف و این هفت آسمان و دریا در جنب کوههای
تگرک مانند حلقه ایست در بیابان صاف و تلاوت فرمود این آیه را که و ینزل
من السماء من جبال فیها من برد یعنی فرو میفرستد خداوند از آسمان از کوهها
در آسمان تگرک را و این هفت آسمان و دریا و کوههای تگرک در جنب هوائی
که حیران میشود در آن وهمها مانند حلقه ایست در بیابان صاف و این هفت
آسمان و دریا و کوههای تگرک و هوا در جنب حجابهای نور مانند حلقه ایست
در بیابان صاف و این هفت آسمان با دریا و کوههای تگرک و هوا و حجابهای
نور در جنب کرسی مانند حلقه ایست در بیابان صاف پس تلاوت فرمود این
آیه را که وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم

یعنی کرسی خداوند گنجایش دارد آسمانها و زمین را و گران نیست مدبر را حفظ
آسمانها و زمین و اوست خداوند علی عظیم و این هفت آسمان و دریاها و کوهها
و هوا در جنب کرسی در جنب عرش مانند حلقه ایست در بیابان صاف و ملاء
فرمود این آیه را که الرحمن علی العرش استوی و در روایتی دیگر ذکر حجابها پیش
از هوا افتاده است که خداوند آن حیران است — روایت است از حضرت باقر ع
که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند پیش از اسلام بر مردی در طایف
آن مرد اکرام کرد آنحضرت را پس چون خدا آنحضرت را برسالت بسوی مردم مبعوث
کرد گفتند با آن مرد که آیا میدانی که کیست اینکه خدا او را برسالت بسوی مردم فرستاده
گفت نه گفتند که این یتیم ابو طالب محمد بن عبدالله است و این همانست که در طایف
در فلان روز بر تو وارد شد و تو او را اکرام کردی پس آن مرد بخدمت آنحضرت آمد
و سلام کرد و اسلام آورد پس عرض کرد یا رسول الله آیا می شناسی مرا آنحضرت
فرمودند که تو کیستی عرض کرد منم صاحب آن منزلی که در طایف در آن منزل فرود
آمدی در ایام جاهلیت در فلان روز پس ترا اکرام کردم حضرت با او فرمودند
خوش آمدی حاجتی داری سؤال کن عرض کرد دویست گوسفند با شبانهای آن
از تو سؤال میکنم حضرت امر فرمودند که آنچه را که سؤال کرده بود باو دادند
پس با صحابه خود فرمودند که چه بود بر این مرد که سؤال کند از من سؤالی که
پیرزنی از بنی اسرائیل بموسی کرد عرض کردند چه سؤال کرد پیرزن از موسی
فرمودند که وحی کرد خداوند بحضرت موسی که بردار استخوانهای یوسف را از مصر
پیش از آنکه بیرون روی و ببر بارض مقدسه شام پس سؤال کرد موسی از قبر
یوسف علیه السلام مرد پیری آمد و گفت اگر کسی قبر را بداند فلان زنی
خواهد بود پس موسی فرستاد بسوی آن زن چون آمد باو فرمود که آیا میدانی
قبر یوسف را عرض کرد بلی فرمود پس دلالت کن مرا بسوی آن و از برای تست
آنچه را طلب کنی آن زن گفت که دلالت نمیکنم بر قبر او مگر بحکم خود خواهش کنم و حکم

کنم موسی فرمود از برای تو باشد بهشت عرض کرد مگر بآنچه خود حکم کنم پس وحی
کرد خداوند عز و جل بموسی که ای موسی گران نباشد بر تو اینکه قرار دهی از برای او زن
حکم خودش را پس موسی با آن زن فرمود که حکم کن گفت آن زن که حکم من اینست
که با تو باشم در آن درجه که در روز قیامت در بهشت خواهی داشت پس حضرت پیغمبر
فرمودند که چه بود بر این مرد اگر از من سؤال میکرد آنچه را که پیرزن بنی اسرائیل
سؤال کرد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که زنی از انصار ما اهل بیت را
دوست میداشت و بسیار بزیارت ما می آمد پس روزی اراده کرده بود که
بزیارت ما آید که عمر بن الخطاب او را ملاقات کرده بود و با آن زن گفته بود کجا
میروی ای پیرزن انصار گفته بود که میروم بسوی آل محمد که بر ایشان سلام کنم
و عهد خود با ایشان تازه کنم و حق ایشان را بجای آورم پس عمر با او گفته بود که وای بر تو
ایشان در امروز حقی بر تو و بر ما ندارند حق ایشان همان در زمان پیغمبر بود اما
امروز ایشان را حقی نیست باز گرد آن پیرزن باز گشت تا آنکه وقتی بخدمت ام
سلمه آمد ام سلمه با او گفت سبب دور آمدن تو نزد ما چه بود گفت که من عمر بن الخطاب
ملاقات کردم پس با ام سلمه گفت آنچه را که عمر گفته بود و آنچه را که عمر با او گفته بود پس
ام سلمه با آن زن گفت که دروغ گفته است حق آل محمد همیشه بر مسلمانان واجب است تا روز
قیامت مروی است از برید عجلی که گفت سؤال کردم از حضرت باقر از قول خداوند عز
و جل ذکره و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون
یعنی بشارت میدهند بآنان که با ایشان ملحق نشده اند از عقب ایشان اینکه نیست
ترسی بر ایشان و ایشان محزون نمیشوند آنحضرت فرمود که آنجماعت شیعیان ما اند
در وقتی که روحهای ایشان به بهشت میرود و استقبال میکند کرامت خداوند عز
و جل را دانسته اند و یقین کرده اند که ایشان بر حق و بر دین خدا بوده اند پس بشارت میدهند
بآنان که با ایشان ملحق نشده اند از عقب ایشان از برادران ایشان از مومنان
که خوفی بر ایشان نیست و ایشان محزون نمیشوند — مروی است از حلبی که گفت

سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از قول خداوند عز و جل فیهن خیرات حسان
یعنی در بهشتها است زنهای خوب نیکو فرمود این زنان زنهای صالحهٔ مؤمنه
عارفه اند گفت عرض کردم حور مقصورات فی الخیام فرمود حور آن زنانی
سفید میان باریک اند که مستور شده اند در خیمههای در و یاقوت و مرجان از برای هر خیمه
چهار در است بر هر دری هفتاد کنیزک ایستاده دربان آن حوران اند و می آید
ایشان را هر روز کرامتی از جانب خداوند تا آنکه بشارت دهد خداوند عز
و جل با ایشان مؤمنان را روایت کرده است اصبغ بن نباته از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود از برای آفتاب سیصد و شصت برج است که
هر برجی از آنها مثل جزیرهٔ است از جزایر عرب و فرود می آید هر روز بر برجی از آن
برجها پس هر گاه غایب شود منتهی شود به سطح عرش پس دایم در سجده باشد
تا فردا پس باز گردانیده شود به موضع طلوعش و با آن دو ملک باشد که صیحه
بزنند و روی آفتاب با اهل آسمانها است و پشتش با اهل زمین است و
اگر روی آن با اهل زمین بود زمین با اهلش از شدت حرارت آن می سوختند
و معنی سجود آفتاب آنست که خداوند سبحانه و تعالی فرموده الم تر ان الله یسجد
له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و
الدواب و کثیر من الناس یعنی آیا نمی بینی که سجده میکنند از برای خداوند آنانی
که در آسمانها و زمین اند و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درخت و جنبندگان
و بسیاری از مردم مترجم گوید که غرض از برج آنهاست که حساب مینمایند اهل نجوم
تا سنه چه آنکه فلک را بر سیصد و شصت درجه تقسیم کنند و سجود آفتاب کنایه
از غایت خضوع و انقیادات چنانچه در آخر حدیث باین تفسیر فرموده
گفته است جابر بن یزید که حدیث فرمود مرا حضرت باقر هفتاد حدیث که از برای
احدی نگفتم و با هیچ نخواهم گفت پس چون آنحضرت از دنیا رحلت فرمود تحمل آن
شد بر من آن احادیث که آن آمد و سینهام تنگ شد پس خدمت حضرت صادق علیه السلام

و عرض کردم فدای تو شوم بدرستی که ... حدیث بمن فرمود که چیزی
از آنها بیرون نرفته است بسوی کسی و بیرون نخواهد رفت و امر فرموده است
مرا بکتمان آنها و حال بر من گران شده است و سینهٔ من با آنها تنگ شده است پس
چه میفرمائی فرمود ای جابر هرگاه سینهات تنگ شود بچیزی از آنها پس بیرون
رو بصحرا و گودی بکن و سر خود را در آن کن و بگو حدیث کرد مرا محمد بن علی
چنین و چنین حدیثی پس بکن آن گود را که زمین می پوشاند از برای تو
جابر گفت که چنین کردم پس سبک شد از من آنچه را که می یافتم از سنگینی روایت کرده
حارث بن مغیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود
هر آینه میگیرم شما را بگناه گناهکاران و چرا نگیرم مرا آنکه میرسد بشما از
مردی آنچه باعث عیب شما و معیبت شما است پس نزد او میروید و با او همنشینی میکنید و
سخن میگوئید پس میکند در نزد شما بدی و میگوید با جماعت بد تو نه از این مرد و اگر
آنکه شما منع و نهی میکنید ایشان را هر گاه از ایشان سخن ناخوشی بشما میرسید
نیکوتر بود از برای شما و من طلحة بن زید روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام
که فرمود در قول خدای عز و جل فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون عن
السوء یعنی پس چون ترک کردند گروهی از قوم آنچه را که پند داده شده بودند بآن
نجات دادیم آنانرا که نهی میکردند آن گروه را از بدی فرمود که ایشان سه صنف
بودند یکی آنکه امر کردند بخوبی و بغیر دهم فرمان بردند پس نجات یافتند و صنفی
خود فرمان نبردند و امر نکردند پس مسخ شدند بصورت بوزینه و صنفی دیگر که
خود فرمان بردند و نه امر کردند پس هلاک شدند محمد بن مسلم روایت
کرده است که شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود که ... مهربانی کنید
با ... و مصاحب عقلای شما بر جاهلان و طالبان ریاست با آنکه میرسد
بشما لعنت و نیز از حضرت صادق علیه السلام مرویست که گرفت خداوند
عز و جل دین را و دولت را و دولت را از برای آدم و دین و دولت را از برای ابلیس

و دولت آدم همان دولت خداست پس هرگاه خداوند عزّوجلّ اراده فرماید که
ظاهر و آشکار باشد که شود دولت آدم را ظاهر گرداند و هرگاه اراده کند که
پنهان باشد که شود دولت ابلیس باشد پس کسی که فاش کند آنچه که خدا خواسته است
که پنهان باشد از دین بیرون رود   مرویست از جابر از امام محمد باقر
که فرمود ای جابر هرگاه روز قیامت شود جمع کند خداوند خلق اوّلین و
آخرین را از برای حساب و حکم در میان ایشان و خوانده شود رسول خدا و
امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما پس پوشانیده شود رسول خدا حلّهٔ سبزی را
که روشن کند ما بین مشرق و مغرب را و با امیرالمؤمنین نیز پوشانیده شود
مثل آن حلّه و پوشانیده شود رسول خدا صلی الله علیه وآله حلّهٔ دیگر برنگ
گل و پوشانیده با امیرالمؤمنین مثل آن حلّه را ایشان بدان حال بالا میروند
به رتبه خود پس ما را میخوانند و حساب خلایق را بما میدهند پس ما بخدا قسم
اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم و اهل آتش را داخل در آتش پس پیغمبران را میخوانند
و ایشان در دو صف بایستند نزد عرش خدا تا آنکه ما از حساب خلایق
فارغ شویم پس هرگاه اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل آتش داخل آتش شوند
مبعوث سازد خداوند امیرالمؤمنین را که ایشان را فرود آورد در منزلهای ایشان
در بهشت و ایشان را تزویج کند پس علی است بخدا قسم که تزویج میکند اهل بهشت را
در بهشت نه غیر او و این از کرامت و فضلی است که تفضیل داده است خدا او را
بآن و منّت گذارده است بر او و والله که داخل میکند اهل آتش را در آتش
و اوست که می بندد درهای بهشت را بر اهل بهشت وقتی که داخل شوند زیرا که درهای
بهشت و دوزخ بفرمان او است   و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود دنیا بمیرید با مردمان و غرض آنحضرت اهل سنت است زیرا که اگر نفع نه
بخشد شما را دوستی علی و فاطمه در پنهان نفع نبخشد شما را در آشکار و از آن
حضرت نیز مرویست که فرمود بپرهیزید از آنکه ذکر کنید علی و فاطمه را پیش ایشان زیرا

که هیچ چیز مبغوض‌تر نیست نزد ایشان از ذکر علی و فاطمه صلوات الله علیهما
و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود هرگاه خدا اراده
کند که دولت قومی فانی شود فلک را امر کند که بسرعت سیر کند پس همان قدر
باشد که خدا اراده کند   از ابی بصیر مرویست که گفت داخل شدم من با سلیمان
بن خالد بر حضرت صادق علیه السلام پس سلیمان بآنحضرت عرض کرد که طایفه
زیدیه قومی هستند که معروف شده‌اند و آزموده شده‌اند مردم ایشان را
مشهور شناخته‌اند و نیست در زمین هیچ محمدی که دوستتر باشد نزد
ایشان از تو پس اگر رای مبارک تو باشد که ایشان را مقرّب و نزدیک بخود
گردانی چنان کن آنحضرت فرمود ای سلیمان اینها غیر نجیبانند میخواهند
که ما را از علم ما منع کنند و داخل در جهل کنند پس وسعت مباد ایشان را که
میشنوند سخن ما را و منتظر امر ما را پس باکی نیست   مرویست که بعد
تغسیل حضرت صادق علیه السلام در تشییع جنازه که گفت پس مردی شیعه تغلبین نمود را
آورد که بحضرت دهد فرمودند که شیعه تعلیمی را انکار نما و نیز بگو که صاحب مصیبت
سزاوارتر است که بر مصیبت صبر کند و نیز از آنحضرت علیه السلام مرویست که فرمود
حجامت در سر فرمان دستمال است که نفع می بخشد از هر دردی مگر از مرگ
و وجب کردن ما بین ابرو تا آنجا که انگشتها بهم میرسید پس فرمود اینجا یعنی
موضع حجامت است   و نیز روایت کرده است رفاعه از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود ای رفاعه آیا میدانی که بچه جهت نامیده شده است مؤمن
مؤمن گفت که عرض کردم نمیدانم فرمود بجهت آنکه امان میدهد بضامنی خدا
پس خدا امان او را اجازه می فرماید   و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمود باک ندارد ناصبی که نماز کند یا زنا کند و این آیه نازل شده است در شأن
ایشان که عاملة ناصبة تصلی نارا حامیه یعنی عمل کننده‌اند و تعب کشنده‌اند و
در میآیند در آتش بسیار گرم مترجم گوید شاید که مراد اینکه باک ندارد غرض آنست

کار بجای او فرق نماز و دعا انکه هیچ باب نفعی نبخشد بلکه بجا آوردن چون معصیت است
کبیره بعد از وحشت آن قریب   و از آنحضرت نیز منقولست که فرمود اگر
غیر از دوستی علی ابیطالب فرات آید با آنکه آب فرات طغیان کرده باشد و در نهایت
صافی و درخشندگی باشد پس بر گیرد کفی از آن آب را و در وقت خوردن بگوید
بسم الله و بعد از آنکه فارغ شود بگوید الحمد شود خون حرام و گوشت خوک است که
خورده است   و نیز سلیمان بن خالد از آنحضرت روایت کرده است که بمن فرمود
چه کردید بعم من زید عرض کردم که او را با سپاهی میکردند چون متفرق شدند
و کم شدند ما جثه او را برداشتیم و در شکافی بر کنار فرات دفن کردیم چون
صبح شد سواران از هر طرف در طلب او تاختند و او را یافتند و سوزانیدند
پس فرمود بمن چرا او را با آهن سنگین نکردید و در آب فرات نینداختید صلوات
فرستد خدا بر او و لعنت کند کشندهٔ او را   و نیز از آنحضرت مرویست که
فرمود که خدا ویلان داد در هلاک بنی امیه بعد از هفت روز از آنکه زید را
سوزانیدند   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود خدا حفظ میکند هر
هر کرا که دوست خود را حفظ کند   از سماعه مرویست که گفت شنیدم
نشسته بودم در خدمت حضرت موسی ابن جعفر در میان شب و مردم مشغول
بطواف بودند پس بمن فرمود ای سماعه بسوی ماست بازگشت این خلق و بر ماست
حساب ایشان پس هر گناه که ایشانرا باشد میان ایشان و خدا الزام کنیم بر خدا
که واگذارد آن را از برای ما پس اجابت کند ما را در باب آن و هر گناهی که میان
ایشان و مردمان باشد خواهش کنیم از مردمان که ببخشند و ایشان نیز ما را
اجابت کنند و خدا ایشانرا عوض دهد   و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود شنیدم از رسول خدا که میفرمود بر در بهشت قرار داد
رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان سلمان و ابوذر را و شرط کرد با ابوذر
که نافرمانی سلمان نکند   و از حارث بن مغیره مرویست که در راه مکه

بخدمت

بخدمت حضرت صادق علیه السلام فرمود که پیشوای خود را خبر عرض کردم بلی فرمود بدان   رسیدم
که البته بار میکنیم گناهان شیعیان شما را بر علماء شما و گذشت پس بخدمت آن
حضرت رفتم و اذن طلبیدم و داخل شدم و عرض کردم بمن رسیده که فرمودی
که بار میکنیم گناهان شیعیان شما را بر علماء شما پس این سخن بر من امری عظیم
داخل شد فرمود بلی چه چیز مانع میشود شما را که چون برسد بشما از مردی از
شما چیزی که ناخوش دارید و موجب اذیت باشد بروید بسوی آن مرد و او را
سرزنش و ملامت کنید و با او سخن بلیغ بگویید عرض کردم فدای تو شوم در
آن وقت اطاعت ما نمیکند و از ما سخن نمیپذیرد فرمود از ایشان و از مجالس ایشان
دوری کنید   و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود خداوند
عذاب میکند شش کس را بجهت شش چیز عربان را به تعصب و دهقانان بتکبر
و امیران را بجور و ستم و فقیهان را بحسد و بازرگانان را بخیانت و اهل
روستا را بنادانی و جهالت   و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فرمود هیچ چیز دوست تر نبود بسوی رسول خدا از آنکه روزه بشب آورد
با ترس و گرسنگی در راه خداوند عز و جل   و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود
هرگاه بر میداشت علی سید الساجدین کتاب امیر المؤمنین را که در آن نظر میکرد
میگریست میفرمود که کیست که طاقت این عمل را داشته باشد   و بآن عمل می
فرمود و هرگاه بنماز برمیخواست رنگ مبارکش متغیر میشد تا حدی که از صورت
مبارکش ظاهر میشد و بعد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه هیچکس از فرزندان
طاقت عمل آنحضرت را نداشت مگر سید الساجدین   و نیز از آنحضرت
مرویست که میفرمود دوست علی نخورد مگر حلال را بجهت آنکه مولای
او چنین بود و دوست عثمان باک ندارد که حلال بخورد یا حرام زیرا که صاحب
او عثمان چنین بود پس فرمود قسم بخداوندیکه جان من در دست اوست که
نکرد آنحضرت شاید ناحرامی را لقمه تا آنکه از دنیا مفارقت کرد

ودو نداد از برای آنحضرت هیچ دو امری که هر دو طاعت خدا باشد مگر آنکه فرا
گرفت آن یک را که سخت‌تر بود بر بدن او و وارد شد بر رسول خدا هرگز هیچ
امر عظیمی مگر آنکه آنحضرت متوجه آن گردید بجهة اعتماد با آنحضرت و بعد
از پیغمبر هیچکس از امت طاقت نداشت که عمل پیغمبر را بجا آورد مگر آنحضرت
و بندگی و عبادت میکرد مثل مردی که گویا مشاهده بهشت و جهنم را میبیند و هزار
بنده از اصل مال خود آزاد کرد که همه آنها از پینه دست خود و عرق جبین مبارکش بود
بجهة طلب رضای خداوند عز و جل و خلاصی از آتش و نبود قوت آنحضرت مگر
سرکه و روغن زیت و حلوای آنحضرت خرما بود هرگاه می یافت و لباس
آنحضرت کرباس بود پس هرگاه از جامه‌هایش چیزی زیادی می آمد طلب میفرمود
چیزی را که زیادتی آنها را بآن ببرید   یکی از غلامان محمد بن راشد روایت
کرده است که حاضر شدم طعام عشاء حضرت صادق را علیه السلام بعد از آن
پس خوان طعامی را بخدمت آنحضرت آوردند که نان بریان بود و کاسه آوردند
که آب گوشت و گوشت در آن بود که میجوشید پس حضرت دست مبارک خود را
در آن گذاشتند و دیدند که گرم است پس دست مبارک خود را بیرون آوردند و
میفرمودند نستجیر بالله من النار نعوذ بالله من النار ما طاقت گرمی این
نداریم چگونه طاقت گرمی آتش را داریم و مکرر این سخن را میفرمودند تا
آنکه گرمی کاسه فرو نشست دست مبارک خود را در آن گذاشت و ما نیز
دست خود را در آن گذاردیم پس آنحضرت تناول فرمود و ما نیز خوردیم پس
خوان را برداشتند آنحضرت بغلام خود فرمودند که چیزی را از برای ما بیاور
پس طبقی از خرما آورد پس دست خود را دراز کردم دیدم که خرما است عرض کردم
اصلحک الله این زمان انگور و میوه است فرمود این خرما است پس بغلام خود فرمود
این را بردار و چیزی دیگر بیاور پس باز طبقی از خرما آورد پس دست خود را
دراز کردم پس عرض کردم این خرما است فرمود این پاکیزه است   و نیز از

صادق علیه السلام

صادق علیه السلام مرویست که فرمود طعام نخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله
در حالتی که تکیه کرده باشد از آن روزی که خدا او را به پیغمبری مبعوث کرد تا آنکه قبض روح
کرد بجهة تواضع خداوند عز و جل و هرگز نشد که زانوی او پیشتر باشد
از کسیکه با وی نشسته است در هیچ مجلسی و مصافحه نکرد آنحضرت با هیچ مردی
که دست خود را بردارد مگر آنکه آن مرد سبقت میگرفت و هرگز مکافات بدی
نداد و خداوند باو فرموده که دفع کن از خود بدی را بطریقه‌ای که آن نیکوتر است
پس چنان کرد و رد نکرد هرگز هیچ سائلی را اگر چیزی نزد او بود عطا میفرمود
و اگر نبود میفرمود که خدا میدهد و هرگز چیزی را عطا نمیفرمود که
خدا ضامن آن باشد مگر آنکه خدا اجازه میکرد و اگر بهشت را عطا میفرمود
خداوند اجازه میکرد میفرمود که بود بعد از او برادر او یعنی امیرالمؤمنین قسم
بخداوندی که گرفت جان او را که هرگز از دنیا حرامی نخورد تا آنکه از دنیا بیرون
رفت و بخدا قسم که دو امر از برای او رو نمیداد که هر دو طاعت خدا بود پس
فرا میگرفت آن یک را که سخت‌تر بود بر بدن او و بخدا قسم که آزاد کرد هزار بنده
در راه خداوند عز و جل که بجراحت دستها آنها را تحصیل فرموده بود و بخدا قسم
که طاقت نداشت طاعت و بندگی خدا را بعد از پیغمبر هیچکس غیر از آنحضرت و   پیغمبر
بخدا که نازل نشد بر رسول خدا هرگز هیچ حادثه مگر آنکه پیش می انداخت
او را در آن حادثه بجهة اعتمادی که بوی داشت و بود رسول خدا که میفرستاد
آنحضرت را با رایت خود پس جهاد میکرد جبرئیل از طرف راست آنحضرت و میکائیل
از طرف چپ آنحضرت و بر نمیگشت تا آنکه خدا او را فتح و روزی میکرد
و نیز از آنحضرت مرویست که میفرمود علی شبیه‌ترین مردم بود برسول خدا در
سیرت و روش و در طعام و خود تناول میفرمود نان و روغن زیت و بمردم
اطعام میکرد نان و گوشت و آب میکشید و هیزم جمع میکرد و فاطمه صلوات الله
علیها آسیا میکرد و خمیر میکرد و نان می‌پخت و جامه پینه میکرد و روی مبارکش

از همه مردم نیکوتر بود که گویا دو کوه بسیار کثیر و وکیل بود و صلوات فرستد خدا بر او
و بر پدران و شوهر و اولاد طاهرین او باشد و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود معنی
لکن فاتیده است خداوند هرگز هیچ پیغمبر را مگر آنکه صاحب خلط سود او
بوده است و مبعوث نکرده است هیچ پیغمبری را مگر آنکه اقرار کرده است از برای
خداوند به بدا   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود چون ناقه حضرت
پیغمبر را دزدیدند ناقه با آنحضرت عرض کرد که بخدا قسم که پا از پا برنمیدارم اگر
چه بند بند مرا جدا کنند   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود ای کاش که
از برای ما بود قائم مثل آل یعقوب تا آنکه خدا حکم میکرد میان ما و خلقش
مترجم گوید که بنابر این نسخه ظاهرا مراد آن باشد که چنانچه قائم یوسف را که
از آل یعقوب بعضی از خانه بیرون بردند و از جمله بعضی از برادرانش بودند تا آنوقت که خدا ما بین
او و برادرانش حکم کرد کاش نسبت بما مثل این امر واقع میشد که دست این طایفه
دشمنان خلاص میکرد یا قائم از میان ایشان بیرون میرفتیم تا وقتی که خدا ما بین او
و برادرانش حکم کرد کاش نسبت حکم میکرد   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود
خداوند عزوجل به پیغمبرمان یاد کرده قبول میکنم هر سخن حکمی را قبول میکنم همان
خواهش و مقصود سخن گوید پس اگر خواهش و مقصود غیر خوشنودی من است
آن را از برای او تسبیح و تقدیس میگردانم   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود
در قول خدای تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق یعنی زود باشد که بنمایانیم بایشان نشانهای خود را در اطراف عالم و در
نفوس خود ایشان تا ظاهر شود از برای ایشان که او است خداوند برحق فرمود
این نشانها فرو بردن بزمین و مسخ کردن و سنگ باریدن است از آسمان بر ایشان
راوی گوید عرض کردم حتی یتبین لهم فرمود که این را بگذار این قیام قائم آل محمد است
صلی الله علیه وآله   و نیز از آنحضرت مرویست که رسول خدا فرمود اما
علی ذلک ثلث و انا فرمانبرش کمر بخداوند است عرض شد که یا رسول الله چگونه

اطاعت

اطاعت علی بن ذلک ثلث و انا فرمانبرش کنند بخداوند است فرمود بدرستیکه علی
سید شما و شما ما برحق پس اگر او را اطاعت کنید ذلیل شوید و اگر نافرمانی کنید
عنا کافر شوید و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود ما بنی هاشم و شیعیان
ما عرب هستیم و سایر مردمان بیابانی هستند و نیز فرموده است که ما قریشیم و شیعیان
ما عرب اند و سایر مردم کافر انجمند   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود گویا
می بینم حضرت قائم را که بر منبر کوفه برآمده و قبائی پوشیده پس بیرون می
آورد از جیب قبا نامه را که مهر طلائی بر او زده است پس میگشاید آن نامه
و بر مردم میخواند پس از آن حضرت میگریزند مثل گریختن گوسفند و باقی
نمیمانند مگر نقبا آنحضرت پس تکلم میفرماید آنحضرت بکلامی پس هنوز نخورد را
پناهی نیافته اند که بخدمت آنحضرت برمیگردند و من میدانم آن سخنی را که
تکلم میفرماید   و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود حرکت کم شده
مومنان است پس هر جا که باید بگیرید آن شما کم شده خود را بیابید آن را بگیرید
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود اشعث بن قیس شریک شد در خون
امیر المؤمنین و دختر او جعده زهر داد حضرت امام حسن را و پسر او محمد
شریک شد در خون حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین
و نیز از ابی اسامه روایت کرده که گفت در سفری در خدمت حضرت صادق بودم که بمن
فرمود قرائت کن من ابتدا کردم بسوره از قرآن و آن را خواندم پس رقت فرمود و
گریست پس فرمود ای ابااسامه رعایت کنید دلهای خود را بیاد خداوند و
بپرهیزید از آنچه در دل افتد و تاثیر کند پس بدرستی که وارد میشود شک
بر قلب در بعضی ساعتها که بعضی در قلب باقی و نه کفری مانند لته کهنه
یا استخوان پوسیده ای ابااسامه آیا نیست که تو جستجوی قلب خود
میکنی پس نمی بینی در آن خیری و نه شری را و نمیدانی که کجا است قلب تو عرض کردم
بلی بدرستی که این حال بمن میرسد و می بینم که بمردم هم میرسد فرمود بلی عاری

بپسندا حدی از این پس هرگاه چنین شود خدا را یاد کنید و بترسید از آنکه
چیزی در دل شما افتد که تاثیر کند پس بدرستی که خداوند هرگاه به بنده اراده
خیری داشته باشد ایمان را در دلش اندازد و هرگاه به بنده اراده کند غیر خوبی غیر
ایمان در دلش اندازد عرض کردم فدای تو شوم غیر از خوبی و ایمان چیست
فرمود هرگاه اراده کند کفر را گمان کفر را در دلش اندازد مترجم گوید که آنکه
فرمود بترسید از آنچه در دل افتد غرض از آنچه غیر ایمان باشد بقرینه ما
بعد چه آنکه تنها ایمان خود ظاهر است   و نیز عمرو بن سعید روایت کرده است
که عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که من نرسیدم بخدمت تو مگر
در فاصله چند سال پس وصیتی فرما مرا بچیزی که آن را فرا گیرم فرمود وصیت
میکنم ترا به تقوی و خدا ترسی و درست گفتاری و پرهیزکاری و سعی و
کوشش یعنی در امر دین و بدان که نفع نبخشد هیچ سعی و کوشش که پرهیزکاری
با آن نباشد و بترس از آنکه نظر کند نفس تو بکسی که بالا دست تست و کافی است
آنچه خداوند عز و جل به پیغمبر خود فرموده که فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم یعنی
بعجب نیاورد ترا مالهای ایشان و نه اولاد ایشان و فرموده است خداوند
عز و جل به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله که ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا
منهم زهرة الحیوة الدنیا یعنی طول مده بسوی نظر خود را بسوی آنچه بهره ور گردانیدیم
ما بآن طوایفی از کفار را که آن زینت زندگانی دنیا است پس اگر بترسی از
چیزی از این پس یاد آور معیشت رسول خدا را صلی الله علیه و آله پس نبود
قوت آنحضرت مگر نان جو و حلوای آنحضرت خرما و آتش گیرانه آنحضرت چوب
خرما اگر می‌یافت و هرگاه برسد مصیبتی پس یاد آور آن مصیبت را که بتو رسید
بواسطه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس خلایق مصیبت نرسیده اند هرگز
بمثل این مصیبت و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود شنیدم از جابر بن
عبدالله که میگفت که گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بحال و بازار

و برناقه

و بر ناقه خود سوار بود و آن وقتی بود که از حجة الوداع مراجعت فرموده بود
پس توقف فرمودند و سلام کرد ما جواب سلام آنحضرت را باز دادیم فرمود
چیست مرا که می‌بینم که دوستی دنیا بر بسیاری از مردم غالب آمده است حتی آنکه
گویا مرگ در این دنیا بر غیر ایشان نوشته شده است و حق در این دنیا بر غیر
ایشان واجب شده است و گویا نشنیده اند و ندیده اند خبر مردگان پیش از خود را
راه ایشان راه آن جماعتی است که عما قریب مسافر باشند باز گشت ایشان بسوی مرده
و میراث مردگان را میخورند پس گمان میکنند که ایشان بعد از مردگان
مخلد اند در دنیا هیهات هیهات آیا پند نمیگیرد آخر ایشان با اول ایشان
هر آینه نادان باشند و فراموش کرده اند هر آنچه را که بیان می‌شد در کتاب خدا
و ایمن شده اند از بدی هر عاقبت بدی و نمی‌ترسیده اند از نازل شدن مصیبتی
که برایشان که آن نباشد خوشا حال کسیکه مشغول سازد او را ترس خدا از ترس
مردم خوشا حال کسیکه منع کند او را عیب خود از جستجوی عیبهای برادران
ایمانی او خوشا بحال کسیکه تواضع کند بجهة خداوند عز ذکره و زهد ورزد
در آنچه خدا از برای او حلال کرده است بی آنکه رو گردان از سنت من خوشا بحال
کسیکه ترک کند زینت دنیا را بی آنکه بگردد از سنت من و پیروی کند خوبان
عترت مرا بعد از من و دوری کند از اهل تکبر و فخر فروشان و اهل رغبت کرده
در دنیا که بدعت گذارده اند بر خلاف سنت من و عمل کننده اند بغیر سنت
من خوشا بحال آنکس از مؤمنان که کسب کند مالی را بغیر از معصیت پس صرف
کند آنرا در غیر معصیت و ببخشد آنرا با اهل مسکنت خوشا بحال آنکس از مؤمنان
نیکو باشد خلقش با مردم و بذل کند با ایشان یاری خود را و بگرداند از ایشان
شر خود را خوشا بحال آنکس که نفقه کند میانه حال و بذل کند زیادتی مال
و نگاه دارد خود را از سخن فضول و بی فایده   و از بعضی از حکما منقول است
که فرمود سزاوار ترین مردم که آرزو کند بی نیازی مردم را بخیل است چه آنکه

کالسفر خانهای ایشان قبرهای مردگان است

مردم هرگاه بی نیاز شوند دست از مال بخیلان باز دارند و سزاوارترین مردم
که آرزو کند صلاح مردمان را صاحبان عیب‌اند چه اگر مردم هرگاه شایسته
شوند دست از عیب‌جویی ایشان بر می‌دارند و سزاوارترین مردم که آرزو کند
بردباری ایشان را صاحبان سفاهت‌اند که احتیاج دارند که مردم از سفاهت
ایشان درگذرند پس گردیده‌اند صاحبان بخل که آرزو می‌کنند فقر و احتیاج
مردم را و گردیده‌اند صاحبان عیب که آرزو می‌کنند فسق مردم را و گردیده‌اند
صاحبان گناه که آرزو می‌کنند سفاهت مردم را با آنکه در فقر احتیاج بخل است
و در فسق جستجوی عیب صاحبان عیب است و در سفاهت مکافات بگناه است فساد مردم
و از حسن بن راشد منقول است که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود که ای
حسن هرگاه نازل شود بتو بلیه پس شکایت مکن آن را باحدی از اهل خلاف و
لکن ذکر آن را به بعضی از برادران خود بکن که البته بیکی از چهار چیز خدا در دنیا یا کفایت
کند امر ترا یا بمال یا اعانت کند ترا بعزت و جاه و یا دعا کند که مستجاب
شود یا اگر مشورت کنی رای از برای تو ببیند و از حضرت باقر علیه السلام
منقول است که فرمود خطبه خواند امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حمد خدا را
که پست کننده و بلند کننده و ضرر رساننده و نفع رساننده و صاحب جود و
بزرگ است ستایش او و رواست نامهای او احاطه کرده است بغیبها و آنچه بگذرد
بر خاطرها چنان خداوندی که قرار داده است مرگ را در میان بندگان و بعضی
گذارده است بر ایشان بخت را از روی فضل و رحمت پیوسته کرده است
و مقدر کرده است قوتها و روزیها را محکم ساخته است آنها را بعلم خود و از روی
تدبیر و متقن گردانیده است آنها را بحکمت خود و از روی تدبیر بدرستی که او است
دانا و بینا او است خداوندی که همیشه است و فانی نمی‌شود و باقی است که بقائش
نهایتی ندارد و میداند آنچه را که در زمین است و آنچه را که در آسمانست و آنچه
که در میان این دو است و آنچه را که در زیر ثری است ستایش میکنم او را بستایشی

خالص

خالص که مخزون است چنان ستایشی که ملائکه و پیغمبران او را ستایش کرده‌اند ستایشی
که عدد آن شمردن نتوان کرد و منتهایی نداشته باشد و احدی مثل آن را نیاورده باشد و ایمان
دارم باو و توکل میکنم بر او و طلب هدایت و کفایت از او میکنم و طلب [illegible] میکنم و [illegible]
خیر را و خوشنودی او را و گواهی میدهم که نیست خداوندی مگر خداوند
یگانه که نیست شریکی از برای او و گواهی میدهم اینکه محمد بنده او و فرستاده
او است که فرستاده است او را بهدایت و دین حق تا آنکه غالب گرداند او را بر همه
دینها و اگرچه ناخوش دارند مشرکان صلوات فرستد خداوند بر او و بر آل او
ای مردمان بدرستی که دنیا نیست خانه شما و نه قرارگاه شما نیستید شما در دنیا
مگر مثل سوارانی که نازل شوند و شتران خود را بخوابانند پس کوچ کنند پس
همان بپایند و بروند سبک آیند و سبک روند و چاره از رفتن نداشته
باشند و باز گشت نکنند بآنچه در دنیا وا گذاشته‌اند ایشان را [illegible]
و ایشان نیز سبقت کنند و میل کرده باشند بدنیا پس مهیا شده باشند تا وقتی
که گرفته شود گلوی ایشان و برسد بخواب جماعتی که بغیر بیشتر در اعمال
ایشان باشد باقی نمانده است از ایشان خبری و نه اثری که بوده باشند در دنیا و دنیا
ایشان در [illegible] با ایشان را با مرگ میبرند پس صبح کردید شما که در خانه‌های ایشان
نازل شده‌اید و بجای ایشان کوچ کردید و می برند شما را اجلها بر دنی که
دنیا مانند کجی و فتوری نیست در بعثها انند شما را و در فعلهای شما
شما را فانی کنند شبهای شما پس صبح کردید که حکایت هیچ حال ایشان را او
سلوک میکنید مثل سلوک ایشان پس مغرور نکند شما را زندگانی دنیا
زیرا که نیستید شما در دنیا مگر آنکه وارد شده‌اید و [illegible] و مرگ بر شما
نازل میشود و تیرهای بلاها و مصیبتهای خود را در شما محکم کرده‌اند و میبرد
خبرهای شما را اجلهای مرگ بسوی خانه ثواب و عقاب و خانه جزاء
و حساب پس رحمت کند خداوند مردی را که پروردگار خود را [illegible]

و آن گناه خود اجتناب کند و با خواهشهای نفسانی خود مکابره و منازعه
کند و آرزوهای خود را ترک کند و مهار کند نفس خود را بمهار تقوی و لجام
کند آنرا بلجام ترس پروردگار پس بکشد آنرا بطاعت بمهارش که فرو برد و باز
دارد آنرا از معصیت بلجامی که دارد و حالی که چشم خود را بروز قیامت
داشته باشد و در هر وقت که منتظر مرگ خود باشد و فکر او همیشه و بیدار
خوابی او طولانی باشد و زاهد و متزهد باشد در دنیا و سعی کننده باشد
بجهة آخرت و حفظ کننده باشد خدا را محبت کند برای که صبر را احله نجات
خود و تقوی را توشه و فانی خود دوا سوختنی جلاجه و ترا روهد پس
عبرت گیرد و بسنجد و ترک کند دنیا را و مردم تعلیم نماید بجهة دانشمندی
در امر دین و درستی و مجروح ساخته باشد دل خود را باد قناعت و ترک کرده
باشد آنرا بجاه خود را و هجران کرده باشد نا اصل خود را و حالی که ایستاده
باشد و ظاهر پروش گرفته باشد و خاشع باشد بجهة خداوند عز و جل که اخمی
روی خود را بی قیمت کنا او دو کاهی دو دست خود را بسوی خدا بر دارد و فروتنی
کند پنهانی از برای پروردگار خود و غم بر داشته چشم خود را و لیکن مضطرب
باشد و داشته چشمش روان باشد و بلرزند آن ترس خدا باشد هایی بدن او
و عظیم باشد رغبت او در آنچه در نزد خدا است و سخت باشد ترس او از خدا
خدا مانع باشد از معصیت بقدر کفاف آشکار اکنده کمتر از آنچه پنهان کند
را کفاف کند بکمتر از آنچه میداند انجماعت خانهای خداوند ندارد شهرها
او که دفع میشود بلاها بایشان از بندگان او و اگر یکی از ایشان قسم یاد کند
که خدا چنین کند خدا قسم او را راست گرداند و اگر نفرین کند بر کسی خدا او را
یاری کند میشود خدا اسابحات او را و مستجاب میکند دعای او را و اگر دادرسی
خداوند عاقبت نیکو را از برای پرهیزکاران گردانیده است و هفت دامنا و را اهل
تقوی و دعای ایشان در جنات اینست که سبحانک اللهم دعای ایشان از برای

مولای خود است بر آن نعمتها که با ایشان عطا فرموده است و آخر دعای ایشان اینست
که الحمد لله رب العالمین   و از حضرت باقر علیه السلام روایت که پیغمبر فرمود از برای
هر مومنی حافظی و سایبی است راوی گوید عرض کردم که حافظ و سایب
کدام است فرمود که حافظان جانب خداوند است که حفظش از جهة ولایت نمود
حافظان یکدیگر مومن را هر کجا که باشد و اما سایب پس بشارت بیست از جانب
پیغمبر که بشارت میدهد بواسطه او خداوند مومن را هر کجا که باشد و از
حضرت صادق علیه السلام که چنین فرمود امیر المومنین که با مردم که از ایشان با خبر شوی
مرموزات
و هر گاه از ایشان با خبر شدی دشمن میداری ایشان را و نیز از آنحضرت روایت
که فرمود مردم معدنها اند مانند معدنهای طلا و نقره پس هر کس از ایشان
که در زمان جاهلیت اصلی داشته است پس در اسلام هم اصلی دارد
اصلی
و معویة بن وهب نیز روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام تمثل فرمود
به بیت شعری از ابن ابی عقب که آن اینست و ینحر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون
الفا مثل ما تنحر البدن یعنی کشته میشود در وقت چاشتگاه هشتاد هزار
نفر از ایشان مثل آنکه کشته میشود شتران صاحب قوت پس فرمود بمن
که آیا میشناسی زوراء را عرض کردم فدای تو شوم میگویند که زوراء بغداد است
فرمود نه پس عرض کردم بلی فرمود آیا بیازار حیوان فروشی رفته
کردم بلی فرمود که آن کوه سیاه از طرف راست راه دیده آن زوراء است
کشته میشود در آن هشتاد هزار کس از فرزندان فلان که همه ایشان
قابلیت خلافت دارند عرض کردم که کی ایشان را می کشد فرمود می کشد ایشان را
اولاد عجم و نیز از ابو بصیر روایت که گفت سوال کردم از حضرت صادق
علیه السلام از قول خداوند عز و جل والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها
صما و عمیانا یعنی بندگان خاص خدا جماعتی هستند که هر گاه پند کرده شوند بآیات
پروردگار خود نیفتند بر آن آیات با آنکه کوران و کران باشند

شاید مراد بنی عباس باشند چرا که دولت [illegible] شده است [illegible] در زمان [illegible] والعلم عند الله [illegible]

فرمود که بیشان با باشند که شک بنا میکند و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود
در قول خداوند عز وجل ولا یؤذن لهم فیعتذرون یعنی اذن داده نمیشوند
که عذر بخواهند که خداوند بزرگ است و عادل تر است از آنکه بنده را عذری
باشد و مکلفش دارد و لکن عذر بخواهد و لکن خدا غالب کرداننده است تمام
کرده است حجت خود را بر بنده که او را دیگر هیچ عذری نیست و نیز از آنحضرت
مرویست که فرمود در قول خداوند عز وجل ولا یؤذن لهم فیعتذرون یعنی
اذن داده نمیشوند که عذر بخواهند که خداوند بزرگتر است ومن یتق الله یجعل
له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر کس از خدا بترسد و تقوی را
پیشه خود کند خدا از برای او راهی قرار دهد و روزی دهد او را از آنجا که
گمان نداشته باشد فرمود که این جماعت طائفه از شیعیان ضعیف مایند که
ندارند زاد و توشه که بسوی ما آیند تا حدیث ما را بشنوند و از علم ما بهره
فرا گیرند لیکن کوچ میکنند بسوی ما جماعتی که وسعت ایشان بیشتر است و مال
خود را صرف میکنند و بدنهای خود را بتعب می اندازند تا اینکه بر ما وارد می
شوند و حدیث ما را میشنوند پس بسوی ضعفاء شیعیان نقل میکنند و
ایشان آنها را ضبط میکنند این جماعت که نقل کرده اند فرو میگذارند پس این جماعت
شیعیان ضعیفند که قرار میدهد خداوند از برای ایشان راه گریزی و روزی
میدهد ایشان را از آنجا که گمان ندارند و نیز فرمود در قول خداوند عز وجل
هل اتیک حدیث الغاشیة یعنی آیا رسیده است تو را خبر آنچه فرا گیرنده و بپوشاننده است
و [illegible] غاشیه جماعتی هستند که میپوشانند امام را و او را منکر میشوند تا اینکه رسید
بقول خداوند لا یسمن ولا یغنی من جوع فرمود که نفع نمیبخشد ایشان را داخل
شدن و چیزی باز نمیکند ایشان را نشستن مترجم گوید غرض آنکه آنها که منکر
امام میباشند چون [illegible] شود نفع نمیبخشد ایشان را داخل شدن در امر
ولایت و قبول کردن آن و نشستن از آن و انکار کردن آن چه انکار دار

بحکم منقطع و فانی شده است و نیز از حضرت صادق علیه السلام مرویست در
قول خداوند عز وجل ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو
سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم بما
عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم یعنی هیچ سه نفر نجوی نمیکنند مگر آنکه خدا
چهارم ایشانست و نه پنج نفر مگر آنکه خدا ششم ایشانست و نه کمتر و نه بیشتر
مگر آنکه خدا با ایشانست هر جا که باشند پس خبر میدهد ایشان را در روز قیامت
بآن عمل که کرده اند بدرستیکه خداوند بهر چیزی داناست فرمود نازل شد این آیه
در شأن فلان و فلان و ابی عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم
مولای ابی حذیفه و مغیرة بن شعبه در آن وقت که صحیفه ملعونه را در میان
خود نوشتند و با یکدیگر عهد و موافقت کردند که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله از
دنیا بیرون رود خلافت و پیغمبری در بنی هاشم نباشد پس خداوند در باره ایشان
این آیه را نازل کرد راوی گوید که عرض کردم قول خداوند عز وجل ام ابرموا
امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون
یعنی آیا محکم کرده اند امری را پس بدرستیکه ما نیز محکم کننده ایم آیا گمان میکنند
که ما نمیشنویم سخن پوشیده و نجوای ایشان را بلی میشنویم و ملائکه فرستادگان
ما نزد ایشان می نویسند فرمود که این دو آیه نیز در همان روز
در باره ایشان نازل شد آنحضرت براوی فرمود که شاید چنین گمان کنی که
هیچ روزی شباهت داشت بروز نوشتن صحیفه مگر روز قتل حضرت سید
الشهداء یعنی شباهت نداشت و چنین گذشته بود در علم خدا که به پیغمبر خود
تعلیم فرموده بود که هرگاه صحیفه نوشته شود حسین کشته شود و پادشاهی
از بنی هاشم بیرون رود پس همه اینها واقع شد راوی گوید عرض کردم و ان
طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری
فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل یعنی اگر دو طائفه از مؤمنین

او مومنان مقاتله و محاربه کنند پس اصلاح کنید در میان ایشان پس اگر
ظلم کند یکی از آن دو طایفه بر دیگری شما مقاتله کنید با آن طایفه که ظلم
میکند تا آنکه باز گشت کند بامر و فرمان خدا پس اگر باز گشت کردند اصلاح
کنید در میان ایشان بعدالت فرمود که از آن دو طایفه می‌جویی تاویل این
آیه در روز بصره واقع شد و اهل بصره اهل این آیه اند و ایشانند که ظلم کردند
بر امیر المومنین پس واجب بود بر آنحضرت که با ایشان مقاتله کند و ایشان را
بکشد تا آنکه باز گشت کنند بامر خدا و اگر باز گشت نکرده بودند واجب بود
بر آنحضرت موافق حکمی که خداوند نازل کرده بود باینکه شمشیر خود را از ایشان
بر ندارد تا آنکه باز گشت کنند و از رای خود بر گردند زیرا که ایشان بطوع
و رغبت بیعت کرده بودند نه بجبر و اکراه و ایشان بودند طایفه ستم کننده چنانچه
خدا فرموده است بعد از آن واجب شد بر امیر المومنین که عدالت کند در میان
ایشان چونکه ظفر یافت بر ایشان چنانچه عدالت کرد رسول خدا صلی الله
علیه و آله در باره اهل مکه و اینست و جز این نیست که منت گذارد بر ایشان و
عفو فرمود و چنین کرد امیر المومنین با اهل بصره چونکه ظفر یافت بر ایشان
مثل آنچه پیغمبر خدا با اهل مکه کرد طبق النعل بالنعل دیگر عرض کردم قول خدای
عز و جل والمؤتفکة اهوی فرمود ایشان اهل بصره اند و بصره سرنگون شده است
عرض کردم والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات فرمود آن جماعت قوم لوطند که
سرنگون شد بر ایشان شهرهای ایشان مترجم گوید که قصه قوم لوط مشهور است
و اما اهل بصره پس حق آنحضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که آن
حضرت با اهل بصره فرمودند که خبر داد مرا رسول خدا که جبرئیل گفت پیچیده شد
از برای من زمین پس دیدم زمین بصره را که از همه زمینها باب نزدیکتر است
و از آسمان دورتر است و از ده جزء شر نه جزء و دردهای صعب مزمن و
در آنست هر کس در آن اقامت کند گناه کار است و هر کو از آن بیرون رود

درجات

در درجات و در مرتبه با اهلش نگون شده است و بر خدا است که ستم را تمام کند و آن
در زمان رجعت است و آنحضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود سلمان با چند نفر
از قریش در مسجد نشسته بودند پس شروع کردند که نسب خود و اصل و نسب
خود را بالا می بردند تا آنکه بسلمان رسیدند پس عمر بن الخطاب باو گفت که
خبر ده مرا که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست سلمان گفت منم سلمان پسر
بنده خدا که گمراه بودم پس هدایت کرد مرا خدا بمحمد و فقیر بودم پس غنی
کرد و اینه مرا خداوند بمحمد و بنده بودم پس آزاد کرد مرا بمحمد اینست نسب من
و اینست حسب من حضرت فرمودند که پس رسول خدا بیرون آمد در وقتی که
سلمان با ایشان تکلم میکرد سلمان عرض کرد که یا رسول الله چه از جماعت
بمن رسید نشستم با ایشان پس ایشان شروع کردند بذکر نسب خود و نسب
خود را بالا می بردند تا بمن رسیدند پس عمر بن الخطاب بمن گفت که تو کیستی
و اصل تو چیست پیغمبر فرمود که ای سلمان تو با وجه گفتی عرض کرد که باو گفتم
منم سلمان پسر بنده خدا که گمراه بودم پس هدایت کرد مرا خداوند عز و جل
ذکره بمحمد و فقیر بودم پس توانگر کرد و اینه مرا خداوند بمحمد و بنده بودم
پس آزاد کرد مرا خداوند بمحمد اینست نسب من و اینست حسب من پس رسول
خدا فرمود ای گروه قریش بدرستی که حسب مرد دین اوست و مروت او خلق او
و اصل او عقل اوست فرموده است خداوند عز و جل انا خلقناکم من ذکر و انثی
وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستی که ما
خلق کردیم شما را از مرد و زن و گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها تا یکدیگر را
بشناسید بدرستی که گرامی ترین شما نزد خداوند اکرم است که تقوای او
بیشتر باشد پس حضرت پیغمبر بسلمان فرمود که هیچیک از این جماعت را بر تو
فضیلتی نیست مگر بتقوای خداوند عز و جل و اگر تقوای تو از ایشان زیاده
بیشتر باشد پس از ایشان افضل خواهی بود مترجم گوید که اسم سلمان روزبه

بود و نام پدرش خوشبو قان و از اوصیاء حضرت عیسی بود و حضرت سلمان
مشهور و در کتب مسطور است   و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که فرمود چون خلافت ظاهری بحضرت امیر المؤمنین ع رسید
آنحضرت بر منبر بر آمد و حمد و ثنای خدا را گفت پس فرمود که من بخدا قسم
که از غنیمت شما درهمی نگرفتم مگر آنکه در زمین یثرب یک درخت خرما
داشته باشم پس باید نفوس شما این مطلب را از شما تصدیق کند آیا می
بینید که از خود منع میکنم و بشما عطا میکنم حضرت صادق فرمود که پس
عقیل برادر آنحضرت برخواست و با آنحضرت عرض کرد که بخدا قسم که تو مرا
مساوی میکنی با سیاهی در مدینه حضرت باو فرمودند که بنشین آیا بجز
تو در اینجا کسی غیر از تو که سخن گوید نبود تو را چه فضیلتست بر سیاه مگر بسابقه ایمان
یا بتقوی و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر صفا ایستادند پس فرمودند ای بنی هاشم ای بنی عبد المطلب بدرستیکه من
فرستاده خدایم بسوی شما و من بر شما مهربانم و از برای منست عمل من و از برای
هر یک از شما عمل خود مگویید که محمد از ماست و ما داخل می
شویم در آنجا که او داخل میشود پس نه بخدا قسم نیستند دوستان من از شما
و نه غیر از شما مگر آن جماعت که پرهیزکار و متقی باشند بدانید که من شما را نمی
شناسم در روز قیامت وقتی که شما بیایید و بر گردنهای دنیا را بر پشت خود بار
کرده باشید و مردم دیگر بیایند و توشه آخرت را برداشته باشند بدانید
که من خود را معذور ساختم در مابین خود و شما و در مابین خود و خدا در باره
شما و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که در خواب دیدم که گویا بر سر کوهی قرار
داشتم و مردم از هر طرف بسوی آن کوه بالا می آمدند تا آنکه الخبر که لفظ حدیث
موافق قیس بن عبد الله باشد چه آنکه لفظ حدیث ذو احتمالین است و آنچه
که در تعبیر مذکور نمودیم بنابر فرض اول است الخبر وقتی که بر آن کوه بسیار شدند

کوه

کوه ایشان را بلند کرد بجانب آسمان و مردم شروع کردند بافتادن از آن کوه از هر طرف
تا وقتی که باقی نماندند ایشان مگر طائفه کمی تا پنج مرتبه چنین شد و در هر مرتبه مردم از آن
کوه می افتادند و همان طائفه باقی میماندند و قیس بن عبد الله بن عجلان در آن
طائفه بود راوی گوید که زیاد مکث نکرد آنحضرت بعد از این واقعه مگر قریب پنج
سال تا آنکه از دار فانی رحلت فرمود مترجم گوید تعبیر خواب آنحضرت ظاهر آن
باشد که آن کوه که حضرت بر آن بوده از مرتبه عالیه ایشانست که در عالم دنیا
مجسم شده و مردمان که بر آن کوه بر می آمدند آنان بوده اند که خود را ظاهرا تابع
آنحضرت میدانند و بلند شدن آن کوه بآسمان با اهلش ظاهرا انتقال آنحضرت
آنحضرت است بعالم آخرت چنانکه ارواح ایشان را بآسمان برند و افتادن آنجماعت
دلالت بر آنست که آنجماعت اکثر از آن مرتبه عالیه و داخل بودن ایشان
در آن سلک بحسب حقیقت اگر چه بحسب ظاهر بر آن کوه بر آمدند چه آنکه
وقت انتقال بدار باقی حقایق و بواطن منکشف گردد و احتمال دارد که مراد از لفظ
حدیث فوت قیس بن عبد الله باشد چه آنکه لفظ حدیث ذو احتمالین است
و آنچه را که در تعبیر مذکور نمودیم بنابر فرض اول است و العلم عند الله   و از
صادق علیه السلام منقول است که فرمود مردی در نزدیکی مدینه در خواب دید
که کسی با او گفت که برو و نماز کن بر حضرت باقر که ملائکه او را در بقیع غسل میدهند
پس آن مرد دوید که آنحضرت رحلت فرموده   و نیز از آنحضرت مرویست
این آیه را چنین تلاوت فرمود که و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها
بمحمد فرمود که این چنین بخدا قسم که نازل کرده است این آیه را جبرئیل بر محمد
صلی الله علیه و آله و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود چنین تلاوت کن این
آیه را که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون مترجم گوید که بنابر قرائت مشهور
که مما تحبون است ترجمه آیه شریفه اینست که نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق
در راه خدا بکنید از آنچه را که دوست میدارید و بنابر این قرائت چنین

پیشو کردن نمی باشد یعنی تا آنکه اتفاق کنید در راه خدا آنچه را که دوست
میدارید و فی الحقیقه عمل کردن باین قرائت مختص بخود ایشانست یا شامل کملی
از شیعیان کمل ایشان و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایتست که در این آیه
فرمود که ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم و سلموا للامام تسلیما او اخرجوا
من دیارکم رضوا له ما فعلوه الا قلیل منهم و لو ان اهل الخلاف فعلوا ما یوعظون
به لکان خیرا لهم و اشد تثبیتا یعنی اگر آنکه مینوشتیم ما و واجب میکردانیدیم
بر ایشان اینکه بکشید خود را و تسلیم کنید از برای امام تسلیم کردنی یا آنکه بیرون
روید از خانهای خود بجهت خوشنودی امام نمیکردند این را مگر کمی از ایشان
و اگر آنکه اهل خلاف بجای آورند آنچه را که پند داده میشوند بآن هر آینه
از برای ایشان بهتر بود و ثبات و قرار ایشان در دین شدیدتر بود و همچنین
در این آیه فرمود که ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت فی امر الوالی و یسلموا
لله الطاعة تسلیما یعنی پس نیابند در نفوس خود تنگی را از آنچه تو حکم
کرده در امر والی و تسلیم کنند و گردن نهند طاعت خدا را تسلیم کردنی و از حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام منقولست که در این آیه فرمود اولئک الذین یعلم الله
ما فی قلوبهم فاعرض عنهم فقد سبقت علیهم کلمة الشقاء و سبق علیهم العذاب
و قل لهم فی انفسهم قولا بلیغا یعنی آنجماعت آنانند که میداند خداوند آنچه را
که در دلهای ایشانست پس روی بگردان از ایشان که بتحقیق که سبقت گرفته است
بر ایشان کلمه شقاوت و بدبختی و سبقت گرفته است از برای ایشان عذاب
و بگو با ایشان در باره ایشان سخنی بلیغ را و از حضرت باقر علیه السلام روایتست
که چنین تلاوت فرمود این آیه را که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم فان خفتم تنازعا فی الامر فارجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم
یعنی فرمان برید خدا را و پیغمبر را و صاحبان اختیار را از خود پس اگر بترسید
منازعه را در امری پس رجوع کنید آن امر را بسوی خدا و رسول و صاحب اختیار

از خود

از خود پس فرمود چگونه امر میکند خداوند باطاعت ایشان و باز ایشان را رخصت
میدهد در منازعه مگر آنست اینرا مکلف از برای آنانکه مامور شده اند
که از برای ایشان گفته شده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول غرض آنحضرت
اینست که این منازعه منازعه مامورین است که رعیتند نه صاحبان اختیاران
و حاکمان و نیز از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد از جبرئیل که چگونه بود هلاک قوم صالح جبرئیل
گفت یا محمد بدرستی که صالح مبعوث شد بسوی قوم خود و او شانزده ساله
بود پس در میان ایشان ماند تا آنکه بسن صد و بیست سال رسید و نمیخواندند او را
در هیچ امر خیری قبول نکردند و از برای ایشان هفتاد بت بود که اینها را بغیر
معبودیت خداوند عز و جل پس چون شاهد بود این عمل را از ایشان گفت ای قوم
من مبعوث شدم بسوی شما در شانزده سالگی تا آنکه صد و بیست سال
رسیدم و حال در امر بر شما عرض میکنم اگر خواهید هر چیز را از من سؤال کنید
تا از خداوند خود سؤال کنم که شما را اجابت کند در آن چیز در همین ساعت
و اگر خواهید سؤال کنم از خدایان شما پس اگر مرا اجابت کردند بآنچه سؤال
میکنم از ایشان از میان شما بیرون روم زیرا که دلتنگ شدم من از شما و
شما از من گفتند انصاف دادی ای صالح پس وعده کردند روزی را که در آن
روز بیرون روند پس بیرون رفتند و بتهای خود را پیش کرده بودند
پس قربانی کردند خوردنی را و آشامیدنی خود را خوردند و آشامیدند
پس چون فارغ شدند صالح را خواندند و گفتند ای صالح سؤال کن صالح
گفت چیست اسم این بت بزرگ گفتند فلان اسم دارد پس صالح بآن گفت
ای فلان جواب بده جواب نداد صالح گفت که این را چیست که جواب نمیگوید
گفتند دیگری را بخوان پس همه آنها را خواند و هیچیک جواب نداد پس
رو کردند به بتهای خود و گفتند که چیست شما را که جواب صالح را نمیگوئید پس

جواب ندادند بصالح گفتند که ساعتی از ما دور شو و ما را با خدایان خود واگذار
پس دستارها و فرشها و جامهای خود را از خود دور کردند و بر خاک غلطیدند
و خاک بر سر خود ریختند و بتها گفتند که اگر جواب صالح را نگوئید امروز ما را
ما را مفتضح و رسوا میکنید پس صالح را طلبیدند و گفتند ای صالح خدایان ما را
پس بار خواندند و جواب نگفتند بعد از آن با ایشان گفت که ای قوم اول روز
گذشت و من نمی بینم خدایان شما را که مرا اجابت کنند پس از من سوال کنید
تا خدای خود را بخوانم که شما را همین ساعت اجابت کند پس هفتاد نفر از بزرگان
قوم که تکیه گاه قوم ایشان بود سخن صالح را قبول کردند و گفتند ای صالح ما از تو
سوال میکنیم پس اگر پروردگار تو اجابت کرد ما تو را پیروی میکنیم و اجابت
میکنیم و همه اهل قریه با تو بیعت میکنند صالح با ایشان گفت سوال کنید هر چه
که خواهید گفتند بیا با ما بسوی این کوه و کوه با ایشان نزدیک بود پس صالح
با ایشان رفت تا بآن کوه رسیدند گفتند ای صالح بخوان از برای ما پروردگار
خود را که بیرون آورد از برای ما در همین ساعت ناقه حامله ده ماهه را
که بسیار قرمز باشد و پشم آن بسیار باشد و ما بین دو پهلویش بقدر
ثلث فرسخ باشد پس صالح با ایشان گفت سوال کردید از من چیزی را که بر من
صعب است و بر پروردگار من آسان است پس صالح از خداوند آن ناقه را طلب
طلب کرد پس کوه شکافته شد و چنان صدائی کرد که در وقت شنیدن آن
نزدیک بود که عقلهای ایشان مفارقت کند پس کوه سخت مضطرب شد
مثل زنی که او را درد زائیدن بگیرد پس ناگاه سر ناقه از آن شکاف بیرون
آمد و هنوز گردن آن تمام بیرون نیامده بود که نشخوار میکرد پس باقی جسدش
بیرون آمد و بر زمین ایستاد پس چون آن را دیدند گفتند ای صالح چه
زود خدا اجابت کرد تو را پروردگار تو بخوان پروردگار خود را که بیرون آورد
از برای ما بچه این شتر را پس صالح خدا را خواند و ناقه بچه انداخت و آن بچه

بدور او میگشت پس با ایشان گفت که ای قوم آیا چیزی دیگر باقی ماند گفتند
نه بیا با ما بسوی قوم تا خبر دهیم ایشان را بآنچه دیدیم و ایشان ایمان آورند
بتو پس برگشتند و آن هفتاد نفر بقوم رسیدند تا آنکه شصت و چهار نفر
از ایشان مرتد شدند و گفتند این سحر و دروغ است پس چون بقوم خود
رسیدند شش نفر از ایشان گفتند حق است و همه دیگر گفتند سحر و دروغ است
ی بود که بعد از آن متفرق شدند و مراجعت کردند و از آن شش نفر یک
نفر دیگر شک آورد و از جمله آنها کسی بود که ناقه را پی کردند ابن محبوب
راوی حدیث گوید که این حدیث را بمردی از اصحاب خود گفتم که او را سعید بن
یزید میگفتند پس خبر داد مرا که او دیده است در شام آن کوهی را که ناقه
از آن بیرون آمده است و دیده که پهلوی ناقه کوه را خراشیده است و
در آن نشان گذارده است و کوهی دیگر را که با این کوه بقدر ثلث فرسخ فاصله زیاده است
داشته است ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
عرض کردم بآنحضرت کذبت ثمود بالنذر فقالوا ابشرا منا واحدا نتبعه
انا اذا لفی ضلال و سعر ءالقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب اشر فرمود تکذیب
کردند قوم ثمود بتهدیدات و تخویفات پیغمبران پس گفتند آیا یک بشری
از جنس خود پیروی میکنیم چون چنین کنیم در گمراهی و آتش خواهیم بود
آیا القا شده است بر او ذکر از میان ما نه چنین است بلکه او دروغ گوئی
مغرور فرمود که این در شأن آنها است که تکذیب کردند صالح را و هلاک
نکرد خداوند عز و جل هیچ قومی را هرگز تا آنکه مبعوث گردانید بسوی ایشان
پیش از هلاک پیغمبران را که حجت را بر ایشان اقامه کنند پس مبعوث گردانید
بسوی قوم ثمود صالح را و او ایشان را خواند بسوی خداوند پس اجابت
نکردند و بر او سرکشی کردند و گفتند ما بتو ایمان نمی آوریم تا آنکه بیرون
بیاوری از برای ما از این سنگ ناقه را که ده ماهه باشد که حامله شده باشد

و آن سنگ را تعظیم میکردند و می‌پرستیدند و در هر سالی نزد آن سنگ جمع
میشدند و قربانی میکردند پس بصالح گفتند که اگر پیغمبر و فرستادهٔ خدائی
باشی چنانچه گمان میکنی پس بخوان خدای خود را تا آنکه بیرون آورد از برای
ما ازین سنگ سخت ناقهٔ حامله ده ماهه را پس خداوند چنانچه خواستند
از آن سنگ بیرون آورد بعد از آن وحی فرستاد بسوی صالح که بایشان کرامت صالح
بگو که قرار داده است خداوند از برای این ناقه از این آب شما یک روز را
و از برای شما یک روز را پس هر گاه روز آب ناقه بود همهٔ آب را در آن
روز می‌آشامید و آن را میدوشیدند پس هیچ کوچک و بزرگی از ایشان
نمی‌ماند مگر آنکه از شیر آن میخورد و چون صبح میشد میرفتند بسوی آب
و از آن آب می‌آشامیدند در آن روز ناقه هیچ آب نمیخورد پس ایستادند
زمانی که خدا خواسته بر این حال ماندند بعد از آن سرکشی کردند بر خدا و بعضی
نزد بعضی رفتند و گفتند این ناقه را بکشید و از آن استراحت یابید ما
راضی نیستیم که یک روز آب از برای ما و یک روز از برای ناقه باشد پس
گفتند کیست که متوجه قتل آن شود و از برای او قرار دادی که خواهد کنیم
پس آمد مردی بسیار سرخ رنگ ازرق چشم و لد الزنا که پدرش معلوم
نبود بدبخت‌تر از بدبختان که شوم بود بر ایشان و قرار دادند برای
او مزدی پس چون ناقه متوجه شد بسوی آبی که هر روز میرفت گذاشت
آن را تا آنکه آب را آشامید و شروع کرد بباز گشتن پس بر راه آن نشست
و آن را یک ضربت شمشیر زد کارگر نشد ضربت دیگر زد و آن را کشت پس
آن به پهلو بر زمین افتاد و بچهٔ آن گریخت تا آنکه بر کوه بالا رفت و سر
بسوی آسمان کرد و سه مرتبه ناله کرد رو آوردند قوم صالح و احدی
و از ایشان باقی نماند مگر آنکه با آن ولد الزنا در ضربت شریک شد و گوشت
آن را در میان خود تقسیم کردند پس هیچ کوچک و بزرگی از ایشان نماند

مگر آنکه گوشت آن ناقه را خوردند پس چون صالح این حالت را مشاهده کرد
رو بقوم خود کرد و گفت ای قوم شما چه باعث شد که این کار کردید
آیا معصیت کردید پروردگار خود را پس خداوند وحی فرستاد بسوی
صالح که بدرستی که قوم تو طغیان کردند و ظلم کردند و کشتند ناقه را
که من بسوی ایشان فرستاده بودم که بر ایشان حجت باشد و در بارهٔ
آن ناقه ضرری بایشان ضرری بایشان نمیرسید و اعظم منفعتها بایشان
در آن بود پس بگو بایشان که من میفرستم عذابی را بر ایشان تا سه
روز پس اگر توبه کنند و باز گشت نمایند توبهٔ ایشان را قبول کنم و
از ایشان رو گردانم و اگر توبه نکنند و باز گشت ننمایند بفرستم بر ایشان
عذابی در روز سیم پس صالح بسوی ایشان آمد و گفت ای قوم من فرستادهٔ
پروردگارم بسوی شما و او میفرماید که اگر شما توبه کنید و باز گشت نمائید
و از خدا طلب آمرزش کنید گناه شما را بیامرزم و توبهٔ شما را قبول کنم
پس چون صالح این را بایشان گفت سرکشی و خباثت ایشان بیشتر
از پیشتر شد و گفتند ای صالح بیاور برای ما آنچه ما را وعده میدهی
اگر از راستگویانی گفت ای قوم شما صبح میکنید فردا با آنکه رویهای شما
زرد است و در روز دوم سرخ است و در روز سیم سیاه است پس چون
صبح روز اول شد رویهای ایشان زرد بود بسوی یکدیگر رفتند و گفتند
آمد شما را آنچه وعده داد صالح شما را پس سرکشان گفتند که نمیشنویم سخن
صالح را و قول او را قبول نمیکنیم و اگرچه عظیم باشد پس چون صبح روز
دوم شد رویهای ایشان سرخ بود پس ایشان بسوی یکدیگر رفتند و گفتند
ای قوم آمد شما را آنچه وعده داد شما را صالح پس باز سرکشان ایشان گفتند
که اگر همه ما هلاک شویم سخن صالح را نشنویم و خدایان خود را که پیش از ان
عبادت میکردند ترک نکنیم و توبه نکردند و باز گشت ننمودند پس چون صبح

روز سیم شد رویهای ایشان سیاه بود پس باز لیوی یکدیگر رفتند
وگفتند ای قوم آمد شما را آنچه صالح بشما وعده داده بود پس سرکشان
از ایشان گفتند که آمد ما را آنچه صالح بما وعده داده بود پس چون نصف
شب شد آمد ایشان را جبرئیل وصیحه بر ایشان زد که گوشهای ایشان را
پاره کرد وزبانها وجگرهای ایشان شکافته شد ودر آن سه روز حنوط
کردند وکفن نمودند ودانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد پس
همه ایشان کوچک وبزرگشان در یک طرفة العین مردند وباقی نماند احدی از ایشان
ونه چیزی از ایشان مگر آنکه خدا آنرا هم هلاک کرد پس صبح کردند که همه ایشان
در خانها وخوابگاههای خود مرده بودند پس فرستاد خداوند بر ایشان
بعد از صیحه آتشی از آسمان که ایشان را سوزانید واین بود قصه ایشان
فروه روایت کرده است که عرض کردم بحضرت باقر چیزی از امر دو
خلیفه را پس فرمودند شما ابن ابی عثمان هشتاد سال با آنکه میدانستند
که عثمان ظالم بود پس چگونه خواهد بود هر گاه یاد کنید دو بت ایشانرا
سدیر روایت کرده است که در خدمت حضرت باقر بودیم پس ذکر
کردیم آنچه را که مردم بعد از پیغمبر احداث کردند واینکه امیرالمؤمنین را
ذلیل کردند پس مردی از قوم بآنحضرت عرض کرد اصلحک الله کجا بود عزت
بنی هاشم وکثرت ایشان آنحضرت فرمود که باقی مانده بود از بنی هاشم
همان جعفر وحمزه بود که برحمت خدا رفته بودند وباقی مانده بود با
آنحضرت دو مرد ضعیف ذلیل تازه عهد باسلام عباس وعقیل که
از جمله طلقا بودند وایشانرا اسیر کرده بودند ورها کرده بودند
بلی بخدا قسم که اگر حمزه وجعفر در حضور آن دو خلیفه بودند نمیرسیدند
بآنچه رسیدند وهر آینه ایشانرا تلف میکردند واز حضرت صادق ع
مرویست که فرمود هر کس را که فاحشه باشد وآن یاد کند که در پیری

دربعضی

در بعضی از اعضاء انسان میگیرد یا آنکه او را صداع یا حرقة البول باشد پس
بکتابت دست بمو رساند سوره سبع ویگوید اسکن ایها الریح اسکنتک بالذی سکن
له ما فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ونیز از آنحضرت مرویست که فرمود
اخلاط ودرد انداختن در تعلیلست ودرحم وبی رحمی عجلست وحیا
در تعقلست ودر حدیث دیگر کافی بحیله روایت کرده است فرمود که سکن
عقل در قلبست وموسی بن بکر روایت کرده است که غلامی از حضرت موسی بن
جعفر بیمار شد پس آنحضرت از او پرسیدند کسی عرض کرد که او را درد
سپرزست فرمود که سه روز او را [illegible] دهید پس باو دادند خون او
فرو نشست واز آن تا [illegible] رست محمد بن ابراهیم روایت کرده است
که شکایت کردم بحضرت باقر علیه السلام از ضعف معده فرمود بیاشام [illegible]
با آب سرد چون چنین کردم یافتم آنچه را که میخواستم واز حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که پیغمبر بود هر کس را بادی باشد که
اعضا را بهم کشد یا رطوبتی یا سردی در مفاصل باشد بگیرد کفی از شنبلید
وکفی از انجیر خشک وطبخ کند آن در روغن [illegible] یک پاک بعد از آن صاف
کند وبگیرد روغن [illegible] آنرا بیاشامد [illegible] آن بعد دیگر قدح مملو
شود واز حضرت موسی بن جعفر مرویست که فرمود هر کس آب پشتش
متغیر شود البته نفع میبخشد [illegible] مترجم گوید که
مراد از متغیر شدن آب پشت ضعف وقلت باه باشد یا آنکه مراد عدم انعقاد
ولد باشد واز حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود در چه
چیزها اختلاف دارند مردم عرض کردم که گمان میکنند که حجامت در روز شنبه
نیکو تراست فرمود حجت ایشان در این چه چیزاست عرض کردم گمان میکنند
که این روز نحوست فرموده است گفته اند پس سزاوارست که در این
روز نحس حجامت نیاورند [illegible] که در روز سه شنبه [illegible]

تا اگر حجامت دندان ساعت اتفاق افتد خون بند نشود تا بیرون بالای
خلا خواسته باشد ۞ و از شعیب مرویست که گفت داخل شدم بر حضرت
موسی بن جعفر و آنحضرت حجامت میفرمود در حبس در روز چهارشنبه
پس با آنحضرت عرض کردم که این روزیست که مردم میگویند هر کس در این
روز حجامت کند او را پیسی برسد فرمود این را کسی میباید که مادر او در حال
حیض باو حامله شده باشد ۞ و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که
فرمود حجامت مکنید در روز جمعه در وقت زوال پس بدرستی که آنکس
که حجامت کند در روز جمعه در وقت زوال پس او را ناخوشی برسد
ملامت نکند مگر خود را ۞ و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود دوا
چهار است آنچه در بینی کنند و حجامت و نوره و حقنه ۞ و نیز از عمر بن
اذینه مرویست که گفت شکایت کرد مردی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
از سرفه و من حاضر بودم پس آنحضرت فرمود که قدری از انکژه رومی
و قدری از شکر در کف خود بکوب و از آن سفوف کن یک دو روز بخور و عمر بن
اذینه گوید که بعد از آن آن مرد را دیدم گفت یک مرتبه این عمل را کردم
و رفع سرفه شد ۞ و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود شکایت کرد
موسی بن عمران بسوی پروردگار خود از بلغم پس امر فرمود خدا او را
که بگیرد هلیله و بلیله و آمله را و آنها را با عسل خمیر کند و تناول کند پس آن
حضرت فرمود که اینست که شما آنرا اطریفل می نامید ۞ و از اسمعیل بن حسن
مرویست که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من مردی از عربم و در طبابت
صاحب بصیرتم و طبابت من طبابت عربیست و بر طبابت چیزی نمیگیرم فرمود
باکی نیست عرض کردم ما جراحت را میشکافیم و بآتش داغ میکنیم فرمود باکی
نیست عرض کردم ما میخورانیم زهرها را مثل سقمون و غاریقون فرمود
باکی نیست عرض کردم بسا که او بمیرد فرمود اگرچه بمیرد عرض کردم بالای آن

نبیند بیند هیچ نوع بیمش در ایام شفاقی بدرستی که بیمار شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله پس عایشه با آنحضرت عرض کرد که ذات الجنب داری آنحضرت
فرمودند که من گرامی ترم بر خدا از آنکه مرا بذات الجنب مبتلا کند حضرت
صادق فرمود که رسول خدا امر کرد پس با آنحضرت شاما بدادند و جبر زاد و
و از یونس بن یعقوب مرویست که بخدمت حضرت صادق عرض
کردم که مردی دوا می آشامد و در دلی بهم میرسد پس بسا که نفع میبیند و بسا که او را
میکشد آنحضرت فرمودند بیاید و بیاشامد ۞ و از حمزة بن طیار مرویست
که گفت در خدمت حضرت موسی بن جعفر بودم پس آنحضرت دید که من
آه میکشم فرمود ترا چه میشود عرض کردم دندانم درد میکند فرمود که
حجامت میکردی حجامت کردم و ساکن شد پس با آنحضرت عرض کردم فرمود
من که مداوا نکردند مردم بهیچ چیز بهتر از مکیدن خون یا لیسیدن عسل
۞ و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که میفرمود دوای درد
دندان اینست که بگیری حنظل را و آنرا مقشر کنی و روغن آنرا بگیری پس اگر
دندان کرم خورده و سوراخ باشد چند قطره از آن در دندان بچکانی و
پنبه را بآن روغن آلوده کنی و در گوش طرف دندان بگذاری و بر پشت بخوابی
و در سه شب چنین کنی و اگر دندان کرم نخورده باشد و باد باشد در
گوش که بطرف آن دندانست در چند شب هر شب دو قطره یا سه قطره از آن
روغن بچکانی که درد برطرف میشود انشاء الله ۞ و نیز میفرمود از برای
درد دهان و خونی که بیرون می آید از بن دندان و ضربان و سرخی
که در دهان عارض میشود که بگیری حنظل تر را که زرد شده باشد پس قالبی
از گل بر آن قرار دهد بعد از آن سر آن حنظل را سوراخ کند و بکارد
اندرون آن را بعد از آن بتراشد پس سرکه انگوری بسیار ترشی در آن
بریزد و بر آتش گذارد که سخت بجوش آید بعد از آن آنقدر که تا خون بند شود

ازان جهت اند دنبال آن نزاید در دهان وجیوی مضمضه کند و اگر خواسته
باشد که آنچه را که در خطل است بیرون آورد و در غرفه سفالین کند چنان
کند و هر وقت که سرکه آن تمام شود سرکه بجای آن کند و هر قدر که کم
شود هر قدر خواهد بود مترجم گوید که گفته شیخ که مبنی بر دو اصل جستن
رگ شریانات و آن رگی است که دائم در حرکت است و مراد در اینجا در حدیث
که از جستن آن رگ حادث میشود و آن در آن عضو تنی از آن در آزار می
باشد و اکثر در عضوی حادث شود که نزدیک بسر باشد مثل دماغ و
شقیقه و از عبد الرحمن بن سیابه مرویست که گفت عرض کردم بخدمت
حضرت صادق که فدای تو شوم مردم میگویند که حرام است نظر کردن در علم
نجوم و مرا خوش می آید که نظر کنم پس اگر ضرر بدین من دارد مرا احتیاجی نیست
در چیزی که بدین من ضرر رساند و اگر ضرر نمیرساند و اگر ضرری بدین
من نمیرساند پس بخدا قسم که میخواهم علم نجوم را و میخواهم که در آن نظر کنم
فرمود که چنین نیست که میگویند ضرری بدین تو ندارد بعد از ان فرمود که شما نظر
میکنید در چیزی از علم نجوم که بسیار از ان در یافته نمیشود و کم آن نفع
نمی بخشد حساب بکنید شما بر طالع قمر پس فرمود آیا میدانی که چند دقیقه
ما بین مشتری و زهره عرض کردم نه بخدا قسم فرمود آیا میدانی که چند دقیقه
ما بین زهره و قمر عرض کردم نه فرمود آیا میدانی که چند دقیقه است ما بین
آفتاب و سنبله عرض کردم نه بخدا قسم که از هیچ یک از منجمین هرگز نشنیده ام
فرمود آیا میدانی که چند دقیقه است ما بین سکینه و لوح محفوظ عرض
کردم نه بخدا قسم که هرگز از هیچ منجمی نشنیدم فرمود ما بین هر یک از این
دو با دیگری شصت دقیقه یا نود دقیقه است که عبد الرحمن شک کرده
بعد از ان فرمود ای عبد الرحمن این حسابیست که هرگاه مرد این حساب را
کند و با یقین دانا شود داند آن نخل را که در میان نیستانست و داند عدد آن

نهارا

نهارا که از طرف راست آنست و عدد آنچه را که از طرف چپ آنست و عدد
آنچه را که پشت سر و عدد آنچه را که پیش روی آنست حتی آنکه پوشیده
نمیماند بر او از نیهای نیستان یک نی   مروی است که در روایت که سؤال   کرده است
کردم از حضرت صادق از شتران گر که آنها را از شتران دیگر
دور میکنم از ترس آنکه گری آن شتران بدیگران رسد و بناگاه او را
حیوان شوت ببریم تا آنکه آب بیاشامد پس آنحضرت فرمود که اعرابی
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد یا رسول الله من میخریدم
گوسفند و گاو و شتر غله که بقیمت کم بفروشند و آنها گر شده اند پس از خوش
نادم از آنکه آنها بخرم از ترس آنکه سرایت کند گری آنها بشتر و گوسفند
من پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با ان اعرابی فرمود که ای اعرابی پس گری
اول از کجا آمده است و کی باو داده است بعد از ان فرمود نیست سرایت و نه
فال بدی و نه هامه و نه شومی و نه صفری و نیست رضاعی بعد از شیر
باز کردن و نیست اعرابی شدن بعد از هجرت کردن و نیست سکوت کردن
یک روز تا شب و نیست طلاق پیش از نکاح و نیست آزاد کردن پیش از
مالک شدن و نیست یتیمی بعد از بالغ شدن مترجم گوید که صاحب نهایه
گفته است که عدوی سرایت است مثل آنکه شتری را جرب باشد پس
پرهیز شود از مصاحبت آن شتری دیگر از ترس آنکه جرب سرایت کند
بآن شتر و این را اسلام باطل کرده است بجهت آنکه چنین میدانستند
که مرض بخودی خود تعدی میکند پس پیغمبر ایشان را اعلام فرمود که چنین
نیست همان خداست که بیمار میکند و درد میدهد و هدایت کرده در بعضی
از اخبار فرموده است که کی گری داد شتر اول را و اینکه فرموده فال بد
نیست چنین است که در حدیث بعد میفرماید که فال بد همان است که تو
قرار دهی اگر آنرا هیچ قرار دهی هیچ است و اینکه فرموده هامه نیست

صاحب کتاب نثر بود گفته است که هامه اسم مرغی است از مرغهای شب که بآن
فال بد میزنند و بعضی گفته اند آن بوم است و بعضی گفته اند که عرب را گمان
چنان بود که روح کشته که طلب خون کشته نکرده باشند هامه میشود و میگوید
اسقونی اسقونی یعنی مرا آب دهید و هرگاه طلب خونش شود پرواز
کند و بعضی گفته اند که عرب را چنان گمان بود که استخوانهای مرده یا روحش
هامه میشود و پرواز میکند و آن را صدی مینامیدند پس اسلام همه را
نفی کرده است و ایشان را از آن نهی فرموده است و در صفر نیز صاحب کتاب
نثر بود گفته است که عرب را گمان چنان بود که در شکم ماریست که آن را صفر
میگویند و هرگاه انسان گرسنه شود آن مار او را اذیت میرساند و اسلام
این را باطل کرد و بعضی گفته اند مراد همان ماه صفر است که در ایام جاهلیت
گاهی ماه حرام را از محرم به صفر می انداختند و صفر را ماه حرام قرار میدادند
و اسلام نیز این را باطل کرد و اینکه فرموده است رضاعی بعد از شیر باز
کردن ظاهر مراد آن باشد که بعد از شیر باز کردن که دو سال است چنانچه
پیغمبر ما بد و فصاله فی عامین دیگر رضاع نیست یعنی رضاعی که نشر حرمت
کند و اینکه فرموده است تعرابی بعد از هجرت کردن یعنی چون هجرت کردند
و بسوی مدینه آمدند دیگر جایز نیست که بیابانی شوند و بعضی مراتب
دیگر هم دارد و صوم سکوت را نیز ابطال فرموده است و از آن نهی کرده است
و شاید که این نسخ شریعت سابقه باشد چنانچه ظاهر آیه شریفه انی نذرت
للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا در قصه مریم ع این دلالت دارد
و نیز از حضرت صادق ع مرویست که فرمود فال بد همانست که تو بوی قرار
میدهی اگر او را آسان شماری آسان شود و اگر سخت شماری سخت شود
و اگر او را هیچ کنی هیچ شود و نیز مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله که کفاره فال بد توکل است و از حضرت باقر علیه السلام مرویست در قول

خداوند

خداوند عز و جل الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم یعنی آیا نظر نمیکنی بسوی آن جماعتی که بیرون
رفتند از دیار خود از ترس مرگ و ایشان هزاران بودند پس خدا بایشان
فرمود بمیرید بمردند بعد از آن خدا ایشان را زنده کرد فرمود و این جماعت
اهل شهری از شهرهای شام بودند و هفتاد هزار نفر بودند و همه
اوقات طاعون در میان ایشان می افتاد و حال ایشان چنان بود
که هرگاه می فهمیدند که طاعون می آید توانگران ایشان از شهر بیرون
میرفتند بجهة مکنت و قوتی که ایشان را بود و فقرا میماندند بجهة
ناتوانی که داشتند پس مرگ در فقیران بسیار میشد و در توانگران کم
پس توانگران که بیرون رفته بودند میگفتند که اگر ما در شهر مانده بودیم
بسیار می مردیم و فقرا که اقامت کرده بودند میگفتند که اگر بیرون رفته بودیم
کم میمردیم پس رای همه ایشان متفق شد که هرگاه طاعون در میان ایشان
افتد و آن را بفهمند همه ایشان از شهر بیرون روند پس چون طاعون
با مشدا ایشان بیرون رفتند و از طاعون دور شدند از ترس مرگ
پس سیر کردند در شهرها آنقدر که خدا خواست پس گذشتند بشهری
خراب که اهلش جلاء وطن کرده بودند و طاعون ایشان را فانی کرده
بود پس در آن شهر فرود آمدند و چون بارهای خود را فرود آوردند
و در آن شهر قرار گرفتند خداوند عز و جل فرمان در داد که همه بمیرید
پس در همان ساعت همه ایشان مردند و استخوانهای ایشان پوسیده و
آشکار شد و ایشان در راه مترددین بودند پس ایشان را از راه دور
و در یک موضع جمع کردند پس گذشت بایشان پیغمبری از پیغمبران بنی
اسرائیل که او را ارمیا میگفتند چون نظر باستخوانها کرد دید گریست و گفت
اندیشه خود روان کرد و گفت پروردگارا اگر خواسته باشی ایشان را

در این ساعت زنده گردانی چنانچه ایشان از پیغمبران بودند پس نفیر کنند شهرهای
تورا و متولد سازند بندگان تورا و شرک کنند تورا از خلق تو پس
وحی فرستاد خداوند بسوی او که آیا دوست داری که ایشان را زنده
کنم عرض کرد بلی ای پروردگار من زنده گردان ایشان را پس وحی کرد
خداوند بسوی او که چنان و چنان بگو پس گفت آنچه را که خدا او را
امر کرده بود حضرت صادق ع فرمودند که آن اسم اعظم بود چون
حزقیل آن سخن را گفت نگاه کرد باستخوانها که بعضی از آنها پرواز میکند
بسوی بعضی پس همه زنده شدند که نگاه بیکدیگر میکردند و خدا را تسبیح
و تکبیر و تهلیل میکردند پس حزقیل در آن وقت گفت گواهی میدهم که خدا
بهر چیزی تواناست پس حضرت فرمودند در باره ایشان این آیه نازل شد
سدیر روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که با آنحضرت عرض
کردم که خبر ده مرا از یعقوب به پسرانش که اذهبوا فتحسسوا من یوسف و
اخیه یعنی بروید و تجسس کنید از یوسف و برادرش آیا میدانست که
یوسف زنده است با آنکه بیست سال گذشته بود که او مفارقت کرده
بود فرمود بلی عرض کردم چگونه دانسته بود فرمود که دعا کرد در سحر و از خدا
طلب کرد که نازل گرداند بر او ملک موت را پس نازل شد بر او بریال
که آن ملک موت است پس بریال گفت که چیست حاجت تو ای یعقوب گفت
خبر ده مرا از ارواح که آنها را متفرق قبض میکنی یا مجتمع گفت بلکه متفرق
قبض میکنم قبض میکنم روح را بعد از روح پس یعقوب گفت خبر ده مرا که
آیا گذشته بتو روح یوسف در میان آن روحها که تو گذشته گفت نه
پس یعقوب دانست که او زنده است در آن وقت به پسرانش گفت که اذهبوا
فتحسسوا من یوسف و اخیه و از حضرت صادق ع مرویست در قول خدا
عز و جل و حسبوا ان لا تکون فتنة یعنی گمان کردند که نباشد فتنه و بلیه

با آنکسان که بندگی میکنند بتورا

فر

فرمود این در وقتی بود که پیغمبر در میان ایشان بود فعموا و صموا پس کور
و کر شدند فرمود که این وقتی بود که رسول خدا رحلت فرمود ثم تاب
الله علیهم پس باز گشت کرد خداوند بر ایشان در وقتی که امیرالمؤمنین
بخلافت نشست ثم عموا و صموا کثیر منهم فرمود تا الآن لکن بعد دستی که خدا علیم و
حکیم است ظاهر امر آن باشد که اکو عبه این مسئله است که خدا علیم و حکیم
لکن از ایکون تغییر همه نسخه اینکه اصل تحریف و تغییر در کلام خدا اخبار
پس کور و کر شدند تا این ساعت و نیز از آنحضرت مرویست در قول
خداوند عز و جل لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن
مریم یعنی لعنت شدند کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن
مریم فرمود لعنت شدند خوکها بر زبان داود و میمونها بر زبان عیسی بن
مریم غرض آنکه داود ایشان را لعنت نمود پس خوک شدند و عیسی بن
مریم ایشان را لعنت نمود پس میمون شدند و نیز از آنحضرت مرویست که
خواند مردی بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فانهم لا یکذبونك و لکن
الظالمین بآیات الله یجحدون یعنی بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند تورا
و لکن ظالمان آیات خدا را انکار میکنند پس آنحضرت فرمود بلی بخدا قسم
که تکذیب کردند او را سخت ترین تکذیب و لکن لا یکذبونك مخففا است
بی تشدید یعنی نمی آورند باطلی را که دروغ کرده باشند بآن حق تو را از ابو بصیر
مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام از قول خدا
عز و جل و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی و لم یوح الیه شیء
یعنی کیست ظالمتر از آنکسی که ببندد بر خدا دروغ را یا بگوید که وحی شده است
بمن با آنکه وحی نشده باشد چیزی بسوی او فرمود نازل شد این آیه در شأن
ابن ابی سرح که عثمان او را بر مصر والی کرده بود و او از آنکسان بود که رسول
خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه خون ایشان را هدر کرده بود و کاتب

رسول خدا صلی الله علیه و آله بود پس هرگاه خداوند نازل میکرد ان الله
عزیز حکیم او می نوشت ان الله علیم حکیم رسول خدا میفرمود ترک کن این را
بدرستی که خدا علیم و حکیم است و ابن ابی سرح بمنافقان میگفت که من از پیش
خود میگویم مثل آنچه او که پیغمبر می آورد و گفته مرا پیغمبر تغییر نمیدهد پس خداوند
تبارک و تعالی نازل کرد آنچه در شان او و آنچه را که نازل کرد آیه مترجم گوید
اینکه فرمود ترک کن بدرستی که خدا علیم و حکیم است ظاهر امراد آن باشد که
اگر چه این صدق است که خدا علیم و حکیم لکن ترک کن و تغییر مده چه آنرا اصل
تحریف و تغییر در کلام خدا جایز نیست   و از محمد مسلم روایت که گفت سوال کردم
از حضرت باقر علیه السلام از قول خداوند عز و جل و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و
یکون الدین کله لله یعنی با کفار مقاتله کنید تا آنکه کفر برطرف شود و دین خالص
شود همه از برای خداوند عز و جل پس فرمود نیامده است تاویل این آیه هنوز
بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت فرمود ایشان را بجهت احتیاج
خود و اصحاب پس اگر آمده بود تاویل این آیه قبول نمیشد از ایشان و لکن ایشان
کشته میشوند تا خدا بتنهائی پرستیده شود و شرک نباشد   غرض آنکه
رخصت فرمود مومنان را که از اهل کتاب جزیه گیرند و از مشرکان فدا و
از منافقان ظاهر اسلام قبول کنند بجهت دفع احتیاج خود و اصحاب خود
و از حضرت صادق علیه السلام روایت که میفرمود در این آیه که یا ایها النبی قل لمن
فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم و
یغفر لکم یعنی ای پیغمبر بگو بآنها که در دست شما اسیرند که اگر بداند خدا خیری را
در دلهای شما عطا میفرماید بشما بهتر از آنچه از شما گرفته شده است و شما را
می آمرزد فرمود که نازل شده است در شان عباس و عقیل و نوفل و فرمود که
رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد در روز بدر که احدی از بنی هاشم و ابو
البختری را بکشند پس ایشان اسیر شدند و رسول خدا امیر المومنین را فرستاد

وفرمود

وفرمود ببین که کیست در اینجا از بنی هاشم پس امیر المومنین گذشت بر عقیل
و از او میل گردانید عقیل گفت ای برادر من علی بخدا قسم که دیدی مکان مرا
پس برگشت امیر المومنین بسوی رسول خدا و عرض کرد این ابو الفضل در دست
فلانکس است و این عقیل در دست فلانکس است و این نوفل بن حارث
در دست فلانکس است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست تا
نزد عقیل آمد و با او فرمود ای ابو یزید ابو جهل کشته شد عرض کرد که حال
دیگر کسی با شما در مکه نزاع نمیکند پس باصحاب خود فرمود که اگر اسیران را
جراحت نبینید و زنجیر کنید هیچ والا کتفهای شود ظاهرا غرض آنحضرت آنکه
دستهای ایشان محکم بسته شود پس عباس را آوردند و با او گفتند که فدای خود
بهای خود بده و برادرزادهٔ خود را بده گفت ای محمد میگذاری که در پیش
قریش سائل بکف شوم حضرت با او فرمود که بده آنچه را که در پیش ام الفضل
گذاشتی و با او گفتی که اگر مرا در این سفر مصیبتی رسد پس آن را صرف خود
و فرزندان خود کن پس بآنحضرت عرض کرد که ای پسر برادر کی تو را باین
واقعه خبر کرد فرمود که جبرئیل از جانب خداوند برای من آورد
عرض کرد که احدی از مخلوق خداوند باین عالم نبود مگر من و ام الفضل گواهی
میدهم که تو رسول خدائی حضرت صادق فرمود که همه اسیران بکفر
باقی ماندند مگر عباس و عقیل و نوفل و درباره ایشان نازل شد این
آیه که قل لمن فی ایدیکم من الاسری تا آخر آیه   ابو بصیر روایت
کرده است از حضرت باقر یا صادق در قول خدای تعالی اجعلتم سقایة الحاج
و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر یعنی آیا قرار داده اید آب دادن
حاج را و تعمیر کردن مسجد الحرام را مثل عمل آنکسان که ایمان آورده اند بخدا
و روز قیامت فرمود نازل شد این آیه در شان حمزه و علی و جعفر و عباس
و شیبه و این بجهت آن بود که عباس و شیبه فخر کردند باب دادن حاج

ودربانی مسجد الحرام پس فرموده فرستاد خداوند که اجعلتم سقایة الحاج و
عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وعلی و حمزه و جعفر آنان بودند
که ایمان آوردند بخدا وروز قیامت وجهاد کردند در راه خدا مساوی نیستند
بادیگران نزد خدا   وان عمار ساباطی مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت
صادق ع از قول خداوند عز وجل واذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه یعنی
هرگاه برسد انسان را مضرتی بخواند پروردگار خود را بازگشت کننده بسوی
او فرمود نازل شد این آیه در شان ابو الفصیل بدرستی که رسول خدا صلی
الله علیه وآله در پیش او سحر بود پس هرگاه مضرتی یعنی بیماری باو میرسید
میخواند پروردگار خود را و انابه میکرد بسوی او یعنی توبه میکرد از آنچه میگوید
درباره رسول خدا آنچه را که گفت ثم اذا خوله نعمة منه پس هرگاه نعمتی را باو
عطا می فرمود یعنی عافیت نسی ما کان یدعوا الیه من قبل فراموش میکرد
آنچه را که پیش میخواند یعنی فراموش میکرد توبه کردن را بسوی خداوند عز وجل
از آنچه میگفت درباره رسول خدا که ساحر است و بایسته فرموده است خداوند
عز وجل قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار بگو ای پیغمبر باو که بهره ور
شو بکفر خود در قلیلی از زمان بدرستی که تو از اهل آتشی یعنی بهره ور شو بامر ساحر
که بر مردم ناری که حق نیست از جانب خداوند از جانب پیغمبر پس حضرت صادق
فرمود که بعد از این خداوند سخن درباره علی فرموده است که خبر داده است بحال
او و فضیلت او نزد خود پس فرموده است امن هو قانت آناء اللیل ساجدا
وقائما یحذر الآخرة ویرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون ایا آنکس
که او دعا کننده است در اوقات شب در حال سجود و قیام که میترسد آخرت را
و امید وار در رحمت پروردگار مثل کسیست که چنین نباشد بگو که آیا مساوی اند
آنان که میدانند که محمد رسول خداست والذین لا یعلمون و آنان که نمیدانند
که محمد رسول خداست صلی الله علیه وآله و آن دیگران میپندارند که ساحر و کذاب است

انما یتذکر اولوا الالباب مثل کسیست که نمیدانند این را که ما جانان عقل این حضرت
فرمود که اینست تاویل این آیه ای عمار و مترجم گوید که ابی الفضیل بنا بر آنچه ذکر
باشد چنانچه در بعضی از نسخ است و ظاهر اینست که کنایه از ابی بکر است چه
آنکه فضیل بحسب تحقیر است که از شیر باز شده باشد و بکر بچه شتر جوان است و این دو
یک نوع یا یکی بگویند پس بجهت تقیه او را اسکی بابن کنایه تعبیر از حماد بن عثمان
مرویست که گفت خواندم در خدمت حضرت صادق ع ذوا عدل منکم فرمود ذو
عدل منکم این از اغلاط است که نویسندگان در آن خطا کرده اند و از حضرت
باقر علیه السلام مرویست که فرمود لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی
سؤال مکنید از چیزهائی که اگر ظاهر شود از برای شما بد آید شما را
محمد بن مروان روایت کرده است که حضرت صادق ع تلاوت فرمود وتمت کلمة
ربک الحسنی صدقا وعدلا یعنی تمام شد کلمات پروردگار در حقی که آنهم کلمات
نیکوتر است براستی و درستی من عرض کردم فدای تو شوم ما چنین نمیخوانیم
میخوانیم وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا فرمود در این آیه لفظ حسنی میباشد
و نیز از آنحضرت مرویست در قول خدا تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی
الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین یعنی اعلام کردیم به بنی اسرائیل در کتاب
خود که البته فساد میکنید در زمین دو مرتبه فرمود قتل علی ابن ابی طالب و طعن
امام حسن ولتعلن علوا کبیرا یعنی طغیان و سرکشی میکنید طغیان کبری فرمود این
قتل الحسین است فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه بیاید وقت یاری کردن و خواستن
خون حسین بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی بر انگیزانیم
بر شما بندگان خود را که صاحبان قوت شدید باشند که داخل شوند در میان خانهای
شما فرمود ایشان قومی اند که بر میانگیزاند ایشان را خداوند پیش از خروج قائم ع
پس وا نمیگذارند هیچ کینه آل محمد را مگر آنکه او را می کشند وکان وعدا مفعولا
و میباشد وعده محقق الوقوع فرمود بیرون آمدن قائم ع ثم رددنا لکم الکرة علیهم

یعنی پس باز گردانیدیم ظفر را از برای شما بر ایشان فرمود این خروج حضرت
امام حسین است با هفتاد نفر از اصحاب خود که بر سر ایشان کلاه خودهای
طلا کوب که دو رو دارد و بمردم میرسانند که این حسین است که خروج کرده است
تا آنکه مومنان در آن شک نکنند و بدانند که حسین است و دجال نیست و نه
شیطان و حضرت قائم که حجت خدا است در میان ایشان است پس
هرگاه معرفت امام حسین علیه السلام در دلهای مومنان قرار گیرد و بدانند
که این حسین است مرگ حضرت قائم در رسد پس آنکه آنحضرت را غسل دهد
و کفن کند و حنوط نماید و در لحد گذارد حسین بن علی است صلوات الله
علیهم و متوجه نشود امر وصی مگر وصی و ابو جعفر خثعمی روایت
کرده است که چون بیرون کرد عثمان ابوذر را بسوی ربذه امیرالمومنین علیه السلام
و عقیل و حسنین و عمار او را مشایعت کردند پس چون وقت وداع شد
امیرالمومنین فرمود ای ابوذر تو غضب نکردی مگر برای خداوند عز و جل
پس امیدوار باش از آنکه برای او غضب کرده بدرستیکه این قوم ترسیدند
از تو بر دنیای خود و تو ترسیدی از ایشان بر دین خود پس کوچ دادند ترا
از این آستان و امتحان کردند ترا ببلا و بخدا قسم که اگر راه آسمانها و زمین
بر بنده بسته شود و او متقی و پرهیزکار باشد خدا از برای او راهی قرار دهد
که بیرون آید پس نیست مونس تو مگر حق و نیست آنچه ترا بوحشت اندازد مگر باطل
پس عقیل گفت ای ابوذر تو میدانی که ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را
دوست میداری و در حق ما محافظت کردی آنچه را که مردمان ضایع کردند
مگر کمی از ایشان پس ثواب تو بر خداست و باینجهت بیرون کردند ترا
بیرون کنندگان و براه انداختند ترا براه اندازندگان پس ثواب تو بر خدای
عز و جل است پس از خدا بترس و بدان که طلب کردن تو رستگاری را از بلا
از جزع و بیتابی است و دیر دانستن عافیت را از ناامیدی است پس

و بیتابی را

و بیتابی را بگذار و بگو حسبی الله و نعم الوکیل پس استعانت جو از خدا و خوب
وکیلی است پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود ای عمو من بدرستیکه این قوم
کردند با تو آنچه را که دیدی و خداوند عز و جل ناظر و بیناست در مکانی
بلندتر پس بگذار ذکر دنیا را و فکر کن مفارقت آن را و سختی آنچه را که
بر تو وارد میشود بجهت ما بعد آن و صبر کن تا ملاقات کنی پیغمبر
خود را با آنکه او از تو راضی باشد ان شاء الله تعالی پس حضرت امام حسین
فرمود ای عمو من بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی قادر است بر تغییر و تبدیل
آنچه میبینی و او هر روز در امری است بدرستیکه قوم منع کردند از تو دنیای
خود را و تو منع کردی از ایشان دین خود را پس چه قدر بی نیازی از آنچه
ایشان ترا منع کردند و چه قدر محتاجند ایشان بآنچه تو ایشان را منع
کردی پس ترا باد بصبر بدرستیکه خیر در صبر است و صبر از کرم است و واگذار
جزع را پس بدرستیکه جزع نفع نمیبخشد ترا پس عمار گفت ای ابوذر خدا
بوحشت اندازد آنکسی را که ترا بوحشت انداخت و بترساند آنکسی را که ترا
ترسانید البته بخدا قسم که مانع نشد مردم را از گفتن حق مگر میل بسوی
دنیا و دوستی آن بدان که نیست فرمانبرداری مگر با جماعت و نیست ملک
و سلطنت مگر از برای آنکه بر آن مسلط شود و بدرستیکه این جماعت
خواندند مردم را بسوی دنیای خود پس اجابت کردند و دین خود را
بایشان بخشیدند پس دین و دنیای خود را زیان کردند و این زیانی است
آشکارا پس ابوذر بسخن درآمد و عرض کرد علیکم السلام و رحمة الله و برکاته
پدر و مادرم فدای این روها باد بدرستیکه من هرگاه شما را میبینم رسول خدا
بواسطه شما بیادم میآید و مرا در مدینه حاجتی و چیزی نیست که دل بآن
بسته باشم مگر شما و گران آمد بر عثمان همسایگی من در مدینه
چنانچه گران آمد بر معاویه در شام پس قسم یاد کرد که مرا بسوی شهری دیگر

فرستند من اراده سؤال کردم که بسوی کوفه فرستند پس از دعا کردم که می ترسید
که کوفه را بر برادر او فاسد کردانم و فتنه هم بخدا یاد کرد که مرا به شهری
فرستند که در آن موسی نبینم و هیچ آوازی در آن نشنوم و من بخدا
قسم که اراده نداشتم هیچ یاد موسی را مگر خداوند عز و جل و مرا با
خلا وحشتی بیشتر که فتنه را خداوند بیشتر خلاف مگر او برا او توکل
کردم و او ستایش و آن که رب عرش عظیم و صلوات فرستد خداوند
بر سید ما محمد و آل طاهرین او روایت کرده است عبد الرحمن
بن مسلم که بخدمت حضرت صادق عرض کردم که مارا سرزنش میکنند
و تکذیب میکنند که میگوییم دو صیحه خواهد بود میگویند که هرگاه
دو صیحه باشد کی حق از باطل جدا میکند و می شناسد حضرت
بمن فرمودند که پس در رد سخن ایشان چه چیز میگویید عرض کردم
چیزی در رد ایشان نمیگوییم فرمود بگویید که هرگاه یافت شود و تصدیق کند
آنرا هر کس بان ایمان دارد از انجا که خداوند عز و جل میفرماید افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی
آیا پس آنکس که هدایت کند بسوی حق سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکس
که هدایت نیابد مگر آنکه هدایت شود پس چیست شمارا چگونه حکم میکنید داود بن
فرقد روایت کرده است که مردی از عجلیه شنید این حدیث را که ندا میکند منادی در اول روز
که الا ان فلان بن فلان و شیعته هم الفائزون یعنی بدانید که فلان بن فلان و تابعان
او ایشانند رستگاران و ندا میکند منادی در آخر روز که الا ان عثمان و شیعته
هم الفائزون یعنی بدانید عثمان و تابعان او ایشانند رستگاران و ها الکره را آخر روز ندا میکند
پس گفت که ما چه میدانیم که کدام راستگو و کدام دروغگو است حضرت فرمودند تصدیق میکند آنرا هر کس بان ایمان دارد پیش از انکه
ندا کند بدرستی که خداوند عز و جل میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا
ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و از حضرت صادق مرویست که فرمود همیشه این دولت
میدارید تا انکه اختلاف کنند بنی فلان در میان خود پس هرگاه اختلاف کنند مردم
طمع کنند و سخنان متفرق شوند و سفیانی خروج کند

در زوال دولت بنی امیه

سیف

و سیف بن عمیره روایت کرده است که نزد ابو جعفر منصور دوانیقی بودم
که ابتدا کرد و گفت ای سیف ناچار منادی ندا خواهد کرد باسم مردی از
فرزندان ابی طالب من با او گفتم که آیا این را کسی روایت میکند گفت
قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که این را بگوش
خود از او شنیدم عرض کردم یا امیر المؤمنین هرگز من مثل این حدیث را
نشنیدم گفت ای سیف هرگاه چنین امری واقع شد اول کسی که او را اجابت
کند ما خواهیم بود او یکی از پسر عمان ماست گفتم کدام پسر عمان شما گفت
مردی است از فرزندان فاطمه پس گفت ای سیف اگر این حدیث را از محمد بن
علی نشنیده بودم و تمام اهل عالم می گفتند قبول نمیکردم لکن اوست محمد بن
علی که بمن گفته است ابو بصیر روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام در
مسجد تشریف داشتند و من در خدمت آنحضرت بودم که ناگاه داود بن
علی و سلیمان بن خالد با ابو جعفر منصور وارد مسجد شدند و گوشه از
مسجد نشستند کسی با ایشان گفت که حضرت در مسجد تشریف دارند داود بن
علی و سلیمان بن خالد برخاستند و بسلام آنحضرت آمدند و ابو جعفر
در جای خود نشست حضرت فرمودند که چه چیز مانع شد جبار شما از که نزد
من آید ایشان عذرخواهی از برای او گفتند پس آنحضرت فرمودند بخدا قسم
که شب و روز باخر نمیرسد تا انکه او مالک شود شرق و غرب عالم را و
مردمان تابع او شوند و گردنهای ایشان بجهت او ذلیل شود پس سلطنت
او قوی شود پس داود با آنحضرت عرض کرد که آیا سلطنت ما پیش از سلطنت شما
فرمود بلی ای داود سلطنت شما پیش از سلطنت ماست و پادشاهی شما پیش از پا
دشاهی ماست عرض کرد اصلحک الله آیا آنرا مدتی هست فرمود بلی ای داود
پادشاهی میکنند بنی امیه یک روز مگر آنکه شما دو روز میکنید و یک سال
مگر آنکه شما دو سال میکنید و همچنین پادشاهی را کودکان شما چنانچه

کودکان گوی بازی ربایند پس داود بخوشحالی از خدمت حضرت برخاست
و خواست که این خبر را بابوجعفر منصور دهد سلیمان بن خالد او برخاست
پس حضرت از عقب ایشان سلیمان را آواز کرد که ای سلیمان قوم هستند در
پادشاهی خود در وسعت مادام که خون حرامی از ما نریزند و بدست خود
اشاره بسینهٔ مبارک خود فرمود پس هرگاه خون ما را بعدن حق بریزند درون زمین
بهتر است برای ایشان از روی زمین و ایشان را در آن وقت در روی
زمین یاوری و در آسمان عذرخواهی نخواهد بود پس سلیمان رفت و
این خبر را بابوجعفر داد پس او بخدمت حضرت آمد و سلام کرد و آنچه را
که داود و سلیمان با او گفته بودند بآنحضرت عرض کرد آنحضرت فرمودند
بلی ای ابوجعفر دولت شما پیش از دولت ماست و پادشاهی شما پیش از پادشاهی
ماست پادشاهی شما سخت و دشوار است که هیچ آسانی در آن نیست
و آن را مدت طولانی است بخدا قسم که پادشاهی میکنند بنی امیه با
روزی که شما یک روز پادشاهی میکنید و یک سال مکث کنند شما
دو سال پادشاهی میکنید و می ربایند پادشاهی را کودکان شما چه جای
مردان چنانچه کودکان گوی را بگوی بازی ربایند ابا محمد پس فرمود
که همیشه در ابتدای پادشاهی در وسعتید و در پادشاهی مادام که خون
حرامی از ما نریزید پس هرگاه چنان کنید خدا بر شما غضب کند و ملک و
پادشاهی شما را فانی کند و تسلط شما را برطرف نماید و مسلط سازد بر شما بندهٔ
از بندگان بد خود را و پست تر از آل ابی سفیان باشد و او هلاک کند
دینهٔ شما را برکند پس سخن را باینجا قطع فرمود   و از حضرت صادق
مرویست که شخصی در ایام عبدالله بن علی که گفته اند عم ابوجعفر منصور بوده است
بخدمت آنحضرت عرض کرد که این جماعت در میان خود اختلاف کرده اند
آنحضرت باو فرمودند که این را بگذار فساد امر این جماعت از آنجاست که ابتدا

ازآنجا

از آنجا باصلاح آمده است مترجم گوید که ظاهرا غرض آنست که امر دولت بنی عباس
با اختلاف خود ایشان فاسد نشود بلکه از آنجا که بنا شده است از همانجا
فاسد شود چه ابتدا ابومسلم مروزی که موسس دولت   از طرف
خراسان آمد و هلاکو که مخرب بنیان سلطنت ایشان بود نیز از سمت مشرق
که سمت خراسان است طلوع نمود والعلم عندالله   و از حضرت باقر علیه السلام
مرویست که فرمود پیش از قیام قائم آل محمد دو علامت یافت شود که از آن
روز که آدم علیه السلام بزمین آمده یافت نشده باشد آفتاب در نصف
ماه مبارک رمضان بگیرد و ماه در آخر آن ماه پس مردی عرض کرد یابن رسول
الله آفتاب در آخر ماه و ماه در نیمهٔ ماه میگیرد آنحضرت فرمودند که من می
دانم که تو چه میگوئی ولکن این دو نشانه است که یافت نشده است از آن روزی
که آدم علیه السلام بزمین آمده است   و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که فرمود بیرون آمدم من با پدر بزرگوارم تا اینکه رسیدیم ما بین قبر
و منبر رسول خدا ناگاه نظر پدر بزرگوارم بر جمعی از شیعیان افتاد پس
بر ایشان سلام کرد و فرمود بخدا قسم که من دوست میدارم بوهای
و روحهای شما را پس مرا اعانت کنید بر این به پرهیزکاری و سعی و کوشش
در عملهای خیر و بدانید که یافت نمیشود ولایت ما مگر به پرهیزکاری
و سعی و کوشش هر کس از شما که اقتدا کند به بنده باید بعمل او را بجا آورد
شمائید پیروان خدا و شمائید یاوران او و شمائید سبقت گیرندگان
اولین و شمائید سبقت گیرندگان آخرین و شمائید سبقت گیرندگان در
دنیا و سبقت گیرندگان در آخرت بسوی بهشت ما ضامنیم از برای
شما بهشت را بضمان خدا و ضامنی رسول خدا صلی الله علیه و آله بخدا قسم
که نیست بر منزلهای شما بهشت بیشتر از روحهای شما پس رغبت کنید در
فضیلتهای درجهای بهشت شمائید پاکیزگان و زنان شمائید پاکیزگان

همه زنان شما حور العین اند و همه مردان شما مؤمن صدیق اند و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله بقنبر فرمود که ای قنبر شاد شو و
مژده ده و شاد گردان بخدا قسم که رسول خدا ص از دنیا رحلت فرمود
و بر تمام امت خود خشمناک بود مگر شیعیان بدان که هر چیزی را عزتی است
و عزت اسلام شیعه است و هر چیزی را ستونی هست و ستون اسلام
شیعه است و هر چیزی را رفعتی است و رفعت اسلام شیعه است و
هر چیزی را اشرافی است و اشراف اسلام شیعه است و هر چیزی را
سیدی هست و سید مجلسها مجلسهای شیعه است و هر چیزی را امامی هست
و امام زمینها زمینی است که ساکن شیعه است بخدا قسم که اگر نبود در
زمین از شما شیعیان انعام نمی کرد خداوند بر مخالفان شما و نمی یافتند
ایشان نعمتهای پاکیزه را نیست مر ایشان را بهره در دنیا و در آخرت هر ناصبی
که ناصبی است و اگرچه عبادت کند و سعی و کوشش نماید از اهل این آیه است
که عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کننده اند و تعب کشنده اند و در
می آیند در آتش گرم پس هر ناصبی که سعی و کوشش کند عمل او ضایع و نابود است
شیعیان ما سخن بامر خدا گویند و مخالفان ما ایشان هرچه بر زبانشان آید
بآن تکلم مینمایند بخدا قسم که هیچ بنده از شیعیان ما بخواب نمیرود مگر آنکه
خداوند عز و جل روح او را باسمان میبرد و برکت برو میفرستد پس اگر اجل
او رسیده است روح او را در گنجهای رحمت خود و در باغهای بهشت خود
و در سایه عرش خود قرار میدهد و اگر اجل او نرسیده است روح او را
امینان از ملائکه میبرند تا بجسد او باز گردانند که در آن ساکن شود بخدا
قسم که حج کنندگان و عمره کنندگان شما خاصان خداوند عز و جل اند
و فقیران شما بی نیازانند و بی نیازان شما قانع اند و همه شما اهل دعا و
اجابت خداوندید و از حضرت صادق نیز مثل همین روایت مرویست که

هرگز در هیچ چشمه
گیاهی در بیابان نمیماند
بخدا قسم که اگر نبود
در زمین از شما
شیعیان

آنکه فرمود که هر چیزی را نسبتی هست و نسب فرزندان آدم محمد است صلی الله
علیه و آله و ما و شیعیان ما بعد از ما خویشیم شیعیان ما چه نزدیکند
بعرش خدا و چه قدر نیکو است معامله خدا با ایشان در روز قیامت بخدا
قسم که اگر نه این بود که در نظر مردمان عظیمی میرسانند تا آنکه شیعیان
تکبر کنند البته ملائکه بر ایشان سلام میکردند در پیش روی ایشان بخدا
قسم که هیچ بنده از شیعیان ما تلاوت نمیکند قرآن را در نماز ایستاده
مگر آنکه او راست بهر حرفی ده حسنه و بهر شود که از برای آنکه از شیعیان
ما که نشسته باشد ثواب آنکس است که تلاوت قرآن نماید از نماز ما
شما بخدا قسم که بر فراش خود بخواب میکنید و از برای شما است ثواب
جهاد کنندگان و شما بخدا قسم که در نماز ایستید و از برای شما است ثواب ایشان
که صف بر کشیده اند در راه خدا شما بخدا قسم آنهایید که فرموده است خدا
در باره ایشان که و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
یعنی بیرون آوردیم آنچه را که در سینهای ایشان بود از کینه که برادران
در تختها رو بروی یکدیگر قرار گرفته اند اینست و غیر این نیست که
شیعیان ما را چهار چشم است دو چشم در سر ایشانست و دو چشم
در دل ایشان و همه خلایق نیز چنین اند لکن خداوند چشمهای ایشان را
شیعیان ما را گشاده است و چشمهای دیگران را کور کرده است عبده
روایت کرده است از حضرت صادق که پیغمبر و پدر و من بسوی خداوند شکایت
میکنیم تنهائی و اضطراب خود را در میان اهل مدینه تا آنکه شما می آئید
و شما را می بینیم و بشما انس میگیریم پس کاش این طاغی ما را اذن میداد
که قصری در طایف میگرفتیم و در آنجا ساکن میشدیم و شما را با خود در آنجا ساکن
میدادم و از برای او ضامن میشدم که از جانب ما هرگز هیچ امر ناخوشی
صادر نگردد و نیز مرویست که کمیت شعری در خدمت آنحضرت خواند که مضمون

آن نغاسی است که خالص کرده شده است خداوندا از برای من خواهش نفس
مرا پس کمان را تمام بکشم و تیر من خطا نکند آنحضرت با او فرمودند که
چنین مگو بگو که کمان را تمام بکشم و تیرم خطا نکند و نیز سفیان بن
مصعب روایت کرده است که داخل شدم بر آنحضرت پس فرمود بگو بیاد آورم
فروه را که پدر آنحضرت را کشته بجا آوردند پس ام فروه آمد و
در پشت پرده نشست آنحضرت بمن فرمودند که بخوان شعری را پس من خواندم
فروجودی بدمعک المسکوب یعنی ای فروه بریزان اشک چشم خود را
که ریخته شده است پس ام فروه فریاد زد و زنان دیگر نیز صیحه زدند پس آنحضرت
فرمودند الباب الباب یعنی در خانه را ببندید پس اهل مدینه بر در خانه
جمع شدند آنحضرت کسی را بنزد ایشان فرستادند که کودکی از ما بیهوش
شده بود زنان با آنجهت صیحه زدند مترجم گوید که ام فروه مادر آنحضرت
بود دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و بنا بر این ظاهر اغراض
از این نسب بجا آوردند فاجعه شهادت محمد بن ابی بکر است لکن این
بعید است و با ما بعد مناسبتی ندارد چه آنکه غرض آنحضرت از بستن
در و عذر آوردن به بیهوشی کودک از راه تقیه از مخالفان بوده و
این مناسب با تعزیه سید الشهداست پس شاید مراد فروه خواهر آنحضرت
باشد و این با شعر منافات ندارد و لکن نسخ موجوده کافی که لا شک فیه است
بلفظ فروه و احتمال دیگر هم میرود که حضرت سید الشهدا علیه السلام جد امی
ام فروه لکن حقیر را هنوز معلوم نگردیده و نیز از آنحضرت روایت است باشد صح
که چون رسول خدا صحابه را امر بحفر خندق فرمودند ایشان به سنگی
عظیم رسیدند که کلنگ را از دست امیر المؤمنین یا سلمان گرفتند و ضربتی پس آنحضرت صح
بر آن سنگ زدند که سه پاره شد پس فرمودند که فتح شد از برای
من در این ضربت گنجهای کسری و قیصر پس یکی از آن دو نفر به رفیق

خود

خود گفت که ما را بگنجهای کسری و قیصر وعده میدهد با آنکه احدی از ما
از ترس دشمنان قادر نیست که بجهت قضای حاجت بیرون رود و نیز از آن
حضرت منقول است که فرمود خداوند تبارک و تعالی را بادی است که آنرا می کذا از اصح
نامند که اگر بفرستد از آن باد مقدار سوراخ بینی گاوی را هر آینه خراب
و متفرق شود هر آنچه در ما بین آسمان و زمین است و آن باد جنوب است
و نیز از آنحضرت مرویست که قومی بخدمت رسول خدا آمدند و عرض کردند یا
رسول الله شهرهای ما قحط شده است و قحط سالی بر ما استمرار یافته است پس از خدا
بخواه که باران بر ما ببارد آنحضرت فرمودند که منبر را بیرون بردند و مردمان
جمع شدند پس آنحضرت بر منبر برآمدند و دعا کردند و مردمان را امر فرمودند
که آمین گفتند پس زمانی نگذشت که جبرئیل نازل شد و عرض کرد که بمردمان
بگو که پروردگار تو ایشان را وعده داده است که در فلان روز و فلان ساعت
باران از برای ایشان فرو فرستد پس دائم مردمان منتظر آن روز و آن
ساعت بودند تا آنکه چون آن ساعت در رسید خداوند عز و جل بادی
بحرکت آورد و آن باد ابرها را برانگیزانید پس روی آسمان با ابر پوشیده
شد و شروع کرد بباریدن مانند دهان مشک پس همان کسان که
خواهش باران کرده بودند بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند یا
رسول الله خداوند مسئلت فرما که باران را از ما بازدارد که نزدیک
بآن شده است که غرق شویم پس مردمان جمع شدند و آنحضرت دعا کرد و
ایشان را امر فرمود که آمین گفتند پس مردی بخدمت آنحضرت عرض کرد یا رسول
الله بشنوان بما که چه فرمایی که همه ما کلام تو را نشنویم آنحضرت فرمودند
بگوئید اللهم حوالینا و لا علینا اللهم صبها فی بطون الاودیة و فی نبات الشجر
و حیث یرعی اهل الوبر اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا یعنی خداوندا
فرو فرست باران را بر اطراف ما نه بر ما خداوندا بریزان آنرا

آن را در تنوری روز خزانها و آنچه در درختان روییده است و آنجا که وسعت آنرا
بیچرانند خداوند آنرا بر ما رحمت گرداند نه عذاب و نیز از آنحضرت
مرویست که فرمود هیچ ابری برق نزند هرگز در تاریکی شب و نه در
روشنی روز مگر آنکه باران میباراند و از حضرت امیر المؤمنین و
صلوات الله علیه و آله مرویست که از آنحضرت سؤال نمودند از مکان ابر
که در کجاست آنحضرت فرمودند که بر درختی است که آن درخت بر تلی است
در کنار
دریا که در آنجا قرار میگیرد پس هرگاه خداوند اراده نماید که آن را بموضعی
فرستد بادی را امر فرماید که آن را برانگیزاند و ملائکه چند بر آن موکل
کرده اند که آن را بشتابانند و آن ناودانها برفی است که آشکار میشود
پس تلاوت فرمود آنحضرت این آیه را که والله الذی ارسل الریاح فتثیر
سحابا فسقناه الی بلد میت تا آخر آیه یعنی خداوند آنکسی است که میفرستد
بادها را پس بر می انگیزاند ابر را پس میرانیم ما آن ابر را بسوی شهری
مرده و اسم آن ملک رعد است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود هر کس راست گو باشد عمل او نیکو باشد و هر کس قصد و نیتش او نیکو باشد خداوند
در روزی او افزایش گرداند و هر کس با اهل خود نیکوئی کند خداوند عمر او را
زیاد گرداند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای پسر آدم اگر
چشم تو با تو منازعه کند و اراده نماید که نظر کند بسوی بعضی از آنها که بر تو
حرام کرده ام پس اعانت کردم ترا بر آن بدو چیز که آنها را بر هم گذاری
پس نگاه مکن و اگر زبان تو با تو منازعه کند و خواسته باشد که بعضی سخنان
حرام گوید ترا اعانت کردم بر آن بدو طبق پس دو طبق را بر هم گذار و سخن
حرام مگو و اگر فرج تو با تو منازعه کند که بعضی از کارهای حرام را بجا آورد
پس اعانت کردم ترا بدو چیز که بر هم گذاری پس بر هم گذار و مرتکب حرام مشو
گوید

مترجم گوید که ظاهرا مراد او چیز آخر دنیای باشد و از حضرت صادق ع
مرویست که فرمود سه چیز است که در هر کس که باشد امید خیری از او
هست هر کس حیا نکند از عیب و نترسد از خدا در پنهانی و پروا نکند
یعنی از معصیت و بدی در وقت پیری و جمال روایت کرده است که
جمیل بن دراج گفت که با رسول خدا فرمود که هرگاه بیاید بسوی شما شخص
شریف قومی او را اکرام کنید گفت ملی گفتم شریف کیست گفت که من از حضرت
صادق ع سؤال کردم آنحضرت فرمودند که شریف آنکسی است که او را
مالی باشد و از آنحضرت سؤال کردم که صاحب حسب کیست فرمود
آنکس که کارهای نیکو کند بمالی یا بغیر مال العرض کردم پس کرم چیست فرمود
پرهیزکاری و نیز از آنحضرت مرویست که رسول خدا ص فرمود که چه
قدر نزدیک شده اند و تنها و چه قدر دور است دوری که بواسطه ترفقرهم
مرگ حاصل شود و از همه اینها سخت تر بر یتانی که صاحب آن تملق کند
و با و چیزی ندهند روایت شده است که سؤال شد از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه از مخلوقات خداوند آنحضرت فرمود که از برای
خداوند در خشکی هزار و دویست صنف از مخلوقات و در دریا نیز
مثل این و اصناف بنی آدم کم از هفتاد صنف است و همه مردمان فرزند
آدم اند مگر یاجوج و ماجوج و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود
مردمان سه طبقه اند یک طبقه که ایشان از مایند و ما از ایشانیم و
طبقه دیگر که زینت میدهند خود را بواسطه ما و طبقه دیگر که میخورند کرم
میخورند بواسطه ما مترجم گوید که طبقه اول شیعیان کامل اند و طبقه دویم
اوساط ایشانند و طبقه سیم آنهایند که بر ظاهر شان چیزی دیگر ظاهرا ان ه
ندارند و در باطن و حقیقت شیعه نیستند و از حضرت باقر علیه السلام
مرویست که فرمود هرگاه فقر و احتیاج بسیار شود و مردم بعضی بعضی را

لیرغب لبوی ان ناقه و افتند وان را باز یابند چنانچه رسول خدا فرموده
بود و عمر گوید که پس حضرت صادق به من فرمودند که برو نزد حاکم مدینه
و از او طلب کن آنچه را که بتو وعده داده است پس این چیزیست که خدا تو را بسوی
آن خوانده است و تو را طلب کرده و از شعیب مرویست که بخدمت حضرت
صادق عرض کردم که روایت میشود از ابوذر که میگفت سه چیز است که مردم
آنها را دشمن دارند و من دوست میدارم مرگ و فقر و بلا را فرمود این
نیست که می‌فهمند قصد کرده است ابوذر که مرگ در طاعت خدا دوست تر است
نزد من از زندگی در معصیت خدا و بلا در طاعت خدا دوست تر است
نزد من از صحت در معصیت خدا و فقر در طاعت خدا دوست تر است
نزد من از توانگری در معصیت خدا و نیز از آنحضرت مرویست که نازل شد
جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت محزون و غمگین
بودند پس عرض کرد یا رسول الله چیست تو را که محزون و غمگین میبینم
آنحضرت فرمودند که در این شب خوابی دیدم عرض کرد که چه خواب دیدی
فرمودند که دیدم که بنی امیه بر منبرهای من بالا میروند و از آنها فرود می‌آیند
عرض کرد بحق آنکه قسم بخدا و تو را بحق به پیغمبری مبعوث کرده است
که چیزی از این خواب را نمی‌دانم و به آسمان بالا رفت پس فرو فرستاد خداوند
او را با چند آیه از قرآن که آنحضرت را بآنها تسلی دهد و آن آیات قول خدا
وندا است افرایت ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون ما اغنی
عنهم ما کانوا یمتعون یعنی آیا دانستی که اگر بهره ور کنیم ایشان را در
سالهای چند پس بیاید ایشان را آنچه وعده داده میشوند نفع نبخشد بایشان
آنچه بهره ور کرده بودند و فرو فرستاد خداوند جل ذکره انا انزلناه فی
لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی
فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر و تو را چه چیز دانا کرده باشد که شب

انکار کنند پس منتظر باش امر خداوند را عرض کردم فدای تو شوم فقر
و احتیاج را میشناسم انکار کردن مردمان بعضی بعضی را چه چیز است فرمود
که مردی از شما بسوی برادر خود می‌رود و حاجتی از او طلب میکند پس با او
نگاه میکند نه چنان که پیش از آن نگاه میکرد و با او سخن میگوید نه چنان
که پیش از آن سخن میگفت و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که فرمودند موکل است روزی با حمق و نادانی و حرمان از روزی بعقل
و دانائی و موکل شده است بلا بصبر و از عمر برادر عذافر مرویست که شخصی
ششصد درهم یا هفتصد درهم بمن داد که بخدمت حضرت صادق
آورم آن درهمها با من بود تا آنکه بجحفه که موضعی است رسیدم جوال من
شکافته شد و آنچه در آن بود بیرون رفت و درهمها را جمع کردم تا مدینه
برخوردم بمن گفتند توئی آنکه شکافته شده است بارت و گم شده است
متاع تو گفتم بلی گفت هرگاه بمدینه آئیم نزد ما آئی تا تو را عوض دهم عمر گوید
که چون بمدینه رسیدیم بخدمت حضرت صادق رفتم آنحضرت بمن
فرمودند ای عمر بارت شکافته شد و متاع تو گم شد عرض کردم بلی فرمود
آنچه را که خدا بتو عطا فرموده است بهتر است از آنچه از تو گرفته شده است
بدرستی که ناقه رسول خدا صلی الله علیه و آله گم شد پس مردمان در آن
باب گفتند که پیغمبر خبر میدهد ما را از خبرهای آسمان و از ناقه خود خبر
نمیدهد پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و عرض کرد یا محمد ناقه تو در فلان
رود خانه ایست و مهار آن بفلان درختی چسبیده است پس آنحضرت بر منبر آمد
و حمد و ثنای الهی را بجا آورد فرمودند پس گفتند ای جماعت مردم بسیار
سخن گفتید در باره ناقه من بدانید که آنچه را که خدا بمن عطا فرموده است
بهتر است از آنچه از من گرفته شده است بدانید که ناقه من در فلان
رود خانه ایست و مهار آن بر فلان درختی چسبیده شده است پس مردم

قدر چه چیز است شب قدر بهتر است از هزار ماه دولت و سلطنت بنی
امیه پس فرمود خدای تعالی عز و جل شب قدر را از برای رسول خدا بهتر از هزار
ماه و نیز از آنحضرت مرویست در قول خدای تعالی عز و جل فلیحذر الذین
یخالفون عن امره ان تصیبهم عذاب الیم یعنی پس باید بترسند آنان که مخالفت فتنه او یصیبهم ع
میکنند امر خدا را از اینکه برسد ایشان را فتنه یا آنکه برسد ایشان را
عذابی دردناک فرمود برسد او را فتنه در دین او یا جراحتی که خدا
او را بآن جراحت ثوابی بدهد عبد الاعلی نیز روایت کرده است که
بخدمت آنحضرت عرض کردم که شیعیان تو یکدیگر را دشمن داشتند و
با یکدیگر عداوت ورزیدند فدای تو شوم کاش بعضی از ایشان تقریر می
فرمودی فرمود خواستم که کتابی بنویسم که هیچ دو نفری از ایشان بر من
اختلاف نکنند عرض کردم ما هرگز محتاج تر نبودیم ببودن این کتاب از امروز
فرمود چه گونه این کتاب را بنویسیم با وجود مروان و ابن ذر [illegible] گوید
که من چنان گمان کردم که آنحضرت مرا منع فرمود پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدم از آن م
و بر اسمعیل پسر آنحضرت وارد شدم پس باو گفتم ای ابو محمد این [illegible]
بزرگوار تو عرض کردم که شیعیان تو اختلاف کرده اند و یکدیگر را دشمن
دارند فرمود من میخواهم کتابی بنویسم که هیچ دو نفری از ایشان بر من
اختلاف نکنند اسمعیل گفت که پدر بزرگوارم نفرمود مروان و ابن ذر
عرض کردم بلی فرمود اسمعیل که ای عبد الاعلی شما را بر ما حقی است
مثل این حقی که ما را بر شماست و بخدا قسم که شما حقوق ما را بما نمی رسانید
[illegible] که ما حقوق شما را بشما برسانیم پس فرمود که فکری خواهم کرد و بعد
از آن فرمود ای عبد الاعلی چه آسانست کار ایشان یکی است و رجوع ایشان
یک نفر است که علم دین خود را از او فرا بگیرند چه میشود ایشان را که او
اختلاف نکنند و امر خود را باو مفوض کنند ای عبد الاعلی هرگاه موجبی

سبقت

سبقت گیرد برادرش [illegible] منزلی از منزلهای بهشت سزاوار نیست که او
که برادر خود را باز کشد از آن منزل که فرا [illegible] و بر او پیشی گرفت و سزاوار نیست که پیشی
آن [illegible] کرد [illegible] است و باو نوشته است ولکن باید او را بخود ملحق کند و از
برای او طلب آمرزش کند و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود مثل
زده است خدا [illegible] بمردی که در او شریک باشند مردانی که با هم خصومت کننده
و مردی دیگر که سلم باشد از برای یک مرد آیا مساوی اند این دو مرد فرمود
اما آن مردی که شریک باشند در او مردان خصومت کننده او خلیفه اول است
که جمع میشوند مردمان متفرقند از هر طرف بر ولایت او و ایشان در این باب
یکدیگر را لعنت میکنند و بعضی از بعضی بیزاری میجویند و اما آن آن مردی
که سلم است از برای یک مرد [illegible] آن خلیفه اول بر حق است و شیعیان او پس
فرمود که یهود متفرق شدند بعد از موسی بر هفتاد و یک فرقه یک فرقه از ایشان
در بهشتند و هفتاد فرقه دیگر در آتشند و نصاری متفرق شدند بعد از عیسی
بر هفتاد و دو فرقه که یک فرقه از ایشان در بهشتند و هفتاد و یک فرقه در آتش
و این امت بعد از پیغمبر خود هفتاد و سه فرقه شدند هفتاد و دو فرقه از ایشان
در آتش اند و یک فرقه در بهشت و از جمله هفتاد و سه فرقه سیزده فرقه بر خود می
بندند ولایت و دوستی ما را و ده از آن سیزده فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت
و شصت فرقه از سایر مردم در آتشند و از حضرت صادق مرویست که فرمود
دولت باطل طول انجامیدنیست و دولت حق کوتاه است و نیز بخدمت آنحضرت عرض شد
که در چه زمان فرج شیعیان شما خواهد بود هرگاه اختلاف کنند فرزندان عباس
و امر [illegible] شود سلطنت ایشان و طمع کند در ایشان کسیکه پیش از آن طمع
نمیکرد و عربان افسار از سر خود بیرون کنند و هر صاحب شاخی شاخ خود را بلند
کند و شامی ظاهر شود و یمانی رو آورد و سید حسنی خروج کند و صاحب این امر
از مدینه بسوی مکه خروج کند با میراث رسول خدا راوی گوید عرض کردم چه چیز است

میراث رسول خدا فرمود شمشیر آنحضرت و زره و عمامه و برد و قضیب و رایت
و لامه حرب و زره آنحضرت تا آنکه گفت و لعل شمشیر را از غلاف بیرون کند
و زره بپوشد و علم را بگشاید و برد را بر کند و عمامه بر سر گذارد و چوب بدست
گیرد و از خدا اذن ظهور خواهد و بعضی از دوستان آنحضرت بر آن مطلع
شود پس نزد سید حسنی آید و او را مطلع کند پس سید حسنی مبادرت نماید بخروج
پس اهل مکه او را بزودی بقتل آورند و سر او را نزد شامی فرستند پس در آن
وقت صاحب این امر خروج کند و مردم با او بیعت کنند و او را متابعت نمایند
و در آن وقت شامی لشکری بسوی مدینه فرستد و خدا ایشان را در نزدیکی مدینه
هلاک نماید و در آن روز هر که در مدینه است از فرزندان علی بسوی مکه
فرار نمایند و بصاحب این امر ملحق شوند و صاحب این امر و بجانب عراق آورد
و لشکری بسوی مدینه فرستد پس اهل آنجا ایمن شوند و بمدینه باز گردند
و نیز بعضی از اصحاب آنحضرت از آنحضرت روایت کرده است که آنحضرت غضبناک
بسوی ما بیرون آمد پس فرمود که در این نزدیکی از نزد جماعتی بیرون آمدم پس
بعضی از شیعیان مدینه متعرض من شدند و بر من صیحه زدند که لبیک یا جعفر بن محمد لبیک
پس بخانه برگشتم ترسان و لرزان از آنچه ایشان گفته بودند تا آنکه
در مسجدگاه خود از برای پروردگار سجده کردم و روی خود را از برای او
بخاک مالیدم و از برای او تواضع و فروتنی کردم و بیزاری جستم بسوی
خدا از آنچه بر من بانگ زده و اگر آنکه عیسی بن مریم تجاوز کرده بود از آنچه
خدا در بارهٔ او گفته بود در آن وقت کر شده بود چنان کری که هرگز بعد از آن
نشنوانید و کور شده بود چنان کوری که هرگز بعد از آن نبیند و
گنگ شده بود چنان گنگی که هرگز بعد از آن گویا نشود پس فرمود خدا لعنت
کند ابو الخطاب را و او را بآهن بکشد مرویست که مردی از قریش در خدمت
حضرت موسی بن جعفر قریش و سایر عرب را ذکر میفرمود آنحضرت با و فرمود

که این را بگذار مردمان سه صنف اند طایفه عرب اند و تابع و ملحق
بایشان اند و طایفه کافران عجم اند پس ما عربیم و شیعیان ما ملحق بما اند
و هر کس نباشد بر مثل آنچه ما داریم پس او از کافران عجم است آنمرد قریشی
بآنحضرت عرض کرد که این را امیر فرمانی پس کجا اند طوایف قریش و سایر
عربان فرمود که آنحضرت که همانست که تو گفتم و از حضرت باقر علیه السلام
مرویست که پیغمبر بود هرگاه قائم قیام کند ایمان را بر هر ناصبی عرض کند اگر
داخل در حقیقت ایمان شود او را واگذارد و اگر نشود گردنش را بزند یا آنکه جزیه
دهد چنانچه اهل ذمه در این روز جزیه میدهند و همیان بر میان بندد و جمعی از
ایشان را از شهرها بیرون کند و بعضی را بصحرا فرستد مؤلف گوید که همیان را صاحب
نهایه بکمربند و بند زیر جامه تفسیر نموده و صاحب قاموس گفته است که همیان
بند زیر جامه است و ظرف است که در آن درهم کنند و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمود روزی پدر بزرگوارم در وقتی که اصحاب او در خدمت او بودند
با ایشان فرمود که کیست از شما که بخوشی دل بپذیرد پاره از آتش و در کف خود بگیرد و
آن را نگاه دارد تا خاموش شود پس همه ایشان ترسیدند و نکول کردند
پس من برخاستم و عرض کردم ای پدر بزرگوار آیا امر میفرمائی که من بکنم
فرمود تو را قصد نکردم تو از منی و من از توام بلکه ایشان را قصد کردم و
مکرر این را مکرر میفرمود پس فرمود چه بسیار است وصف کردن و چه
کم است بجا آوردن بدرستی که اهل آن کار کم اند ما میشناسیم
همه آنان را که وصف میکنند و آنان را که بجا میآورند و نبود این تکلیف از ما
بر شما از آن جهت که حال شما را ندانیم و چنان غافل نیم که نمیدانیم بلکه از برای
آنکه خبرهای شما را امتحان کنیم و آثار شما را بنویسیم حضرت باقر علیه السلام
فرمودند بخدا قسم که گویا ما میبینم ایشان را بحرکت در آورده بجهت حیا
از آنچه پدر بزرگوارم فرمود حتی آنکه من بسوی ایشان نظر میکردم

که عرقها او جاری بود و چشم خود را از نمایان بر بست نشست چون پدر بیستم
بزرگوار این حالت از ایشان دید فرمود خدا شما را رحمت کند فضل نکردم
چیزی خیر را بدوستی که هست منتظرهای متعدد داد و پس منزلهٔ ایشان
که کار برا میکنند درعی باید احدی از آنان که همین میگویند و نمیکنند و
دردی باید منزل آنان که میگویند و میکنند غیر از ایشان حضرت باقر ع
فرمودند که کوتاه باشد انبیای ایشان بر زاشند و از حضرت موسی بن جعفر ع
مرویست که فرمود اگر جدا کنم شیعیان خود را نیابم ایشان را مگر انکه بگویند
و نکنند و اگر ایشان را امتحان کنم نیابم ایشان مگر انکه مرتد باشند و اگر
ایشان را خالص کنم از هزار یکی خالص نشود و اگر ایشان را بر بیزم بجنبش
باقی نماند از ایشان مگر انچه از برای من بود بدرستی که ایشان مدتهاست
طولانی که بر تختها تکیه کرده اند و گفته اند که ما شیعهٔ علی ایم و انکه فعلش هشتم
مثل قولش باشد و از حضرت صادق ع مرویست که می آورند در روز قیامت
زنی را که بفتنه افتاده است بجهت حسن خود پس میگوید خداوندا مرا نیکو صورت
بیافریدی تا انکه رسیدم بانچه رسیدم پس حضرت مریم را در آورند
و با آن زن گویند که آیا تو نیکوتری یا مریم ما او را نیکو افریدیم و بفتنه نیفتاد
و می آورند مرد نیکو را که بجهة حسن خود بفتنه افتاده است پس میگوید پروردگارا
مرا نیکو افریدی تا انکه رسیدم از جانب زنان بانچه رسیدم پس حضرت
یوسف ع را می آورند و با آن مرد میگویند که آیا تو نیکوتری یا یوسف ما او را
نیکو کردیم و در فتنه نیفتاد و پس می آورند صاحب بلائی را که بفتنه افتاده است
در وقت بلا پس میگوید پروردگارا بلا را بر من سخت کردی تا انکه بفتنه افتادم
پس می آورند حضرت ایوب ع را و با او میگویند که آیا بلیهٔ تو سختتر بود
یا بلیهٔ این مرد که ایوب باشد پس او مبتلا شد و بفتنه نیفتاد و از حضرت
صادق ع مرویست که پیغمبر ص بود می نشستند در موضعی پس حدیث میکنند و

میگویند

میگویند انچه میخواهند و بیزاری میجویند از انکس که میخواهند و اظهار
دوستی میکنند با انکس که میخواهند عرض کردم بلی فرمود که آیا تعیش و گذران
غیر از این هست و از حضرت صادق ع مرویست که پیغمبر فرمود خدا رحمت
کند بنده را که ما را دوست گرداند بسوی مردمان و ما را دشمن نگرداند
بسوی ایشان بخدا قسم که اگر روایت کنند سخنان نیکوی ما را عزت ایشان
بخبر بان بیشتر باشد و کسی بر ایشان بچیزی نچسبد و لکن یکی از ایشان یک
کلمه میشنود و ده کلمه بان ضم میکند ابو بصیر روایت کرده است که سوال
کردم از انحضرت از قول خداوند عز و جل و الذین یؤتون ما آتوا و
قلوبهم وجلة یعنی انجماعتی که میدهند انچه را که داده اند و با این دلهای
ایشان ترسانست فرمود آن شفاعت ایشان و امید ایشان است میترسند
که عملهای ایشان بر ایشان رد شود اگر اطاعت نکنند خداوند را و امید
وارند که قبول شود از ایشان و نیز از انحضرت مرویست که فرمود هیچ
بنده نیست که مردم را بسوی ضلالت خواند مگر انکه میباید کسی که او را
پیروی کند مردی از اهل بلخ روایت کرده است که در سفر خراسان در خدمت
حضرت امام رضا ع بودم پس روزی چاشت از طعام را طلب فرمود پس
بر آن خوان بندگان خود را از سیاه و سفید جمع کرد که طعام خورند من بان
حضرت عرض کردم فدای تو شوم کاش بر خوان طعام این جماعت جدا میفرمودی
فرمود ساکت شو پروردگار ما یکی است و مادر و پدر یکی است و جزاء
بعملها است و از حضرت موسی بن جعفر ع مرویست که فرمود طبایع جسم
چهار است از انجمله هواست که زندگی نیست هیچ نفسی مگر بان و بنسیم آن و بیرون
می آورد هر دردی و هر عفونتی را که در جسم است و از انجمله زمین است
که متولد میسازد خشکی را و از انجمله حرارت و طعام و از آن متولد میشود
خون را یا بخی یعنی که آن میرسد بمعده پس معده آن را ترتیب میکند تا انکه نرم

بیشود پس مانع بیشود پس طبیعت غذا الوان را بگیرد و خون بیشود و
ثقل آن فرود می‌آید و از اجلهٔ آیات که بلغم را شود آنچه بگوید بیشتر از دو منقولست
که سؤال شد از حضرت صادق ع از این سخن که مردی بمردی دیگر میگوید
جزاک الله خیرا چه قصد میکند بآن فرمود که خیر نهریست در بهشت که از کوثر
بیرون می‌آید و کوثر از ساق عرش بیرون می‌آید و منزل اوصیا و شیعیان
ایشان بآن نهر است و بر دو کنار آن نهر کنیزان روئیده اند هر زمان
که یکی ازانها کنده شود کنیزی دیگر بجای آن بروید تا نامیده شده اند آن
کنیزان بنام آن نهر و اینست قول خدا تعالی فیهن خیرات حسان پس
هرگاه مردی بمردی میگوید جزاک الله خیرا پس قصد میکند مگر همین منزلها
که مهیا ساخته است آنها را خداوند عز و جل از برای اصفیاء و برگزیدگان خلق
خود و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود در بهشت نهریست که در دو کنار آن
حوران روئیده اند پس هرگاه مؤمن یکی ازانها کند و دعا فرود از آن
خویش آیدن را بکند و خداوند در جای آن حوری دیگر برویاند و از
حضرت باقر مرویست که آنحضرت در شبی نگاه باسمان کرد پس فرمود این
انجم قبه پدر ما آدم است و خداوند عز و جل را غیر از این قبه سی و
نه قبه است که در آنها خلقی هستند که بقدر طرفة العین معصیت خدا نکرده اند
و نیز مرویست که مردی بر حضرت صادق ع داخل شد و عرض کرد فدای تو شوم
این قبه آدم است فرمود بلی و خداوند را قبه‌های بسیار است و در پشت
سر این مغرب شما سی و نه مغرب است که زمین آنها سفید است و مملو است
از خلقی که روشنی میگیرند از نور او و نافرمانی نکرده اند خدا را بقدر طرفة
العین نمیدانند که آدم خلق شده است یا نشده است بیزاری میجویند از فلان
و فلان و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود هر کس پینه کند نعلین خود را و
وصله کند جامه خود را و بردارد متاع خود را از تکبر بری باشد مفضل

روایت

روایت کرده است که من با قاسم شریک و نجم بن حطیم و صالح بن سهل در
مدینه بودیم پس با یکدیگر در باب خدائی حضرت صادق مناظره کردیم
پس بعضی از ما بعضی دیگر گفت که چرا مناظره میکنید ما در قرب جوار آن
حضرتیم و او از ما تقیه نمیکند بیائید تا بخدمتش رویم پس برخاستیم
و بخدا قسم که هنوز بدر خانه آنحضرت نرسیده بودیم که آنحضرت بیرون
آمد بسوی ما و نعلین نپوشیده بود و ردا بر دوش مبارک نیفکنده
بود و موهای سر آنحضرت راست ایستاده بود و میفرمود نه ای مفضل
و ای قاسم و ای نجم نه نه بلکه ما بندگان خدائیم که گرامی داشته شده‌ایم که در سخن
بر او سبقت نمیگیریم و بفرمان او کار میکنیم و نیز از حضرت صادق منقولست
که فرمود ابلیس را یاوری است و او را تمریخ میگویند هرگاه شب در آید ما بین
مشرق و مغرب را پر کند و نیز مرویست که از آنحضرت سؤال کردند از وزغ
فرمود رجس است و همان مسخ است پس هرگاه آنرا بکشی غسل کن و فرمود که
پدر بزرگوارم در حجر اسمعیل نشسته بود و با مردی سخن میفرمود ناگاه
وزغی فریاد میکرد پس پدر بزرگوارم بآنمرد فرمود میدانی که این وزغ
چه میگوید آن مرد عرض کرد نه پدرم فرمود که میگوید که اگر عثمان را دشنام
دهید من علی را دشنام میدهم تا آنکه هر کس اینجاست برخیزد و از آنحضرت منقول بود
که پدر بزرگوارم میفرمود که از بنی امیه نمیمرد مگر آنکه بصورت وزغ
مسخ میشود و پدرم فرمود که چون عبدالملک بن مروان را مرگ در رسید
بصورت وزغ مسخ شد و از نزد کسانی که نزد او حاضر بودند بیرون رفت
و فرزندان او نیز حاضر بودند پس چون او را نیافتند بر ایشان گران
آمد و ندانستند که چه کنند پس رای ایشان بر این متفق شد که تنه
درخت خرمائی را بگیرند و بصورت مردی بسازند پس چنین کردند
و زرهی از آهن بر آن تنه درخت خرما پوشانیدند و آنرا کفن پوشانیدند

پس احدی از مردمان بر آن مطلع نشد مگر من و فرزندان خودش و
نیز از حضرت صادق مرویست که فرمود هرگاه یکی از شما حضرت قائم را
آرزو کند پس باید آرزو کند آن حضرت را در عافیت پس بدرستی
که خداوند عز و جل مبعوث کرد پیغمبر محمد را صلی الله علیه و آله از جهت رحمت
و مبعوث میکرداند قائم را از جهت عذاب   و از حضرت موسی بن جعفر
مرویست که فرمود حضرت امام حسن شبیه ترین مردمان بود بموسی بن
عمران از سر تا ناف و حضرت سید الشهدا شبیه ترین مردمان بود
بآنحضرت از ناف تا قدم   مرویست که از حضرت صادق سؤال کردند که
طول حضرت آدم در وقتی که بزمین فرود آمد چه قدر بود و طول حوا
چه قدر بود فرمود که در کتاب علی یافتیم که چون خداوند آدم و حوا را بزمین
فرود آورد پاهای آدم بر کوه صفا بود و سر او نزدیک بافق آسمان و شکایت
کرد بسوی خداوند از گرمی آفتاب که باو میرسید پس خداوند وحی فرمود بجبرئیل
که آدم شکایت میکند از آنچه باو میرسد از گرمی آفتاب پس او را بیفشار و
طول او را هفتاد ذراع بذراع خودش گردان و حوا را بیفشار و طول او را سی و پنج
ذراع بذراع خودش گردان   و نیز مرویست که سؤال کردند از آنحضرت از مردی که
پدر او در جاهلیت اسیر شده باشد و او باین معنی مطلع نشود مگر
بعد از آنکه چند پشت از ایشان در اسلام بگذرد و ایشان بنده باشند و او آزاد
باشد شود فرمود که ایشان را باید نسبت دهند بپدر آنکس که در اسلام بنده
بوده اند و او از آن قبیله محسوب است که پدرش را از آن قبیله اسیر کرده اند اگر پدرش
در میان ایشان معروف بوده است بآن قبیله ارث میبرد و ایشان از او ارث میبرند و از حضرت
باقر مرویست که فرمود خداوند تبارک و تعالی سه خصلت بمؤمن عطا فرموده است عزت در دنیا و
آخرت و ظفر در دنیا و آخرت و مهابت در دلهای ظالمان   و از حضرت صادق
مرویست که میفرمود سه چیز است که فخر مؤمن و زینت اوست در دنیا و آخرت نماز
کردن در آخر شب و ناامیدی از آنچه در دست مردم است و ولایت امام از آل محمد

و فرمود

و فرمود که سه نفرند که ایشان بدترین خلق خدایند که بهترین خلایق
بایشان مبتلا شده اند یکی ابوسفیان که با رسول خدا مقاتله کرد و با
آنحضرت دشمنی نمود دویم معویه است که با امیر المؤمنین مقاتله کرد و با
آنحضرت دشمنی نمود سیوم یزید بن معویه است لعنة الله علیه که با حسین بن علی
علیهما السلام مقاتله کرد و با آنحضرت دشمنی نمود تا آنحضرت را بقتل درآورد   و از
حضرت سید الساجدین مرویست که فرمود حسب و شرافتی از برای هیچ
قرشی و عربی نیست مگر بتواضع و فروتنی و کرمی نیست مگر بتقوی و پرهیزکاری
و عملی نیست مگر بنیت و عبادتی نیست مگر بعلم و دانش و بدرستیکه دشمن
ترین مردم بسوی خدا کسیست که اقتدا کند بسنت امامی و اقتدا نکند بعملهای
آن امام   و از حضرت باقر مرویست که میفرمود یزید بن معویه در وقتی که
اراده حج داشت داخل مدینه شد و بطلب مردی از قریش فرستاد پس چون آمد
باو گفت که اقرار میکنی که تو بنده منی اگر خواسته باشم ترا بفروشم و اگر خواسته
باشم ترا به بندگی نگاه دارم آن مرد قرشی گفت ای یزید بخدا قسم که حسب تو در قریش از من
گرامی تر نیست و پدر تو بهتر از پدر من نبود نه در جاهلیت و نه در اسلام و تو خود در دین
از من افضل نیستی و بهتر از من نیستی پس چگونه اقرار کنم از برای تو از آنچه سؤال کردی یزید
باو گفت که اگر اقرار نکنی بخدا قسم که البته ترا میکشم آن مرد گفت که کشتن تو مرا اعظم نیست
از آنکه حسین بن علی پسر رسول خدا را کشتی پس امر کرد که آن مرد را کشتند و کسی را بعقب
سید الساجدین فرستاد و بآنحضرت گفت مثل آنچه را که از برای آن مرد قرشی گفته بود
پس آنحضرت فرمود بمن بگو که اگر از برای تو اقرار نکنم آیا مرا خواهی کشت چنانچه دیروز
آن مرد قرشی را کشتی یزید ملعون گفت بلی پس آنحضرت باو فرمود که اقرار کردم
از برای تو بآنچه سؤال کردی من بنده ام بکراه اگر خواسته باشی نگاه دار و اگر خواسته
باشی بفروش پس یزید ملعون گفت وای بر تو که خون خود را حفظ کردی و چیزی
از شرف تو کم نشد   عبد الله بن المغیره روایت کرده است که بخدمت حضرت موسی
بن جعفر عرض کردم که مرا دو همسایه است یکی ناصبی و دیگری زیدی است و ناچار

که با ایشان معاشرت کنم پس با کدام یک معاشرت کنم آنحضرت فرمودند که هر دو مساویند هر کس تکذیب کند یک آیه از کتاب خدا پس بتحقیق که اسلام را در پس پشت انداخته است و تکذیب جمیع قرآن و انبیا و مرسلین کرده است پس فرمود که این ناصبی نصب عداوت با تو کرده و این زیدی با ما   و از حضرت باقر ع مرویست که فرمود که هر کس بنشیند در مجلسی که در آن مجلس امامی از امامان را دشنام دهند و نتواند که داد امام خود را بستاند و خشنا ند خدا او را در دنیا لباس مذلت بپوشاند و در آخرت عذاب کند و بر دارد از او شایسته عطای خود را که آن معرفت ماست

و از ابی شبل مرویست که حضرت صادق ع ابتدا بمن فرمودند که شما ما را اجابت کردید و مردمان دشمن داشتند و شما ما را تصدیق کردید و مردمان تکذیب نمودند و شما بما پیوستید و مردمان بر ما جفا کردند پس خدا شما را چون ما زنده دارد و چون ما بمیراند بخدا قسم که نیست چیزی میان مردی از شما و اینکه خدا چشم او را روشن گرداند مگر آنکه نفسش باینجا رسد و بدست مبارک اشاره بگلوی خود فرمودند و پوست گلوی مبارک خود را کشید پس آن سخن را اعاده فرمود و بخدا قسم آنحضرت راضی نشد تا آنکه از برای من قسم یاد نمود فرمود و قسم بخداوندی که نیست خدائی مگر او که حدیث گفت مرا پدرم محمد بن علی باین حدیث ای ابو شبل آیا راضی نیستید که شما نماز کنید و ایشان هم نماز کنند پس از شما قبول شود و از ایشان قبول نشود آیا راضی نیستید که شما زکوة دهید و ایشان نیز زکوة دهند و از شما قبول شود و از ایشان قبول نشود آیا راضی نیستید که شما حج کنید و ایشان نیز حج کنند پس خدا از شما قبول کند و از ایشان قبول نکند بخدا قسم که قبول نمی شود نماز و نه زکوة و نه حج مگر از شما پس از خدا بترسید که شما در زمان صلحید نه جنگ و امانت را باهلش برسانید پس هرگاه مردم از یکدیگر جدا شوند در آن وقت هر قومی بخواهش نفسانی خود روند و شما بالحق روید مادام که ما را اطاعت کنید آیا قاضیان و امیران و صاحبان مسائل از ایشان نیستند عرض کردم بلی فرمود که پس از خدا بترسید

که شما طاقت همه مردم ندارید پس مردم از اینجا و از آنجا فرا گرفتند و شما فرا گرفتید از آنجا که خدا امر کرده بدرستی که خداوند عز و جل برگزید از بندگان خود محمد را صلی الله علیه و آله و شما برگزیدید آنکسی را که خدا برگزیده پس از خدا بترسید و امانتها را به سفید و سیاه ادا کنید و اگر چه حروری یا شامی باشد و از معاذ بن کثیر مروی است که گفت نظر بموقف کردم و مردم بسیار در موقف بودند پس بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که اهل موقف بسیارند پس همه ایشان را بدقت تمام ملاحظه فرمود پس فرمود ای ابو عبدالله نزد من آی اینها خار و خس هستند که موج از هر طرف آورده است نه بخدا قسم نیست حج مگر از برای شما نه بخدا قسم قبول نمیکند خداوند مگر از شما   گویم که حدیث ام خالد که سابق مذکور شد تا یا شیخ بزرگوار ره ترجمه در اینجا بهمان سند سابق مذکور فرموده مگر آنکه در اینجا تعلیق دارد و ما در ترجمه اکتفا بهمان موضع نمودیم   از ابو هاشم مرویست که چون علی بن ابو طالب ع را از خانه بجهت بیعت بیرون آوردند حضرت فاطمه سلام الله علیها بیرون آمد و پیراهن رسول خدا را بر سر کشانیده بود و دست دو پسر خود را گرفته بود پس فرمود مرا با تو چکار است ای ابوبکر آیا میخواهی که دو پسر مرا یتیم کنی و مرا بی شوهر کنی بخدا قسم که اگر بدنمی بود موی سر خود را پریشان میکردم و بسوی پروردگار خود ناله میکردم پس مردی از قوم گفت که چه میخواهی از این پس فاطمه دست آنحضرت را گرفت و با آنحضرت تشریف برد   ظاهرا آنمرد با ابوبکر گفته است که چه میخواهی از علی   از حضرت باقر ع مرویست که فرمود بخدا قسم که اگر فاطمه موی خود را پریشان میکرد همه ایشان میمردند   و از حضرت صادق مرویست که فرمود ولد الزنا مکلف است اگر عمل خیر کند جزایش دهند و اگر عمل بد کند جزایش دهند   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود بیرون آمد رسول خدا ص از حجره طاهره خود و مروان و پدرش گوش بسخن آنحضرت دزدیده بودند پس آنحضرت فرمود (مروان) ای چلپاسه پسر چلپاسه حضرت فرمودند که پس از

این مردم دانستند که چلپاسه سخن گوش می‌کشد و از حضرت باقر ع مرویست
که پیغمبر فرمود چون مروان متولد شد او را بعایشه دادند که بخدمت پیغمبر ص برد که
آنحضرت او را دعا فرماید پس چون عایشه او را نزدیک آنحضرت برد فرمود
که بیرون برید از نزد من چلپاسه پسر چلپاسه را زراره راوی حدیث
گوید که چنین میدانم که حضرت فرمود که رسول خدا ص بر مروان نیز لعنت
فرمود و حدیث مخاصمه عمر با امیرالمؤمنین ع را نیز شیخ بزرگوار در اینجا
ذکر فرموده که ما ترجمه نمودیم و از حضرت صادق ع مرویست که عادت
امیرالمؤمنین ع چنین بود که در ابتدای بارندگی باران در زیر باران می‌ایستاد تا
آنکه سر و ریش مبارکش و جامه‌هایش تر می‌شد پس کسی بآنحضرت عرض میکرد که یا
امیرالمؤمنین در زیر سقفی در آی میفرمود که این آبیست تازه عهد بعرش
خداوند پس حدیث میفرمود که در زیر عرش دریائیست که در آن آبیست که روزی
حیوانات را می‌رویاند پس هرگاه خداوند اراده میفرماید که برویاند بآن آنچه
را که خواهد بجهت رحمت بر ایشان وحی میفرستد بسوی آن دریا پس میبارد آنچه
را که خدا خواهد از آسمانی باسمانی تا آنکه باسمان دنیا رسد چنانچه گمان میکنم
پس آسمان دنیا آنرا بابر میریزد و ابر بمنزله غربال است بعد از آن خداوند بباد وحی
میکند که بسای آنرا و بگداز مثل آب پس ببر آنرا بفلان موضع و بباران بر
ایشان پس میشود باران در شدت و بزرگی و بسیاری و کمی پس میبارانند آنرا
برهمان قسم که خداوند امر فرموده است پس قطره فرود نمی‌آید مگر آنکه با آن
ملکی است که آنرا در جای خود میگذارد و فرود نمی‌آید از آسمان هیچ قطره بارانی
مگر بعدد و وزن معین مگر آنچه در روز طوفان نوح ع در عهد نوح بود که آب
میریخت از آسمان بی وزن و شماره گفت راوی که حضرت صادق ع نیز فرمود
که گفت بمن پدر بزرگوارم ع که امیرالمؤمنین ع فرمود که رسول خدا ص فرمود
که خداوند عز و جل برای غربالهای باران قرار داده است که میگدازند تگرگ را

ثلج

تا آنکه آب شود و ضرر نرساند بانچه باران میرسد فرمود که آنچه از تگرگ است و صاعقه‌ها
در آن می‌بینید عذاب خداوندیست که بهر کس از بندگان خواهد میرساند پس
آنحضرت فرمود که رسول خدا ص فرمود که بباران و ماه نو اشاره مکنید بدرستی
که خداوند عز و جل این را ناخوش دارد مترجم گوید که از ظاهر حدیث ظاهرا
چنان مستفاد میشود که آنچه از آسمانی باسمانی می‌آید آب باشد و اینجا که فرمود
که خداوند بباد وحی میفرستد که آنرا بسای و بگداز چون آب دلالت میکند
بر آنکه ابتدا آب نبوده و ذیل حدیث صریحا دلالت میکند که تگرگ است که گداخته
میشود پس ظاهرا بنابراین آبیکه در صدر حدیث مذکور است تگرگ باشد والله
العالم بحقایق الامور مرویست که نوشت امیرالمؤمنین ع بابن عباس که گاهی
شاد میشود مرد بانچه البته از او فوت نمیشد و محزون میشود بانچه هرگز باو نمیرسد
و اگرچه سعی و کوشش کرد پس تو باید شاد باشی بانچه پیش فرستاده از عملی
یا حکمی یا سخنی شایسته و اندوهناک باشی در آنچه در آن تقصیر کرده باشی
از اینها و بگذار آنچه را از دنیا که از تو فوت شد و بسیار در آن اندوه مخور
و بگذار آنچه را که رسید بتو از دنیا پس تنعم مکن بآن از روی سرور و شادی
باید که قصد و همت تو در آن باشد که بعد از مرگ است والسلام و از حضرت
صادق ع مرویست که فرمود که گذشتم با پدر بزرگوارم بر شیعیان که در مابین
قبر و منبر رسول خدا ص بودند پس به پدرم عرض کردم که خدا مرا فدای تو گرداند
شیعیان و دوستان تو اند فرمود ایشان کجایند عرض کردم ایشان در مابین
قبر و منبرند پس فرمود مرا بسوی ایشان ببر پس تشریف برد و بر ایشان سلام کرد
و فرمود بخدا قسم که من دوست میدارم بوهای شما و روحهای شما را پس
مرا بااین اعانت کنید به پرهیزکاری و سعی و کوشش در نیکی بدرستیکه یافته
نمیشود آنچه در نزد خداوندست مگر به پرهیزکاری و سعی و کوشش در
نیکی و هرگاه پیروی کنید بنده را پس در عمل باو اقتدا کنید بخدا قسم که شما بر دین

من و دین پدران من ابراهیم و اسمعیل اید و اینجماعت بر دین ایشان نیستند
پس یاری کنید به پرهیزکاری و کوشش در نیکی   و از حضرت صادق ع
مرویست که فرمود هرگاه قائم ما قیام کند خداوند گوشها و چشمهای شیعیان
را بسیار شنوا و بینا گرداند و در شنوائی و بینائی انها بیفزاید تا آنکه در میان
ایشان و انحضرت قاصدی نباشد و انحضرت با ایشان تکلم فرماید پس ایشان بشنوند
سخن انحضرت و نظر کنند بسوی انحضرت با آنکه در جای خود نشسته باشند
و نیز از انحضرت مرویست که فرمود هر کس طلب خیر خود از خدا کند و راضی
باشد بانچه خدا با او کند البته بخلعت خدا خیر او را باو برساند   منقولست از
جویریه که بسرعت در پشت سر امیر المؤمنین ع میرفتم پس انحضرت فرمود ندای
جویریه بدرستی که هلاک نشدند این احمقان مگر باواز نعلها در پشت سر ایشان
بچه سبب آمدی عرض کردم آمدم که از تو سؤال کنم از سه چیز از شرف و مروت و عقل
فرمود اما شرف پس هر کس را که پادشاه شرافت دهد شریف است و اما مروت پس آن
اصلاح کردن معیشت است و اما عقل پس هر کس از خدا بترسد عاقل است   و
از محمد بن مسلم مرویست که بخدمت حضرت باقر ع عرض کردم که فدای تو شوم بچه
جهت گرمی افتاب بیشتر از ماه شد فرمود زیرا که خداوند خلق کرد افتاب را
از نور آتش و آب صاف یک پرده از ان و یک پرده از ان تا آنکه هفت پرده
شد از لباس آتش پوشانید پس از این جهت گرمتر از ماه شد عرض کردم فدای
تو شوم ماه را بفرما فرمود بدرستیکه خداوند تعالی ماه را افرید از روشنی نور آتش
و آب صاف پرده از ان و پرده از ان تا آنکه چون هفت پرده شد از لباس
از آب پوشانید پس از این جهت ماه سردتر از افتاب شد   و از حضرت صادق
مرویست که فرمود هر کس را حقیقت ثابت باشد نایستد بر شبهه زائل
شونده تا آنکه منتهای مطلب را بفهمد و طلب کند آنچه را که حادث شود از
آنکس که سخن گوید از جانب آنکس که وارث علم نبوت است و باید بدانید که بعضی

اظهار

انکار کردید آنچه را که انکار کردید و بعضی چنین شناختید آنچه را که شناختید اگر
مؤمنید   گوید غرض آنکه باید امر دین بر بصیرت باشد و دین شما
مبنی بر تقلید و مظنه نباشد و از حقیقت ثابت باشد چنانچه در حدیث
فرمود   و نیز از انحضرت مرویست که فرمود هیچ باطلی در مقابل حق نه
ایستد مگر آنکه حق بر او غالب شود و این است قول خداوند بل نقذف
بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق یعنی بلکه می اندازیم حق را بر باطل پس
می شکند باطل را پس ناگاه باطل نیست و نابود میشود   و از حضرت باقر ع
مرویست که فرمود لا تتخذوا من دون الله ولیجة یعنی مگیرید از غیر خدا دوستان
باطنی که صاحب سر شما باشند که هرگاه چنین کنید مؤمن نخواهید بود چنین
بدرستی که هر سببی و نسبی و خویشی و دوستی و بدعتی و شبهه تمام شونده
و مضمحل است مانند غباری که بر سنگ سخت نرم باشد هرگاه باران بر ان
بان رسد مگر آنچه را از اینها که قران ثابت کرده باشد که آن تمام نمی شود   و از
حضرت صادق ع مرویست که فرمود ما ییم اصل هر خیری و ریشه و از فرع ماست هر نیکی
پس از نیکیها خدا را به یگانگی پرستیدنست و نماز و روزه است و فرو خوردن
خشم و درگذشتن از گناهکار و ترحم کردن بر فقیر و تفقد احوال همسایگان
و اقرار کردن بفضل صاحبان فضل است و دشمن ما اصل و ریشه هر شری است
و از فرع ایشان است هر چیز قبیحی و هر عمل بسیار بدی پس از دشمنان ماست
دروغ و بخل و سخن چینی و قطع رحم و خوردن ربا و خوردن مال یتیم بدون
حق و درگذشتن از حدود خداوندی و مرتکب شدن فواحش ظاهری و باطنی
و زنا و دزدی و هر چیز که مانند اینها باشد از عملهای قبیح پس دروغ میگوید
کسی که گمان میکند که با ماست و بفرعهای غیر ما چسبیده است   و نیز
از انحضرت مرویست که فرمود بمردی که قناعت کن بانچه خداوند قسمت
تو کرده است و نگاه مکن بانچه نزد دیگران است و آرزو مکن آنچه را که نمی یابی

پس بدرستیکه هر کس قناعت کرد سیر شد و هر کس قناعت نکرد سیر نشد
و فراگیر بهره خود را از آخرت   و نیز آنحضرت فرمود که نفع بخشنده ترین چیزها
از برای مرد آنست که پیشی گیرد مردم را بسوی عیب خود و آنچه از همه سخت تر است
پنهان داشتن فقر است و آنچه نفعش از همه چیز کمتر است نصیحت کردن بکسی است
که قبول نکند و مجاورت کردن با حریص است و آنچه راحتش از همه چیز بیشتر است
نا امیدی از مردم است و فرمود که دلتنگ و تندخو مباش و ذلیل کن نفس خود را
تا متحمل شوی از آنکس که مخالفت کند تو را و زیر دست تو باشد و از برای تو فضیلت
باشد پس تو اقرار نکردی بفضیلت او مگر از برای آنکه مخالفت نکنی او را و هر کس
اعتراف بفضیلت هیچ کس نکند پس او مردی خودبین است   و نیز آنحضرت
بمردی فرمود بدان که نیست عزتی از برای آنکس که بجهت خدا ذلیل نشود و نیست
رفعتی از برای آنکس که بجهت خدا تواضع نکند   و بمردی دیگر فرمود که محکم کن امر
دین خود را چنانچه اهل دنیا امر دنیای خود را محکم میکنند پس نیست دنیا
مگر چیزی حاضر که بآن شناخته میشود آخرت که غایب است پس بشناس
آخرت را بدنیا و نگاه مکن بدنیا مگر بنظر عبرت   و نیز از آنحضرت مرویست
که میفرمود بیکی از اصحاب خود که نظر کن بآنکس که توانائی او از تو کمتر است و نظر
مکن بآنکس که توانائی او از تو بیشتر است پس هرگاه چنین کنی بقسمت خود بیشتر
قناعت کنی و بیشتر مستوجب زیادتی نعمت از پروردگار خود شوی و بدانکه
فضیلت عملی که کم باشد لکن با استمرار و یقین باشد بیشتر است نزد خداوند
از عملی که بسیار باشد لکن بی یقین و بدانکه نفع هیچ پرهیزکاری بیشتر
از اجتناب محرمات خداوند و ترک اذیت مؤمنین و غیبت ایشان نیست
و هیچ عیشی گواراتر از نیکوئی خلق نیست و هیچ مالی نفع رساننده تر نیست
از قناعت کردن بچیزی کم که کفایت کند و هیچ نادانی بیشتر از خودبینی
نیست   و از حضرت سید الساجدین ع مرویست که مردی بحضرت امیر المؤمنین

شکوه کرد

آمد و عرض کرد که خبر ده مرا اگر میدانی از مردمان و شبیه ایشان و نسناس آنحضرت
بسید الشهدا فرمود که ای حسین جواب این مرد را بگو حضرت سید الشهدا
باین مرد فرمود اما اینکه گفتی خبر ده مرا از مردمان پس مائیم مردمان و باین جهت خداوند جل ذکره در کتاب خود
فرموده است ثم افیضوا من حیث افاض الناس یعنی پس بازگردید از آنجا که مردمان
باز میگردند پس رسول خدا بود که مردمان را بازگردانید و اما شبیه مردمان که
سؤال کردی پس ایشان شیعیان و دوستان ما اند و ایشان از ما اند و باین جهت
حضرت ابراهیم ع فرمود فمن تبعنی فانه منی یعنی هر کس مرا پیروی کند او از منست
و اما نسناس که سؤال نمودی پس ایشان سواد اعظم اند و بدست مبارک اشاره بجانب مردم
فرمود پس فرمود ان هم الا کالانعام بل هم اضل یعنی نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان
بلکه ایشان گمراه ترند   مرویست که یکی از اصحاب بخدمت حضرت باقر ع سؤال
کرد از حال دو خلیفه آنحضرت فرمودند چه می پرسی از آن دو پس بخدا قسم که
هرگز و هیچکس از ما وفات نیافت مگر آنکه غضبناک بود بر آن دو و هیچکس از ما
در امروز نیست مگر آنکه بر ایشان غضبناکست این وصیتی است که بزرگان ما
بکوچکان ما میکنند بدرستیکه ایشان حق ما را غصب کردند و بر ما ظلم کردند
و آنچه را که خدا بما عطا فرموده بود از ما منع کردند و اول کسی بودند که بر گردن ما
سوار شدند و بر اذیت ما ... چون فتنه در اسلام جاری ساختند که هرگز
ساکن نمیشود تا آنکه قائم ما خروج کند یا سخن گوینده ما سخن گوید پس فرمود بخدا قسم
که اگر قائم ما خروج کند و سخن گوینده ما سخن گوید هر آینه ظاهر گرداند از امرهای ایشان
آنچه را که پوشیده میشد و هر آینه بپوشد از امرهای ایشان آنچه را که ظاهر میشد
بخدا قسم که هیچ بلیه و قضیه بر ما اهل بیت وارد نمیشود مگر آنکه موسس ایشان اول
آن بودند پس بر ایشان باد لعنت خدا و ملائکه و همه مردمان   و نیز از آنحضرت
مرویست که فرمود مردمان مرتد شدند بعد از پیغمبر مگر سه نفر راوی عرض
کرد که آن سه نفر که بودند فرمود مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی

رحمت خدا و برکتهای او بر ایشان باد بعد از آن کمی از مردم حق را شناختند و فرمود
که جماعت اند آنان که آسیای اسلام بر ایشان در گردش بود و سر باز زدند از
آنکه بیعت کنند تا آنکه امیر المومنین ع بزور آوردند که بیعت کند کرد و این
است قول خداوند عز و جل و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی
الله الشاکرین یعنی نیست محمد مگر پیغمبری که گذشته اند پیش از او پیغمبران
آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود باز میگردید شما از دین از پیش مردم و مرتد شوید و
هر کس از دین برگردد پس هیچ ضرری بخدا نمیرساند و زود باشد که جزا دهد خدا
شکر کنندگان را   و نیز از آنحضرت مرویست که رسول خدا در روز فتح مکه بر منبر
بر آمد پس فرمود ای جماعت مردم بدرستی که خداوند برد از شما تکبر جاهلیت را
و فخر کردن به پدران را بدانید که شما فرزندان آدمید و آدم از گل بود بدرستی
بندگان خدا بنده ایست که از خدا ترسد بدرستی که عرب بودن از پدر نیست
که متولد سازد ولکن این زبانیست که سخن گوید پس هر کس که عملش او را بجائی
نرساند حسبش نیز نرساند بدانید که هر خونی یا عداوتی که در ایام جاهلیت
بود در زیر دو قدم منست تا روز قیامت   و نیز بعضی از اصحاب روایت کرده اند
که بخدمت آنحضرت عرض کردم که آیا فرزندان یعقوب پیغمبر بودند فرمود نه
ولکن سبطهای اولاد پیغمبران بودند و از دنیا مفارقت نکردند مگر با سعادت
توبه کردند و متذکر شدند آنچه را که نسبت بحضرت یوسف کرده بودند و
بدرستی که شیخین از دنیا رفتند و توبه نکردند و متذکر نشدند آنچه را که نسبت
بامیر المومنین ع بجا آوردند پس بر ایشان باد لعنت خدا و ملائکه و همه مردمان
و از حضرت موسی بن جعفر ع مرویست که در زمان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه
السلام مردمان را قحطی شدید رسید پس از آن بآنحضرت شکایت کردند و طلب
نمودند که آنحضرت از برای ایشان طلب باران کند پس با ایشان فرمود که چون

نماز صبح را بجا آوردم بطلب باران روم پس چون نماز صبح را ادا فرمود بطلب
باران رفت و مردمان نیز در خدمت آنحضرت رفتند پس در اثنای راه ناگاه
آنحضرت مورچه را دید که قدمهای خود را بر زمین گذاشته است و دستهای
خود را بسوی آسمان برداشته است و میگوید خداوندا ما مخلوقی از مخلوقات توایم
و احتیاج بروزی تو داریم پس ما را بگناهان بنی آدم هلاک مکن پس آنحضرت با ایشان
فرمود که برگردید که باران داده شدید بغیر خود حضرت باقر فرمودند که در آن
سال خداوند جهان باران بایشان داد که هرگز مثل آن باران بایشان داده
نشده بود و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود خداوند را بندگانیست با میمنت
و برکت در امان که خود زندگانی میکنند و مردمان نیز در سایه ایشان زندگانی
میکنند و ایشان در میان بندگان خدا بمنزله باران اند و خداوند عز و جل را
بندگانی دیگر است که ملعون و منکر اند خود زندگانی نمیکنند و مردمان نیز
در سایه ایشان زندگانی نمیکنند و ایشان در میان بندگان خدا بمنزله ملخ اند که
بر هیچ چیز فرود نمی آیند مگر آنکه از آن نیست و نابود میکنند   حسین بن شاذان
واسطی روایت کرده است که نامه بخدمت حضرت امام رضا ع نوشتم و از اینکه
جور و ستم اهل واسط را بر خود کردم و گله و شکوه از عثمانیه بودند که ما را اذیت
میرسانیدند پس آنحضرت بخط مبارک خود توقیع فرمودند که بدرستی که خدا
تعالی عهد و پیمان از دوستان ما گرفته است که در دولت باطل صبر کنند پس
صبر کن بجهة حکم پروردگار خود پس اگر آقای خلایق خروج کند هر آینه گویند
ای وای بر ما کی برانگیخت ما را از خوابگاه ما پس گویند که این همانست
که وعده داد پروردگار رحمن و راست گفتند فرستادگان او   و از
حضرت صادق ع مرویست که فرمود اگر میدانستند آنچه را که در فضیلت
خداشناسیست نگاه نمی کردند بآنچه بهره ور گردانیده است خداوند بآن
دشمنان را از زندگانی دنیا و نعمتهای دنیای دشمنان خدا و نزد ایشان کمتر بود

ایشان از آنچه از ایشان الم کنند و هر اینه تنعم کردند بمعرفة خداوند عز و جل
و لذت می یافتند بآن مانند لذت کسیکه همیشه با دوستان خدا در باغهای
بهشت بوده است بدرستیکه معرفت خداوند مونس هر وحشت است و یار
هر تنهائی است و نور هر تاریکی است و قوت هر سستی است و شفاء هر بیماری
است پس فرمود که پیش از شما گروهی بودند که کشته می شدند و باتش سوزانیده
میشدند و بمقراض چیده میشدند و زمین با وجود وسعتش بر ایشان تنگ
شد پس با همه اینها باز نمی گردانید ایشان را از دین و طریقه که داشتند
هیچ چیز از بلاها و مصیبتها که در آن بودند و آن گروه خونی در جماعت دشمنان
خود نکرده بودند و اذیتی با ایشان نرسانیده بودند بلکه انجماعت هیچ انتقامی
از آن گروه نداشتند مگر آنکه آن گروه ایمان داشتند بخداوند غالب ستایش کرده
شده پس درجات آن گروه را از خدا سؤال کنید و بر مصیبتهای روزگار خود صبر
کنید تا دریابید سعی آن گروه را   و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود بدرستیکه
خداوند هیچ مخلوقی را کوچکتر از پشه و جرجس کوچکتر از پشه است و اینچه ما او را
ولع گوئیم کوچکتر از جرجس است و هیچ عضوی نیست مگر آنکه در ولع مانند آن
و در ولع دو بال است که در دنبال نیست   مترجم   گوید که در لغت جرجس را بمعنی
پشه کوچک گرفته اند و ولع را که ذکر نکرده اند   ابو الربیع شامی روایت
کرده است که سؤال کردم از آنحضرت از قول خداوند عز و جل یا ایها الذین
امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی ای گروه مومنان اجابت
کنید خدا و رسولرا هرگاه شما را بخوانند بسوی چیزی که شما را زنده گرداند فرمود
آنحضرت که نازل شده این آیه در بارهٔ ولایت امیر المؤمنین ع   و نیز سؤال کردم
از قول خداوند عز و جل و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات
الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی نمی ریزد برگی از درختی مگر آنکه
خدا از آن خبر دارد و نه دانه در تاریکیهای زمین و نه تری و نه خشکی مگر آنکه ثبت شده است

در کتاب روشن

در کتاب روشن فرمود ورقه فرزندی است که ساقط شود و حبه فرزند
است و تاریکیهای زمین رحمهای زنان است و رطب آنچه زنده ماند که زنده اند و
یابس آنچه مرده ماند که ناقص شوند و همهٔ اینها در نزد امام مبین است و نیز سؤال
کردم از قول خداوند عز و جل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من
قبلکم یعنی راه روید در زمین پس ملاحظه کنید عاقبت آنها را که پیش از شما بودند
فرمود که قصد کرده است خداوند باین آنکه نظر کنید در قرآن پس بدانید که چگونه
بوده است عاقبت آنان که پیش از شما بوده اند و آنچه را که قرآن بشما خبر داده
است پس سؤال کردم از قول خداوند عز و جل و انکم لتمرون علیهم مصبحین و باللیل
افلا تعقلون یعنی بدرستیکه می گذرید شما بر منزلهای ایشان در صبح و شب آیا
تعقل نمی کنید فرمود میگذرید بر ایشان در قرآن هرگاه از او قرائت کنید پس
قرائت کن آنچیز را که حکایت کرده است خداوند برای شما از خبر ایشان   و نیز
از آنحضرت مرویست که فرمود بمردی که ملازمت نمای دوستان قدیم را و احتراز
نمای از هر دوست تازه که او را عهدی و امانتی و ذمه و پیمانی نیست و بر حذر
باش از آنکس از مردمان که باو بیشتر اعتماد داری پس بدرستیکه مردم دشمنان
نعمت اند   و از سلیمان بن خالد مرویست که آنحضرت بمن فرمود که چه باعث
شد شما را که کنار دید بید را در این موضع که کنار دید عرض کردم سه چیز اول
آنکه کم بودند آنانکه با ما مانوس بودند ما همه هشت نفر بودیم و اما سبب دیگر آنکه
ترسیدیم صبح شود و ما رسوا شویم و اما سبب سیم آنکه در این مکان بود فرمود
آنانجا که او را کنار دید تا فرات چه قدر بود عرض کردم قدر انداخت یک
سنگ فرمود سبحان الله چرا او را با سنگی نکردید و در فرات نینداختید
که آن بهتر بود عرض کردم فدای تو شوم نه بخدا قسم ما طاقت این نداشتیم فرمود
چه بود بدانید که باز بیرون کرد عرض کردم مومن بودیم فرمود دشمنان
شما چه بودند عرض کردم کافر بودند فرمود که من می یابم در کتاب خدا که فرموده است

يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثخنتموهم
فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتى تضع الحرب اوزارها يعنى اى
كروه مومنان هركاه ملاقات كنيد كافران پس كردن ايشانرا بزنيد تا وقتى
كه ايشانرا بسيار كشتيد باقى ايشانرا اسير كنيد ومحكم ببنديد بعد ازان
يا منت كذاريد برايشان منت كذاردنى وايشانرا ازاد كنيد بى عوض
يا از ايشان ديه بكيريد وايشانرا رها كنيد تا وقتى كه كافران ازقتال شما دست
شما ابتدا كرديد برها نمودن انانرا كه اسير كرده بوديد سبحان الله شوند
كه يك ساعت با عدالت راه رويد ونيز از انحضرت مرويست كه فرمود خداوند
عزوجل عافيت داد پيغمبر شمارا ازانكه برسد بانحضرت ازامتان انچه كه به
پيغمبران سلف رسيد از امتهاى ايشان وايشانرا بر ما اقرار داد مرويست
كه مردم در خدمت حضرت باقر عليه السلام خصومت كردند پس بعضى كفتند كه حرب
كنندكان با امير المومنين بدتر بودند از حرب كنندكان با رسول خدا وبعضى
كفتند كه حرب كنندكان با رسول خدا بدتر بودند از حرب كنندكان با امير المومنين
چون انحضرت خصومت ايشانرا شنيدند فرمودند چه ميكوئيد عرض كردند
اصلحك الله ما با يكديكر خصومت كرديم در باره حرب كنندكان با رسول خدا
وحرب كنندكان با امير المومنين پس بعضى از ما كفتند كه حرب كنندكان با امير
المومنين بدتر بودند از حرب كنندكان با رسول خدا وبعضى ديكر كفتند كه
حرب كنندكان با رسول خدا بدتر بودند از حرب كنندكان با امير المومنين
انحضرت فرمودند كه نه بلكه حرب كنندكان با امير المومنين بدتر بودند
از حرب كنندكان با رسول خدا راوى كويد عرض كردم بانحضرت فداى تو شوم
ايا حرب كنندكان با امير المومنين بدتر بودند از حرب كنندكان با رسول خدا
فرمود بلى وزود باشد كه ترا ازين خبر دار كنم بدرستى كه حرب كنندكان
با رسول خدا اقرار باسلام نكردند وحرب كنندكان با امير المومنين اقرار باسلام

كردند

كردند وبعد ازان انكار كردند مرويست كه شخصى بخدمت حضرت صادق عليه السلام
عرض كرد از قول خداوند عزوجل كه در قصه حضرت ايوب پيغمبر ميفرمايد واتيناه اهله و
مثلهم معهم يعنى عطا كرديم بايوب اهل اورا ومثل ايشانرا ومثل ايشانرا عرض
كرد كه چكونه مثل فرزندان اورا باو عطا كرد انحضرت فرمود كه زنده كرد خداوند
از براى او ازان فرزندانش كه پيش ازان باجل خود مرده بودند بهمان عدد كه در
انروز هلاك شدند ونيز از انحضرت مرويست در قول خداوند عزوجل
كانما اغشيت وجوههم قطعا من الليل مظلما يعنى كويا پوشيده شده است روى
ايشان بپارهائى از شب تاريك فرمود كه ايا نمى بينى كه خانه در شب تاريكتر است
از بيرون خانه پس همچنين سياهى ايشان بيشتر ميشود حارث بن مغيره
روايت كرده است كه عبد الملك بن اعين سؤال بسيار از حضرت صادق كرد
وانحضرت ويرا جواب ميفرمودند تا انكه عرض كرد كه پس درين هنكام مردم هلاك
شدند انحضرت فرمودند بلى والله اى پسر اعين مردم تمام هلاك شدند من
عرض كردم انانكه در مشرق اند وانانكه در مغرب اند فرمود كه فتح اين بلاد بضلالت
شده است بلى والله همه مردم هلاك شدند مكر چند نفر مترجم كويد غرض انحضرت انكه
فرمود فتح اين بلاد بضلالت شده است انست كه اكثر انها در ايام خلافت وسلطنت
خلفاى جور فتح شده ودعوت ايشان اهل اين بلاد را باسلام بر طريقه ومذهب
باطل خود تحقق پذيرفته والناس على دين ملوكهم پس هلاكت اهل اين بلاد از
اينجاست كه ابتدا از كفر ظاهرى بكفر باطنى امده اند جمعى از اصحاب روايت
كرده اند كه ما در خدمت حضرت صادق نشسته بوديم كه انحضرت فرمودند كه نمى
بايد هيچ بنده حقيقت ايمانرا تا انكه مرا دوست تر باشد بسوى او از نفس او ومرا
دوست تر باشد از پدر ومادر او وفرزند او ومرا دوست تر باشد بسوى او از خويش
وتبار او پس فرمود ايا شما چنين ايد عرض كرديم نه خدا مارا فداى تو كرداند متحير
شديم وتا امد در دلهاى ما افتاد پس چون انحال از ما مشاهده كرد فرمود

با آنکه الحال
ندا این مذهب
بهم رسد ح

که آیا شاد می شود احدی از شما اگر عمر داده شود بمدتی طولانی پس بمیرد بر غیر این مذهب
عرض کردیم بلکه همین ساعت بر همین مذهب بمیرد فرمود پس در این هنگام مرگ
دوست تر است بسوی شما از زندگی پس فرمود که آیا شاد می شود احدی از
شما اگر در مدت عمرش مرض و درد باو برسد تا آنکه بر غیر این مذهب بمیرد
عرض کردیم نه یا ابن رسول الله فرمود که پس مرض دوست تر است بسوی شما از صحت
پس فرمود که آیا شاد می شود احدی از شما که از برای او باشد آنچه آفتاب بر آن
طلوع می کند با آنکه او این مذهب را نداشته باشد عرض کردیم نه یا ابن رسول
الله فرمود که پس می بینم که فقر دوست تر است نزد شما از غنی و بی نیازی
و از حضرت صادق ع مروی است که فرمود پدر بزرگوارم بمن فرمود که ای
پسرک من اگر با من در عمل مخالفت نمائی فردای قیامت در منزل من در
فرود نیائی پس فرمود مخالفت نخواسته است خداوند که قومی قومی را دوست
دارند که در عمل با ایشان مخالفت کنند و فردای قیامت در منزلهای
بهشت با ایشان فرود آیند نه چنین است بپروردگار کعبه قسم   و از
حضرت باقر ع مروی است که می فرمود احدی از این امت بر دین ابراهیم نیست
مگر ما و شیعیان ما و هدایت نشد از این امت کسیکه هدایت شد مگر
بواسطه ما و گمراه نشد آنکس که گمراه شد مگر بمخالفت ما   مروی است که
مردی از حضرت صادق ع سؤال کرد که از شخصی چیزی صادر می شود در وقت
غضب آیا خدا اخذ میکند او را بآن مواخذه می فرماید فرمود خداوند از آن
کریم تر است که در را بر بندگان خود ببندد و ایشان را تکلیف مالا
یطاق کند و در نسخه حضرت موسی بن جعفر یستقلق عبده است مترجم
گوید که قلق بمعنی اضطراب است و یستقلق در لغت مذکور نیست و بنا
بر این نسخه ظاهرا معنی آنست که خداوند بنده خود را بقلق و اضطراب
اندازد   و نیز از حضرت صادق ع مروی است که رسول خدا ص فرمود

که از برای

که از برای شما است خیر هم در حیات من و هم در ممات من عرض کردند یا رسول الله
ما حیات تو را که دانستیم این چه چیز است از برای ما در وفات تو فرمود اما در
حیات من پس خداوند عز و جل فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم
یعنی خدا ایشان را عذاب نمیکند با آنکه تو ای پیغمبر در میان ایشانی و اما در ممات
پس عملهای شما بر من عرض می شود و از برای شما طلب استغفار میکنم   و نیز
از آنحضرت منقول است که فرمود بعضی از آنان که این مذهب را بر خود می بندند
دروغ میگویند بمرتبه که شیطان بدروغ ایشان محتاج میشود   و از ابو حمزه
مروی است که اول مرتبه که حضرت سید الساجدین را شناختم این بود که دیدم
مردی از باب الفیل داخل مسجد کوفه شد چهار رکعت نماز گذارد در عقب او
رفتم تا آنجا که رکوه که آن نزد خانه صالح بن علی است رسیدم ناگاه دو ناقه بار بسته
را دیدم که غلام سیاهی در میان آنها بود با آن غلام گفتم که این کیست گفت این علی بن الحسین
است من نزدیک آنحضرت رفتم و سلام کردم و عرض کردم تو را چه باعث شد که باین
شهر آمدی که پدر و جد بزرگوار تو را در این شهرها کشتند فرمود پدرم را زیارت
کردم و در این مسجد نماز گذاردم و حال براه خود میروم   مرویست که بعضی
از اصحاب سؤال کرد از حضرت صادق ع از قول خداوند عز و جل و من قتل مظلوما
فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل یعنی آنکس که بظلم کشته شد ما
قرار دادیم از برای ولی او تسلطی را پس اسراف نمیکند در قتل فرمود که نازل
شد این آیه در باره حسین ع اگر جمیع اهل زمین بعوض او کشته شوند اسراف
نخواهد بود   و نیز از آنحضرت مروی است که فرمود ماهی که زمین را بر
میدارد در دل خود گذرانید که بقوت خود زمین را بر میدارد پس فرستاد
خداوند بسوی آن ماهی ماهی دیگر را که کوچکتر از شبر و بزرگتر از فرجه میان
انگشت ابهام و شهادت بود پس این ماهی کوچک در بینی آن ماهی بزرگ
داخل شد و ماهی بزرگ تا چهل روز بیهوش شد پس خداوند عز و جل او را

را از رحمت فرمود و آن ماهی کوچک بیرون آمد پس هر گاه خدا خواسته باشد که زمین
زلزله شود آن ماهی کوچک را بسوی آن ماهی بزرگ فرستد پس هر گاه آن ماهی کوچک
بر بیند بلرزد و با جهت زمین بلرزش در آید و زلزله شود از تمیم ابن حاتم مرویست که ما
در خدمت امیر المؤمنین ع بودیم که زمین بلرزش در آمد پس بدست مبارک بر زمین استاده
کرد و فرمود ترا چه میشود آرام بگیر پس بسوی ما التفات نمود و فرمود بدانید که اگر
این همان زلزله بود که خداوند عز و جل فرموده است هر آینه جواب میداد و لکن این آن نیست
ترجمه گوییم که ظاهر کلام آنحضرت اشاره بسوره مبارکه اذا زلزلت است چه آنکه در آنجا
فرماید که وقال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها یعنی در آنوقت که زمین زلزله
شود انسان بزمین گوید که ترا چه می شود در آن وقت زمین خبرهای خود را بایشان گوید
و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود هر کس شما را دوست دارد بجهة آنمذهب
و طریقه که شما بر آنید داخل بهشت شود و اگر چه قائل باشد بآنچه شما قائلید و از حضرت
باقر ع مرویست که فرمود چون امر مقاتله و [illegible] بین امیر المؤمنین ع و طلحه و زبیر
و عایشه در بصره بانجام رسید آنحضرت بر منبر بر آمد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و
صلوات بر پیغمبر خدا فرستاد ص پس فرمود ای گروه مردم بدرستیکه دنیا شیرینست
و صاحب سبزی و طراوتست گول می زند مردم را بشهوتها و زینت میدهد
برای ایشان نعمتهای [illegible] خود را قسم بخداوند که دنیا فریب دهد هر کس
را که از روی قصد میکند و خلاف می کند با هر کس که امید بوی دارد و فردای قیامت موجب
حسرت و پشیمانی است از برای قومهائی چند بجهة رو آوردن ایشان بدنیا و عیب
کردن ایشان در آن و حسد بردن و ظلم کردن ایشان بر اهل دین و فضل در دنیا
از روی ظلم و عدوان و ستم و زیاد در فرح و شادی و بخدا قسم که زیست نکردند هیچ
قومی در وسعت نیکوئی نعمتهای خدا در معاش دنیا و نه در تقوای دائمی در طاعت خدا و شکر
نعمتهای او که خدا آن نعمتها را از ایشان زائل کند مگر بعد از آنکه خود را خود تغییر دادند و از اطاعت خدا بیرون
رفتند و گناهها را احداث کردند و محافظت بر طاعات کم کردند و قدر [illegible] خدا ننمودند و [illegible] در کتاب خود

نعمتهای خدا است و در زیرا که خداوند عز و جل میفرماید

خود که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا
فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال یعنی بدرستیکه خدا تغییر نمیدهد آنچه بقومی داده است
از عافیت و نعمت تا در قومی که تغییر دهند آنقوم آنچه را که با ایشانست یعنی نیکوئی
ببدی بدل کنند و چون اراده کند خدا بقومی بدی و عذابی پس [illegible] نیست
و نیست برای آنقوم را از غیر خدا هیچ کسی که متولی امر ایشان باشد و اگر آنکه اهل
عصیان و گناهکاران در وقتی که برسند از زوال نعمت خدا و فرود آمدن عذاب
و تحویل عافیت و یقین دارند که این از جانب خدا است بسبب گناهان [illegible]
پس باز ایستند و توبه کنند و بفزع و گریه بدرگاه خدای عز و جل ذکره بازگشت نمایند صادق و اقرار بگناهان
و بدیهای ایشان میکنند خدا گناهان ایشان را و برمیگرداند از ایشان لغزشهای ایشان
و برمیگرداند بایشان کل نعمتهای خود را پس اعاده میکند از برای ایشان صلاح
امر ایشان را و آنچه را انعام کرده بود [illegible] با ایشان و تبدیل کرده است و فاسد
ساخته است برایشان از خدا بترسید ای مردمان چنانچه ترسیدن اوست
و در دل نگاه دارید بیم و خوف او را و [illegible] ذکره و خالص سازید یقین خود را و توبه
کنید بسوی او از قبح آنچه [illegible] شما را شیطان از قتال [illegible] امر
و اهل علم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و آنچه [illegible]
متفرق کردن جماعت و [illegible] کردن این امر و فساد و صلاح و [illegible]
که خدای جل و عز قبول میکند توبه [illegible] و عفو میکند [illegible]
[illegible] از امام جعفر صادق ع مرویست که خدای تبارک و تعالی خلق کرده است
در فلک هفتم از آب سرد و شش ستاره دیگر از سیارات را خلق کرده است از آب
گرم و این ستاره آسمان هفتم ستاره پیغمبران و اوصیا است و ستاره امیر المؤمنین
علیه السلام امر میکند بخروج از دنیا و زهد در آن و فرش کردن خاک و [illegible] کردن [illegible]
خشت و لباس [illegible] و خوردن طعام غلیظ [illegible] نکرده است ستاره
[illegible] باشد [illegible] از یاسر خادم مرویست که گفتم بامام رضا علیه

التحیة والثنا بخواب دیدم که گویا قفسی بزرگ از روده قاروره فالکاه قفس افتاد
وشکسته قاروره بخاک فرمود که اگر خواب تو راست خروج یکی مردی از اهل بیت
من که هفده روز بماند بعد از آن میمیرد پس خروج کرد محمد بن ابرهیم که فرزند ای
السرایا و هفده روز بماند پس مرد   از محمد بن سنان مرویست که گفتم با امام
رضا در ایام هرون که تو مشهور ساختی بنفس خود باین امر و نشستی بجای پدر
و حال آنکه خون از شمشیر هرون میچکد فرمود که دلیر کرده مرا برین قول جد خود
رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر بگیرد ابو جهل از سر من موی پس گواه باشید
که من پیغمبر نیستم و من میگویم شما که اگر بگیرد هرون از سر من موی پس گواه باشید
که من امام نیستم   از هشام مرویست که مردی از فرزندان عمر بن خطاب متعرض
کنیزی جعفری شد پس آن کنیز گفت بوی که این مرد آزار من میدهد گفت با وی وعده
کن و او را بدهلیز در آر پس کنیز او را بدهلیز در آورد و جعفری او را کشت و انداخت
در دهلیز پس مجتمع شدند ابو بکریان و عمریان و عثمانیان و گفتند که این صاحب ما
کشته شد بی سبب و نمیکشیم بوی الا جعفر بن محمد را و نکشت او را احدی غیر از جعفر علیه
السلام و امام علیه السلام بجانب مسجد قبا بود پس او را دیدم و خبر کردم باجتماع آن قوم فرمود
بگذار ایشان را چون آمد دیدند او را بر وی در آمدند و گفتند که نکشت صاحب
ما را غیر از تو و نمیکشیم بخون او غیر از ترا فرمود که باید سخن گویند با من جمعی
شما پس جدا شدند جمعی از ایشان که وقت ایشان و برد بمسجد پس چون بیرون
آمدند گفتند شیخ ما جعفر بن محمد است معاذ الله که مثل او این فعل
کرده باشد یا فرموده باشد پس باز گردیدند و من رفتم با امام و گفتم فدای تو
گردم چه بسیار قریب بود خوشنودی ایشان با ناخوشنودی فرمود بلی بخواندم
ایشان را و گفتم که باز گردید و الا بیرون میآوردم آن صحیفه را گفتم فدای تو گردم
مراد از کدام است آن صحیفه فرمود که مادر خطاب کنیز زبیر بن عبد المطلب
بود عمل بد کرد با وی نفیل فآبستن کرد او را پس طلب نمود او را زبیر او گریخت

دررفت

در رفت بطایف زبیر از عقب او در رفت ثقیفیان او را دیدند و گفتند چکار آمده ای
درینجا گفت نفیل تصاحب با کنیز من عمل بد کرده پس نفیل از آنجا گریخته بشام رفت و
زبیر رفت از برای تجارت بشام و داخل شد در روز آمد بر ملک روم در شام شیر دید
پس ملک بزبیر گفت که مرا است سوی تو حاجتی گفت چیست حاجت تو ای ملک گفت مردی
از اهل تو فرزند او را گرفته و میخواهم که رد کنی فرزند او را بوی گفت ظاهر
شود نزد من تا بشناسم او را پس چون روز دیگر زبیر داخل شد نزد ملک
پس چون دید او را شروع نمود بخنده گفت چه چیز ترا بخنده در آورد ای ملک
گفت گمان ندارم که آن مرد که فرزند او گرفته زن عربیه او را از بینا شد غیرا
که چون دید ترا که داخل شدی بر ما الت دیر نمود نشد که ببیعت اختیار باد از وی
رها میشد پس گفت زبیر که ای ملک چون بگیرم چه حاجت کنم حاجت تو را پس چون
زبیر بمکه آمد نفیل گردانید بر وی کل قبیله قریش را که دفع کند بوی پسر او را زبیر
قبول نکرد پس تحمل کرد بوی عبد المطلب را گفت در میان من و میان او کاری
نیست آیا نمیبینید که چه امر بفعل آورده در امر فلان پسرم و لیکن بروید نزد پسرم
و با وی سخن گوئید پس رفتند و با وی سخن کردند گفت شیطان را از برای او دو
لیت و بد رشک پسر او پسر شیطانست چون نیستم من از ایشان بشری
بر ما و لیکن دو او بیار نزد من در مسجد بشرط آنکه داغ کنم او را و خط کنم بر
روی او خطوطی و بنویسم بر وی و بر پسر وی که هیچ یک ننشیند در صدر
مجلس یا نمی بیند در پسر او و لا در ما و شریک نباشد با ما در سهم و حصه پس او را در آورد
او را و خط نا هموار روی او را و نوشت بر وی کتابی را و این کتاب نزد ماست پس
گفتم او را که اگر بازنمی ایستید و الا بیرون میآوردم آن کتاب را و در او است
فضیحت و رسوائی شما پس باز ایستادند و وفات کرد یکی از آزاد شدگان رسول
الله صلی الله و آله او وارثی نبود پس نزاع کردند فرزندان عباس با امام
جعفر صادق و هشام بن عبد الملک حج بود در آن سال پس نشستند برای

ایشان و گفت داود بن علی که والله این از منت و فرمود امام جعفر صادق که بلکه
این از منت گفت داود بن علی که پدرت قتال کرد با معویه فرمود که اگر پدرم قتال
کرد با معویه پس تحقیق که حصه پدرت در آن بیشتر بود پس که بخت عنایت نمود
و فرمود که والله که طوق بحکم تو داخل را چون طوق کبوتر گفت داود بن علی که سخن
تو نخوارتر است نزد من از سرگین شتر در وادی ازرق گفتا آن وادی نیست
ترا و نه پدر ترا و نه آن حق پس گفت هشام که چون فردا شود می نشینیم از برای
شما پس چون روز دیگر شد بیرون آمد امام علیه السلام و با وی کتابی بود در کرباس
پس نشستند برای ایشان هشام و گذاشت امام آن کتاب را در پیش وی چون خواست
آنرا گفت طلب کنید چند خزاعی و عکاشه ضمیری را و ایشان در عمر بسیار بودند که
دریافته بودند ایام جاهلیت را پس داد آن کتاب را با ایشان و گفت میشناسید این
خطها را گفتند بلی این خط عاص ابن امیه است و این خط فلان و فلان از فلان
قوم از قریش و این خط حرب بن امیه پس گفت هشام یا ابا عبدالله خطها اجداد خود را
نزد تو می بینم فرمود بلی گفت حکم کردم که والله از تو است پس بیرون آمد و میفرمود
که اگر عود کند عقرب عود کنیم از برای او و نعلان برای عادت حاضر را دعاه
سوال کرد و گفت فدای تو کردم چه بود آن کتاب فرمود که نثیله کنیز عبدالمطلب
و ابی طالب و عبدالله بود پس عبدالمطلب گرفتا و را آبستن کرد به فلان پس
زبیر گفت که این کنیز از ما و میراث داریم و این پسر تو بنده ما است پس تحمل
کرد بروی قبیلهای قریش را گفت زبیر که قبول الشرطا اینکه بصدد مجلس ننشیند
این پسر تو و شریک نباشد با ما در سهم و حصه پس نوشت کتابی و گواه گرفت
بروی و اینست آن کتاب   از امام جعفر صادق مرویست که فرمود در قول
خدای عز و جل که و اما ان کان من اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بعلی علیه السلام که یا علی اصحاب الیمین شیعیان تو اند
پس سلام فرزندان تو از ایشان است که میکشند ایشانرا   از امام جعفر صادق

مرویست

مرویست فرمود دانستید ابا الوصیین که با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت میکردم بر [illegible]
و صحیح و کتاب دوکرد تا آنکه بسیار شدند اسلام و قوت یافت و فرمود که عهد گرفت
علی بر ایشان اینکه منکر نشوند محمد و فرقه او را علیهم السلام از هر چه منکر نشوند پیغمبران
از آن غیر و ذریه خود را پس که بخدا از ایشان نجات هر کس که وفا کرد نجات یافت و
هلاک شد هر کس که هلاک شد   از امام جعفر صادق مرویست که از عقب
یمن وادی هست که آنرا برهوت میگویند [illegible] و ارواح الکفار در آن [illegible]
و [illegible] در آن وادی چاهیست که آنرا بلهوت میگویند صبح و شام حاضر
میشوند در آن ارواح مشرکان [illegible] می آشامند ایشان آب صدید و چرک در عقب
آن وادی قومی هستند که ایشانرا ذریح میگویند چون مبعوث کرد خدای عز
و جل محمد را صلی الله علیه و آله گوساله در میان ایشان باطل بود دم حرکت داد و
ندا کرد که یا آل ذریح بصدای فصیح که آمده است مردی در تهامه دعوت میکند
بشهادت ان لا اله الا الله گفتند که از برای امری ناطق کرده است خدا این گوساله
پس با یکدیگر ندا کردند ایشان این گوساله پس هاتم شد ندبر انکه بسیار تعداد شدند کشته
و فخر را آمدند در آن هشت نفر از ایشان و بیعت کردند [illegible] آمدند که خدا
در دل ایشان انداخت و گفتند را جادو کردند و دعوت را رها کردند و بسیار از
ایشان را تا آنکه آوردند و آمدند نزد نبی صلی الله علیه و آله فرمود که شما
اهل ذریح اید که ندا کرد در میان شما گوساله گفتند بلی عرض کن بر ما یا رسول
الله دین و کتاب را پس عرض فرمود بر ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله دین
و کتاب و سنن و فرایض و شرایع را چنانچه امده است از جانب خدا عز ذکره و حاکم
کرد بر ایشان مردی را از بنی هاشم پس نیست هیچ خلافی در میان ایشان تا امروز
از امام صادق مرویست که چون شب رسول الله صلی الله علیه و آله
بمعراج بردند صباح نشست و حدیث کرد ایشانرا با آن که گفتند او را که وصف کن بیت
المقدس یکی از برای ما پس وصف آن بیان فرمود و چون شب در آمد بود در آن

مشتبه بود بروی وصف آن پس جبرئیل آمد و گفت نقل کن در اینجا پس نقل فرمود
با کجاوه و وصف کرد پس وصف قافله ایشان که در میان ایشان و شام بود بیان
کرد بعد از آن گفت که این قافله بنی فلان می آید در وقت طلوع آفتاب در پیش
ایشان شتری گندم گون پالاسی سرخ و فرمود که قریش فرستادند مردی برابر سوار
اسب که بیان کرد تا ببیند قافله را و ببیند قافله با طلوع آفتاب و گفت قرطه بن عبدالله
که فلان حضرت از اینکه قافله و چهار پای بنو دم در آن وقت که تو به بیت المقدس
رفتی میان ما آمدی در همان شب   از امام محمد باقر مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله با بو بکر گفت در غار که ساکن باش که خدا با ماست و در آن و
در آن حال لرزه بر وی افتاده بود پس چون دید رسول الله صلی الله علیه و آله
حال او را فرمود که آیا میخواهی که بنمایم بتو اصحاب خود را از انصار که حدیث
میکنند و بنمایم بتو جعفر و اصحاب او را که در دریا غوطه میکنند
گفت بلی پس دست مالید رسول الله صلی الله علیه و آله بر دو چشم او و دعا کرد پس دید او
انصار را که حدیث میکنند و دید جعفر و اصحاب او را که در دریا غوطه میکنند
پس بخاطر خود گذرانید در آن ساعت که او ساحر است   از امام جعفر
صادق مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله چون بیرون آمد از غار
متوجه مدینه قریش جعل کرده بود تا بیابند صد شتر به هر کس که بگیرد او را
پس بیرون آمد سراقه بن مالک بن جعشم در میان آنان که بطلب رسول
صلی الله علیه و آله آمده بودند پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اللهم
اکفنی شر سراقه بما شئت پس فرو رفت پاهای اسب او بزمین در پای وی تا که
در یخت ماند پس گفت یا محمد میدانم که آنچه رسید بپای اسبم آن از جانب تو است
پس دعا کن از خدا که برهاند اسبم را که بعهد و قسم که از من نرسد بشما خیر و نه
بشما شری پس دعا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و رها کرد خدا اسب او را پس
عود نمود و در طلب رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه سه بار این بفعل آورد

و هر بار دعا کرد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گرفت زمین اسب او را پس چون او را
رها کرد در دستم یا محمد این شتران من و غلام پیش تو و در الف غلامم و اگر محتاج
شوی به آنچه یا شیران بگیر از آن و اینک تیر از تیر من علامت و باز میگویم
و بیان میکرد تا آنم طلب ما از تو فرمود که هیچ حاجت نیست ما را بشود و با نخچه
نزد خلت   از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود بشنید یا نخچه که انتظار فرج
تا آنکه بگوید چون جوان با هم مساوی که یا کی بود شما اگر بغیبت میرد الهادا
که بگذارد دست خود را در آنها با شما شناخته کجا یا لا روید بابان و بترسید که
اعتماد و همه بایان امر خود را   از مفضل بن قاسم روایتست که شنیدم
از امام جعفر صادق که میفرمود که ملازمت نمایید بتقوی خدا که واحد لا شریک له
و هیچ شریک بیشتر او را و نظر کنید بنفع نفس خود و الله که مردی از شما میباشد
که گوسفندان که در آنست راعی و شبان پس چون بیابد مردی که داناتر باشد بر گوسفندان
بر غایت گوسفندان از آنکه در گوسفندان است بیرون میکند او را در گو
و بیاورد آنرا که عالم تر است بر غایت گوسفندان از آنکه در گوسفندان است بیرون
میکند او را در گوسفندان و بیاورد آنرا که عالم است بر غایت آن و الله که اگر
یکی از شما را دو نفس و جان میبود پس قتال میکرد بیکی از آن و تجربه میکرد
با آن پس نفس و جان دیگر باقی میبود او را و عمل میکرد بآن آنچه که ظاهر شده
بود او را بنفس او و لکن او را یک نفس است و چون آن فانی شد والله که رفته   نیکو بوده
تو به پس شما سزاوار ترید بآنکه اختیار کنید آنچه نفع نفس شما در آنست که باید
شما را آینده از جانب ما پس نظر کنید که بر چه امر خروج میکنید و مگویید که خروج
کرد زید پس ما نیز خروج میکنیم زیرا که زید عالم بود و صادق بود و دعوت نمیکرد
شما را بخود بلکه دعوت میکرد برضای آل محمد و اگر غالب میشد وفا میکرد بآنچه
الیه دعوت نمیکرد بهر چه دعوت کرد شما را باین خروج او سلطانی بود مسلط
از برای آنکه شکسته دهد او را پس مکو میکو که خروج میکند از ما بجهة امر دعوت

میکنم شما را اگر بعضی از ما کمک میکند پس ما گواه میکنیم شما را اگر یابید دامنی بنشینید
از عصیان ما میکند در حالی که بنا شد یاری احدی را اگر بیابید دعلم باشد
سزاوار دوست باینکه قبول نکند قول ما را مگر آنکه جمع باشند بر وی اولاد
فاطمه و با او باشند که واقف هستند صاحب شما یعنی صاحب الامر پس شما را مگر آنکه جمع شوند
اولاد فاطمه بر وی و هر گاه این خبیث در رجب باشد پس بدوانید بنام خدای که
خواهید که تاخیر کنید تا شعبان باکی نیست و اگر خواهید که روزه در اهل خود بس دادید؟
نماید که در این دنیا قوت شما باشد و کافیست شما را سفیانی از برای علامت این
از امام زین العابدین مرویست که فرمود والله که خروج نمیکند احدی
از ما قبل از خروج قائم الا آنکه مثل او چون مثل جوجه که پرواز کند از آشیانه
خود پیش از آنکه پرهاست شود و بالش آن پس بگیرند آنرا اطفال و بازی
کنند با آن   سدیر روایت کرده از امام جعفر صادق که فرمود یا سدیر
ملازمت نمای در خانه خود و چون پلاسی باش از پلاسهای آن و ساکن
باش مادام که ساکن است شب و روز پس چون برسد بتو که سفیانی خروج
کرده است رحلت نمای بجانب ما اگر چه پیاده باشی   از ابراهیم
جعفی روایتست که داخل شدم بر امام جعفر صادق پس فرمود بمن که چرا
روی ترا متغیر میبینم گفتم تب ربع دارم فان تبیست که یکروز میآید و
دو روز نمیآید فرمود چه چیز منع میکند ترا از مبارک طیب بنای شکر
و با آب بهم زن و بیاشام ناشتا و در وقت شام پس این را بفعل آوردم و دیگر
عود نکرد تبم   روایت کرده بعضی از اصحاب که شکوه کرد دردی کردم نزد
امام جعفر صادق فرمود در وقتی که قرار میگیری در جای خواب بخور شکر
گفت این را بفعل آوردم و بهتر شدم پس خبر کردم باین بعضی از طبیبان که حاذق
ترین اهل بلاد ما بود گفت از کجا دانسته است این را امام این از علم پنهان ما
بدرستی که او صاحب کتابهاست سزاوار است که یافته باشد آنرا در بعضی از کتابهای

خود

خود   از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که پرسید مردی از او که چه چیز علاج
میکند صاحب تب را گفت اصلحک الله یا ابن رسول الله تب لرز بیمار و غافلند از آنچه
شبیه اینست فرمود سبحان الله آنکه را که قادر است که شفا دهد بلکه قادر است که شفا
دهد بغیر یعنی به دعا ارشاد فرمود که چون شب کند یکی از شما بگیرد ظرفی پاکیزه و یک
شکر و نصف کند پس بخواند بر آن آنچه حاضر باشد از قرآن پس بگذارد آنرا زیر
ستارهها و بگذارد بر بالای آن آهنی و چون صباح شود بریزد آب بر آن و بمالد
بالدست تا گداخته شود پس بیاشامد از آن و در شب دویم یک شکر بیفزاید
کند تا دو شکر و نیم شود و در شب سیم یک شکر بیفزاید تا سه شکر و نصف شود
روایت کرده از هرون از امام جعفر صادق که فرمود بپوشید تب [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم یا تب اگر از خداست اگر مخفی باشند و بپوشید بر
رسول صلی الله علیه و آله چون داخل منزل خود و جمع میشدند بر وی قریش را اشکال
میکرد بسم الله الرحمن الرحیم و بلند میکرد با آن آواز خود را پس پشت میکردند
قریش که بگریزند پس خدای تعالی نازل گردانید این که و اذا ذکرت ربک فی القرآن
وحده ولوا علی ادبارهم نفورا یعنی و هر گاه مذکور میکنی یا محمد پروردگار خود را
در قرآن در حالتیکه او را واحد الشعر میکرد برمیگردند بر عقب خود در حالیکه نفرت کنند
مرویست از امام جعفر صادق که چون تب کرد میشد نزد وی رسول
الله صلی الله علیه و آله سفیر مومن که بیعت و نادر بود و قوم و عیسی امام جمیع فدای
تو باد عجب از غریبه که چگونه بر عیب او نظر از پسر خود و حال آنکه خدای تعالی شما را
در کتاب خود بیغمبر نا بد که و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها یعنی
شما در کنار گودال آتش بودید پس رهانید شما را از آن پس رسول الله صلی الله علیه
و آله برهان باشد   از عبد الاعلی مرویست که بخدمت حضرت صادق عرض کردیم
خداوند قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء و
تعز من تشاء معنیش خداوندا ای مالک سلطنت میدهی سلطنت بهر که میخواهی و باز

بیگیری ملک را از هر که میخواهی و عزیز میکنی هر که را میخواهی گفتم آیا نداده است
خدای عز و جل به بنی امیه ملک فرمود بلی چنانچه نوح را زن داد و بیدر حق که
خدای هم شانه ملک بما داد و گرفتند از ما بنو امیه بمنزله مردی که او را جامه باشد
و بگیرد از او دیگری پس آن جامه از آنکه گرفته از او   محمد حلبی سوال کرد از امام
جعفر صادق از قول خدای عز و جل که اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها
بدانید که بدرستی که خدا زنده میکند زمین را بعد از مردن آن فرمود ظالمان
پیشانند عدل را بعد از جور و صفوان بن یحیی سوال کرد از امام رضا علیه
السلام از ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلعم فرمود فرود آورد آنرا جبرئیل از آسمان
و حلقه اش از نقره بود   نوح علیه السلام در روز قیامت شود
جمع کنند از یوسف بن ابی سعید مرویست که روزی نزد امام جعفر صادق علیه
بودم فرمود که چون روز قیامت شود و جمع کند خدا خلایق را اول کسی را که
بخوانند نوح باشد و گویند او را که آیا تبلیغ رسالت کردی و رسانیدی آنچه
مامور بودی بآن گوید بلی گویند کیست گواه تو گوید محمد بن عبد الله صلی الله
علیه و آله پس بیرون آید نوح و میگذرد از مردمان تا آنکه باید بجانب محمد صلی الله
علیه و آله و او بر تلی از مشک باشد و با او علی باشد علیهما و اینست قول خدای
عز و جل که فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی پس چون ببینید علی
علیه السلام از منزلت و تقرب بد و زشت گردد رویهای آنان که کافر شدند از غم
و اندوه پس گوید نوح بمحمد صلی الله علیه و آله که یا محمد خدای تبارک و تعالی
سوال کرد مرا که آیا تبلیغ کردی گفتم بلی فرمود کیست گواه تو گفتم محمد پس حضرت
فرمود که ای جعفر و یا حمزه بروید و گواهی دهید از برای نوح که او تبلیغ کرد
پس فرمود امام علیه السلام که جعفر و حمزه گواهانند از برای پیغمبران بتبلیغ گفتم   رسالتم
فدای تو گردم پس کجاست علی علیه السلام فرمود که منزلت او عظیمتر و بزرگتر است از آن
از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله

قسمت

فرموده   قسمت میکرد نظر کردن خود را در میان اصحاب خود و نظر میفرمود باین و آن بالسویه
فرمود که ما سخن نگفت رسول الله صلی الله علیه و آله با بندگان بکنه عقل خود هرگز
و پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله که ما گروه پیغمبران مامور بیم که سخن گوئیم با مردمان
بقدر عقل ایشان   از مالک بن عطیه مرویست که
مردی از بجیله و دین داری بیکی که بخدای قسم یا اینکه شما موالی میباشید و گاه سوال
میکنند مرا العضو از آنان که نسبتا سند را میگویم که تو از کدام مردمانی میگوئیم
من مردی از عرب و از بجیله ام و من گناه هست که بگویم که موالی بنی هاشم فرمود
که آیا نیست که دل و هوای تو متعلق است باینکه تو از موالی مائی گفتم بلی و الله
فرمود که پس خبر تو از اینکه بگوئی که من از ایشانم که تو از عرب در نسب و
عطا و علم و حسب و نیکی و بود در دین و آنچه اختلاط کرده است دین را باینکه
دین داری بیکی خدای تعالی را در طاعت ما و قرار گرفتی از ما از جانب دوستی
ما و قوانم ای و از بانکت تو باشد   از ابی یحیی کوکب الدم مرویست که فرمود
امام جعفر صادق که حواریان و ناصران عیسی شیعیان او بودند و حال آنکه شیعیان
ما حواریان و ناصران ما اند و نبودند حواریان عیسی که طاعت و فرمان بری
کنند زیاده تر از آنکه طاعت ما کنند حواریان ما و گفت عیسی حواریان را که من
انصاری الی الله گفتند یاران و ضرب کرد که من با خدا گفتند حواریان که ما
ناصران دین خدائیم و امام گفت و الله که نصرت و یاری نکردند عیسی را از جهود
قتال نکردند با ایشان در یاری و شیعیان ما حاضرند از آنوقت تا آنکه قبض کرد
خدای تعالی روح رسول خدا را صلی الله علیه و آله و یاری ما میکنند و قتال
میکنند نزد ما و سوخته میشوند و عذاب کرده میشوند و شهرها آواره شده جزا دهد
خدا ایشان را از جانب ما و فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که و الله که اگر بزنم شمشیر بینی
مؤمن تا دشمن بدارد مرا و و الله که اگر تزیین کنم تمام دنیا را بجهت دشمنان خود را
و بدهم مال را با ایشان دوست نمیدارند مرا   از ابو عبیده مرویست که فرمود

کردم امام محمد باقر را علیه السلام از قول خدای تعالی که الم غلبت الروم فی ادنی الارض فرمود
ای ابا عبیده این را تاویلی هست که نمیداند آن را مگر خدا و آنان که راسخ و ثابت باشند در علم
از آل محمد علیهم السلام بدرستی که رسول صلی الله علیه و آله چون هجرت کرد از مکه بمدینه
و ظاهر کرد اینجا اسلام را نوشت مکتوبی بپادشاه روم و فرستاد آن را با رسولی که دعوت
کند او را باسلام و نوشت بپادشاه فارس کتابی و فرستاد با رسولی که دعوت کند او را
که دعوت کند او را باسلام اما پادشاه روم تعظیم کرد کتاب رسول الله صلی الله علیه
و آله و پاره کرد آن را با استخفاف و اکرام کرد رسول او را اما پادشاه فارس استخفاف
کرد بکتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و پاره کرد آن را و استخفاف کرد برسول وی
پادشاه فارس در آن وقت قتال میکرد با پادشاه روم و مسلمانان میخواستند که غالب
شود پادشاه روم بر پادشاه فارس و در ناحیه که بود امید بیشتر داشتند بپادشاه
فارس پس چون غالب شد پادشاه فارس بر پادشاه روم مکروه داشتند این را مسلمانان و غمگین
شدند از این پس نازل کرد خدای عز و جل این آیه را که الم غلبت الروم فی ادنی
الارض یعنی مغلوب شدند روم یعنی فارس غلبه کردند بر ایشان در نزدیک
تر زمین که آن زمینهای شام و حوالی آنست و هم من بعد غلبهم یعنی فارس
بعد از آنکه غلبه کردند بر روم سیغلبون زود باشد که مغلوب میشوند مسلمانان
غالب میشوند بر ایشان فی بضع سنین در اندک سالی لله الامر من قبل و من
بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء مر خدای راست امر و حکم
و فرمان پیش از غالب شدن فارس بر روم و بعد از غالب شدن روم بر فارس و در آن
روز شاد خواهند شد مؤمنان بنصرت و یاری خدا یاری میدهد خدا هر کرا
میخواهد پس چون غزا و جهاد کردند مسلمانان با فارس و فتح نمودند فارس را
شاد شدند مسلمانان بنصرت و یاری خدا گفت راوی که گفتم آیا نفرموده خدای
تعالی که فی بضع سنین یعنی در اندک سالی و حال آنکه گذشت بر مؤمنان سالهای
بسیار در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و در زمان خلافت ابی بکر و غالب شدند

مؤمنان فارس در زمان خلافت عمر فرمود که نه من گفتم که این را تاویلی هست و تفسیری
هست و قرآن ای ابا عبیده ناسخ هست و منسوخ هست آیا نمیشنوی قول خدای
تعالی که لله الامر من قبل و من بعد یعنی بسوی خداست مشیت و خواسته در
قول که مؤخر دارد آنچه مقدم است و مقدم دارد آنچه مؤخر است در قول تا روزی
که حتم و واجب شود حکم بنزول نصرت در آن بر مؤمنین و اینست قول خدای
تعالی و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله یعنی روزی که واجب شود حکم بنصرت
شاد شوند در آن مؤمنان عمرو بن ابی المقدام روایت کرده است که عرض کردم بحضرت
محمد باقر علیه السلام که عامه یعنی سنیان ادعا میکنند که بیعت ابی بکر چون که اجماع
نمودند مردمان رضای خدا بود و نبود که بفتنه اندازد خدا امت محمد را صلی الله
علیه و آله بعد از وی فرمود امام محمد باقر علیه السلام که آیا قرائت نمیکنید کتاب خدا
آیا نمی بینید که خدا میفرماید که و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی
الله الشاکرین یعنی و نیست محمد مگر پیغمبری که بتحقیق گذشتند پیش از وی پیغمبران
آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی از اسلام مرتد میشوید
و هر کس برگردد و مرتد شود پس ضرر نمیرساند خدا را و زود باشد که جزا
و زود جزا میدهد خدا شکر کنندگان را گفت راوی که گفتم بامام که ایشان
توجیه دیگر تفسیر میکنند این را فرمود که آیا نمیبینی این که خبر داده است خدای عز و جل
از آنان که قبل از ایشان بودند و مختلف شدند بعد از آنکه آمد ایشان را حجتها
و حجتهای که گفته بود و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء
الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات و لکن اختلفوا فمنهم من
آمن و منهم من کفر و لو شاء الله ما اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید یعنی و دادیم
ما عیسی پسر مریم را حجتها و معجزها و قوت دادیم او را بروح القدس و اگر میخواست
خدا قتال و اختلاف نمیکردند آنان که بعد از ایشان بودند بعد از آنکه آمد ایشان را حجتها

روشن و لیکن اختلاف کردند پس بعضی از ایشان کسی بود که ایمان آورد و
بعضی از ایشان کسی بود که کافر شد و اگر میخواست خدا اختلاف نمیکردند و لیکن
خدا میکند آنچه اراده دارد و در این آیه استدلال میشود بر آنکه اصحاب
محمد صلی الله علیه وآله اختلاف کردند بعد از وی پس بعضی از ایشان ایمان آوردند
و بعضی کافر شدند   از عبد الحمید بن ابی العلاء مرویست که در آمدم در مسجد
الحرام پس دیدم غلامی از امام جعفر صادق ع پس میل کردم بسوی تا آنکه سؤال کنم
کنم از حال امام پس دیدم که امام ع در سجده است پس انتظار او بردم و
او در سجود بود و طول کشید سجود او بر من پس برخاستم و دو رکعت نماز کردم
از آن فارغ شدم او در سجود بود پس سؤال کردم از غلام او که در چه وقت
بسجود رفت گفت قبل از آمدن تو پس چون شنید کلام مرا سر خود برداشت گفت
یا با محمد نزدیک من آی پس نزدیک شدم و سلام کردم پس شنید آوازی در عقب
خود فرمود چیست این آوازهای بلند گفتم این مرجئه و قدریه و معتزله اند که
که این قوم اراده من دارند پس برخیز با ما پس برخاستم با وی و چون دیدند
او را برخواستند بجانب وی فرمود ایشانرا که باز ایستید از من و نزد من میکنید
و مرا بتعرض سلطان میآرید که من مفتی شما نیستم پس گرفت دست مرا و
رفت و گذاشت ایشانرا پس چون بیرون رفتیم از مسجد فرمود که یا با محمد و الله
که اگر ابلیس سجده میکرد خدا را بعد از معصیت و تکبر در مدت عمر دنیا نفع نمیداد
او را و قبول نمیکرد خدای عز و جل از وی مادام که سجده نکند آدم را چنانچه امر کرده
امر خدای تعالی که سجده او کند و مثل اینست این امت عاصیه که بفتنه افتاده اند بعد
از پیغمبر خود صلی الله علیه وآله السلام و بعد از ترک آن امامی که نصب کرد او را پیغمبر ایشان
صلی الله علیه وآله پس قبول نمیکند خدای تعالی هیچ عمل ایشانرا و بلند نمیکند از هیچ
تا آنکه بیایند به آنچه خدای تعالی ایشانرا امر کرده است و تولی کنند با امامی که مأمور شدند
بولایت او و داخل شوند از دری که گشاده است آنرا خدا و رسول او برای ایشان

یا با محمد

یا با محمد بدرستی که خدای تعالی فرض کرده است بر امت محمد صلی الله علیه وآله پنج امر را پنج
نماز در شبانروز و روزه و حج و ولایت ما اهل بیت پس رخصت داد ایشانرا در چهار چیز از آنها
و رخصت نداد احدی از مسلمانانرا در ترک ولایت ما نه و الله که نیست در آن
رخصتی   از امام جعفر صادق ع مرویست که خدای تعالی معین کرده است از برای
هر که او را سلطان کرده است مدتی از شبها و روزها و سالها و ماهها پس
اگر عدل کنند در مردم امر کند خدای تعالی صاحب فلک را که بر آهستگی بگرداند
فلک را پس طویل شود روزها و شبها و سالها و ماههای ایشان و اگر جور کنند
امر کند خدای تعالی صاحب فلک را که سرعت نماید بگردانیدن آن پس قصیر و کوتاه
شود شب و روز و سال و ماه ایشان و تعظیم کند خدای عز و جل عدد شبها و ماهها
از عمر بن یحیی مرویست که با امام جعفر صادق ع نشسته بودم در حجر زیر ناودان
و مردی نزاع میکرد با مردی دیگر میگفت بمیگوی که تو نمیدانی که از کجا میوزند
باد پس چون بسیار گفتند این امر بر امام ع گران آمد فرمود آیا تو میدانی گفت نه و لیکن میشنوم
که مردمان میگویند پس سؤال کردم من از امام ع و گفتم فدای تو گردم از کجا می
وزند باد فرمود محبوس است در زیر این رکن شامی پس چون اراده کند خدا
که بفرستد از آن چیزی بیرون می آورد اگر جنوب است جنوب و اگر شمال
شمال و صبا صبا و دبور دبور پس فرمود که از آیتهای آن اینست که همیشه
می بینی این رکن را که متحرک است در زمستان و تابستان در شب و روز فرموده
که نیست خلقی که بیشتر از ملائکه باشد بدرستی که فرود می آیند هر شب از آسمان هفتاد
هزار ملک طواف میکنند بیت الحرام را در شب و مثل آن در روز   از پیغمبر
صلی الله علیه وآله مرویست که ملائکه بر سه قسم اند بعضی از ایشان در رکوع اند تا قیامت و بعضی از ایشان
سر بالا اند و بعضی ایشانرا بالها است   از امام محمد باقر ع مرویست که در بهشت نهری هست
که در آن فرو میرود جبرئیل هر صباح پس بیرون می آید از آن و میافشاند پس خلق
میکند خدا از هر قطره از آن ملکی   از امام جعفر صادق ع مرویست که خدا

تعالی را ملکوتی هست که نامیده میشود بکوثر امتداد فرش او مقدار پانصد سال راه
که مرغ پرواز کند در آن   از امام محمد باقر مرویست که خدا را خروسیست که
دو پای آن در هفتم طبقهٔ زمین است و گردن آن ثابت است در زیر عرش و دو بال
آن در هواست چون نصف شب شود بانگ کند و هرگاه آخر شب بزند بال و بانگ
کند که سبوح قدوس ربنا الله الملک الحق المبین فلا اله غیره رب الملائکة
والروح پس خروسان بزنند بالها و بانگ کنند   حماد بن عثمان روایت کرده که
فرمود امام جعفر صادق ع که چه میگویند مردمان که نزد شما در حجامت گفتم اوا
میگفتند که آن روز شما افضل و بهتر است که بود بالای طعام فرمودند این بعد از طعام
بهتر چون میآورد رادن و قوت بیشتر میدهد بدن   و نیز فرمود که قراءت
کن آیة الکرسی در حجامت کن هر روز که خواهی حجامت کن پیش هر روز یعنی جمعه
هر روز که خواهی   از امام موسی علیه مرویست که نیست هیچ دوائی الا آنکه
برمیانگیزاند مرضی را و نیست چیزی که در بدن نافع تر از امساک مگر از آنچه
احتیاج باشد   از صادق علیه مرویست که سه چیز بیرون میبرد و سه چیز بعوض
کردن و اسهال روغن کردن   ابو المرهف از امام محمد باقر روایت کرده که فرمود
غبار بر آنکه می نشیند که بر می انگیزاند آنرا هلاک میشوند تعجیل کار زمان آگاه باش
که دشمنان اراده میکنند الا آنکه کسی متعرض ایشان نشود بعد از آن فرمود که
یا ابا المرهف ایشان اراده میکنند شما را هیچ وما قصدتان الا آنکه عارض میکند عنه
بایشان چیزی که مشغول سازد ایشانرا پس اما بطریقی فکر نظر کرده بزمین پس
فرمود که یا ابا المرهف گفتم لبیک فرمود که آیا می بینی که قومی که حبس کنند نفس خود را
از برای خدا نگرداند خدا از برای ایشان فرجی و گشادگی بلکه و الله میگرداند
خدا از برای ایشان فرجی   از فضل کاتب مرویست که نزد امام جعفر صادق ع
بودیم که آمد بسوی کتاب ابو مسلم فرمود یعنی با آنکه کتاب آورده بود که کتاب
تو را جواب نیست بیرون رو از نزد ما پس شروع کردیم حرف با یکدیگر از آن و ...

بیکی از اصحاب

ازفضل

افضل کاتب روایت که گفت در خدمت حضرت صادق بودم که نامه نوشته
از ابو مسلم مروزی بخدمت آنحضرت آورد حضرت فرمودند نوشته تو را
جوابی نیست از نزد ما بیرون رو پس ما شروع کردیم با یکدیگر از گفتن
آنحضرت فرمودند ای فضل چه را نمیگوئید بدرستی که خداوند عز و جل
عجله و شتاب نمیکند بجهة آنکه بندگان شتاب کنند و هر آینه کندن
کوهی را از جایش آسانترست از زایل کردن پادشاهی که مدتش تمام نشده
باشد پس فرمود بدرستی که فلان پسر فلان تا آنکه رسید بهفتم از فرزندان
فلان عرض کردم فدای تو شوم نشانه میان ما و تو چیست فرمود از جای خود
حرکت مکنید تا آنکه سفیانی خروج کند پس هرگاه سفیانی خروج کرد ما را اجابت
کنید و بسوی ما آئید و این سخن را سه مرتبه مکرر فرمود این از جمله کرامات
شده است مترجم گوید ابو مسلم مروزی همانست که موسس دولت بنی عباس
شد و در روایتی دیگر وارد شده است که چون نوشته که آنحضرت را تکلیف
بخروج کرده بود چون بآنحضرت رسید شب بود حضرت نوشته او را نزد
چراغ داشتند و سوزانیدند و این آیه را تلاوت فرمودند که وما کنت متخذ
المضلین عضدا یعنی نبودم که گمراه کنندگان را یاور و بازو بگیرم و اینکه
فرمود بدرستی که فلان پسر فلان شاید مراد آنحضرت قائم آل محمد باشد
یعنی صاحب خروجی که دولت ظلم را مضمحل کند آنحضرت خواهد بود و اینکه
رسید بهفتم یا بنابر این میشود که گویا فرموده است محمد بن حسن بن علی بن محمد
علی بن موسی بن جعفر که آنحضرت خود هفتم شوند و از فرزندان امیر المؤمنین
باشند یا پدر بزرگوار خود   و از جمیل بن دراج مرویست که گفت سؤال کردم از
حضرت صادق علیه السلام از ابلیس که آیا از ملائکه بود یا آنکه امری از امور آسمان
متوجه میشد آنحضرت فرمودند نه از ملائکه بود و نه آنکه امری از امور
آسمان را متوجه میشد و او از جنیان بود پس آدم نزد ایشان بود و آنچه از آنحضر

شنیده بودم با او کفتم انکار کرد و کفت چکونه از ملائکه نیست با آنکه خدا وند عز
و جل می فرماید و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی
و استکبر یعنی یاد کن وقتی را که ما امر کردیم ملائکه را که آدم را سجده کنند پس
او را سجده کردند مکر ابلیس که سجده نکرد و تکبر کرد پس طیار رفت بخدمت آنحضرت
آمد در وقتی که من حاضر بودم پس با آنحضرت عرض نمود فدای تو شوم آیا
ملاحظه نمودی قول خدا وند عز و جل را یا ایها الذین آمنوا که مکرر میفرماید
و مؤمنان را خطاب میفرماید آیا منافقان در این آیه داخلند فرمود
بلی منافقان و کمراهان و هر آنکه که اقرار داشته باشد بظاهر دعوت
پیغمبری در این آیه داخلند و نیز از آنحضرت مرویست که آمد مردی بخدمت
رسول خدا و عرض کرد یا رسول الله من نماز میکنم و بعضی از نماز خود را
از برای تو قرار میدهم فرمود این افضل است از برای تو عرض کرد یا رسول
الله نماز میکنم و همه نماز خود را از برای تو قرار میدهم رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که در این وقت کفایت کند خدا وند امور مهم
دنیا و آخرت ترا پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند که خدا وند
تکلیف کرد رسول خدا را بتکلیفی که هیچ یک از بندکان خود را چنان تکلیف نفرموده
بود تکلیف کرد پیغمبر را که خروج کند بر همه مردم بنفس نفیس خود به تنهائی اکر
نیابد کسی را که با او مقاتله کند و هیچ یک از بندکان خود را چنان تکلیفی نکرده
بود و نمیکند پس تلاوت فرمود این آیه را فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا
نفسک یعنی مقاتله کن ای پیغمبر که جز تو کسی بر تو تکلیف نیست و خود به تنهائی
مکلفی پس فرمود که خدا وند قرار داده است از برای پیغمبر که بکیرد از برای
آنحضرت آنچه را که از برای خود میکیرد پس فرموده است که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها یعنی هر آنکه که بیاورد عمل نیکی را پس از برای اوست ده
مقابل آن و صلوات بر پیغمبر یکی ده مقابل آن ده حسنات مترجم کوید

آنحضرت فرمود نه این از برای تو بهتر است عرض کرد یا رسول الله نصف نماز خود را از برای تو قرار میدهم

کهر کاه عوض از صلوات کرد و اصل حدیث نماز باشد چنانچه ترجمه شد
غرض راوی آن بوده است که ثواب آن را از برای آنحضرت قرار دهد
و اکر عوض صلوات در دعا بر آنحضرت باشد چنانچه مناسب با آخر
حدیث باشد مراد آنست که پیغمبر آنچه را با آنحضرت در صلوات کرداند لکن
معنی اخیر بعید مخفی از انبات خصوصا که آخر حدیث نیز بر آن دلالتی
دارد پس دور نیست که مراد همان باشد و العلم عند الله
و از حنبل مرویست که کفت از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود بخدا
قسم که شما نور میدهید در تاریکیهای زمین و بخدا قسم که اهل آسمان نظر میکنند
بسوی شما در تاریکیهای زمین چنانچه شما نظر میکنید بستاره روشن در
آسمان و اهل آسمان بیکدیکر میکویند که عجب است حال این کروه که چکونه در دنیا فتنه این مردم را
و ابینت که باید برزکوار میفرمود که تعجب نمیکنم از آنکسی که هلاک شده است
که چکونه هلاک شده است ولکن تعجب میکنم از آنکسی که نجات یافته است که چکونه
نجات یافته است و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود هر کس سفر کند با زن کرد
با انکشتر عقیق باشد نیکی ببیند و از عبد الله بن عطا مرویست
که حضرت باقر بمن فرمودند که بر خیز و ببند دراز کوش و استری زین کن پس دراز کوش و استری زین
کردم و استر را بخدمت آنحضرت آوردم و چنین دانستم که از این دو
استر را دوست تر دارند پس فرمودند که کی ترا امر کرد که این استر را
نزد من آوری عرض کردم که این را از برای تو اختیار کردم فرمود که من ترا
امر کرده بودم که از برای من اختیار کنی بعد از آن فرمود که محبوب ترین
حیوانهای سواری نزد من دراز کوش است پس من دراز کوش را نزد
آنحضرت آوردم و رکاب کرفتم تا آنکه آنحضرت سوار شدند پس فرمودند
حمد خدا وندی را که هدایت کرد ما را بدین اسلام و تعلیم کرد ما را قرآن
و منت کذارد بر ما بمحمد صلی الله علیه و آله و حمد خدا وندی را که مسخر

کور ابیند این حیوان را از برای ما و ما خود نتوانستیم که او را رام گردانیم
و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود باز گردیم والحمد لله رب العالمین
و آنحضرت براه افتادند و من نیز در خدمت آنحضرت رفتم تا آنکه بموضعی
دیگر رسیدیم من با آنحضرت عرض کردم السلطان جعلت فداك یعنی فدای تو
تو شوم وقت نماز است فرمودند این وادی نمل است نماز در آن نمیشود تا
آنکه رسیدیم بموضع دیگر مثل سخن اول را اعاده کردم فرمودند این زمین
شوره زار است نماز در آن نمیشود تا آنکه خود فرود آمد پس فرمودند
که نماز گذارده یا نماز بجا نمود را بسیار کرد عرض کردم این نمازیست که اهل عراق
آن را زوال می نامند فرمود اما آنجماعت که این نماز را میگذارند ایشان شیعیان
علی بن ابی طالب‌اند و این نماز اوابین است پس آنحضرت نماز گذاردند
و من نیز نماز گذاردم پس رکاب آنحضرت را گرفتم و همان سخن که در اول فرموده
بود فرمودند پس فرمودند خداوند لعنت کن مرجئه را که ایشان دشمنان
ما اند در دنیا و آخرت عرض کردم فدای تو شوم چه چیز مرجئه را بنظر
تو آورده فرمود بر دل من گذشتند ترجمه گوید که اینکه آنحضرت در آن گوش را
اختیار فرمودند بجهت آنست که از همه حیوانات پستتر و ذلیلتر است و فقها
رضوان الله علیهم نماز را در شوره زار و در خانه حیوانات مکروه میدانند
و از این حدیث نیز مستفاد میشود سجه در لغت نماز نافله است و اینکه
آنحضرت را استفسار فرمودند که نماز نگذارده چون بعد اصل گذاردن
آن جایز است و از اینکه آنحضرت آنرا سجه نامیدند و او عرض کرد که اهل
عراق این را زوال مینامند حضرت فرمودند که این صلوة اوابین است شاید
غرض آن باشد که سجه مطلق نماز نافله است و اما بخصوص نماز اوابین است
که نافله نماز ظهر است و طائفه مرجئه سابقا مذکور شد که چه طایفه اند
و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود چون قریش اراده قتل رسول خدا نمودند

گفتند

ام جمیل زوجه ابولهب

گفتند که با ابوطالب چه کنیم گفت که من کفایت کنم امر او را با او میگویم که دوست
میدارم که در امروز در خانه بنشینیم و در صبحگاه شراب بخوریم پس چون
فردا شد و مشرکان مهیای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله گردیدند ابو
لهب با ام جمیل شرب میکردند پس ابوطالب علیه السلام امیرالمؤمنین را طلب نمود و
با آنحضرت گفت ای پسر من برو جانب عموی خود ابولهب و بخواه که در را
بگشاید اگر گشاید داخل شو و اگر نگشاید در را بر هم زن و آنرا بشکن و بر او
داخل شو چون داخل شدی با او بگو که پدرم میگوید که مردی که او را عمی او حافظ
و نگاهبان باشد در میان قوم ذلیل نیست پس امیرالمؤمنین رفتند و در را
بسته دیدند طلب کردند که در را بگشایند نگشودند پس خود را بر در زدند
و در را شکستند و داخل خانه شدند پس چون ابولهب آنحضرت را دید گفت
ای پسر برادر تو را چه میشود آنحضرت فرمودند که پدرم میگوید بتو که هر
مردی که نگاهبان او در میان قوم عموی او باشد ذلیل نیست ابولهب با آن
حضرت عرض کرد راست گفته است پدر تو چه چیز است ای پسر برادر آنحضرت
با او فرمودند که کشته میشود پسر برادر تو و تو میخوری و میآشامی پس
جست و شمشیر خود را بر گرفت پس ام جمیل با او آویخت او دست خود را
بلند کرد و چنان طپانچه بر صورت ام جمیل زد که یک چشمش را نابینا کرد
و بر همین حال نابینا بود تا آنکه مرد و ابولهب از خانه بیرون رفت و شمشیر
او با او بود پس چون قریش او را دیدند آثار غضب را در روی او فهمیدند
پس با او گفتند که چیست تو را ای ابولهب گفت با شما بیعت میکنم بر پسر برادرم
پس اراده میکنید که او را بکشید قسم بلات و عزی که قصد کردم که مسلمان
شوم پس ببینید که چه میکنم پس عذر او را خواستند و مراجعت کردند و
از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود ابلیس در روز بدر مسلمانان را
در نظر کفار کم مینمود و کفار را در نظر مسلمانان بسیار نمود پس جبرئیل با شمشیر

بروی جلم بود ابلیس از جبرئیل که گفت و مکرر میگفت ای جبرئیل مرا اخذ امهات
فارمات تا انکه در در بار رفت ندا ده گوید که با آنحضرت عرض کردم که هر گاه
او را مهلت داده بودند بچه جهت می ترسید که بعضی از اعضای او را قطع
نماید و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ایشان در رسول خدا صلی
الله علیه و آله بر آن تل که بالای مسجد فتح در جنگ احزاب در شب تاریکی
سرد پس فرمود کیست که برود و خبر مشرکین را از برای ما آورد بهشت
او را باشد هیچکس برنخواست پس رسول خدا مکرر آن سخن را اعاده
فرمود و کسی برنخواست حضرت صادق ع فرمودند دید بدست مبارک اشاره
نمود که چه چیز را میخواستند آن قوم را با چیزی بجز از بهشت بخواستند پس
رسول خدا فرمود که این کیست عرض کردم حذیفه فرمود آیا سخن مرا در همه
این شب می شنیدی و سخن نمیگفتی نزدیک من آی پس حذیفه برخواست
و میگفت فدای تو شوم سرما و مضرت مرا منع کرد از انکه ترا جواب گویم
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برو و سخن ایشان را بشنو و خبر
ایشان را از برای من بیاور پس چون حذیفه رفت رسول خدا فرمود خدایا
او را حفظ کن از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ
تا انکه او را باز گردانی و رسول خدا با او فرمود که ای حذیفه کاری مکن
تا بسوی من باز گردی پس شمشیر و کمان و سپر خود را برداشت حذیفه نقل
کرده است که چون بیرون رفتم مرا اثر سرما و آسیبی نبود پس بر باب خندق
گذشتم و بتوشان و کافران در تنگدلی آن بودند پس چون حذیفه متوجه
ایشان شد رسول خدا برخواست و ندا فرمود که ای فریاد رس صاحبان
اندوه و ای اجابت کننده مضطرین برطرف کن هم و غم و اندوه مرا پس تو
می بینی حال مرا و حال اصحاب مرا پس جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و عرض
کرد یا رسول الله بدرستی که خداوند عز و جل شنید سخن ترا و دعای ترا

فرمود از آن می ترسید

صح

و تخفیق

و تخفیفی که اجابت کرد دعای ترا و کفایت کرد از تو ترس دشمن ترا پس آنحضرت
بر زانو در آمد و دو دست مبارک گشود و آب از دیدگان روان فرمود
پس فرمودند شکر تو را شکر تو را خدایا چنانچه بر من و اصحاب من رحم
فرمودی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی که خداوند
بر ایشان بادی را از آسمان دنیا که سنگ ریزه در آن بود و فرستادی را از
آسمان چهارم که سنگ در آن بود حذیفه گوید که بیرون رفتم پس ناگاه
مشاهده کردم اتشهائی را که مشرکان افروخته بودند در آورد لشکر اول
خدا بادی که در آن سنگ ریزه بود پس هیچ آتشی را از ایشان نگذاشت
مگر آنکه متفرق کرد و نه هیچ خیمه را مگر آنکه بر زمین زد و نه هیچ نیزه را مگر
آنکه انداخت تا آنکه مشرکان از سنگ ریزه سپر بر سر کشیدند و ما می
شنیدیم صدای سنگ ریزها را که بر سپر میخورد پس حذیفه نشست در میان
دو نفر مشرکان و گفت ای جماعت مردم شما فرود آمدید در نزدیکی این
ساحر کذاب بدانید که چیزی علی التمام از شما فوت نمیشود این سال سال
ماندن نیست شتر و اسب شما هلاک شد پس باز گردید و نگاه کنید هر مردی
از شما که کیست همنشین او حذیفه گوید که از طرف راست خود نگاه کردم و دست
خود را بر مردی زدم گفتم تو کیستی گفت معاویه پس با آنکه از طرف چپ بود
گفتم تو کیستی گفت سهیل بن عمرو حذیفه گوید که پس لشکر بزرگ تر خدا
رو آورد پس ابو سفیان برخواست و بسوی راحله خود رفت و در میان قریش
ندا در داد که زود زود و طلیحة ازدی گفت که محمد شما را ابیدی طلب کرده
پس برخواست و بر راحله خود رفت و در میان بنی اشجع ندا در داد که زود زود
و عیینة بن حصن نیز چنین کرد و حارث بن عوف مزنی مثل آن بجا آورد
پس اقرع بن حابس نیز چنین کرد و همه لشکرها رفتند و حذیفه برگشت بسوی
رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن خبر را بحضرت عرض کرد و حضرت صادق

پس ابلیس برخواست بصورت مردی مطاع در میان مشرکان

فرمود که آن روز شباهت بروز قیامت داشت   و از مفضل بن عمر
روایت که گفت بودم در خدمت حضرت صادق علیه السلام در کوفه در آن ایام که
آنحضرت بحیره ابی العباس وارد شده بودند پس چون بکناسه کوفه رسیدیم فرمود
در اینجا بر دار زده شد عم من زید خدا او را رحمت کند پس از آنجا گذشت تا
بطاق زیت فروشان رسید که آن آخر شهر بازار ارحامان است پس فرود
آمد و بمن نیز فرمود فرود آی که این موضع اول مسجد کوفه است که حضرت
آدم آن را خط نموده بود و من کراهت دارم که سواره در آن داخل شوم پس
عرض کردم که پس کی آن را از اندازه که آدم قرار داده بود تغییر داد فرمود اما اول
آن طوفان در زمان نوح پس اصحاب کسری و نعمان آن را تغییر دادند بعد
از آن زیاد بن ابی سفیان آن را تغییر داد عرض کردم که کوفه و مسجد کوفه در
زمان نوح بود فرمود بلی ای مفضل و منزل نوح با قوم نوح در همین بود بر یک
منزل از آن از طرف غربی کوفه و نوح مردی نجار بود پس خدا او را پیغمبر کرد
و او را برگزید و نوح اول کسی بود که کشتی ساخت که بر آب روان میشود و
نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود درنگ کرد که ایشان را بسوی خدا میخواند
پس او را مسخره و استهزاء میکردند چون دید عمل را از ایشان و صبر ایشان نفرین
کرد و گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا
عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا یعنی خداوندا مگذار بر روی زمین احدی
از کافران که اگر ایشان را بگذاری بندگان تو را گمراه کنند و از ایشان متولد
نشود مگر شخص بدکار کافر فاجر پس وحی فرستاد خداوند بسوی نوح علیه السلام
که بساز کشتی را و آن را وسعت ده و زود بساز پس ساخت نوح کشتی را در مسجد
کوفه بدست خود و چوب را از بیرون آورد تا آنکه از آن کشتی فارغ شد مفضل
گوید که پس ظهر شد و سخن آنحضرت منقطع شد پس برخاست و نماز ظهر و عصر را
بجا آورد پس از مسجد باز گشت و بدست چپ خود نگاه کرد و بدست مبارک اشاره فرمود

بموضع

بموضع خانه زاهدان و آن موضع خانه ابن حکیم بود که امروز فرات است پس
بمن فرمود ای مفضل در اینجا نصب شده بود بتهای قوم نوح که یغوث و یعوق
و نسر بود پس آنحضرت گذشت تا آنکه دابه خود را سوار شد من عرض کردم
فدای تو شوم در چه قدر زمان نوح کشتی ساخت تا از آن فارغ شد فرمود
در دو دور عرض کردم دو دور چه قدر بود فرمود هشتاد سال عرض کردم که عامه
میگویند که در مدت پانصد سال فرمود نه چنین است این چگونه میشود
با آنکه خداوند میفرماید و وحینا عرض کردم پس خبر ده مرا از قول خداوند
عز و جل حتی اذا جاء امرنا و فار التنور یعنی تا آن وقت که آمد امر ما و جوشید
تنور که کجا بود موضع آن تنور و چگونه بود فرمود تنور در خانه عجوزه مومنه
بود در عقب قبله طرف راست مسجد یعنی مسجد کوفه عرض کردم که آن موضع
امروز زاویه باب الفیل است پس عرض کردم که آیا ابتدا بیرون آمدن آب
از آن تنور بود فرمود بلی بدرستی که خداوند عز و جل دوست داشت که
بنماید بقوم نوح آیتی و نشانه پس فرستاد باران را که پشت سر هم میریخت
و آب فرات طغیان کرد و از اطراف روان شد و همه چشمها طغیان کردند
پس خدا همه ایشان را غرق کرد و نوح را با آنان که در کشتی با او بودند نجات داد
پس با آنحضرت عرض کردم که چه قدر از زمان نوح در کشتی بود تا آنکه آب
فرو نشست و از کشتی بیرون آمدند فرمود هفت شبانه روز در کشتی ماندند
و کشتی هفت شوط بر دور خانه کعبه طواف کرد پس بر جودی قرار گرفت و جودی
جودی فرات کوفه است پس با آنحضرت عرض کردم که مسجد کوفه قدیم است فرمود
بلی آن مسجد کوفه مصلای پیغمبران است و بتحقیق که نماز گذارده در آن مسجد
رسول خدا در وقتی که آنحضرت را باسمان بردند که جبرئیل با آنحضرت عرض
کرد که یا محمد این مسجد پدر تو آدم علیه السلام است و مصلای همه پیغمبران است پس
فرود آی و نماز کن در آن پس آنحضرت فرود آمدند و نماز گذاردند پس

جبرئیل آن حضرت را با آسمان برد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده است که چون حضرت نوح فارغ شد از ساختن کشتی و وعده در میان او و
خداوند عالم این بود که چون عذاب قوم او آن بود که تنور بجوش آید پس تنور بجوشید زن
نوح بنوح گفت که تنور جوشید نوح برخاست و نزد تنور رفت و آن را مهر زد
پس آب ایستاد و هر کس را که نوح خواست داخل کشتی کند داخل کرد و هر کس را خواست
بیرون کند بیرون کرد پس نزد مهر آمد و آن را برداشت پس فرماید خداوند
عز و جل ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء
علی امر قد قدر و حملناه علی ذات الواح و دسر یعنی گشادیم درهای آسمان را
با آب ریزان و گشادیم زمین را بچشمهای روان پس بهم رسید آب
زمین و آسمان بر همان حالی که مقدر شده بود و سوار کردیم نوح را
بر کشتی که صاحب تخته پارها و میخها بود و نوح کشتی را ساخت در
وسط مسجد شما و هفتصد ذراع از ذراع مسجد کمتر بود و از حضرت صادق
مرویست که آمد زن نوح بخدمت نوح و او بساختن کشتی مشغول بود
پس نوح گفت که آب در تنور بیرون آمد نوح بشتاب بسوی تنور رفت
تا آنکه در تنور را بر آن گذاشت و آن را مهر کرد پس آب ایستاد چون از
ساختن کشتی فارغ شد آمد و مهر را شکست و در را برداشت پس آب
جوشید و از حضرت باقر علیه السلام روایتست که شریعت نوح آن بود
که پرستیده شود خدا بیگانگی و اخلاص و نفی کردن شرکاء از برای او
و این فطرت و خلقتی است که خدا مردم را بر آن خلقت کرده است و گرفت خدا
عهد و پیمان خود را بر نوح و بر پیغمبران دیگر صلوات الله علیهم اجمعین
اینکه او را بیگانگی عبادت کنند و چیزی را با او شریک نکنند و امر کرد ایشان را به نماز
و اینکه امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و امر کرد ایشان را بحلال و حرام
و واجب نکرد بر نوح احکام حدود را و نه سهمهای میراث را پس اینست

شریعت نوح پس ماند نوح در میان ایشان نهصد و پنجاه سال که میخواند
ایشان را آشکارا و پنهان پس چون سر باز زدند و سرکشی کردند عرض کرد
پروردگارا من مغلوبم که قوم بر من غلبه کرده اند مرا یاری کن پس خداوند
عز و جل بسوی او وحی فرستاد که ایمان نمی آورد از قوم تو مگر همان کسی
که ایمان آورده است پس محزون مشو بآنچه قوم تو میکنند پس از این جهت
نوح گفت ولا یلدوا الا فاجرا کفارا یعنی اینکه این قوم متولد نمیسازند مگر
آنکسی را که بنیاد کافر و فاجر است پس وحی فرستاد خداوند بسوی او که اصنع
الفلک یعنی بساز کشتی را و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود چون نوح
هسته خرما بکاشت قوم او بر او گذشتند پس شروع بخندیدن و سخریه کردند
و میگفتند حالا که غراس شده است یعنی درخت غرس میکند تا وقتی که نخل بلند
شد و قد بر کشید و طولانی شد آن را قطع کرد و تراشید پس قوم گفتند حالا
که نجار شده است پس چوبها را بهم ترکیب کرد و آن را کشتی کرد پس گذشتند باو
و شروع بخنده و سخریه نمودند و میگفتند حالا که ملاح شده است در بیابان
تا آنکه فارغ شد از کشتی و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود طول کشتی
نوح دو هزار و دویست ذراع بود و عرضش هشتصد ذراع بود و بلندی
آن در طرف آسمان هشتاد ذراع بود و بیکجا در میان صفا و مروه و هفت
شوط بر گرد خانه کعبه طواف کرد پس بر جودی قرار گرفت و نیز از آن
حضرت مرویست که فرمود برداشت نوح در کشتی هشت جفت آنچنان را که
خداوند فرموده است ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین و من
الابل اثنین و من البقر اثنین یعنی پیدا آورده است خداوند از برای شما
چهار پایان هشت جفت را از میش دو جفت و از بز دو جفت و از شتر
دو جفت و از گاو دو جفت فرمود که پس بود از میش دو جفت یک جفت آنکه
در منزلها است که مردمان آن را تربیت میکنند و جفت دیگر میش وحشی است

که در کوهها و حلال شده است صید آنها از برای مردمان و از بز دو جفت یک
جفت اهلی که در منزلها آنرا مردمان تربیت میکنند و جفت دیگر آهوها است
که در بیابانها میمانند و از شتر دو جفت یک جفت شتران بختی و یک جفت شتران
عربی و از گاو دو جفت یک جفت آنکه مردمان در منزلها آنرا تربیت میکنند
و جفت دیگر گاو وحشی و برداشت نوح با خود هر مرغ پاکیزه را چه وحشی و
چه اهلی پس زمین غرق شد و ایضا از آنحضرت مرویست که فرمود که بلند شد
آب بر هر کوهی و دشتی پانزده ذراع مترجم گوید که ظاهر امر آن باشد
که کمتر از این نبوده چه آنکه ظاهرا مستبعد مینماید که سطوح مختلف بوده است
پس همان میشود که از اعظم جبال پانزده ذراع گذشته بوده است
و ایضا از آنحضرت مرویست که فرمود زندگانی کرد نوح دو هزار و سیصد سال
از آنجمله هشتصد و پنجاه سال پیش از آنکه مبعوث شود و نهصد و پنجاه سال
که در میان قوم خود ایشان را دعوت میکرد و پانصد سال بعد از آنکه از
کشتی فرود آمد و آب فرو نشست پس شهرها را ساخت و فرزندان خود را
در شهرها ساکن کرد پس آمد او را ملک موت و او در آفتاب بود پس گفت السلام
علیک نوح جواب سلام او را باز داد و گفت بچه شغل آمده ای ملک موت
گفت آمده ام که قبض روح تو کنم گفت مرا بگذار که از آفتاب بسایه روم گفت
برو پس رفت و گفت ای ملک موت هر آنچه گذشته بود من از عمر دنیا مثل
آنست که از این آفتاب بسایه رفتم حال بجا آور آنچه را که مامور شده پس
ملک موت روح او را قبض کرد و ایضا از آنحضرت مرویست که
فرمود عمر کرد نوح بعد از طوفان پانصد سال پس آمد او را جبرئیل علیه السلام
و گفت ای نوح بتحقیق که آخر شد پیغمبری تو و بسر آمد روزگار تو پس نظر کن
باسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت که با تو است و آنها را تسلیم کن به پسر خود
سام پس من واگذارم زمین را مگر آنکه در آن باشد عالمی که شناخته شود با

عالم

عالم طاعت من و شناخته شود باو هدایت من و نجات باشد ما بین رحلت پیغمبری
تا بعثت پیغمبری دیگر و هرگز نخواهم گذاشت مردمان را بی حجتی از خود و بدون
آنکسی که بخواند بسوی من و هدایت کند بسوی عبادت من و عارف باشد بامر من پس
بدرستیکه من چنین حکم کرده ام که بگردانم از برای هر قومی راه نمائی را که هدایت
کنم باو سعادتمندان را و حجت من باشد بر اشقیاء آنحضرت فرمود که پس
تسلیم کرد نوح اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بسام و اما حام و
یافث را علمی نبود که بآن منتفع شوند و بشارت داد نوح ایشان را بهود و
امر کرد ایشان را بمتابعت او و امر کرد ایشان را که بگشایند آن وصیت را هر سال
و نظر کنند در آن و آن عید ایشان باشد و از ابی حمزه مرویست که گفت
بحضرت باقر عرض کردم که بعضی از اصحاب ما افترا می بندند بر مخالفان و
ایشان را قذف میکنند فرمود که متعرض ایشان نشدن بهتر است پس فرمود
بخدا قسم ای ابو حمزه که همه مردمان حرام زاده اند بغیر شیعیان ما عرض کردم
من چگونه است این مطلب پس فرمود ای ابو حمزه کتاب خدا که بر پیغمبر خود
نازل شده است دلالت بر این میکند بدرستی که خداوند تبارک و تعالی
قرار داده است از برای ما اهل بیت سه سهم را از جمیع غنیمت پس فرموده
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و
الیتامی والمساکین وابن السبیل یعنی بدانید که هر چه را که کسب کنید پس از
برای خدا است خمس آن و از برای پیغمبر و از برای خویشان پیغمبر و یتیمان و فقیران
و درماندگان پس مائیم صاحبان خمس و غنیمت و آن را بر همه مردم حرام کردیم
بغیر شیعیان خود بخدا قسم ای ابو حمزه هیچ زمینی فتح نمیشود و هیچ خمسی
بیرون نمیشود که نگاه داشته شود چیزی از آن مگر آنکه حرام است بر هر کس که
آن را بیابد خواه فرج و خواه مال و اگر حق ظاهر شود و فروخته شود مرد در آن
کنیز را با آنچه عزیزتر است نزد او و بآنکه فدا دهد نفس خود را حتی آنکه مرد دعا از ایشان فلا

بید هر چیز را خود را وطلب غیاث از برای خود میکند پس چیزی از آن نمی
رسد و بتحقیق که ما و شیعیان ما را باید بدر کردند از این حق ما بعد عندی
وحقی و تحقیق عرض کردم قول خدا وند عزوجل هل تربصون بنا الا احدی
الحسنیین یعنی آیا منتظر بید در باره ما مگر یکی از دو چیز نیکو را فرمود یا مردن
در طاعت خدا یا در یافتن ظهور امام را و نحن نتربص بکم ما منتظریم در باره
ایشان را آنچه خود در آنیم از سخن ان یصیبکم الله بعذاب من عنده اینکه
برساند خدا وند بایشان عذابی را از نزد خود فرمود این سخن است او
بایدینا یا بدست ما و این قتل است فرموده است خدا وند عزوجل به پیغمبر خود
قل تربصوا فانا معکم متربصون یعنی بگو که منتظر باشید که ما نیز با شما منتظر
و تحقیق انتظار کشیدن ما انتظار شدن بلائه است بشما از ایشان
و نیز از آنحضرت مرویست در قول خدا وند عزوجل قل ما اسئلکم علیه
من اجر وما انا من المتکلفین ان هو الا ذکر للعالمین یعنی بگوای محمد که طلب
نمیکنم از شما برای این رسالت مزدی را و نیستم از آنان که چیزی بر خود بندند
و ما خلق کنند یعنی این قرآن مگر ذکری از برای عالمیان فرمود آن ذکر
امیر المؤمنین است و لتعلمن نبأه بعد حین والبته خواهید دانست که بدانید خبر
این را بعد از مدتی فرمود این نزد خروج قائم است و نیز فرمود در قول
خدا وند عزوجل و لقد اتینا موسی الکتاب فاختلف فیه که اختلاف کردند
در کتاب موسی چنانچه اختلاف کردند این امت در کتاب و زود باشد
که اختلاف کنند در کتابی که با قائم است که می آورد از برای ایشان تا آنکه انکار
میکنند آن را مردمان بسیار از ایشان پس پیش آورد آنحضرت و گردن میزند
و اما قول خدا وند عزوجل و لولا کلمة الفصل لقضی بینهم و ان الظالمین
لهم عذاب الیم فرمود اگر نبود آنچه گذشته است در باره ایشان از جانب خدا
باقی نمی گذاشت قائم علیه السلام از ایشان احدی را و در قول خدا وند عزوجل

والذین

والذین یصدقون بیوم الدین یعنی آن جماعتی که تصدیق میکنند بروز جزاء
فرمود تصدیق میکنند بخروج قائم علیه السلام و در قول خدا وند عزوجل والله
ربنا ما کنا مشرکین یعنی قسم بخدا وند پروردگار ما که نبودیم ما مشرکان و
فرمود قصد میکنند [illegible] شرک بولایت علی علیه السلام را و در قول خدا وند عزوجل
قل جاء الحق و زهق الباطل یعنی آمد حق و رفت باطل فرمود هرگاه قائم قیام
کند دولت باطل برود و از ابو بصیر مرویست که عرض کردم [illegible]
فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی
الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پس هرگاه قرآن خوانی پناه بر بخدا و
از شیطان رجیم بدرستی که نیست او را تسلطی بر آنان که ایمان آورده اند و
بر پروردگار خود توکل میکنند فرمود ای ابو محمد بخدا قسم که مسلط میشود شیطان
بر بدن مؤمن و بر دین او مسلط نمیشود و بر ایوب مسلط شد و خلقت او را
زشت و قبیح گردانید و بر دین او مسلط نشد و گاه هست چنین است که مسلط میشود
بر بدنهای مؤمنان و بر دینهای ایشان مسلط نمیشود دیگر عرض کردم با آنحضرت
قول خدا وند عزوجل انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون
یعنی نیست تسلط شیطان مگر بر آنان که او را اطاعت میکنند و آنان که به
بعبودیت او شرک می آورند فرمود آن جماعت که ایشان [illegible] کند مسلط
میشود شیطان بر بدنها و بر دینهای ایشان و از فضیل مرویست که گفت داخل
شدم با حضرت باقر علیه السلام در مسجد الحرام و آنحضرت بر من تکیه فرموده بود
پس نظر بسوی مردمان کرد و ما بر باب بنی شیبه بودیم پس فرمود ای فضیل
چنین طواف میکردند در ایام جاهلیه که حق را نمی شناختند و متدین بدینی
نبودند ای فضیل نظر کن بسوی ایشان که بر روی خود در افتاده اند لعنت
خدا بر ایشان باد خلقی هستند که ایشان را مسخ کرده اند و بر روی خود
در افتاده اند پس تلاوت فرمود این آیه را افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی

ام من یمشی سویا علی صراط مستقیم یعنی آیا پس آنکه کور راه میرود در ضلالی که
بر روی خود می افتد هدایت یافته تر است یا آنکه کور راه میرود باستقامت
براه راست فرمود بخدا قسم که ضرب کرده حق مثلی علی را و اوصیای او علیهم السلام درین
فرمود این آیه را فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا وقیل هذا الذی کنتم
به تدعون یعنی چون دیدند او را نزدیک بخود بد شد رویهای آن جماعت که کافر شدند
بودند و بایشان گفته شد که این همانست که او را میخواستید و طلب میکردید
فرمودند امیر المؤمنین است ای فضیل نام کرده شده است باسم امیر
المؤمنین تا این روز مگر آنکه افترا کوید و مکذب شد بر علی علیه السلام والله
بخدا قسم ای فضیل که نیست خدا را عز وجل حاجتی غیر از شما و نمی آمرزد
گناهان را مگر از برای شما و قبول نمیشود عملی مگر از شما گناهان دیگر شما را
و عمل کردن بایشان شما را و بدرستی که شما اید اهل این آیه که ان تجتنبوا کبائر
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب
کنید از گناهان کبیره محو کنیم از شما گناهان دیگر شما را و داخل کنیم شما را
در منزل بزرگی ای فضیل آیا راضی نیستید که نماز برپا دارید و زکوة را
بدهید و زبانهای خود را نگاه دارید و داخل بهشت شوید پس قرائت فرمود
این آیه را الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
یعنی آیا نظر نمیکنی بآن جماعت که بایشان گفته شد که باز دارید دستهای خود را
و برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را فرمود شما اید بخدا قسم اهل این
آیه و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است درین آیه که چنین قرائت فرمود
واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل بظلمه و سوء
سریرته والله لا یحب الفساد و ترجمه این بنابر قرائت اینست که هرگاه متولی شود
امور مردم را شتابد در زمین از برای آنکه فساد کند درآن و تلف کند زراعت
و نسل را بسبب ظلم او و خباثت باطن او و خدا دوست نمیدارد فساد را و مراد

باین آیه

باین آیه ظاهرا خلیفه ثانی باشد و اما آنکه حرث و نسل ظاهرا همان سقط کردن جنین
محسن باشد والعلم عند الله و از حضرت باقر علیه السلام روایت است که چنین قرائت
فرمود این آیه را ذلک فالذین کفروا اولیائهم الطواغیت و از حضرت موسی بن
جعفر علیه السلام روایت است که چنین قرائت فرمود این آیه را که له ما فی السموات
وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعنی از برای خدا و تعالی است آنچه در آسمانها و
آنچه در زمین و آنچه در ما بین این دو است و آنچه در زیر خاک است عالم است
بآنچه حاضر است و آنچه غایب باشد رحمن و رحیم است کیست آنکه شفاعت
کند نزد او مگر باذن او   و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که چنین
قرائت فرمود ولا یحیطون بشیء من علمه تا و هو العلی العظیم والحمد لله
رب العالمین و بعد از این دو آیه بعد از آن تلاوت فرمود و از حضرت صادق
مرویست که قرائت میفرمود وزلزلوا ثم زلزلوا حتی یقول الرسول و نیز از آن
حضرت مرویست که میخواند این آیه را چنان که واتبعوا ما تتلوا الشیاطین بولایة
الشیاطین علی ملک سلیمان و ترجمه آیه بنابر این قرائت ظاهرا اینست که پیروی
کردند کفره یهود و نصاری آنچه را که تلاوت میکردند شیاطین انس بولایت
ولایت شیاطین جن در زمان پادشاهی سلیمان و نیز قرائت میفرمود
سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة فمنهم من آمن ومنهم من جحد ومنهم من
اقر ومنهم من بدل ومن یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب
و نیز محمد بن فضیل از آن حضرت روایت کرده است که عرض کردم که بیماری از ما
بیمار میشود و طبیبان او را امر میکنند بماست فرمود و لکن ما خانواده هستیم
که ماست نمیکنیم مگر از خرما و مداوا میکنیم بسبب آن پس عرض کردم که چه
سبب از خرما ماست میکنید فرمود بجهت آنکه پیغمبر خدا صلعم فرمود علی را علیه السلام
از خرما در بیماری آن حضرت و نیز از آن حضرت مرویست که میفرمود نفخ بحبل

استماع از برای مریض بعد از هفت روز دارد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
روایت که پیغمبر فرمود استماع آن نیست که هیچ نخوری ولکن استماع آنست که بخوری
و کم بخوری و از حضرت صادق مرویست که فرمودند راه رفتن از برای بیمار
موجب برگشتن مرض است فرمود که پدر بزرگوارم هرگاه علیل میشد او را در
جامه میگذاشتند و بجهت حاجت یعنی وضو او را بر میداشتند و این بجهت این
بود که پیغمبر فرموده راه رفتن بیمار باعث عود ناخوشی است و نیز مرویست که مردی
داخل شد بر آنحضرت و عرض نمود که در خواب دیدم که گویا آفتاب بر سر من تا
تابیده است و بر جسد من تابیده است آنحضرت فرمودند که در می یابی امر عظیمی
و نور مرتفعی و دین شاملی را پس اگر همه تو را آفتاب پوشانیده بود هر آینه فرو
میرفتی در آن ولکن آفتاب سر تو را پوشانیده است آیا نخواندی که فلما رای
الشمس بازغة قال هذا ربی پس چون دید حضرت ابراهیم آفتاب را تابان
گفت این پروردگار منست پس چون غروب کرد از آن تبری جست گفت
عرض کردم فدای تو شوم میگویند که آفتاب خلیفه یا پادشاهست فرمود که
من تو را نمی یابم که بخلافت رسی و در آباء و اجداد تو پادشاهی بوده است
و چه خلافتی و پادشاهی بزرگتر از دین و نور است که امید داری بشوی یا آن
داخل شده بهشت را بدرستی که ایشان غلط میگویند عرض کردم راست گفتی
فدای تو شوم و نیز مرویست که مردی در خواب دیده بود که آفتاب بر دو قدم
او تابیده است و بر جسد او نتابیده است آنحضرت فرمودند که این مالیست
که می یابد از جهت زمین می رویاند از گندم یا خرما تا آنکه آن را باپای مال کند
و صاحب وسعت شود در آن و این مال حلالست مگر آنکه نقب کنند
دزدان چنانچه حضرت آدم علیه السلام نقب کشید و از محمد بن مسلم مرویست
که گفت داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام و ابوحنیفه در خدمت آنحضرت
بود پس عرض کردم فدای تو شوم خواب عجیبی دیدم فرمود بیا و آن خوا

ای پسر مسلم بگو که آنکه عالم بخواب را در اینجا نشسته است و بدست مبارک با بو
حنیفه اشاره فرمود پس گفتم در خواب دیدم که گویا داخل خانه خود شدم
ناگاه زن من بیرون آمد بر من و گردوی بسیار شکست و آن را بر سر من
پاشید پس از این خواب تعجب کردم ابوحنیفه گفت تو مردی هستی که خصومت
و نزاع میکنی با لئیمانی چند در باره میراث زوجه خود پس بعد از زحمت بسیار
مطلب خود را از آن میراث می یابی انشاء الله پس آنحضرت فرمودند که درست
یافتی ای ابوحنیفه بخدا قسم پس ابوحنیفه از خدمت آنحضرت بیرون
رفت من عرض کردم فدای تو شوم من تعبیر این ناصبی را خوش نداشتم
فرمود ای پسر مسلم خدا بد نداند تعبیر ایشان موافق نیست با تعبیر ما و تعبیر ما
ناموافق نیست با تعبیر ایشان و تعبیر چنان نیست که او تعبیر کرد عرض کردم
فدای تو شوم اینکه فرمودی درست یافتی و قسم بر آن یاد نمودی چه بود
با آنکه او خطا کرد فرمود بلی قسم یاد کردم که درست یافته است غلط را پس
عرض کردم چه چیز است تاویل خواب فرمود ای پسر مسلم تو زنی را متعه این
میگیری پس زوجه تو خبردار شود و جامه های نو را که در بر داری بر تو پاره
کند پس بدرستی که پوست لباس مغز است محمد بن مسلم گفت بخدا قسم که نبود
ما بین تعبیر کردن آنحضرت و درست شدن آن خواب مگر صبح پنجشنبه پس
چون صبح جمعه شد من بر در خانه نشسته بودم که ناگاه دختری بمن گذشت پس
او را مرا خوش آمد غلام خود را امر کردم که او را بر گرداند پس او را بخانه
بردم و او را متعه کردم پس زوجه من مرا و او را دید پس داخل حجره
ما شد آن دختر بسرعت از در خانه بیرون رفت و من باقی ماندم پس
جامه های نوی را که در عیدها می پوشیدم بر من پاره کرد و موسی حناط
عطار خدمت آنحضرت آمد و عرض کرد یا ابن رسول الله خوابی دیدم که مرا
هول انداخته است در خواب دیدم که داماد من که مرده است با من معانقه

کرده تو ببینم از اینکه اجل من نزدیک شده باشد فرمود ای موسی منتظر مرگ
باش در صبح و شام که البته بما می رسد و معانقه مردگان با زندگان باعث
زیادتی عمر ایشانست چه بود اسم امام تو عرض کردم حسین فرمود بدان
که خواب تو دلالت میکند بر باقی بودن تو و زیارت کردن تو ابا عبدالله را
علیه السلام پس بدرستی که هر کس معانقه کند هم نام حسین را بزیارت آنحضرت
رود انشاء الله و نیز مرویست که آمد بخدمت مردی آنحضرت و عرض کرد یا بن
رسول الله در خواب دیدم که بیرون شهر کوفه بودم در موضعی که ما ل
بشناسم و شبحی از چوب یا مردی تراشیده از چوب بر اسب چوبی سوار
بود که شمشیر خود را میجنبانید و من او را مشاهده میکردم و خائف و ترسان
بودم پس آنحضرت فرمود تو مردی هستی که میخواهی فریب دهی مردی را در
معیشت او و نان او را از دستش بیرون کنی پس بترس از خداوندی که ترا خلق
کرده است پس می میراند ترا آن مرد گفت شهادت میدهم که تو داده شده علمی
عظیم را و استنباط کرده علم را از معدنش خبر میدهم ترا یا بن رسول الله
از آنچه از برای من تعبیر کردی بدرستی که مردی از همسایگان من نزد من
آمد و بمن عرض کرد زمینی که داشت پس من قصد کردم که آنرا مالک شوم
بقیمت بسیار کمی چون می دانستم که غیر از من طالبی ندارد پس آنحضرت فرمود
که آیا آن همسایه تو ما را دوست میدارد و از دشمن ما بیزار است عرض کرد بلی
یا بن رسول الله مردیست که بصیرتش نیکو باشد و دینش مستحکم است و من توبه
میکنم بسوی خداوند عز و جل و بسوی تو از آنچه قصد نمودم و نیت کردم پس
خبر ده مرا یا بن رسول الله که اگر ناصبی باشد از برای من حلالست که او را
فریب دهم فرمود برسان امانت را بهر کس که ترا امین کرده اند و از تو طلب نصیحت
کنند و اگر چه کشنده حسین باشد   و از عبدالملک بن اعین مرویست که
گفت از خدمت حضرت باقر علیه السلام برخواستم پس بر دست خود تکیه کردم و گریستم

آنحضرت

آنحضرت فرمودند ترا چه میشود عرض کردم امید داشتم که دریابم این
امر را با آنکه مرا قوتی باشد فرمود آیا راضی نیستید که دشمنان شما یکدیگر را
میکشند و شما ایمنید در خانهای خود بدرستی که اگر این امر واقع شود بهر یک
از شما داده شود قوت چهل مرد و دلهای شما مانند پارهای آهن شود
که اگر آنها را بکوهها اندازند کوهها را از بیخ بکنند و شما بزرگان و خزینه داران
زمین باشید   و از عنزه مرویست که گفت مکرر از امیرالمؤمنین شنیدم
که میفرمود با آنکه انگشتان مبارکش را در یکدیگر کرده بود که گشاده شو که
تنگ شوی و تنگ شو که گشاده شوی پس میفرمود هلاک شدند آنان که تعجیل
کنندگان اند و نجات یافتند آنان که مقربند و قرار گرفت سنگ ریزه بر میخهای
ایشان قسم یاد میکنم بخداوند قسم حقی که بعد از غم فتح عجیبی خواهد بود
مترجم گوید که ظاهرا غرض از آنان که محبوس و ممنوع اند آنان اند که از خروج
حق ممنوع اند و از رسیدن بآن مقصود اند و غرض از قرار گرفتن سنگ ریزه
بر میخها ظاهرا آنست که امر از غیر ایشان فوت نشود چه اگر این
امر که ظاهر و متعین باشد انحصار را باشد پس امور دیگر بطریق اولی
و از میسر مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمودند ای میسر چه قدر است
ما بین شما و قرقیسا عرض کردم آن قریب بکنار شط فرات است فرمود بدان که
نعوذ باشد که در آن واقعه اتفاق افتد که یافت نشده باشد مثل آن واقعه
از آن روزیکه خداوند آسمانها و زمین را آفریده است و مثل آن نیز یافت
نشود مادام که آسمانها و زمین باشد طعامی از برای مرغان خواهد بود
که سیر شوند از آن درندگان زمین و مرغان هوا هلاک میشوند در آن
واقعه قبیله قیس و خوانده نمیشود از برای ایشان فریاد رسی گفته است که
جماعتی دیگر این حدیث را روایت کرده اند و در آن زیاد کرده اند که منادی
ندا میکند که بیایید بگوشتهای جباران و از حضرت صادق مرویست

که فرمود هر رایتی که بلند شود پیش از قیام قائم علیه السلام پس صاحب آن طاغوتست
که پرستیده می شود بدون خداوند عز و جل و شیخ شهاب بن عبد الله از آنحضرت
روایت کرده است که آنحضرت بمن فرمود ای شهاب بسیار می شوی کشته
ند خوانند و از قریش حتی آنکه خوانده میشود مردی از ایشان بسوی خلافت
و پادشاهی پس ابا می کند از آن پس فرمود ای شهاب مگو که من قصد کردم
پسر عمان خود را این پسر عمان شهاب گوید که من شهادت میدهم که ایشان را
قصد فرمود مترجم گوید ظاهر از اول قطعا مراد آنحضرت بنی عباس بود و در تهانیر
چنین فهمید و نفی آن بر سبیل تقیه بوده و شاید مراد که ایشان نیستند بلکه
فرمود که مگو که ایشانند و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود
مردم بیرون کردند آنچه کردند در آن وقت که با ابو بکر بیعت کردند مانع نشد امیر
المؤمنین را از آنکه مردم را بسوی خود خواند مگر آنکه خاطر مردم را ملاحظه
فرمود و بر ایشان ترسید که از اسلام بر گردند و مرتد شوند پس بت پرست
شوند و شهادت ندهند بلا اله الا الله و اینکه محمد رسول پیغمبر خدا است
و دوست تر بسوی آنحضرت آن بود که ایشان را ثابت کند در آنچه در
کرده اند از ترس آنکه از همه اسلام بر گردند و هلاک شوند مگر آنان که مرتکب
شده اند آنچه را که مرتکب شده اند پس اما آنکه این کار را نکرده و داخل شده در
آنچه مردم داخل شدند بی بصیرت در علی و بی عداوت با امیر المؤمنین علیه السلام پس
این عمل او را کافر نمیکند و او را از اسلام بیرون نمیبرد پس بانجهت کتمان
کرد علی علیه السلام امر خود را و با کراه بیعت کرد چون یاوری نیافت یاوری از برای
خود و از عبد الرحیم قصیر مرویست که بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم
که مردم فزع میکنند هرگاه ما میگوییم که مردم مرتد شدند آنحضرت فرمود ای
عبد الرحیم بدرستیکه مردم گردیدند بعد از رحلت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله اهل جاهلیت بدرستیکه انصار اعتزال کردند پس خوب عزلتی نکردند

شروع کردند که با سعد بیعت بکنند و بطریق جاهلیت رجز میخواندند
که یا سعد انت المرجی و شعرک المرجل و فحلک المرجم یعنی ای سعد توئی
امید داشته شده و سر موی تو شانه شده یا موی تو شانه زده شده و
توئی مردی سخت   و نیز از آنحضرت مرویست که می فرمود که دیدند مردم
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از آنان که متابعت هارون کردند
و آنان که متابعت گوساله کردند پس ابو بکر خواند بسوی خود پس
سر باز زد علی مگر از حکم قرآن و عمر خواند مردم را پس سر باز زد علی علیه السلام
مگر از حکم قرآن و عثمان خواند مردم را پس ابا کرد علی علیه السلام مگر از حکم قرآن
و بدرستیکه نیست هیچکس که دعوت کند مردم را مگر تا آنکه توقف کرد خروج دجال بیرون
آید مگر آنکه هیچکس بیعت کنند او را و هر کس بلند کند رایت ضلالتی را
پس صاحب آن طاغوتست   مرویست از حضرت صادق روایت کرده اند
که آنحضرت فرمود آیا خبر ندهم شما را که چگونه اسلام آوردند سلمان و ابوذر
پس آن مرد گفت و خطا کرد که اما اسلام سلمان را پس دانسته ام خبر ده مرا با
سلام ابوذر فرمود که ابوذر در بطن مر بود که آن موضعی است در نزدیکی
مکه و گوسفندان خود را شبانی میکرد پس گرگی از طرف راست گوسفندان
آمد آن را بعصای خود زد آن گرگ از طرف چپ آمد باز بعصا او زد پس ابوذر
بآن گرگ گفت من هرگز گرگی از تو خبیث تر و بدتر ندیدم گرگ بزبان در آمد
و گفت بدتر از من بخدا قسم اهل مکه اند که مبعوث کرده است خداوند عز
و جل بسوی ایشان پیغمبری را پس او را تکذیب کردند و دشنام دادند پس
این سخن در گوش ابوذر جا گرفت پس بزن خود گفت بیاور توشه را و
مطهره و عصای مرا بعد از آن پیاده بیرون آمد بقصد مکه که بفهمد
خبر گرگ را و آن سخنی را که گرگ گفته است تا آنکه بمکه رسید پس در ساعتی
گرم وارد مکه شد و رنج و مشقت باو رسیده بود و تشنه شده بود پس نزد چاه

زمزم آمد و دلوی از آب بر کشید شیر بیرون آمد پس در دل خود گفتم این
خدا قسم که مرا دلالت میکند بر آنکه اینجا کی را خبر داده من بجهة آن آمدم خبر
خواست پس ایستادم و رفتم بیک طرف از مسجد پس ناگاه طایفه از قریش
دیدم که ایشان نشسته دیدم که ایشان دشنام میدهند پیغمبر را صلی الله علیه
و آله چنانچه گویا گفته بود و همین طریق در سخن پیغمبر و دشنام دادن بآن
حضرت مشغول بودند تا آنکه در آخر روز ابو طالب آمد چون او را دیدند
بعضی بعضی دیگر گفتند ساکت شوید که عم وی آمد پس ساکت شدند و همین
ابو طالب با ایشان سخن میگفت تا آنکه روز بآخر رسید پس ابو طالب
برخواست و من نیز در عقب او برخواستم پس بمن ملتفت شد و گفت حاجت
خود را بگو گفتم حاجت من این پیغمبر است که در میان شما مبعوث شده است فرمود
چکار با وی داری گفتم ایمان آورده‌ام باو و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض
کنم مرا بچیزی امر نکند مگر آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود میکنی عرض کردم بلی
فرمود فردا در همین وقت بیا نزد من تا ترا باو رسانم ابو ذر گوید پس
آن شب را در مسجد بروز آوردم تا آنکه فردا شد با جماعت قریش نشستم
و ایشان دایم مشغول بسخن پیغمبر و دشنام بآنحضرت بودند تا آنکه ابو طالب
آمد چون او را دیدند بعضی ببعضی گفتند ساکت شوید که عم او آمد پس ساکت
شدند و ابو طالب همین با ایشان سخن میگفت تا آنکه برخواست من بعقب
او رفتم و بر او سلام کردم فرمود مطلبت را بگو عرض کردم مطلب من پیغمبریست
که در میان شما مبعوث شده است فرمود با وی چه کار داری عرض کردم
ایمان آورم باو و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم و بچیزی امر
نکند مگر آنکه او را اطاعت کنم فرمود میکنی عرض کردم بلی فرمود برخیز با من
پس بعقب او رفتم تا آنکه رسانید مرا بخانه که حمزه در آن بود پس من بر او
سلام کردم و نشستم فرمود مطلبت چیست گفتم مطلب من این پیغمبریست که

در میان شما مبعوث شده است فرمود حاجت تو بوی او چیست گفتم
ایمان آورم باو و او را تصدیق کنم و خود را باو عرض نمایم و مرا امر نکند
بچیزی مگر آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شهادت میدهی باینکه نیست
خدائی مگر الله و شهادت میدهی اینکه محمد فرستاده اوست ابو ذر گوید
شهادت دادم پس حمزه مرا رسانید بخانه که در آن جعفر بود پس بر او
سلام کردم و نشستم جعفر بمن فرمود حاجت تو چیست گفتم حاجت من این
پیغمبریست که در میان شما مبعوث شده است فرمود مطلب تو با وی چیست
گفتم ایمان آورم باو و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم و مرا امر نکند
بچیزی مگر آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شهادت میدهی اینکه نیست خداوندی
مگر الله که تنهاست و شریکی از برای او نیست و شهادت میدهی اینکه
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بنده او و فرستاده اوست گوید پس من
شهادت دادم پس مرا رسانید بخانه که علی در آن بود پس سلام کردم و
نشستم فرمود حاجت تو چیست عرض کردم حاجت من این پیغمبریست که در میان
شما مبعوث شده است فرمود حاجت تو با وی چیست عرض کردم ایمان آورم باو
و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم و مرا بهیچ امری نفرماید مگر
آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شهادت میدهی باینکه نیست خداوندی
مگر الله و شهادت میدهی اینکه محمد فرستاده اوست ابو ذر گوید شهادت دادم
پس مرا رسانید بخانه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن خانه بود پس بر آنحضرت سلام کردم
و نشستم رسول خدا بمن فرمود چیست حاجت تو عرض کردم حاجت من پیغمبریست
که در میان شما مبعوث شده است فرمود حاجت تو با آن پیغمبر چه چیز است
عرض کردم ایمان آورم باو و او را تصدیق کنم و مرا امر نفرماید بچیزی مگر
آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شهادت میدهی باینکه نیست خداوندی
مگر الله و شهادت میدهی اینکه محمد فرستاده اوست پس گفتم اشهد ان لا اله

الا الله واشهد ان محمدا رسول الله پس رسول خدا این فرمود ای ابوذر برو
بجانب بلاد خود که می‌یابی که مرده است پسر عمی از برای تو و او را وارثی جز تو
نیست پس مال او را بگیر و نزد اهل خود باش تا امر ما ظاهر شود پس ابوذر
برگشت و مال را گرفت و نزد اهل خود ماند تا آنکه امر رسول خدا ظاهر شد
پس حضرت صادق فرمود که این بود خبر ابوذر رضی الله عنه و اسلام آوردن او
و اما سخنهای سلمان را که شنیدی عرض کرد فدای تو شوم حدیث سلمان را
بگو از برای من فرمود آن را نشنیدی و او را حدیث نقل نمود بجهة
سوء ادبی که از او صادر شد و از حضرت باقر علیه السلام روایت که فرمود
لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله ثمامة بن اثال را اسیر کردند و پیش از آن
پیغمبر خدا فرموده بود که خداوندا مرا بر ثمامه مسلط گردان پس رسول
خدا باو فرمود که من ترا مخیر میکنم ما بین یکی از سه چیز یا آنکه
ترا بکشم عرض کرد که مرد بزرگی را کشته خواهی بود فرمود یا از تو عوض
بها بگیرم عرض کرد مرا گران بها خواهی یافت فرمود یا بر تو منت گذارم
و ترا رها کنم عرض کرد مرا آن وقت شکر گذار خواهی یافت آنحضرت فرمود
بدرستی که من بر تو منت گذاردم عرض کرد پس من شهادت میدهم که نیست
خدائی مگر الله و شهادت میدهم اینکه تو محمد فرستاده خدائی و بخدا قسم
که دانستم که تو پیغمبر خدائی در آن وقت که ترا دیدم و نبودم که شهادت دهم باین
شهادت و منع کرده بودم و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود چون
متولد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد مردی از اهل کتاب نزد گروهی
از اشراف قریش که در میان ایشان بود هشام بن مغیره و ولید بن مغیره و عاص بن
هشام و ابو وجزه بن ابو عمرو بن امیه و عتبة بن ربیعه پس گفت آیا متولد
شده است در این شب مولودی در میان شما گفتند نه گفت پس متولد شده
در فلسطین پسری که نام او احمد است و با او است خالی برنگ سیاه خز

وهلاک

وهلاک اهل کتاب و یهود بر دست او است بخدا قسم که از شما در گذشته است
ای گروه قریش پس ایشان متفرق شدند و سؤال کردند پس خبر داده
شدند که متولد شده است از برای عبد الله بن عبد المطلب پسری پس آن مرد را
طلب کردند چون او را ملاقات نمودند باو گفتند بخدا قسم که متولد شده است
در میان ما پسری گفت پیش از آنکه من بشما بگویم یا بعد از آن گفتند پیش
از آنکه تو بگوئی گفت پس بیائید برویم بسوی آن پسر تا او را مشاهده
کنیم پس آمدند تا بخانه آمنه رسیدند و گفتند بیرون آور پسر خود را
تا او را ببینیم آمنه گفت بخدا قسم که پسر من بدنیا آمد و بدنیا آمد
چنانچه کودکان دیگر بدنیا می‌آیند هر دو دست خود را بر زمین رسانید
و سر را باسمان برداشت و نظر بسوی آسمان کرد پس نوری از او ساطع
شد تا آنکه من نگاه کردم بقصرهای بصری و شنیدم آوازی در میان
زمین و آسمان که میگفت بخدا قسم که متولد شد آنکه خواهد شد که پیدا است
پس هرگاه او را بر زمین گذاری بگو اعیذه بالواحد من شر کل حاسد و نام
او را محمد بگذار آن مرد از اهل کتاب گفت پس بیرون آور او را آمنه آن
حضرت را بیرون آورد پس آن مرد نگاه کرد بسوی آنحضرت و آنحضرت را
گردانید و نگاه کرد بخال در میان دو کتف آنحضرت پس بیهوش شد و افتاد
و از هوش رفت پس آنحضرت را گرفتند و بسوی آمنه باز گردانیدند
و گفتند مبارک گرداند خداوند از برای تو در باره این فرزند پس چون
بیرون آمدند بهوش آمد باو گفتند ترا چه شد وای بر تو گفت رفت
پیغمبری از بنی اسرائیل تا روز قیامت این پسر بخدا قسم که ایشان را هلاک
میکند پس قریش باین شاد شدند گفت شاد شدید بدرستی که بخدا قسم
که چنان قهر و غلبه بر شما بهم رساند که اهل مشرق و مغربیان را ذکر کنند
و ابو سفیان میگفت که آیا قهر و غلبه در شهر خود میکند   و از حضرت

چون دید که ایشان فرحمندند

صادق علیه السلام منقولست که فرمود چون آمنه بنت وهب را درد زائیدن
گرفت به پیغمبر صلی الله علیه وآله ذکر کردند و ابو سفیان میگفت که آیا ام محمد
قابلها حاضر شدند و فاطمه بنت اسد زن ابو طالب علیه السلام پیش ایشان
با او بود تا او را وضع حمل شد پس یکی از آن دو بدیگری گفت که آیا می بینی
آنچه را که من میبینم آن دیگری گفت چه می بینی گفت این نوری که ساطع شده
ما بین مشرق و مغرب پس در این حال که این سخن را میگفتند که ناگاه ابو طالب
بر ایشان داخل شد گفت شما را چه میشود و از چه چیز تعجب میکنید پس فاطمه
او را خبر داد بآن نوری که دیده بود ابو طالب باو گفت که آیا بشارت ندهم
ترا گفت بلی بشارت ده فرمود بدانکه بدرستی که زود باشد که متولد
سازی پسری را که وصی این مولود باشد   و نیز مرویست از حضرت موسی
بن جعفر در قول خدای تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه
له وله اجر کریم یعنی کیست آنکه خدا را قرض نیکو دهد پس خدا آن را از برای
او مضاعف گرداند و از برای او باشد مزدی نیکو فرمود این صلهٔ امامانست
در زمان دولت فاسقان   و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که پیغمبر فرمود سزاوارست مؤمن را که از خدا بترسد چنان ترسی که گویا
بر آتش مشرف شده است و امیدوار باشد بخدا چنان امیدی که گویا از اهل
بهشت است پس فرمود بدرستی که خدا نزد ظن بندهٔ خود است اگر ظن بد بخدا
خود داشته باشد او را بدی رسد و اگر ظن نیک داشته باشد او را
نیکی رسد   و نیز از اسمعیل بن جابر مرویست که گفت در خدمت حضرت
صادق بودم که ناگاه رسولی از مدینه آمد حضرت باو فرمودند که را
در این راه مصاحب کردی عرض کرد هیچکس را مصاحب نکردم آنحضرت
فرمودند که اگر پیش تو بودم ترا ادب نیکو میکردم پس فرمودند یک نفر
شیطانست و دو نفر دو شیطانند و سه نفر مصاحبانند و چهار نفر

رفیقانند

رفیقانند   و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا فرمود دوست
ترین مصاحبان بسوی خدا چهار نفرند و هیچ قومی به هفت نفر زیاد نشوند
مگر آنکه قیل و قال ایشان بسیار شود و حضرت موسی بن جعفر بواسطهٔ پدران
بزرگوارش مرویست فرموده است که بود در وصیت رسول خدا بعلی بن
ابی طالب علیه السلام که یا علی بیرون مرو در هیچ سفری تنها پس بدرستی که شیطان
با یک نفر است و او از دو نفر دورتر است یا علی بدرستی که مرد هرگاه سفر کند
تنها پس او گمراه است و دو نفر دو گمراهند و سه نفر کوچ کنندگانند و بعضی
روایت کرده اند که فرمود مسافرانند   و از حضرت صادق مرویست که فرمود
بود در وصیت لقمان بپسرش که ای پسر من سفر کن با شمشیر خود و موزه
و عمامه و خیمه و مشک و رسن و سوزن و رشته و درفش همراه خود بردار با خود
از دواها آنچه خود بآن منتفع شوی و آنان که با تواند و با یاران خود موافق
باش مگر در معصیت خدا عز و جل   و نیز از آنحضرت مرویست بواسطهٔ
پدران بزرگوارش که رسول خدا فرمود از شرافت مرد اینست که هرگاه
که بسوی سفری رود توشهٔ خود را پاکیزه گرداند   و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمود بود علی بن الحسین که هرگاه سفر میکرد بسوی حج و عمره بر میداشت
از بهترین توشه ها از بادام و شکر و سویق نخودی و سویق شیرین مترجم گوید
سویق طعامی بود که در میان عرب بسیار متداول و شایع بود و آن را از گندم
بریان و جو و نخود بریان می ساختند و گاه آب بر آن می افشاندند و گاه
روغن زیت بر آن می ریختند و گاه آن را شیرین میکردند   و نیز از ولید بن
صبیح مرویست که گفت روزی داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام در آن وقت
بسوی من جامهای چند را فرمود ای ولید باز گردان اینها را بآن تا کرد
پس برخواستم پیش روی آنحضرت فرمود خدا رحمت کند معلی بن خنیس را
من گمان کردم که تشبیه فرموده است ایستادن مرا در پیش روی خود بایستادن
معلی بن خنیس پیش روی آنحضرت پس فرمود اف بر دنیا اف بر دنیا بدرستی که دنیا

مگر خانه بلا مسلط میگرداند خداوند دراین دنیا دشمن خود را بر دوست خود
و بعد از این خانه خانه ایست که چنین بینی پس من عرض کردم فدای تو شوم کجاست
آن خانه فرمود آنجا که دیدی ستاره ها ایشان اشاره فرمود و نیز از ابو بصیر مرویست که
آنحضرت فرمود ای ابو محمد بدرستیکه خدا را ملائکه چند است که میریزانند گناهان
از پشتهای شیعیان ما چنانچه میریزاند باد برگها را از درختان در وقت
ریختن آنها و اینست قول خداوند عز و جل یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون
للذین آمنوا یعنی تسبیح میگویند ملائکه خدا را با حمد او و طلب آمرزش میکنند از
برای مؤمنان بخدا قسم که اراده نکرده است غیر شما را و نیز از حضرت صادق
مرویست در قول خداوند عز و جل و اذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین
لا یؤمنون بالآخرة یعنی هرگاه ذکر شود خداوند بتنهائی دلگیر شوند آنان
که ایمان ندارند بآخرت فرمود هرگاه ذکر شود خداوند تنها بآنکه اطاعت
کنند آنکسی را که امر کرده است خداوند باطاعتش از آل محمد دلگیر
شوند آنان که ایمان ندارند بآخرت فرمود هرگاه ذکر شوند آنانکه امر کرده
خداوند باطاعت ایشان شاد و خوشدل شوند و از حضرت باقر
یا صادق علیهما السلام مرویست در قول خداوند عز و جل فتلقی آدم من ربه کلمات
فتاب علیه یعنی پس فرا گرفت آدم از پروردگار خود کلماتی چند را پس خدا
توبه او را قبول کرد فرمود آن کلمات این بود که لا اله الا انت سبحانک اللهم
و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی و انت خیر الغافرین لا اله الا انت
سبحانک اللهم و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم
و در روایت دیگر است که فرمود سؤال کرد خداوند را بحق محمد و علی و حسن
و حسین و فاطمه علیهم السلام و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود
چون دید حضرت ابرهیم در دستگاه پادشاهی بزرگ آسمانها و زمینها ملتفت
شد پس دید مردی را که زنا میکند بر او نفرین کرد آنمرد مرد دیگری را دید
بر او نیز نفرین کرد و نیز مرد تا آنکه سه نفر را دید و بر همه ایشان نفرین

کرد و همه ایشان مردند پس وحی کرد خداوند بسوی او که ای ابرهیم بدرستیکه
دعای تو مستجابست لیکن نفرین مکن بر بندگان زیرا که اگر من میخواستم ایشان را
خلق نمیکردم بدرستیکه من خلق نموده ام بر سه قسم خلق کرده ام بنده که مرا
عبادت میکند و چیزی را با من شریک نمیکند پس من او را ثواب میدهم
و بنده که غیر مرا عبادت میکند پس از من فوت نمیشود و بنده که غیر
مرا بندگی میکند پس بیرون می آورم از صلب او کسی را که مرا بندگی کند
پس حضرت ابرهیم ملتفت شد دید مرداری بر کنار دریا که نصف آن در آبست
و نصف در خشکی و درندگان دریا می آیند و آن نصف را که در دریاست
میخورند پس بر میگردند و بر یکدیگر حمله میکنند و یکدیگر را میخورند و درندگان
صحرائی می آیند و از آن مردار میخورند پس بر یکدیگر حمله میکنند و یکدیگر را می
خورند در آنوقت ابرهیم تعجب کرد از آنچه دید و عرض کرد رب ارنی کیف تحیی
الموتی خداوندا بمن بنما که چگونه زنده میگردانی مردگان را چگونه بیرون
می آوری آنچه را که بنسل یکدیگر رفته است یعنی خورده اند بعضی از این درندگان
بعضی دیگر را خداوند فرمود اولم تؤمن آیا ایمان نداری عرض کرد بلی ایمان دارم ولکن از برای
آنکه دل من آرام گیرد تا آنکه ببینم این را چنانچه دیدم همه چیزها را فرمود
فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا یعنی بگیر چهار
مرغ را پس آنها را پاره پاره کن و مخلوط کن چنانچه مخلوط شد اجسام این مردار
در این درندگان که بعضی بعضی را خورده اند پس مخلوط شده اند پس قرار ده
بر هر کوهی از این کوهها پاره را پس بخوان آنها را که بشتابند بسوی تو پس چون
خواند آنها را اجابت کردند و آن کوهها ده کوه بود و نیز سلیمان بن خالد
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که سؤال کردم از آنحضرت از
سرما و گرما از چه چیز حادث میشود آنحضرت فرمود ای ابو ایوب بدرستیکه
مریخ ستاره ایست گرم و زحل ستاره ایست سرد پس هرگاه مریخ شروع در ارتفاع

کند زحل فرود آید و این دو ربیع است پس هیئت چنین است که هر وقت مریخ
ارتفاع بهم رساند یک درجه فرود آید زحل یک درجه در سه ماه تا آنکه
مریخ بمنتهای ارتفاع رسد و زحل بمنتهای انحطاط رسد و زحل بمنتهای پستی
رسد پس روشن شود مریخ پس از آن حرکت کند تا محاذی شود پس هرگاه
آخر تابستان و اول خزان شود زحل شروع در ارتفاع و مریخ شروع در
انحطاط و پستی کند پس همیشه چنین که باشد که هر زمان که ارتفاع بپذیرد زحل
یک درجه فرود آید مریخ یک درجه تا آنکه مریخ بمنتهای پستی رسد
و زحل بمنتهای ارتفاع پس روشن شود زحل و این در اول زمستان و
آخر خزانست پس با نیمه سرطا محاذی شود و هر زمان که این بلند شود
آن پست شود و هر زمان که آن بلند شود این پست شود پس هرگاه
در تابستان بعض سردی باشد آن از تأثیر قمر است و هرگاه در زمستان
روز گرمی باشد آن از تأثیر شمس است این تقدیر خدای عزیز علیم است
و منم بنده پروردگار عالمیان مترجم گوید که اینکه آنحضرت سرما و گرما را
بارتفاع و انحطاط مریخ و زحل نسبت دادند منافات ندارد با آنکه مشهور است
بقرب و بعد شمس از سمت الرأس باشد و این حالت نیز موجب ازدیاد
آن باشد و شاید راوی سؤال از آن نموده که گاهی تابستان زیاده از
معهود گرم میشود و زمستان زیاده از معهود سرد میشود سبب آن
چیست آنحضرت این را بیان فرموده باشند یا آنکه سبب خفی را [illegible]
باشند نه آنکه اشتداد حرارت و برودت بقرب و بعد شمس اظهر من الشمس است
در اصل حدیث بحسب ظاهر اشکالی عظیم دارد چه آنکه لازم نیست که هر زمان
که مریخ ارتفاع بپذیرد زحل انحطاط داشته باشد و بر تقدیر وقوع لازم نگردد
که در فصل ربیع باشد چنانچه ظاهرا از حدیث فهمیده میشود و نیز معنی
ارتفاع مریخ و انحطاط زحل در سه ماه فهمیده نمیشود چه آنکه زحل در دو

سی سال

سی سال قطع کند و مریخ در دو سال و کسری و بنابر این قیاس است اینکه
فرموده هرگاه آخر تابستان و اول خزان شود زحل شروع بارتفاع کند و
مریخ بانحطاط تا آنکه اول زمستان رسند بنهایت رسد چه آنکه ارتفاع
زحل و انحطاط مریخ نیز در این فصل لزوم ندارد چنانچه ظاهر حدیث است
مگر آنکه در این حدیث تأویلی شود که دور از صواب نباشد اگر چه عقول ما از
فهم کلمات ایشان قاصر است پس گوییم که اوج مریخ است و اوج زحل در قوس است
و حضیض هر دو مقابل اوج است پس شاید مراد از ربیع سه برج ربیعی باشد
و مراد به تابستان همان سه برج باشد و هم چنین مراد به تابستان و خزان
و زمستان بروج تابستانی و زمستانی باشد و غرض آن باشد که هرگاه — و خزانی
اتفاق افتد مریخ و زحل در بروج ربیعی باشند لامحاله مریخ از حضیض خود که حمل است
مرتفع شود و زحل انحطاط پذیرد و هر قدر مریخ مرتفع شود زحل انحطاط
یابد تا آنکه زحل بغایت انحطاط که در جدی است و این دو در بروج ربیعی باشد
پس هرگاه این دو در تابستان اتفاق افتد که مریخ در غایت ارتفاع باشد
که حرارت زیاد شود و هم چنین تا ابتدای میزان که اول برج خزانی است مریخ
انحطاط پذیرد و زحل مرتفع باشد تا بقوس رسد که غایت ارتفاع اوست
تا اول بروج زمستانی و هرگاه این دو در زمستان اتفاق افتد که زحل
در غایت ارتفاع باشد سردی بغایت باشد و بعد بقیه ما فیه و شاید
تا قبل [illegible] ارتفاع و انحطاط کنیم که مراد از ارتفاع و انحطاط [illegible]
ارتفاع و انحطاط احوال [illegible] آن دو ستاره باشد که آنحضرت خبر داده
باشند که ارتفاع زحل یعنی شدت تأثیرش در فصل بهار باشد تا سه ماه
و در [illegible] حدیث را احتیاج بتأویلی نیکو نباشد والعلم عند الله و نیز از
حضرت منقولست که رسول خدا فرمود یا علی هر کس تو را دوست دارد و [illegible]
پس بعهد خود وفا کرده است و هر کس تو را دوست دارد و [illegible] باشد [illegible]

و همچنین زحل از اول خزان تا سه ماه ع

اما انتظار صبح و آفتاب طلوع و غروب نمی کند مگر آنکه طلوع صبح کند بر او
بروزی دایمان و در نسخه دیگر نوشته و نیز از آنحضرت مرویست که رسول
خدا فرموده زود باشد که بیاید بر امت زمانی که باطنهای ایشان پلید باشد
و ظاهر ایشان نیکو باشد بجهت طمع در دنیا نه بجهت طلب ثواب از خدای
ایشان ریا باشد و ایشان را هیچ خوفی نباشد خدا ایشان را فرا گیرد بعذابی
پس او را بخوانند چون خواندن آنکس که غرق شده باشد و دعای ایشان را خدا
مستجاب نکند و نیز از آنحضرت مرویست که امیر المؤمنین فرموده بودند فقها
و علما که هر گاه بیکدیگر چیزی می نوشتند سه چیز می نوشتند که چهارم
نداشت می نوشتند که هر کس همت و مطلبش آخرت باشد کفایت کند خدا از او
مطلب و مقصود دنیوی او را و هر کس نیکو گرداند باطن خود را نیکو
گرداند خداوند ظاهر او را و هر کس اصلاح کند میان خود و خدا را اصلاح
کند خداوند میان او و مردم را و نیز از آنحضرت روایت شده است که ابوذری
در مدینه داخل مسجد پیغمبر شد پس گفت خداوندا وحشت مرا با الفت بدل
گردان و مونس ده و روزی گردان مرا همنشین صالح پس ناگاه دید مردی را
در آخر مسجد پس بر او سلام کرد و گفت تو کیستی ای بنده خدا اکنون در جواب
گفت منم ابوذر پس آنمرد گفت الله اکبر الله اکبر ابوذر گفت چرا تکبیر میگوئی
ای بنده خدا گفت داخل مسجد شدم پس خدا را خواندم که وحشت مرا با انس
مبدل گرداند و بپیوند و تنهائی مرا و روزی کند مرا همنشینی صالح ابوذر گفت
من سزاوارترم بتکبیر گفتن از تو که تو همنشین من باشی پس بتحقیق که شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود ما و شما بر بوستانی بلندیم در
روز قیامت تا آنکه فارغ شوند مردم از حساب بیخبر ای بنده خدا که پادشاه
طی کرده است از آنکه کسی ما را نبیند و نیز روایت شده است از آن
حضرت تا امیر المؤمنین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که زود

باشد

باشد که بیاید بر مردم زمانی که باقی نماند از قرآن مگر نشانه آن و باقی نماند
از مسلمانی مگر نام آن خود را مسلمان نامند و از همه مردم از مسلمانی
دورتر باشند مسجدهای ایشان معمور و آبادان باشد و از هدایت
خراب و ویران باشد فقهای آن زمان بدترین فقها زیر آسمان باشند
از ایشان فتنه بیرون آید و بسوی ایشان باز گردد و از حضرت امام
رضا مرویست که فرموده ما نیز اهل بیتی که بمیراث بردیم عفو را از آل یعقوب
و بمیراث بردیم شکر را از آل داود علی بن اسباط گوید که راوی چنان
گمان کرد که کلمه دیگر هم بوده و فراموش کرده بود من باو گفتم شاید این بوده
که و ورثنا الصبر من آل ایوب یعنی میراث بردیم صبر را از آل ایوب گفت
سزاوار است علی بن اسباط گفته است که من این را باتخمین گفتم که روایت
شده بود بمن که چون ابو جعفر منصور بمدینه آمد در زمانی که کشت محمد
و ابراهیم دو پسر عبد الله بن الحسن را رو آورد بعموی خود عیسی بن علی و گفت
ای ابا العباس رای امیر المؤمنین چنین است که قطع کند درختهای مدینه را
و چشمهای آن را فاسد نماید و آن را زیر و زبر کند عیسی بن علی گفت یا امیر
المؤمنین پسر عم تو جعفر بن محمد در حضور تو است که او را بطلب و فرست
و او را از این رای سؤال کن پس کسی از نزد آنحضرت فرستاد و عیسی او را
اعلام کرد پس آنحضرت تشریف آوردند و گفتند یا امیر المؤمنین بدرستی
که داود عطا کرده شد پس شکر کرد و ایوب مبتلی شد پس صبر کرد و یوسف
عفو کرد بعد از آنکه قادر شد پس تو هم عفو کن که از نسل ایشانی و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست در قول خداوند عز و جل و کانوا من قبل یستفتحون
علی الذین کفروا یعنی بودند اهل کتاب پیش از بعثت پیغمبر که طلب فتح می
کردند با آنحضرت بر کافران فرموده یهود در کتابها خود چنین می یافتند
که مکان هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ما بین عیر و احد است پس

مطلب آن موضع بیرون آمدند پس گذشتند بکوهی که آن را احد می‌نامیدند
گفتند حداد و احد یکی است پس نزد حداد متفرق شدند بعضی در تیما
فرود آمدند و بعضی در فدک و بعضی در خیبر پس مشتاق شدند آنها که در تیما
بودند بسوی بعضی از برادران خود پس گذشت بایشان اعرابی از قبیلهٔ
قیس شتران از او بکرایه گرفتند آن اعرابی بایشان گفت میگذرانم شما را
میان عیر و احد گفتند هرگاه ما را بآن بگذرانی ما را اعلام کن پس چون
ایشان را بوسط زمین مدینه رسانید گفت اینست عیر و اینست احد پس از
شتران او فرود آمدند و گفتند ما بمطلب خود رسیدیم ما را احتیاج بشتران
تو نیست هر جا که خواهی برو و نوشتند به برادران خود که در فدک و خیبر
بودند که ما یافتیم آن موضع را که میخواستیم پس بیائید بسوی ما برادران ایشان
در جواب نوشتند که ما در خانهای خود قرار گرفته‌ایم و مالها گرفته‌ایم و
بما نزدیکیم بسوی شما پس هرگاه این امر واقع شود بشتاب هرچه تمامتر
بسوی شما آئیم پس فرا گرفتند آن طایفه در زمین مدینه مالهای ایشان
بسیار شد خبر بپادشاه یمن رسید بجنگ ایشان تبع حسان آمد و
ایشان را محاصره کرد در محاصره ترحم بضعیفان لشکر آن پادشاه می
کردند و در شب خرما و جو بسوی ایشان می‌انداختند پس این خبر بپادشاه رسید
بر ایشان ترحم کرد و ایشان را ایمن ساخت پس ایشان فرود آمدند بسوی او
بایشان گفت که مرا خوش آمده است شهرهای شما و میخواهم که اقامت کنم در
میان شما ایشان گفتند این تو را میسر نیست زیرا که این شهر مکان هجرت پیغمبری است
و نیست این هجرت از برای احدی تا آنکه هجرت او وقوع یابد پس بایشان گفت
که من میگذارم در میان شما از قبیله و طایفهٔ خود کسی را که هرگاه این پیغمبر
مبعوث شود او را اعانت و یاری نمایند پس گذاشت دو قبیله را اوس
و خزرج پس چون آن دو قبیله بسیار شدند اموال یهود را می‌گرفتند و یهود

پس چون ع آمد ایشان

باایشان

با ایشان میگفتند که اگر محمد مبعوث شود ما شما را از دیار و اموال خود
بیرون کنیم پس چون خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد انصار باو
ایمان آوردند و یهود کافر شدند و اینست قول خداوند عز و جل و کانوا
من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة
الله علی الکافرین یعنی بودند پیش از بعثت پیغمبر که با آنحضرت طلب فتح می‌کردند
بر کافران پس چون آمد ایشان را آن پیغمبری که او را شناخته بودند کافر شدند
باو پس لعنت خدا بر کافران باد و نیز مرویست که سؤال کردند از آنحضرت از
این آیه که و کانوا من قبل تا آخر آنحضرت فرمودند که بودند طایفه‌ای میان
محمد و عیسی علیهما السلام که تهدید میکردند بت‌پرستان را به پیغمبر صلی الله علیه و آله
و میگفتند هر آینه بیرون می‌آید پیغمبری و البته میشکند بتهای شما را و شما را
تمام میکشد پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد باو کافر
شدند و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود پنج علامت است پیش از قیام قائم
علیه السلام صیحه و خروج سفیانی و فرو رفتن بزمین و کشتن نفس زکیه
و یمانی راوی گوید عرض کردم فدای تو شوم اگر یکی از اهل بیت تو خروج کند
پیش از این علامات ما با او خروج کنیم فرمود نه چون فردا شد این آیه را
تلاوت کردم که ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین
یعنی اگر خواسته باشیم فرو می‌فرستیم بر ایشان علامت و نشانه را از آسمان
پس گردنهای ایشان بجهت آن ذلیل میشود پس عرض کردم که آیا این صیحه است
فرمود بلی که اگر صیحه یافت شود ذلیل شود گردنهای دشمنان خداوند
عز و جل و نیز از آنحضرت مرویست که پیش بود اختلاف بنی عباس از
واجبات و ندا از واجبات و خروج قائم از واجبات راوی گوید
عرض کردم چگونه است ندا فرمود ندا میکند منادی از آسمان در اول
روز که آگاه باشید که علی و شیعیان او ایشانند رستگاران و ندا میکند منادی

دعا فرمودند که آگاه باشید که عثمان و شیعیان او ایشانند دستگاران مترجم
گوید که شاید با اختلاف در لفظ حدیث یعنی خلیفه شدن باشد نه اختلاف
شد اتفاق چنانچه مشهور است یعنی خلافت ایشان از جمله واجبات
و بنابراین ضد و در حدیث ما از آنحضرت پیش از ظهور دولت ایشان خواهد
بود چه آنکه در زمان آنحضرت بخلافت نرسیده بودند شیخ [illegible] روایت
کرده است که داخل شد قتاده بن دعامه بر حضرت باقر علیه السلام پس آن
حضرت فرمودند ای قتاده تو فقیه اهل بصره گفت بلی چنین گمان میکنند
پس آنحضرت فرمودند که بمن رسیده است که تفسیر قرآن میکنی قتاده عرض کرد بلی
فرمودند از روی دانائی تفسیر میکنی یا از روی جهالت گفت نه از روی دانائی
آنحضرت با او فرمودند که اگر از روی دانائی تفسیر میکنی پس تو توئی و من
از تو سؤال میکنم گفت سؤال کن آنحضرت فرمودند خبر ده مرا از قول خداوند
عز و جل در سوره سبا و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین
یعنی مقدر کردیم راه رفتن را در آن قریها پس راه روید در آن قریها در
شبها و روزها با امن و امان پس قتاده گفت هر کس که بیرون آید از خانه
خود با توشه و حیوان [illegible] که از حلال که اراده داشته باشد این خانه را مگر
ایمن باشد تا برگردد با اهل خود پس آنحضرت فرمودند تو را بخدا قسم میدهم
ای قتاده که آیا میدانی که گاهی مردانی از خانه خود بیرون می‌آیند با توشه حلال
و کرایه حلال اراده میکنند این خانه را پس راه بر او بریده میشود و خرجی او
برده میشود یا این همه ضربتی باو زده میشود که هلاک میکند او را قتاده
گفت خداوندا بلی پس آنحضرت فرمودند وای بر تو ای قتاده اگر قرآن را
تفسیر میکنی از پیش خود پس هلاک شدی و هلاک کردی و اگر از مردان فرا
میگیری پس هلاک شدی و هلاک کردی وای بر تو ای قتاده این کسیست
که بیرون آید از خانه خود با توشه و راحله و کرایه حلال که قصد داشته باشد

این خانه را

این خانه را و عارف باشد یعنی ما و دل او ما را خواسته باشد چنانچه
خداوند عز و جل حکایت از قول ابرهیم فرموده است که فاجعل افئدة من
الناس تهوی الیهم یعنی خداوندا بگردان دلهای بعضی از مردمان را مایل
بسوی ایشان فرمود که قصد نکرده است مایل بودن بسوی خانه را که
اگر چنین بود میفرمود الیه یعنی بسوی خانه لیکن بخدا قسم دعوت
ابرهیم علیه السلام چنان دعوت که هر کس دل او از ما خواهد قبول شود حج
او و اگر نه قبول نشود ای قتاده پس هرگاه چنین باشد ایمن خواهد بود
از عذاب جهنم در روز قیامت قتاده گفت لا جرم بخدا قسم که تفسیر نمیکنم
این آیه را مگر همچنین که فرمودی پس آنحضرت فرمودند وای بر تو ای
قتاده نمی‌ماند قرآن را مگر آنکه که مخاطب شده است مترجم گوید که غرض از
تفسیر در این مقام تفسیر باطن است چنانکه ظاهر تفسیر آیه نحو ظاهر است
که در باره قوم سبا است و باین امت سخن نداده‌اند و ایشان را در آن قری
که ذا شد یعنی حاصل بود و بنابر تفسیر ظاهر شاید که امیرالمؤمنین در باب
این امت را باشد و حاصل کلام ثانی [illegible] در ذیل این حدیث مذکور خواهد شد
که این حدیث بیان می‌نماید که چیزی از آن سقط شده باشد چه آنکه آنچه
که قتاده گفته است ربطی باین آیه که سیروا فیها لیالی ایاما نداشته باشد مگر
در آن مذکور نیست که این کجای از آن معلوم است و ربط دارد بقول خدای
تعالی و من دخله کان آمنا و هم چنین است آنچه ذکر امام فرموده است و
در فایق که از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که آنحضرت از ابو حنیفه
از تفسیر این آیه سؤال نمودند دلالت بر این دارد که سقط شده باشد
و آن حدیث این است که در علل الشرایع باسناد خود روایت کرده است
که حضرت صادق ع با ابوحنیفه فرمودند که تو فقیه اهل عراقی گفت
بلی فرمود پس بچه چیز ایشان را فتوی میدهی گفت بکتاب خدا و سنت پیغمبر او

و فرمود ای ابو حنیفه حق معرفت بکتاب خدا داری و ناسخ را از منسوخ
تمیز میدهی گفت بلی فرمود ای ابو حنیفه هر اینه علم بزرگی را ادعا کردی
وای بر تو قرار نداده است خدا این علم را مگر نزد صاحبان کتاب که
کتاب را بر ایشان نازل کرده است وای بر تو نیست این علم مگر نزد ما
که خاصان ذریه پیغمبریم صلی الله علیه و آله و تو نمی‌بینیم که از کتاب خدا
حرفی میدانی پس اگر هستی چنانکه میگوئی با آنکه نیستی پس خبر ده مرا از قول
خداوند عز و جل سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین که این کجا از زمین است
گفت گمان دارم که ما بین مکه و مدینه باشد پس حضرت ملتفت شدند
باصحاب خود پس فرمودند آیا میدانید که مردم بریده میشود راه بر ایشان
در میان مکه و مدینه پس اموال ایشان گرفته میشود و ایشان بر جان
خود ایمن نیستند و کشته میشوند عرض کردند بلی میدانیم پس ابو حنیفه ساکت
شد آنحضرت فرمودند ای ابو حنیفه خبر ده مرا از قول خداوند عز و جل
که و من دخله کان آمنا یعنی هر کس داخل شود آنرا ایمن خواهد بود این کجا از
زمین است گفت کعبه فرمودند آیا پس میدانی که حجاج بن یوسف در وقتی
که منجنیق را بر ابن زبیر گذاشت و او را کشت ایمن بود در کعبه پس ساکت
شد تمام شد سخن فاضل مزبور لکن آنچه فرموده است که جواب قتاده
و سخن امام علیه السلام در بطلان آن برابر ندارد زیرا که منکر نیست که این کجای
از زمین است چنان نیست که فرموده چه آنکه ظاهر است که سؤال از آیه
از مکان امن و امان است زیرا که آیه جز این مطلب را چیزی که محل سؤال
باشد ظاهر از آن ندارد و جواب نیز مکان آنرا تعیین نموده که هر کس
از منزل و خانه خود بر آید این است در آمدن بحجه و بیان نکردن تا
خود و در همین جا مکان ایمنی معین شد و ربطش بان آیه که آن را بیان
مربوط فرموده کمتر است چه آنکه ظاهر است دلالت بر کلمه هر کس داخل

شود

شود و از آن خانه ایمن باشد و کلام قتاده اشعار دارد که در راه ایمن باشد
که گفته است تا آنکه باهل خود بر گردد، حدیث علل نیز دلالتی بر سقط از این
حدیث ندارد و نیز روایت شده است از آنحضرت با ذکر رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود خبر داد مرا روح الامین که خداوند که نیست خدائی مگر
او هرگاه خلائق را در موقف حساب در آورد و جمع نماید خلق اولین و
آخرین را آورده جهنم را که کشیده شود بهزار مهار که هر مهاری بدست صد هزار
ملائکه غلاظ و شداد باشد و جهنم را آوازی عظیم و افروختگی باشد و
آوازی باشد مانند آواز دندان که بهم ساید سحق آن جهنم صدا میکند
صدائی و دمی از شدت افروختگی آتش آن پس اگر نه این باشد که خدا آنرا عقب انداخته
تا وقت فارغ شدن از حساب همه مردم را هلاک کرده اند پس بیرون می
آید از جهنم طایفه که احاطه میکند بخلایق نیک و بد ایشان پس خلقی
نکرده است خدا و نه هیچ بنده را از بندگان خود نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه
ندا میکند که یا رب نفسی نفسی یعنی خداوندا نجات ده مرا و تو میگوی
امتی امتی یعنی خداوندا نجات ده امت مرا پس گذارده میشود صراط
که باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر است که بر او است سه پل پل اول بر آن است
امانت و رحمت و پل دوم بر آن است نماز و پل سیم بر آن است پروردگار عالمیان که
نیست خدائی غیر از او پس تکلیف میشوند که بر جهنم بگذرند پس حبس میکند
ایشان را پل رحمت و امانت پس اگر از آن نجات یابند حبس میکند ایشان را
پل نماز پس اگر از آن نیز نجات یابند منتهای امر ایشان نزد پروردگار
عالمیان است و اینست قول خداوند تبارک و تعالی ان ربک لبالمرصاد یعنی
بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی در کمین گاه است و مردمان بر صراطند
پس از ایشان که دعا و حجت اند قدمی از ایشان میلغزد و قدمی ثابت میماند
و ملائکه در اطراف او ندا میکنند که یا حلیم یا کریم عفو کن و در گذر و مهربانی

کن بفضل خود و سالم بدار ایشانرا و مردم میبرند در جهنم مثل قومی که بگیرانشانه
پس هر گاه نجات یابد نجات یابند برحمت خداوند تبارک و تعالی نظر
کند بسوی جهنم پس بگوید الحمد لله الذی نجانی منک بعد یاس بفضله
ان ربنا لغفور شکور یعنی حمد خداوندی را که نجات داد مرا از تو بعد از
ناامیدی بفضل و عطیه خود بدرستی که پروردگار ما بسیار آمرزنده و سپاس
گذارنده است و از حضرت باقر مرویست در قول خدای تعالی فاستبقوا
الخیرات اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا یعنی پیشی گیرید بسوی خیرات هر جا که
بوده باشید می آورد خداوند همه شما را فرمود خیرات ولایت است و قول
خداوند تبارک و تعالی اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا مقصود میفرماید
اصحاب قائم را که سیصد و ده و چند کسی باشند فرمود که ایشانند بخدا
قسم امة معدوده که جمع میشوند بخدا قسم در یک ساعت مانند پاره های
ابر که در فصل خزان بیکدیگر فراهم آیند و از هشام بن سالم مرویست که گفت شنیدم
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود سیر کنید در صبح و شام عرض کردم
که ما می ترسیم از جانوران زمین فرمود که بشما چیزی نرسد بجز خواهد
بود از برای شما با آنکه شما را ضامنند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بر شما باد بسفر کردن در شب پس
بدرستی که زمین پیچیده میشود در شب و از حمران بن اعین مرویست که
سوال کردیم از حضرت باقر علیه السلام که مردم میگویند زمین پیچیده میشود
از برای ما در شب چگونه پیچیده میشود فرمود اینچنین و جامه خود را
بگردانید و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود زمین پیچیده
میشود در آخر شب و از ابی ایوب خزاز مرویست که گفت اراده کردیم که بسفر
بیرون رویم پس آمدیم که بر حضرت صادق علیه السلام سلام کنیم
آنحضرت فرمود که گویا شما طلب کردید برکت روز دوشنبه را عرض کردیم

بلی فرمود کدام روزیست که مشومتر از روز دوشنبه است که
روزیست که ما یافتیم در آن روز پیغمبر را صلی الله علیه و آله و وحی
از ما منقطع شد پس بیرون مروید در این روز و بیرون روید
در روز سه شنبه و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
مرویست که فرمود شوم است از برای مسافر در راه پنج چیز کلاغی که فریاد
کند از طرف راست او و سگی که دم خود را پهن کند و گرگی که بانگ کند
بروی او در وقتی که بر دم خود نشسته باشد پس دم بردارد
پس بگذارد و سه مرتبه و آهوئی که از طرف راست پیدا شود و بجانب
چپ رود و جغدی که فریاد کند و زن پیری که فرج او را ببینی و ماده
خری که گوشش از ابرید (؟) باشند پس هر کس چیزی از اینها از برای او
اتفاق افتد و در خواطر او چیزی گذرد بگوید اعتصمت بک
یا رب من شر ما اجد فی نفسی فرمود که پس نگاه داشته میشود
از آن و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود خداوند
زینت داد شیعیان ما را بحلم و بردباری و فرا گرفت ایشانرا
بردانائی بجهة علم او بایشان پیش از آنکه خلق کند آدم را و نیز
سماح بن سیابه از آنحضرت روایت کرده است که فرمود مردی دوست
میدارد شما را و نمیداند که چه میگویید پس خدا او را داخل بهشت
میکند و بدرستی که مردی دشمن میدارد شما را و نمیداند که چه می
گویید پس خدا او را داخل آتش میکند و بدرستی که مردی از شما
پر میشود نامه عملش از بدانکه عمل کرده باشد گوید عرض کردم چگونه
میشود این فرمود میگذرند بطائفه که ما را دشنام میدهند
پس هر گاه او را ببینند بعضی ببعضی گویند ساکت شوید پس بدرستی
که این مرد از شیعیان ایشانست و میگذرند بایشان مردی از شیعیان

پس او را طعنه میزنند و در عرض او می افتند و در سخن بارهٔ
او سخن میگویند پس می نویسد خداوند از برای او باین
واسطه حسنات را تا آنکه نامهٔ عمل او پر میشود بدون
عمل و بیزاری خدیجه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که آنحضرت بمن فرمودند چه قدر
مسافت است ما بین تو و بصره عرض کردم در آب پنج
روز هرگاه باد نیکو باشد و بر پشت حیوان در خشکی هشت
روز و مانند آن پس فرمود چه قدر این نزدیک است
بکدیگر از یارت کنید و عهد با یکدیگر تازه کنید پس
بدرستی که ناچار است در روز قیامت که هر انسانی بیاید با
شاهدی که شهادت دهد از برای او بر دین او و فرمود
بدرستی که مسلمان هرگاه ببیند برادر خود را دین او زنده
شود هرگاه خدا را یاد کند و نیز از آنحضرت مرویست که
فرمود بخدا قسم که دوست نمیدارند ما را از عرب و عجم
مگر آنکه صاحبان خانهای ما و صاحبان شرافت و اصل و دشمن نمیدارد
ما را از عرب و عجم مگر آنکه پاک نباشد اصل او و ولد الزنا باشد و
آنحضرت باقر علیه السلام مرویست در قول خداوند
عز و جل ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له
الملک علینا و نحن احق بالملک منه یعنی پیغمبر ایشان گفت بدرستی که خداوند برانگیخته است
از برای شما طالوت را پادشاه گفتند چگونه او را پادشاهی بر ما باشد با آنکه ما سزاوار
تریم بپادشاهی از او فرمود بجهت آنکه بنو یعقوب اولاد پیغمبران و نبوت و اولاد پادشاهان
قال ان الله اصطفاه علیکم گفت پیغمبر ایشان که خدا برگزیده است طالوت
بر شما و قال ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی

وآل هرون تحمله

تحمله الملائکه و گفت نشانهٔ او آنست که میاید شما را تابوتی که در آنست پادشاهی ع
سکینه از جانب پروردگار شما و باقی مانده از آنچه باز گذارده اند آل موسی
و آل هرون پس آوردند تابوت را ملائکه که از آن حامل شده بودند و
فرموده است خداوند عز و جل حکایت از آن پیغمبر که ان الله مبتلیکم بنهر فمن
شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی یعنی آن قوم بدرستی که خداوند فشربوا منه ع
شما را امتحان کند بنهری از آب پس هر کس از آن بیاشامد از من نیست و هر کس از آن
نچشد او از من است پس آشامیدند از آن آب همگی مگر سیصد و سیزده نفر بعضی از ایشان
کفی از آن آب برگرفته بودند و بعضی از ایشان مطلق نیاشامیده بودند پس چون
بقتال بیرون رفتند گفتند آنانکه کفی از آب برگرفته بودند لا طاقة لنا الیوم بجالوت
و جنوده ما را در امروز طاقت جالوت و لشکریان او نیست و گفتند آنان
که هیچ نیاشامیده بودند کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله
مع الصابرین چه بسیار گروه کمی که غالب آیند بر گروه بسیار باذن خداوند
و خدا با صابران است و نیز از آنحضرت مرویست در قول خداوند عز و جل
که ظاهره فرمود این آیه را که ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة
من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون فرمود بودند ملائکه که حامل تحمله الملائکه ع
شده بودند او را در صورت گاو و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود این
این آیه که در قول خداوند عز و جل یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و
بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکه فرمود شکستهای الواح بود
که در آنها بود علم و حکمت **مترجم** گوید که این که فرمود شکستهای الواح
بود این تفسیر بقیه است و سکینه بنا بر بعضی از روایات بادیست از بهشت
که او را رویست مثل روی انسان و نیز ابو الجارود روایت کرده است که
از حضرت باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند ای ابو الجارود چه میگویند
مخالفان شما در بارهٔ حسن و حسین علیهما السلام عرض کردم انکار میکنند که

آمده بزرگوار دختران رسول خدا بیند فرمود که پس حجت بر ایشان آورد بعد عرض
کردم حجت بر ایشان آوردیم بقول خداوند عز و جل در بارهٔ عیسی بن مریم علیه السلام
که میفرماید ومن ذریته داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهرون
وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی وعیسی یعنی تفضیل دادیم ما از ذریه نوح
داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهرون را وچنین جزا میدهیم
نیکوکاران را وزکریا ویحیی وعیسی را پس قرار داده است خداوند عیسی بن
مریم را از ذریه نوح علیه السلام آنحضرت فرمودند که پس چه گفتند مخالفان ایشان عرض
کردم که گفتند گاه میباشد که فرزندان دختر فرزند نداست ولیکن فرزند صلبی نیست
فرمود که پس حجت آوردید از برای ایشان عرض کردم حجت آوردیم بر ایشان
بقول خداوند برسول خود قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم و
انفسنا وانفسکم یعنی بگو بیائید جماعت نصاری که بخوانیم پسران خود و زنان خود
وجانهای خود را یعنی آنان که بمنزلهٔ جانند غرض آنکه مراد آنحضرت صلی الله
علیه وآله از پسران خود حسنین بودند چنانچه در روایات بلشمار وارد است
و واقعه مباهله بر آن شاهد است آنحضرت فرمودند که پس چه در جواب شما
گفتند عرض کردم که گفتند گاهی میباشد که در کلام عرب مردی بر پسران مرد دیگری
دیگر میگوید پسران ما پس آنحضرت فرمودند ای ابا الجارود میدهم ترا حجتی از
کتاب خداوند که این دو بزرگوار از صلب رسول خدا بودند که رد نکند آن حجت را
مگر آنکه کافر باشد عرض کردم فدای تو شوم کجاست آن حجت از کتاب خدا
فرمود که آنجا که فرموده است خداوند عز و جل حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم
واخواتکم تا آنجا که رسیده است بقول خود که فرموده است وحلائل ابنائکم
الذین من اصلابکم ونیز حرام شده است بر شما زنان پسران شما که از صلب
شما باشند پس از ایشان سؤال کن ای ابا الجارود که آیا حلال بود از برای رسول
خدا صلی الله علیه وآله تزویج زنان حسنین پس اگر گویند بلی دروغ گفته اند

وازحق

وازحق برگشته اند واگر گویند نه پس ایشان پسران صلبی آنحضرت بودند واز حضرت
صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود چون گریختند مردمان در روز
احد از نزد پیغمبر آنحضرت روی مبارک خود را با ایشان کرد و فرمود انا محمد انا
رسول الله من محمدم ومن رسول خدایم کشته نشده ام ونمرده ام پس ملتفت
شدند با آنحضرت فلان وفلان وگفتند حال نیز ما را ریشخند میکند با آنکه گریزان
شدیم وباقی ماندند با آنحضرت علی علیه السلام وسماک بن خرشه ابودجانه پس
خواند ابودجانه را آنحضرت و فرمود ای ابودجانه باز گرد و بیعت خود را از تو ساقط
باشد اما علی پس او من است ومن اویم پس گشت ابودجانه بمحاذات آنحضرت و پیش
روی آنحضرت نشست وگریست وگفت نه بخدا قسم وبلند کرد سر خود را بسوی آسمان
وگفت نه بخدا قسم بیعت ترا از خود ساقط نمیکنم من با تو بیعت کردم پس بکجا روی
ای رسول خدا بسوی زنی که میمیرد یا بسوی فرزندی که میمیرد یا خانه که خراب
میشود ومالی که فانی میشود واجلی که نزدیک رسیده است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه
او رقت فرمود وعلی الاتصال مقاتله میکرد تا آنکه جراحت او را سنگین کرد واو
در طرفی بود وامیر المؤمنین در طرفی پس چون افتاد امیر المؤمنین او را برداشتند
بخدمت پیغمبر آوردند واو را نزد آن حضرت گذاشتند پس عرض کرد یا رسول الله
آیا به بیعت خود وفا کردم فرمود بلی وسخن خیر در بارهٔ او فرمود وکفار حمله میکردند
از طرف میمنه امیر المؤمنین ایشان را دفع میکرد پس از طرف میسره حمله میکردند
ودائم چنین بود تا آنکه شمشیر امیر المؤمنین سه پاره شد پس آمد بخدمت پیغمبر و آنرا
در پیش روی پیغمبر انداخت وعرض کرد این شمشیر من است که پاره پاره شده
پس در آن روز عطا فرمود آنحضرت ذوالفقار را وچون پیغمبر مشاهده فرمود که
پایهای مبارک آن حضرت میلرزد از بسیاری قتال سر خود را بسوی آسمان بلند کرد
ومیگریست وعرض کرد پروردگارا این وعده فرمودی که دین خود را ظاهر کنی
واگر مشیت تو قرار گیرد از آن عاجز نیستی پس امیر المؤمنین بسوی پیغمبر آمد وعرض

یا رسول الله صدائی سخت می‌شنوم و می‌شنوم که کسی می‌گوید آمد است جبرئیل
و اراده نمی‌کنم که ضربت بلحدی زنم مگر آنکه او مرده بر زمین می‌افتد پیش
از آنکه من ضربت بر او زنم حضرت پیغمبر فرمودند که این جبرئیل و میکائیل
و اسرافیلند در جمعیت ملائکه پس جبرئیل آمد به پهلوی رسول خدا ایستاد
و عرض کرد یا رسول الله این همین مواسات است که علی با تو میکند پس آنحضرت
فرمودند که علی از من است و من از اویم جبرئیل علیه السلام عرض کرد و من نیز از
شمایم پس مشرکین گریختند و رسول خدا فرمود با امیر المؤمنین که یا علی برو با
شمشیر خود تا آنکه با مشرکان روبرو شوی پس اگر ایشان را دیدی که بر شتران سوار
شده و اسبان را جنیبت کرده‌اند پس ایشان اراده مکه دارند و اگر دیدی که بر اسبان
سوار شده و شتران را جنیبت کرده‌اند پس ایشان اراده مدینه دارند پس امیر
المؤمنین آمد بسوی مشرکان و ایشان بر شتران سوار بودند پس ابو سفیان
بآن حضرت گفت که یا علی چه میخواهی این همان است ما بمکه میرویم برگرد بسوی
صاحب خود پس جبرئیل از عقب مشرکان رفت و هر وقت صدای سم اسب او را
می‌شنیدند بسرعت سیر میکردند و او از عقب ایشان بود پس هرگاه کوچ میکردند
میگفتند این لشکر محمد است که می‌آید پس ابو سفیان داخل مکه شد و با ایشان خبر
داد ایشان را که لشکر بود و شبانان و هیمه کشان داخل مکه شدند و گفتند ما دیدیم
لشکر محمد را که هر جا ابو سفیان کوچ میکرد ایشان فرود می‌آمدند و در پیش روی
ایشان سواری بود که بر اسب سرخ سوار شده بود بر عقب لشکر ابو سفیان و ایشان
طلب میکرد پس اهل مکه متوجه جانب ابو سفیان شدند و او را سرزنش میکردند و کوچ کرد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و رایت حرب با امیر المؤمنین بود و آنحضرت در پیش روی
پیغمبر بود پس چون آنحضرت با رایت از عقبه مشرف شدند و مردم آنحضرت را دیدند
ندا کرد امیر المؤمنین که ای گروه مردم این محمد است نمرده است و کشته نشده پس
آنکه گفته بود حال نیز ما را رنجیده میکند یا آنکه ما کشته شده‌ایم گفتند این علیست

دولت

و روایت دو دست او سست تا آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ناگاه بر ایشان
وارد شد و انصار بر درهای خانه خود ایستاده بودند و بیرون آمدند مردان
بسوی آنحضرت که با آنحضرت پناه می‌آوردند و نوحه میکردند و زنان انصار روهای
خود را خراشیده بودند و موهای سر پریشان کرده بودند و موهای پیشانی
خود را بریده بودند و گریبانها چاک کرده بودند و شکمهای خود را آشکار نموده بودند
بر پیغمبر پس چون آنحضرت را دیدند آنحضرت در باره ایشان سخن خیر فرمود و امر
کرد ایشان را که خود را بپوشید و در منازل خود داخل شوند و فرمود که خداوند
عز و جل وعده داده است مرا که غالب گرداند دین خود را بر همه دینها و نازل
گردانید خداوند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که وما محمد الا رسول قد خلت من
قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا یعنی نیست محمد مگر پیغمبری که گذشته‌اند پیش از او پیغمبران آیا
پس اگر بمیرد یا کشته شود باز گردید شما از دین بر پاشنه‌های پای خود یعنی مرتد
شوید و هر کس باز گردد از دین بر پاشنه‌های پای خود پس ضرر نمی‌رساند بخدا
هیچ ضرری و نیز از آنحضرت منقولست که چون بیرون رفت پیغمبر خدا در عمره
حدیبیه بیرون رفت در ذی القعده پس چون رسید بآنمکان که احرام بستند
نیز احرام بستند و سلاح پوشیدند بعد از آن چون خبر بحضرت رسید که
مشرکان خالد ابن ولید را فرستاده‌اند که آن حضرت را برگردانند فرمود طلب
کنید از برای من مردی را که مرا بغیر این راه ببرد پس آوردند مردی را از مزینه
یا جهینه آن حضرت از او استفساری فرمودند جواب موافق نگفت پس فرمود
مردی دیگر را از برای من طلب کنید پس آوردند مردی دیگر را از مزینه یا از جهینه
آنحضرت عرض کرد بعضی موافق آمد پس او را بردند چون بعقبه حدیبیه رسیدند
فرمود که بگوید بالا رود این عقبه را که خداوند گناهان او را بریزد چنانچه از
بنی اسرائیل فرو ریخت در آنجا که فرمود ادخلوا الباب سجدا نغفر لکم خطایاکم

یعنی داخل در شوید سجده کنندگان که گناهان شما را بیامرزیم پس پیچی کردند
بعقب طایفهٔ انصار از اوس و خزرج دو هزار و هشتصد کس بودند پس چون
فرود آمدند در حدیبیه ناگاه زنی با پسرش بر سر چاه بودند پسر آن زن شروع
بگریختن نمود چون آن زن یقین کرد که بسبب خداست پسر خود را آواز کرد که
جماعت مسلمانند ترا از ایشان از نمی غم رسید پس رسول خدا نزد آن زن
آمد و او را امر فرمود که دلوی از آب کشید پس آن حضرت از او گرفت و آشامید
و روی مبارک خود را شست پس گرفت آن زن زیادتی آن آب را و در چاه
ریخت پس آب از آنجا زایل نشد تا این وقت و حضرت بلشکر خود برگشت پس
مشرکان ابان بن سعید را با لشکری از سواران فرستادند که در برابر
حضرت صف بر کشیدند و متعاقب لشکر مستفر بفرستادند چون ابان بن سعید
شتران هدی را دید پیش از آنکه با حضرت سخن گوید برگشت و گفت ای
ابو سفیان بخدا سوگند که ما با تو بر این نحو سوگند نخورده بودیم که هدی
کعبه را از محلش برگردانی ابو سفیان گفت ساکت شو تو اعرابیی یعنی خبر از
تدبیر نداری ابان گفت محمد را میگذاری بیاید هدی خود را بکشد که
خوب و اگر نمیگذاری من جمیع قبایل عرب را که هم سوگند شمایند بیدار کنم و
بکار میبرم و نمیگذارم که شما را یاری کنند بر حرب او ابو سفیان گفت
ساکت شو تا از محمد پیمانی بگیریم پس عروة بن مسعود را فرستادند و پیش از آنکه او نزد
قریش رفته بود در بازار عکاظ که مغیرة بن شعبه ایشان را کشته بود و آن قصه
چنان بود که مغیره با سیزده نفر از بنی مالک رفتند بسوی مقوقس لعنه الله
اسکندریه بتجارت و مقوقس بنی مالک را در بخشش زیادتی داد بر مغیره
چون برگشتند در اثنای راه شبی بنی مالک شراب خوردند و مست شدند
مغیره از راه حسد ایشان را کشت و اموال ایشان را برداشت و بخدمت
حضرت رسول آمد و مسلمان شد حضرت اسلامش را قبول کرد و از اموالش

چیزی

چیزی قبول نکرد و خمس آنها را نیز نگرفت برای آنکه بمکر گرفته بود چون آن خبر بابو سفیان
رسید عروه را خبر داد که چنین امری از مغیره صادر شده است پس عروه نزد بزرگ
بنی مالک که مسعود بن عمرو بود رفت و با او سخن گفت که راضی شوید بدیه پس راضی نشدند و از
خویشان مغیره طلب قصاص کردند و نایرهٔ حرب در میان ایشان مشتعل گردید پس عروه مطلقا
حمل آتش آن فتنه را فرو نشانید و از مال خود ضامن دیه آنجماعت شد پس چون عروه
پیدا شد حضرت فرمود که این مرد شتران هدی را تعظیم میکند شتران را بر او در پیش
لشکریان بدارید چون نزد حضرت رسید گفت یا محمد بچه کار آمدهٔ حضرت فرمود آمدم که طواف
کنم دور کعبه و سعی کنم مابین صفا و مروه و این شتران را نحر کنم و گوشت آنها را از برای شما
بگذارم و پس عروه گفت بلات و عزی سوگند که هرگز ندیدم چون تو یکی را که این چنین
مطلبی مانع شود پس گفت قوم تو ترا سوگند میدهند بخدا و برحم و خویشی که داخل بلاد
ایشان نشوی بی رخصت ایشان و قطع رحم ایشان نکنی و دشمنان ایشان را بر ایشان جری نکنی
آنحضرت فرمود که تا داخل حرم نشوم و اعمال خود را بجا نیاورم بر نمیگردم و عروه در وقتی که
با آنحضرت سخن میگفت دست بریش مبارک حضرت گذاشت و در آنوقت مغیره بر بالای
سر آنحضرت ایستاده بود پس بر دست زد بر دست او که دست را کوتاه کن ولحیه را رها کن عروه گفت
این کیست یا محمد حضرت فرمود که این پسر برادر تو است مغیره عروه بمغیره گفت ای ستمکار
والله که من پاک نشدهام مگر اینکه عمل قبیح ترا اصلاح کنم پس عروه برگشت بسوی قریش و گفت
بخدا سوگند که ندیدهام هرگز کسی مثل محمد شر یعنی را از چنین مقصد منیفی باز گردانید پس
سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی را فرستادند چون پیدا شدند حضرت فرمود که
شتران هدی را در پیش روی ایشان بدارید چون نزد حضرت رسیدند پرسیدند
که برای چه مطلب آمدهٔ حضرت فرمود که آمدهام عمره بجا آورم و شتران را نحر کنم و گوشت
آنها را برای شما بگذارم و برروم گفتند قوم تو ترا سوگند میدهند بخدا و خویشی
بی رخصت داخل بلاد ایشان نشوی و قطع رحم ایشان نکنی و دشمنان ایشان را جری نکنی
بر ایشان پس حضرت ابا کرد و فرمود البته داخل مکه میشوم پس رسول خدا خواست که

عمر را برسالت بسوی ایشان فرستد عمر گفت یا رسول الله عشیره و قبیله من کمند
و من در میان ایشان اعتباری ندارم ولکن تو را دلالت میکنم بر عثمان بن عفان
پس حضرت نزد عثمان فرستاد که برو بسوی قوم خود از مؤمنان و بشارت ده ایشان را
بآنچه وعده داده است خدا بر فتح کار من از فتح مکه چون عثمان روانه شد ابان بن
سعید باو در راه دید چون ابان از زین برجست و او را عقب خود نشست و او را بر روی
زین سوار کرد پس عثمان داخل شد و رسالت را رسانید و ایشان مهیای جنگ بودند
پس سهیل بن عمرو نزد آنحضرت نشست و عثمان در لشکر مشرکان و آنحضرت از مسلمانان
بیعت گرفت و یک دست خود را بر دست دیگر زد و از برای عثمان بیعت گرفت پس رضوان مع
مسلمانان گفتند خوشا حال عثمان که طواف کعبه کرد و سعی میان صفا و مروه بجا آورد
و محل شد آنحضرت فرمودند که نمیکند پس چون عثمان آمد حضرت باو فرمود که طواف
کردی عرض کرد که طواف نمیکردم با آنکه رسول خدا طواف نکرده است پس ذکر
فرمود حضرت صادق قصه را تا آنجا که امر بصلح قرار گرفت پس حضرت بامیر المؤمنین
فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت که من نمیدانم که رحمن رحیم کیست ما نمیدانیم
رحمن را مگر آنکه در یمامه است که مسیلمه باشد ولکن بنویس چنانکه ما مینویسیم باسمک اللهم
پس فرمود بنویس که این مصالحه ایست که رسول خدا کرد با سهیل ابن عمرو سهیل گفت که اگر
تو را ما رسول خدا دانیم چرا با تو جنگ میکنیم حضرت فرمود منم رسول خدا و منم
محمد بن عبد الله پس مسلمانان همه گفتند توئی رسول خدا پس حضرت فرمود بنویس محمد
ابن عبد الله و در آن نامه این را نوشتند که هر کس از ما بسوی شما آید بسوی ما پس فرستید
و حضرت او را اکراه نکند که از دین برگرداند و هر که از شما بسوی ما بیاید ما او را پس ندهیم
شما حضرت فرمود که هر که از من برگردد و بشما پناه آورد مرا با او حاجتی نیست و این شرط را کردند
که مردم آشکارا خدا را در مکه عبادت نکنند و کسی مزاحم ایشان نشود پس حضرت فرمود
که این صلح باعث این شد که امنیت میان اهل مکه و مدینه بهم رسید که حاجیها
با بردها از مکه بمدینه و از مدینه فرستادند و هیچ مضیقه ما بر کسی از برای مسلمانان نبود

از این مصالحه نبود و چنان شایع شد اسلام در مکه که نزدیک شد که اسلام
مستولی شود بر مکه که اکثر مسلمان شدند پس سهیل بن عمرو دست زد و ابوجندل
پسر خود را گرفت و گفت این اول کسیست که صلح خود را در آن جاری میکنم حضرت فرمود
که چون او نزد ما آمد هنوز صلح منعقد نشده بود سهیل گفت یا محمد تو هرگز غدار و مکار
نبودی و ابوجندل گفت یا رسول الله مرا بدست او میدهی حضرت فرمود که من این شرط را
برای تو تنها نگرفته بودم با آنکه تو داخل نشده بودی پس فرمود خدا فرجی برای تو ابوجندل
راه بیرون شدی قرار دهد   از حضرت صادق علیه السلام مرویست در قول خدا
عز و جل او جاؤکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم یعنی یا آنکه بیایند
کافران شما را در حالی که تنگ شده باشد سینهای ایشان از آنکه مقاتله کنند با شما یا با قوم
خود فرمود که نازل شد این آیه در شان بنی مدلج زیرا که ایشان آمدند نزد رسول خدا
و گفتند که تنگ شده است سینهای ما از آنکه شهادت دهیم که تو رسول خدائی پس
نمیتوانیم با تو و نه با قوم خود بر تو یاری کنیم بجنگ حضرت عرض کردیم که پس رسول خدا صلح
کرد با ایشان فرمود قرار داد با ایشان که ایشان را مهلت دهد تا آنکه از عرب فارغ شود بعد از آن
ایشان را دعوت کند پس اگر اجابت کنند فبها و الا با ایشان مقاتله کند   و نیز از آنحضرت
مرویست که فرمود خداوند تبارک و تعالی فرستاد چهار ملک را در هلاک قوم لوط
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل علیهم السلام پس گذشتند بحضرت ابراهیم علیه السلام
و ایشان عمامه بر سر داشتند پس سلام کردند بر آنحضرت ایشان را نشناخت و ایشان را
بصورت و هیئت نیکوئی دید فرمود خدمت نمیکند اینها را هیچکس مگر خود من
و دیگر مهمانها داشت پس بریان از برای ایشان گوساله فربهی تا آنکه پخته شد نزد
ایشان آورد پس چون در پیش روی ایشان گذارد و دید که دست بآن طعام دراز نمی
کنند از ایشان وحشت کرد و ترس ایشان را در دل گرفت پس چون جبرئیل این حال را
از ایشان مشاهده کرد عمامه از سر و صورت خود برداشت آنحضرت او را شناخت
فرمود تو جبرئیلی گفت بلی و زن ابراهیم که ساره نام داشت بر ایشان گذشت

پس جبرئیل او را بشارت داد باسحق و بعد از اسحق بیعقوب پس سؤال و جواب میان
ساره و ملائکه واقع شد انچه خداوند در کتاب عزیز خود ذکر فرموده پس حضرت ابرهیم
بایشان گفت بچه شغل آمده‌اید گفتند امده‌ایم که قوم لوط را هلاک کنیم آنحضرت فرمود که
اگر صد نفر مؤمن در میان ایشان باشد ایشان را هلاک میکنید جبرئیل گفت نه فرمود اگر
پنجاه نفر باشد گفتند نه فرمود اگر سی نفر باشد گفت نه فرمود اگر بیست نفر باشد گفتند نه
فرمود اگر ده نفر باشد گفت نه فرمود اگر پنج نفر باشد گفتند نه فرمود اگر یک نفر باشد گفتند نه
فرمود لوط که در آن قریه است گفتند ما بهتر میدانیم انکس را که در ان قریه است البته نجات میدهیم
او را و اهل او را مگر زن او را که از جمله هلاک شوندگانست بعد از این نزد آنحضرت
رفتند حضرت امام حسن عسکری فرمود که این سخن از حضرت ابرهیم از آن بود که میخواست قوم
لوط هلاک نشوند و این است قول خداوند عز و جل یجادلنا فی قوم لوط یعنی چون ترس را
از ابرهیم برداشتیم و او را بشارت دادیم با ما مجادله میکرد درباره قوم لوط پس ملائکه
بسوی لوط آمدند در وقتی که او در نزدیکی شهر در زراعت خود بود پس سلام کردند
بر آنحضرت و همه عمامه بر سر داشتند پس چون ایشان را دید دید که صورتهای نیکو دارند
و جامها و عمامها سفید پوشیده‌اند بایشان گفت بمنزل می‌آئید گفتند بلی پس آنحضرت
پیش افتاد و ایشان در پشت سر او رفتند پس آنحضرت پشیمان شد که چرا منزل را بایشان
عرض کرده و گفت این چه کار بود که کردم ایشان را بسوی قوم خود میبرم با آنکه قوم خود را
میشناسم پس رو بملائکه کرد و گفت شما میآئید بسوی طایفه که بدترین خلق خدایند
و جبرئیل گفته بود بملائکه که شتاب مکنید عذاب نمیکنیم این قوم را تا آنکه لوط سه مرتبه بر ایشان شهادت
دهد پس گفت این یک شهادت پس ساعتی دیگر لوط راه رفت پس از آن بجانب ایشان ملتفت شد
و گفت شما میآئید بطایفه که بدترین خلق خدایند پس جبرئیل گفت این دو شهادت
پس باز راه رفت تا آنکه بدروازه شهر رسید رو بایشان کرد و گفت شما وارد میشوید
بر جماعتی که بدترین خلق خدایند پس جبرئیل گفت این سه شهادت پس لوط
داخل شهر شد و ایشان نیز با او داخل شدند چون زن لوط ایشان را دید دید که

صورت نیکو دارند پس بر بام بر آمد و دست بر هم زد که قوم بشنوند نشنیدند پس دود
کرد چون دود را دیدند بسرعت همه تمام بجانب لوط شتافتند پس زن لوط از بام بسوی
ایشان فرود آمد و بایشان گفت که نزد لوط جماعتی هستند که من هرگز صورتی از ایشان
نیکوتر ندیده‌ام پس قوم لوط آمدند که داخل خانه شوند چون لوط ایشان را دید برخاست
و بسوی ایشان رفت و گفت ای قوم از خدا بترسید و مرا درباره مهمانهای من رسوا
مکنید آیا نیست از شما مردی که صاحب رشد باشد پس فرمود که اینها دختران منند ایشان
پاکیزه ترند از برای شما پس بخواهید ایشان را بسوی حلال ایشان گفتند ای لوط تو دانسته
که ما را بهره در دختران تو نیست و میدانی که ما چه چیز اراده داریم یعنی غیر از
دختران پس لوط گفت کاش مرا قوتی بود بر شما که دفع شر شما را میکردم یا آنکه
پناه میبردم بسوی ستونی محکم پس جبرئیل گفت اگر میدانست که او را چگونه قوتیست پس
قوم غلبه کردند تا آنکه داخل خانه شدند پس جبرئیل صیحه زد که ای لوط ایشان را
بگذار که داخل شوند پس چون داخل شدند جبرئیل با انگشت خود بجانب ایشان اشاره
کرد چشمهای ایشان نابینا شد و این است قول خداوند فطمسنا اعینهم یعنی محو کردیم
نور از چشمهای ایشان پس گفت جبرئیل که ما رسولان پروردگار توئیم ایشان بتو
نخواهند رسید که آزاری بتو رسانند پس بیرون بر اهل خود را در پاره از شب
و ما فرستاده شده‌ایم که ایشان را هلاک کنیم لوط گفت یا جبرئیل تعجیل کن در هلاک
ایشان جبرئیل گفت موعد ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست پس جبرئیل
او را امر کرد که خود و آنان که با او بودند کوچ کردند مگر زن او پس کند جبرئیل
شهر ایشان را ببال خود از هفتم زمین و بلند کرد تا بجائی که صدای سگ و
بانگ خروس ایشان را اهل آسمان دنیا میشنیدند پس شهر را سرنگون کرد و بارانید
بر آن و بر اطراف آن سنگی را از سنگ گل و از حضرت باقر علیه السلام مرویست
که انچه را حسن بن علی کرد با معاویه صلح کرد بهتر بود برای این امت از انچه آفتاب بر ان
طالع میشود و بخدا قسم که نازل شد درباره این آیه که الم تر الی الذین قیل لهم کفوا

ایدیکم و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة یعنی آیا نگاه نمیکنی بجماعتی که مامور شده اند که دست باز
دارند و جهاد نکنند و بر پا دارند نماز را و بدهند زکوة را که اطاعت امام همانست که ایشان
طلب کردند که مقاتله کنند و جهاد نمایند پس چون بر ایشان واجب شد که قتال کنند با
حضرت سید الشهدا علیه السلم گفتند پروردگارا چرا نوشتی بر ما قتال را چرا تاخیر نکردی
تا مدتی نزدیک که اجابت کنیم دعوت ترا و پیروی کنیم پیغمبران ترا خواستند که تاخیر
تاخیر افتد تا زمان قائم علیه السلم و از معلی بن خنیس مرویست که گفت سوال کردم از حضرت
صادق علیه السلم از علم نجوم که آیا حق است فرمود بلی بدرستی که خدا عز و جل فرستاد
مشتری را بسوی زمین بصورت مردی پس گرفت مردی از عجم و علم نجوم را باو تعلیم کرد
تا آنکه کامل کرد که حال دیگر بمرتبه رسیده است که گویا کامل شده است او را و سوال کرد او را
که نگاه کن که مشتری کجاست گفت حساب من دلالت میکند که تو مشتری باشی پس صیحه
زد و مرد و علم او نزد اهلش بمیراث ماند پس علم نجوم در آنجاست و نیز از آن حضرت
مرویست که فرمود غیر از ما علم نجوم را کسی نخوانده است از عرب و نخوانده است از هند و نیز
از معلی بن خنیس مرویست که بردم نوشته عبد السلم بن نعیم و سدیر و جمعی دیگر را
بخدمت حضرت صادق علیه السلم در آن وقت که ابو مسلم مروزی خروج کرده بود
پیش از آنکه فرزندان عباس ظاهر شوند و در آنها نوشته بودند که ما چنین اراده
کرده ایم که این امر خلافت بتو رسد پس رای مبارک تو در این چیست که
پس حضرت آن نوشته ها را بر زمین زد پس فرمود اف اف من مر این جماعت امام نیستم
آیا نمیدانند که باید سفیانی کشته شود یعنی تا دولت حق ظاهر شود و هنوز کشته نشده و نیز
مرویست که سوال کرد از آن حضرت از قول خدا عز و جل فی بیوت اذن الله ان ترفع یعنی
در خانهایی که اذن داده است خدا عز و جل که آن خانه ها را بلند کنند فرمود آن خانه ها خانهای
پیغمبرانست و نیز فرمود که زره رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنرا ذات الفضول
میگفتند دو حلقه از نقره در پیش رو بود و دو حلقه دیگر از پشت سر و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم آنرا در روز جنگ جمل پوشیده بود و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود

حضرت

کفتم

جند ج

حضرت امیر المومنین ع در روز جنگ جمل پای بندی ز شتر که سیاه و سفید بود بر میان
بسته بودند که آنرا جبرئیل از آسمان آورده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه که
می پوشید آنرا بر شکم مبارک می بست و از حضرت باقر علیه السلم مرویست که عثمان بمقداد
گفت بخدا قسم که یا باز میایستی یا آنکه ترا بر میگردانم بپروردگار اول تو پس چون وفات
مقداد در رسید بعمار گفت که از جانب من بعثمان بگو که بر گردانیده شدم بسوی پروردگار
اول خود و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمود چون محمد بن اسامه را مرگ در رسید
بنی هاشم را او داخل شدند پس بایشان گفت که خویشی و منزلت مرا نسبت بخود دانسته اید
و مرا قرضی است دوست میدارم که ضامن شوید و از من ادا نمائید پس حضرت سید
الساجدین فرمود که ثلث قرض تو بر من است پس آن حضرت ساکت شدند و سایر بنی هاشم نیز
ساکت شدند آن حضرت فرمود همه دین تو بر ذمه من است فرمود که مانع نشد مرا از آنکه اول
مرتبه همه را ضامن شوم مگر آنکه ناخوش داشتم که بگویند بر ما سبقت گرفت و نیز
از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمود ناقه قصوی پیغمبر چنان بود که هر گاه آنحضرت
از آن پیاده میشدند مهارش را بر آن میانداختند پس بیرون میآمد جانب مسلمانان
پس هر کسی بار چیزی میداد و هر کسی چیزی دیگر میداد تا آنکه زمانی نمیگذشت که
قصوی سیر میشد تا آنکه قصوی روزی سر خود را داخل خیمه سمرة بن جندب کرد
او عصا بر گرفت و بر سر قصوی زد که سر او را شکست پس قصوی بسوی حضرت
آمد و از سمرة بن جندب شکایت کرد و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود حامله شد
مریم علیها السلم در نه ساعت همچنانکه مقابل نه ماه و از عمر بن یزید مرویست که
که عرض کردم بحضرت صادق علیه السلم که طایفه معمریه گمان میکنند که این روز روزه
شب میباشد فرمود دروغ گفته اند این روز شب گذشته است زیرا که
اهل بطن نخله که موضعیست چون هلال را دیدند گفتند ماه حرام داخل شد و از
عمار بن یاسر مرویست که گفت در اثنائی که در خدمت پیغمبر بودیم ناگاه فرمود که
شیعه خاص خالص انما اهل بیت است پس عمر عرض کرد یا رسول الله ایشانرا بما بشناسان

تا بشناسیم ایشان را رسول خدا فرمود که این سخن را با شما نگفتم مگر آنکه خواستم که شما را
خبر دهم پس رسول خدا فرمود که منم دلیل بر خداوند عزّ و جلّ و معرفت باری و بر دین او و آنچه
آن روشن شود و من اهل بیت منند و ایشانند چراغهائی که روشنی میگیرند و در
هدایت میکنند پس عمر عرض کرد یا رسول الله پس هر کس دل او با این موافق نباشد د
این اعتقاد نکند بعضی حال او چیست رسول فرمود که دل را خدا در جای خود قرار
نداده است مگر از برای آنکه موافقت کند یا مخالفت کند پس هر کس دل او با این موافق
باشد با اهل بیت نجات یابد و هر کس دل او مخالف باشد با ما اهل بیت هلاک شود
و از تفسیر اعثی مرویست که گفت شنیدم از حضرت صادق که میفرمود دشمنی کردید
شما در بارهٔ ما با پدران و زنان خود و ثواب شما بر خداوند عزّ و جلّ است آگاه باشید
که هر گاه نفسهای شما باینجا رسد و اشاره بگلوی مبارک خود فرمود احتیاج شما
از همهٔ دنیا بیشتر است و نیز بسند معتبر بن یسار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
اذن طلبیدیم من و حارث بن مغیره و منصور صیقل که داخل شویم بر آنحضرت
پس آنحضرت ما را وعده داد در خانهٔ طاهر مولای خود پس نماز عصر کردیم و بنجا
طاهر رفتیم آنحضرت را یافتیم که بر تختی تکیه فرموده است که آن تخت بر زمین نزدیک است ما
در اطراف آن نشستیم پس آنحضرت درست نشستند و پاهای مبارک خود را از تخت
آویختند تا آنکه قدم مبارک ایشان بر زمین رسید پس فرمودند حمد خدا را که
مردم از راست و چپ رفتند طایفهٔ مرجئه شدند و طایفهٔ خوارج شدند و طایفه
قدریه شدند و نامیده شدید شما ترابیه پس اشاره فرمود بدست راست خود فرمود
آگاه باشید بخدا قسم که نیست مگر خداوندی که تنها است و شریکی از برای او نیست
و پیغمبر او و آل پیغمبر او و شیعیان ایشان کرم الله وجوههم و سوای این چیزی نیست
بخدا قسم که علی سزاوارترین مردم بود بمردم بعد از رسول خدا و این سخن را سه مرتبه
تکرار فرمود و شرح این حدیث مفصل در سابق مذکور شد و نیز از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که فرمود بعضی از ملائکه که در آسمان دنیا میباشند

مطلع

مطلع میشوند بیک نفر و دو نفر و سه نفر که ذکر میکنند فضل آل محمد را پس بیکدیگر می
گویند که آیا نمی‌بینید این جماعت را با کمی ایشان و بسیاری دشمنان ایشان که وصف
میکنند فضیلت آل محمد را پس طایفهٔ دیگر از ملائکه میگویند که این فضل خداوند است
که بهر کس میخواهد میدهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و نیز عمر بن حنظله روایت
کرده است از آنحضرت که فرمودند ای عمر بار مکنید بر شیعیان ما آنچه را که نتوانند
متحمل شوند و مدارا کنید با ایشان چرا که دوستی که متحمل نمیشوند آنچه را که شما (مردم ع)
متحمل میشوید و نیز از آنحضرت مرویست در قول خداوند عزّ و جلّ ربّنا ارنا
الذین اضلانا من الجن و الانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین یعنی
خداوندا بنما بما آن دو کسی که ما را گمراه کردند تا آنکه ایشان را زیر پای خود قرار
دهیم تا آنکه پائین تر باشند فرمود که جن و انس گمراه کنندهٔ آن دو تند و آن دو دوم
شیطان جن بو وسر ختیم گوید که مراد از آن دو دو خلیفهٔ بناحقند و نیز بسند از
آنحضرت روایت کرده است در آیهٔ سابقه که پیغمبر فرمود ای سوره آن دو تند بخدا
قسم آن دو تند بخدا قسم آن دو تند بخدا قسم ای سوره ما خزینه داران علم خدائیم در آسمان
و ما خزینه داران علم خدائیم در زمین و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست
در قول خداوند عزّ و جلّ اذ یبیتون ما لا یرضی من القول یعنی میگویند شب (در شب)
در تدبیر آن سخنی را که خدا نمی‌پسندد فرمود قصد میکنند بخدا قسم فلان و فلان
و ابی عبیدهٔ جراح را و از حضرت صادق ع مرویست در قول خداوند عزّ و جلّ
اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم و عظهم و قل لهم فی انفسهم قولا
بلیغا یعنی آن جماعت منافقانند آنکسانی که میداند خدا آنچه را که در دلهای ایشان
پس رو بگردان از ایشان و پند ده ایشان را و بگو با ایشان در بارهٔ نفسهای ایشان قول
سخنی بلیغ فرمود قصد میکند بخدا قسم فلان و فلان را و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع
باذن الله و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما یعنی نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر از برای آنکه

ایشان را برده شود باذن خدا و اگر آنکه در آنوقت که در نفوس خود ظلم کردند بسوی تو آمده بودند
و پیغمبر از برای ایشان طلب آمرزش از خدا کرده بودند و پیغمبر از برای ایشان طلب
آمرزش کرده بود هر آینه می یافتند خدا را که قبول کننده است توبه را و مهربانست
فرمود قصد میکند بخدا قسم از این آیه پیغمبر را و علی را یعنی اگر آنکه ایشان در آنوقت
که بر نفوس خود ظلم کردند از جهة انکاری که کردند آمده بودند بسوی تو ای علی پس
طلب آمرزش کرده بودند از برای ایشان پیغمبر فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما
شجر بینهم یعنی قسم بپروردگار تو که ایمان ندارند تا آنکه ترا حکم کنند در آنچه نزاع شده
در میان ایشان حضرت صادق ع فرمود که آنچه در آن نزاع شده است آن بخدا قسم علی است
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نیابند در نفوس خود تنگی را از آنچه حکم کردی بر
زبان خود یا رسول الله قصد میفرماید باین حکم ولایت امیرالمؤمنین را و یسلموا تسلیما
و تسلیم کنند تسلیم کردنی از برای علی و از حضرت موسی بن جعفر ع مرویست که پیغمبر فرمود با
خواب دیدم و آنرا تعبیر کردم یعنی بآنچه میخواستم و خواب بهمان طریق است که تعبیر میکنی
و نیز حسن بن جهم از آنحضرت روایت کرده است که فرمود خواب بر همان طریق است که
تعبیر میشود پس بآنحضرت عرض کردیم که بعضی از اصحاب ما روایت میکنند که خواب پادشاه مصر
خوابهای آشفته پریشان بود آنحضرت فرمود که زنی در زمان رسول خدا خواب دید که
تنه درخت خرمای که در خانه‌اش بود شکست پس بخدمت حضرت پیغمبر آمد و خواب خود را
عرض کرد آنحضرت فرمودند که شوهر تو با سلامت از سفر می آید و شوهر او بسفر رفته بود
پس آمد چنانچه پیغمبر فرموده بود پس مرتبه دیگر بسفر رفت پس در خواب دید که گویا درخت خرمای فرموده بوده
خانه‌اش شکسته است پس باز بخدمت پیغمبر آمد و خواب خود را عرض کرد حضرت همان تعبیر
سابق را فرمودند و چنان شد پس مرتبه سیم شوهرش بسفر رفت پس باز همان خواب
سابق را دید پس ملاقات کرد آن زن مردی را که بد تعبیر کاری میکرد و خواب خود را
با آن مرد نقل کرد آن مرد بد گفت که شوهر تو میمیرد این خبر به پیغمبر رسید فرمود که
چرا تعبیر خوب از برای آن زن نکرده است و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که

خدا از آن کار که کرده بودند و طلب آمرزش کرده بود م

رسول

رسول خدا فرمود که خواب مؤمن در میان آسمان و زمین بر گرد سر صاحبش میگردد
تا آنکه آن خواب را خودش یا مثل خودش تعبیر کند پس هرگاه تعبیر شود بر زمین آید پس خواب
خود را نقل مکنید مگر با کسی که عاقل باشد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که رسول
خدا فرمود خواب باید نقل نشود مگر بمؤمنی که از حسد و ظلم خالی باشد وایضا
از آنحضرت مرویست که فرمود در زمان پیغمبر مردی بود که او را ذوالثمره می
گفتند و او را این اسم نگذاشته بودند مگر از جهة آنکه زشت بود پس بخدمت حضرت
پیغمبر آمد و عرض کرد یا رسول الله بفرما که خدا چه چیز را بر من واجب کرده است رسول
خدا با او فرمود که خدا بر تو واجب کرده است هفده رکعت نماز در شبانروز و روزه ماه
مبارک رمضان را هرگاه با آن ماه رسی و حج هرگاه استطاعت داشته باشی و زکوة و این احکام را
برای او بیان فرمود پس آن مرد گفت بحق خداوندی که ترا بحق بر پیغمبری فرستاده است
که هیچ عملی زیاده بر آنچه خدا بر من واجب کرده است نکنم پیغمبر با او فرمود چرا عرض کرد بجهة آنکه
مرا زشت آفریده است پس جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و گفت یا رسول الله پروردگار تو
ترا امر میکند که سلام او را بذوالثمره برسانی و با او بگوئی که پروردگار تو تبارک و تعالی
میفرماید که آیا راضی نیستی که ترا با زیبائی و نیکوئی جبرئیل در روز قیامت محشور گردانم
پس رسول فرمود ای ذوالثمره این جبرئیل است و مرا امر میکند که سلام خداوند را بتو برسانم
که پروردگار تو میفرماید که آیا راضی نیستی که ترا محشور گردانم بزیبائی جبرئیل ذوالثمره
عرض کرد که راضی شدم ای پروردگار من بعزت تو قسم که البته زیاده میکنم اطاعت ترا تا آنکه
از من راضی شوی
مرویست که از حضرت صادق ع
سؤال شد که آیا عیسی بن مریم کسی را بعد از مردن زنده کرد که او را عمری و روزی و فرزندی
و فرزندی باشد فرمود بلی آنحضرت را دوستی بود که در راه خدا با او برادری بود
و آنحضرت بر او میگذشت و بر او وارد میشد بعد از آن مدتی غائب شد که از او غائب
شد و بر او وارد نشد تا آنکه مرتبه دیگر بمنزل او رفت که بر او سلام کند پس مادر
او بیرون آمد آنحضرت احوال او را از مادرش پرسید عرض کرد ای پیغمبر خدا او وفات

کرد آنحضرت فرمود آیا دوست میداری که فرزند خود را ببینی عرض کرد بلی آنحضرت
با او فرمود که هرگاه فردا شود بیا تا ببرم نزد تو تا او را باذن خداوند از برای تو زنده کنم
پس چون فردا شد سوی آنحضرت تشریف برد و با او فرمود بیا با من تا مکان قبر او پس
باهم رفتند تا بقبر او رسیدند پس آنحضرت بر قبر او ایستاد و خدا را خواند قبر شکافته
شد و پسر آن زن از قبر بیرون آمد پس چون با مادر خویش نگریست هر دو بگریه در
گریستند آنحضرت بر ایشان رحم آمد بدست خود فرمود آیا میخواهی که با مادر خود
در دنیا باشی عرض کرد یا نبی الله آیا بخوردنی و روزی و عمری باید ان خوردن و
روزی و عمر آنحضرت با او فرمود بلی که چیزی بخوری و تو را روزی باشد و مکث
بیست سال دیگر عمر کنی و زن بگیری و فرزند از برای تو هم رسد عرض کرد
پس آنحضرت او را بمادرش داد و بیست سال عمر کرد و زن گرفت و فرزند از برای او
بهم رسید **وایضا** از آنحضرت مرویست که در قول خداوند عز و جل و من یرد فیه
بالحاد بظلم یعنی هر کس قصد کند در خانه کعبه چیزی را بملحدی و ظلم فرمود یعنی هر کس
عبادت کند در آن خانه غیر خداوند عز و جل را اقرار کرد و لا بنا و لیا دون الله را
ملحد و ظالم است بر خداوند است که بچشاند او را از عذاب الیم و از حضرت باقر
مرویست در قول خداوند عز و جل الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا
ربنا الله یعنی آنجماعتی که بیرون کرده شدند از خانهای خود بدون حق و ایشان را
گناهی نبود مگر آنکه میگفتند که پروردگار ما خداوند است فرمود نازل شد این
آیه در باره رسول خدا و علی و حمزه و جعفر و جاری شد در باره حسین علیه السلام
وایضا از آنحضرت مرویست در قول خداوند عز و جل یوم یجمع الله الرسل فیقول
ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا یعنی روزی که جمع میکند خداوند پیغمبران را پس از ایشان
میپرسد که چه جواب داده شدید میگویند نمیدانیم فرمود این است تأویل و
میفرماید خداوند از ایشان که چه جواب داده شدید در باره اوصیائی که ایشان را
خلیفه خود کرده بودید در امتهای خود پس ایشان در جواب گویند که ما نمیدانیم

که بعد

که بعد از ما چه کردند سعید بن مسیب روایت کرده است
که سؤال کردم از سید الساجدین که چند ساله بود علی بن ابی طالب در آن روز که
اسلام آورد آنحضرت فرمود آیا هرگز کافر بود که اسلام آورد علی بن ابی طالب — اسلام آورد
در آن روز که رسول خدا برسالت مبعوث شد ده ساله از عمر شریفش گذشته بود و
در آن روز هرگز کافر نبود و هر آینه ایمان آورد بخداوند تبارک و تعالی و رسول و نماز — و به پیغمبر او و ایمان آورد بخدا مع
کرد پیش از همه مردم به سه سال و اول نمازی را که پیغمبر گذارد نماز ظهر بود دو رکعت
و همین دو رکعت واجب کرده است خداوند بر مسلمانان در مکه و رسول خدا در مکه
دو رکعت میگذارد مدت ده سال تا آنکه بمدینه هجرت فرمود و علی بن ابی طالب
در مکه باز گذارد بجهت امور چند که متصل نمایند آنحضرت کسی نبود که بعهد و پیروی
آمدن پیغمبر از مکه در روز اول ربیع الاول و آن روز روز پنجشنبه از سال سیزدهم
بعثت بود و آنحضرت دوازده شب که از ماه ربیع الاول گذشت بمدینه تشریف آورد
در وقت ظهر پس در قبا فرود آمدند و نماز ظهر را دو رکعت کردند و همچنین نماز
عصر را دو رکعت گذاشتند پس در قبا توقف فرمودند و انتظار علی بن ابی طالب
میکشیدند و نمازهای پنجگانه را دو رکعت میگذاردند و در منزل
عمرو بن عوف نزول اجلال فرمودند پس پانزده روز منتظر و در آنجا اقامت فرمودند
و آن حضرت عرض میکردند که آیا نزد ما اقامت میفرمائی که منزلی و مسجدی از برای تو
قرار دهیم آنحضرت میفرمودند که من منتظرم علی بن ابی طالب را و او را امر کردم که بمن — آمدن
ملحق شود و من در هیچ منزلی توطن نمیکنم تا علی بیاید و زود خواهد آمد انشاء الله
تعالی پس آمد علی بن ابی طالب در وقتی که حضرت پیغمبر در خانه عمرو بن عوف
بودند پس آنحضرت نزد ایشان در حالت بعثت پیغمبر فرود آمدند و چون آنحضرت
آمدند پیغمبر از قبا جانب قبیله بنی سالم بن عوف تشریف بردند روز
جمعه وقت طلوع آفتاب پس مسجد از برای ایشان خط کشیدند و قبله را

نصب فرمودند پس دو رکعت نماز جمعه با ایشان در آن مسجد گذاردند و دو خطبه انشاء
فرمودند پس همان روز سوار شدند بر همان ناقه که از مکه بر آن سوار شده بودند و
بمدینه تشریف بردند و علی بن ابی طالب با آنحضرت بود که از آنحضرت جدا نمیشد و
گام از گام آنحضرت برنمیداشت و رسول خدا بهیچ قبیله نمیگذشت مگر آنکه جماعت از قبائل اجتماع
آنحضرت میآمدند و از آنحضرت مسئلت میکردند که بر ایشان وارد شود پس آنحضرت
میفرمود که ناقه را راه دهید که او مأمور است بمنزلی معین پس ناقه آنحضرت رفت
سیر کرد و حضرت مهار او را باز گذاشت تا آنکه آنحضرت را برد بان موضعی که
میبینی بدست مبارک خود اشاره فرمود بدر مسجد رسول خدا آنجا که بر جنازها
نماز میگذارند پس ناقه آنحضرت در آن موضع ایستاد و خوابید و گردن خود را بر زمین
گذارد پس رسول خدا پیاده شد و ابو ایوب بسرعت آمد و رحل آنحضرت را برداشت
و بمنزل خود برد و رسول خدا با علی بن ابی طالب در منزل او بودند تا آنکه مسجد آنحضرت را
بنا کردند و مسکنهای آنحضرت و علی را ساختند پس هر دو بمنزلهای خود تشریف
بردند پس سعید بن مسیب گفت بحضرت عرض کردم که فدای تو شوم ابو بکر در خدمت سید الساجدین ع
رسول خدا بود در وقتی که آنحضرت از مکه تشریف آوردند پس از کجا از خدمت آن
حضرت مفارقت کرد آنحضرت فرمود که چون رسول خدا بقبا تشریف آوردند و بر
اهل قبا وارد شدند منتظر آمدن علی علیه السلام بودند پس ابو بکر بآنحضرت عرض کرد که
برخیز تا بمدینه برویم که قوم بقدوم تو شاد شدهاند و انتظار دارند و میشود که تو بآنجا
ایشان تشریف ببری و در اینجا توقف منما که انتظار علی کشی چه آنکه من گمان نمیکنم
که تا یکماه دیگر علی بخدمت تو آید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نه چنین است
زود خواهد آمد و من از اینجا نمیروم تا آنکه پسر عم من و برادر من و دوستترین
اهل بیت من بسوی من آید پس او مرا محافظت کرد از مشرکان بجان خود پس
در آنوقت ابو بکر غضب کرد و روی درهم کشید و از آن کینه علی در دل گرفت

واین

و این اول دشمنی بود که از او نسبت برسول خدا ظاهر شد در بارهٔ علی و اول مخالفتی
بود که با رسول خدا کرد پس آمد تا داخل مدینه شد و حضرت در قبا ماندند و انتظار
علی علیه السلام میکشیدند راوی گوید که پس بحضرت سید الساجدین عرض کردم
که پس در چه زمان رسول خدا فاطمه را بعلی تزویج فرمود آنحضرت فرمودند در مدینه
بعد از یکسال از هجرت و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آن روز نه ساله بود و غیر او
فرزند نبود از برای رسول خدا از خدیجه مگر فاطمه و خدیجه یکسال پیش از هجرت بر فطرت اسلام
وفات کرده بود و ابو طالب یکسال بعد از وفات خدیجه برحمت ایزدی پیوست پس
چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر دو اینها فوت شدند زمانی در مکه دلتنگ
شد و او را اندوهی عظیم عارض شد و از کفار قریش بجان خود ترسید پس آن را
بسوی جبرئیل شکایت کرد پس خداوند عز و جل وحی فرستاد بسوی آنحضرت که بیرون
رو از این قریه که اهل آن ظالمند و هجرت کن بسوی مدینه که تو را در مکه امروز
یاوری نیست و بر پا کن قتال را با مشرکان پس در آنوقت آنحضرت متوجه مدینه
شدند پس بآنحضرت عرض کردم که در چه وقت نماز بر مسلمانان باین طریق که الحال
هست واجب شد فرمود در مدینه در وقتی که دعوت آنحضرت ظاهر شد و اسلام
قوت گرفت و خدا جهاد را بر مسلمانان واجب گردانید در آنوقت رسول خدا
هفت رکعت نماز بر نمازها افزود دو رکعت بر نماز ظهر و دو رکعت بر نماز عصر و
یک رکعت بر مغرب و دو رکعت بر نماز عشاء آخر و ثابت گذارد نماز صبح را بهمان
طریق که واجب شده بود بجهة تعجیل ملائکه روز در فرود آمدن از آسمان
و تعجیل ملائکه شب در بالا رفتن بسوی آن و ملائکه شب و ملائکه روز حاضر
میشدند با رسول خدا در نماز صبح پس از این جهة فرموده است خداوند و قرآن
الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی بر پا دار ای پیغمبر نماز صبح را بدرستی
که نماز صبح را حاضر میشوند فرموده که حاضر میشوند آنرا مسلمانان و ملائکه روز
و ملائکه شب و از حضرت صادق مرویست که فرمود چه قدر آسانست آنچیزی که مردم

بان انتما خوشنود ند باز داريد زبانهای خود را از ايشان   و از زراره مرويست که
گفت حضرت باقر عليه السلام در مسجد الحرام بودند که صحبت از بنی اميه و دولت ايشان پس
بعضی از اصحاب آنحضرت بان حضرت عرض کردند که ما اميدواريم که تو صاحب
دولت ايشان شوی و خداوند اين امر را بر دست تو ظاهر گرداند آنحضرت فرمود
که من صاحب ايشان نيستم و مرا شاد نميکند اينکه صاحب دولت ايشان باشم بدرستيکه
اصحاب ايشان اولاد زنااند و خداوند تبارک و تعالی خلق نکرده است از روزيکه آسمانها
و زمين را آفريده است سالهائی و نه روزهائی که کوتاه تر از سالها و روزهای ايشان
باشد بدرستيکه خداوند عز و جل امر ميفرمايد ملکی را که فلک در دست وی است پس
ميپيچد آنرا در هم   و از حضرت صادق عليه السلام مرويست که فرمود فرزندان مرداس هر کس بايشان
تقرب جويد او را کافر ميسازند و هر کس از ايشان دوری کند او را فقير کنند و هر کس
قصد ايشان کند او را بکشند و هر کس از ايشان در حصار رود او را فرود آورند
و هر کس از ايشان بگريزد او را دريابند تا وقتيکه دولت ايشان تمام شود مترجم
گويد که ظاهر اينست که مراد از فرزندان مرداس خلفاء بنی عباس باشند که تقيةً او را مرداس
فرموده اند و وجه مناسبت آنست که عباس بن مرداس سلمی از جمله مؤلفة قلوبهم
بود که در آخر بشرف اسلام مشرف شد   و نيز از آنحضرت مرويست که در اثنائی
که رسول خدا نشسته بود ناگاه زنی بخدمت آنحضرت آمد پس آنحضرت او را مرحبا فرمود
و دست او را گرفت و نشانيد و فرمود اين دختر پيغمبريست که قوم او او را ضايع
گذاردند و آن پيغمبر خالد بن سنان بود که خواند قوم خود را پس ايشان ابا کردند از
آنکه ايمان آورند و آتشی بود که او را نار الحدثان ميگفتند که هر سال از آن آتش جانب
آنقوم ميآمد و بعضی از ايشانرا ميسوزانيد و در وقتی معين از ميان ايشان بيرون
ميرفت پس آن پيغمبر بايشان گفت که اگر اين آتش را از شما بازگردانم آيا ايمان ميآوريد
گفتند بلی پس آن آتش آمد و آن پيغمبر جامه خود را در پيش روی آن آتش داشت و آنرا
بازگردانيد و از عقب آن آتش رفت تا آنکه آن آتش در غار خود داخل شد و آن پيغمبر

با آن آتش داخل شد و قومش بر در غار نشستند و چنين ميدانستند که هرگز بيرون نمی
آيد پس بيرون آمد و ميگفت اين بود اين بود و همه اين همين بود قوم گمان کردند که
من بيرون نميآيم با آنکه پيشانی من عرق کرده باشد مترجم گويد که ظاهر اعراض آن
پيغمبر اين بوده که اگرچه قوم اينرا ممتنع دانستند و چنان يافتند که البته نخواهد
شد ليکن همه اين همين گره باندک زمانی بسهولت و آسانی درست شد چه اينها همه بزرگ
خلاف نو مشکل است و نزد خلق نه سهل و آسان و ايشان چنان گمان کردند که
بيرون نيايم که پيشانی من عرق داشته باشد يعنی زنده بيرون نيايم پس بايشان گفت
که آيا حال بمن ايمان ميآوريد گفتند نه فرمود پس من در فلان روز از دنيا ميروم
پس هرگاه از دنيا رفتم مرا دفن کنيد پس بدرستيکه زود باشد که بيايد دسته
از گورخر وحشی که در پيش روی آنها گورخری باشد بی دم تا آنکه بايستند بر قبر من پس
مرا بشکافيد و از من سؤال کنيد از آنچه خواهيد پس چون مرد او را دفن کردند و
آن روز شد که گفته بود ناگاه دسته گورخر آمدند و قوم آمدند و ميخواستند قبر او را
بشکافند پس بعضی گفتند که شما ايمان نياورديد باو در زندگی او پس چگونه ايمان ظ وردید
باو بعد از مردن او آوريد اگر قبر او را بشکافيد اين عاری و ننگی بر شما خواهد بود از اين
ترک کنيد پس ترک کردند   و از سليم بن قيس هلالی مرويست که گفت شنيدم از سلمان
فارسی که فرمود چون رسول خدا از دنيا رحلت فرمود و کردند مردم آنچه کردند
و ابوبکر و عمر و ابو عبيده با انصار مخاصمه کردند و بر انصار غالب آمدند بان حجة
که علی عليه السلام را بود گفتند ای گروه انصار قريش سزاوارترند باين امر خلافت از شما
بجهة آنکه رسول خدا از قريش است و مهاجران از قريشند بدرستيکه خداوند عز
ذکره بايشان ابتدا فرموده در کتاب خود و ايشانرا تفضيل داده است و رسول
خدا فرموده است که امامان از قريشند سلمان گفت که پس بخدمت علی آمدم و او بغسل
رسول خدا مشغول بود پس او را خبر دادم بآنچه مردم کردند و گفتم ابوبکر همين دم

بر منبر رسول خدا است و راضی نیستم که با او بیک دست بیعت کنند و ایشان با او
بهر دو دست بیعت میکنند بیعت را شکستند بهر دو دست پس عمر فرمود ای سلمان آیا
میدانی اول کسی که با او بر منبر رسول بیعت نمود گفتم نمیدانم مگر آنکه دیدم در سقیفه بنی کی بود؟
ساعده در وقتی که انصار بجهت مغلوب شدند اول کسی که با ابوبکر بیعت کرد بشیر
بن سعد و ابو عبیده جراح بود پس عمر و بعد که پس سالم آنحضرت فرمود که اینرا از تو نمی
پرسم ولیکن آیا میدانی که وقتی که بر منبر رسول خدا بالا رفت کی اول بر منبر با او بیعت
کرد گفتم نه ولیکن دیدم مرد پیری که بر عصای خود تکیه کرده بود و بر پیشانی او اثر
سجود بود و بسیار مستعد بود که بالا رفت بسوی ابوبکر و او اول بر منبر بود و گریه میکرد
و میگفت حمد خداوندی را که بیرون برد مرا از دنیا تا آنکه دیدم تو را در این مکان دست خود را
دراز کن پس ابوبکر دست خود را دراز کرد و آن مرد پیر با او بیعت کرد پس از منبر بزیر آمد
و از مسجد بیرون رفت پس علی علیه السلام فرمود که آیا دانستی که او کی بود گفتم نه ولیکن بد
آمد مرا سخن او که گویا شماتت میکرد برحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آن ابلیس بود
لعنة الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس و بزرگان اصحاب او حاضر شدند
در آنجا که رسول خدا نصب کرد مرا از برای مردم در غدیر خم بامر خداوند و ایشانرا
خبر کرد که من سزاوارترم بر ایشان از خود ایشان و ایشانرا امر کرد که حاضران بغائبان
برسانند پس رو کردند بشیطان شیطانهای دیگر و سرکردگان اصحاب او پس گفتند این امتی
مرحومه اند و معصوم از گمراهی و ضلالت حفظ شده و تو را و ما را راهی بر ایشان نیست اعلام شدند
بامام خود و آنکه پناه برند بعد از پیغمبر خود پس ابلیس رفت اندوهناک و اندوه و حزن
داد مرا رسول خدا که آنحضرت از دنیا رود و مردمان با ابوبکر بیعت کنند در سقیفه بنی
ساعده بعد از آنکه خصومت کنند پس بمسجد آیند و اول کسی که با ابوبکر بیعت کند بر منبر من
ابلیس باشد لعنه الله بر صورت مرد پیری که آماده و مستعد باشد و چنین و چنین بگوید
پس بیرون آید و شیاطین خود را جمع کند و صدا در بینی اندازد و دست بر دست خود زند

زند

زند و بگوید چنین شد شما گمان کردید که مرا بر ایشان راهی نیست پس چگونه دیدید آنچه کردم
با ایشان که دست برداشتند تا آنکه واگذاشتند امر خداوند را و اطاعت او را و آنچه را که رسول خدا ایشانرا
بآن مأمور ساخت و از حضرت باقر روایت کرده است که فرمود که چون گرفت رسول خدا دست
علی را در روز غدیر خم فریاد کرد ابلیس در لشکریان خود فریادی عظیم پس باقی نماند از ایشان احدی
نه در دریا و نه در صحرا مگر آنکه بسوی او آمد پس با او گفتند ای سید و مولای ما چه مصیبت
تو را عارض شده که هرگز نشنیده ایم از تو فریادی که از این وحشتناکتر باشد با ایشان گفت که
این پیغمبر کاری کرد که اگر تمام شود هرگز خداوند معصیت کرده نشود ایشان با او گفتند که
ای سید ما تو از برای آدم بودی یعنی آنکه صفی الله بود پس چگونه باشد حال این جماعت چون
منافقان گفتند که پیغمبر از خواهش نفسانی سخن میگوید و یکی از آن دو با دیگری گفت که
آیا نمی بینی دو چشم پیغمبر را که گردش میکند در سر او که گویا دیوانه است و غرض ایشان رسول
خدا بود ابلیس فریادی از روی طرب و شادی زد پس دوستان خود را جمع کرد و گفت آیا
ندانستید که من پیش از این از برای آدم بودم گفتند بلی میدانیم گفت آدم عهد را شکست اما بر
پروردگار کافر نشد و این جماعت عهد را شکستند و بر پیغمبر کافر شدند پس چون رسول خدا رحلت
فرمود و مردم غیر از علی را بخلافت باز داشتند پوشید ابلیس تاج پادشاهی را و نصب کرد
منبری از برای خود و نشست و سواران و پیادگان خود را جمع کرد و با ایشان گفت شادی و
طرب کنید که خدا فرمان برده نمی شود تا آنکه امامی قیام کند و حضرت باقر تلاوت فرمود این
آیه را که ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی هر آینه راست
گردانید ابلیس گمان خود را در باره ایشان پس او را پیروی کردند مگر طایفه از مومنان
حضرت فرمود که تأویل این آیه وقتی بود که رسول خدا رحلت فرموده بود و ظنی که ابلیس برده بود
در وقتی که بر رسول خدا گفتند که او از خواهش نفس خود سخن میگوید پس ابلیس با ایشان
ظنی برد و ایشان تصدیق کردند ظن او را و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام
منقول است که صبح کرد رسول خدا روزی محزون و غمگین پس امیر المؤمنین علیه السلام با
حضرت عرض کرد یا رسول الله چیست مرا که تو را محزون و غمگین می بینم فرمود چگونه

چنین شنیده‌ام با آنکه در این شب در خواب دیدم که بنی تیم و بنی عدی و بنی
امیه بر منبر من همین منبر بالا میروند و مردم را از پس بر از اسلام بر میگردانند
پس عرض کردم یا محمد کار این درجات منزلت یا بعد از وفات من فرمود
بعضی بعد از وفات تو و نیز از یکی از آن دو بزرگوار مرویست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود اگر نه این بود که ناخوش دارم از آنکه بگویند
محمد یاری جست بقومی تا آنکه بر دشمن خود ظفر یافت همان یاوران خود را
کشتمی هر آینه مردم گردن جماعتی بسیاری را و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که آنکس که جراحت صاحب جراحت را
معالجه نکند لامحاله مثل آنکس است که جراحت زده باشد زیرا که جراحت کننده قصد
کرده است فساد صاحب جراحت را و آنکه ترک کند معالجه صاحب جراحت را نخواسته
است اصلاح او را و هر گاه اصلاح او را نخواست پس ناچار فساد او را خواسته است
مثل جراحت زننده پس همچنین حکمت را بغیر اهلش مگویید که شما را نسبت
بنادانی دهند و از اهلش منع نکنید که گناهکار شوید و باید بوده باشید
بمنزله طبیبی که مداوا میکند هرگاه ببیند موضعی را که قابل دوا باشد
مداوا میکند و اگر نه بیند چنان موضع را مداوا نکند احمد بن عمر
روایت کرده است که من با حسین بن ثویر داخل شدیم بر حضرت امام
رضا علیه السلام پس من عرض کردم فدای تو شوم روزی ما وسعتی و عیش
ناخوشی داشت والحال فی الجمله تغییری یافته است پس از خدا مسئلت
کن که آنچه بود بما برگرداند فرمود چه اراده داری میخواهید پادشاه باشید
پس فرمود با پادشاهی که مثل طاهر و هرثمه باشید و بر خلاف این مذهب و طریقه
که داری باشی عرض کردم نه بخدا قسم که شاد نیستم که دنیا و ما فیها همه طلا و نقره
باشد از برای من و من بر خلاف مذهب و طریقه باشم که الان برهستم پس فرمود
که هر کس از شما که صاحب وسعت باشد پس باید شکر خداوند عز و جل را بجای

بیاورد بسبب آنکه خدای عز و جل میفرماید که البته اگر شما شکر کنید نعمت شما را
زیاد کنم و نیز فرموده است که ای آل داود شکر مرا بجای آورید و کمی از
بندگان من شکر گذارند و فرمود که گمان نیک بخدا داشته باشید
بدرستی که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر کس که گمان نیک بخدا
داشته باشد معامله خداوند با او نیز چنان است و هر کس راضی باشد
بروزی کم قبول کند خداوند از عمل کم او و هر کس راضی باشد بکمی روزی
حلال سبکبار باشد مؤنتش و او را چندان زحمتی نباشد و نعمت و رفاهیت
باشد اهلش و بینا گرداند خداوند او را از دنیا بدردهای آن و دواهای
آن و بیرون برد خداوند او را از دنیا بسلامت بسوی دار السلام پس فرمود
چه کرد ابن قیاما عرض کردم که او ما را ملاقات میکند و نیکو ملاقات میکند
فرمود چه چیز او را مانع میشود از این پس تلاوت فرمود این آیه را که لا یزال
بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم یعنی همواره خرابی
مسجدی که منافقین بنا کرده اند سبب زیادتی شک و نفاق ایشان
است مگر آنکه پاره پاره شود دلهای ایشان پس فرمود که آیا میدانی بچه
جهت متحیر شد ابن قیاما عرض کردم نه فرمود که بعقب سر موسی بن جعفر
رفت و از راست و چپ او بیرون آمد و او را دید مسجله هولی داشت پس حضرت
با او ملتفت شد و فرمود چه میخواهی خدا ترا متحیر گرداند پس فرمود بگو که اگر
برگشته بود بسوی ایشان موسی پس گفته بودند کاش نصب کرده بودی
خلیفه را از برای ما پس ما او را متابعت میکردیم و پیروی مینمودیم اما سخن
ایشان در آن وقت صواب نزدیک تر بود یا سخنان آنان که گفتند لن نبرح
علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی یعنی گفتند قوم موسی که ما دست از گوساله
پرستی بر نمیداریم تا آنکه برگردد بسوی ما موسی راوی گوید که عرض کردم
بلکه سخن آنان نزدیک تر است بصواب که بگویند کاش نصب کرده بودیم و پیروی

بردی او را از برای ما تا ما او را متابعت کرد
م

نموده بودیم فرموده از اینجا هلاک شد ابن قیاما و هرکس بقول او قائل شد پس ذکر فرمود
ابن سراج را و فرمود که او اقرار کرد بموت موسی ابن جعفر علیه السلام و اقرار او این بود که در وصیت
کرد وقت وفاتش و گفته هرچه را از مال بعقب گذاردم حق این پسر است که در بر دارم ملک
ورثه موسی ابن جعفر است و نگفت که از خود موسی ابن جعفر است و این اقرار است
بوفات آنحضرت لکن او را چه نفعی است از این اقرار و از این سخن که از پی آن برسید لله مترجم
گوید که ذکر کرده اند که طاهر و هرثمه هر دو از امرای مامون بودند و در رجال
مسطور است که حسن ابن قیاما از جمله اصحاب موسی ابن جعفر بود و واقفی شد و واقفیها
هستند که بر آنحضرت وقف کنند و ائمه را هفت دانند چرا که گویند آنحضرت وفات ننموده است
و در حیوة است چون عیسی ابن مریم و اینکه فرمود که از دار است وجه موسی ابن جعفر در ابدان
آنحضرت او را نفرین فرمود که از راست وجه موسی ابن جعفر ... آنحضرت او را
فرمود که او را خدا متحیر گرداند و از این جهت در دین متحیر شد ظاهرا بسبب سوء ادب و عدم
اعتناء و قلت مبالات او نسبت بان بزرگوار شد و اینکه فرمود بگو که اگر بر کشتن بود
موسی بسوی ایشان تا بمیرد موسی ابن جعفر باشد غرض آن باشد که این جماعت دست
از خلیفه حق برداشتند و متابعت هوا و هوس نفسانی خود نمودند با اینکه بحسب
ظاهر تمکین موسی ابن جعفر نمایند و گویند که اگر خلیفه را از برای ما نصب نماید ما او را
متابعت نمائیم حال ایشان حال قوم موسی است که بعد از آنکه موسی بن عمران از میان
ایشان بیرون رفت گوساله پرستیدند با آنکه بظاهر قول تمکین موسی مینمودند
با آنکه ما دست از این گوساله برنداریم تا آنکه موسی بسوی ما برگردد و آنچه ما را امر نماید
اطاعت کنیم و پیروی نمائیم و چنانچه آن جماعت گوساله پرستیدند و غیر خدا را عبادت
نمودند این جماعت واقفه نیز چنین اند که نفس خود را پرستیدند و دست از خدای خود
برداشتند پس ایشان نیز در حقیقت مشرکند چنانچه پیغمبر فرموده افمن اتخذ الهه هویه پس غرض
آنحضرت آنست که ما بین ایشان تفاوتی ندارد و ترجیح داده جماعت واقفه را باطل
و از اینجاست که ابن قیاما هلاک شده است که این را سهل شمرده است و در مرتبه

ندانست چنانچه

ندانست چنانچه بحسب ظاهر زعم راوی نیز چنان مینماید والعلم عند الله

واز حضرت صادق

علیه السلام مرویست که لقمان وصیت بر پسر خود کرد ای پسر هرگاه با قومی
سفر کنی پس بسیار مشورت کن با ایشان در امور خود و امور ایشان و بسیار
خندان باش در روی ایشان و در توشه خود را از ایشان مضایقه مکن
و با ایشان کرم کن و هرگاه ترا بخوانند ایشانرا اجابت کن و هرگاه بتو یاری
جویند ایشانرا یاری کن و بر ایشان غالب باش به سه چیز سکوت طولانی و نماز
بسیار و سخاوت کردن بانچه با تو است از حیوان یا مال یا توشه و هرگاه ترا
بشهادت طلبند بر امر حقی از برای ایشان شاهد شو و هرگاه از تو مشورت کنند
منتهای کوشش در رای خود از برای ایشان بجای آور پس عزم مکن بر آن رای تا آنکه
بازرسی کنی و ملاحظه نمائی و هرگاه از تو مشورت کنند جواب مگو تا آنکه برخیزی
و بنشینی و بخواب کنی و طعام خوری و نماز گذاری در حالی که بکار بری فکر و حکمت
خود را در آن مشورت زیرا که آنکس که نصیحت خالص نکند از برای کسی که از او مشورت
نماید خدا سلب کند از آنکس رای او را و بردارد از او امانت را که مردم او را امین
ندانند و هرگاه یاران خود را دیدی که راه میروند با ایشان موافقت کن و هرگاه
با ایشان راه رو و هرگاه بعملی مشغول شوند
تصدق کنند یا قرضی دهند تو نیز چنان کن و هرکه از تو سنش بیشتر باشد گوش
بسخن او ده و هرگاه ترا امری کنند و از تو سوال کنند بگو بلی و مگو نه که آن نادانی
و لئامت است و هرگاه در راه سفر سرگردان شوید پس فرود آیید و هرگاه در قصد راه
سرگردان شوید پس بایستید و هرگاه در راه راست شک کنید پس توقف کنید
و از یکدیگر مشورت نمائید و هرگاه یک شخص را ببینید راه را از او مپرسید و از او
طلب صلاح خود مکنید زیرا که یک شخص در بیابان شخص را بگمان میکند چه آنکه
شاید جاسوس دزدان باشد یا خود شیطانی باشد که شما را سرگردان سازد
و از دو شخص نیز حذر کنید مگر آنکه ببینید از آن دو آنچه را که من نمیبینم پس

بدرستی که شخص غافل هرگاه چیزی بچشم خود ببیند حق را از و شناسد و شخص خاص
میبیند انچه را اگر غائب نمیبیند ای پسرک من هرگاه وقت نماز در رسید انرا بجهة
هیچ چیز تاخیر میندار و بجا آور و از ان استراحت یاب زیرا که ان نماز قرضی است
بر ذمه تو که بادا نمائی و نماز بجماعت گذار و اگرچه بر سر نیزه باشد والبته بر حیوان خود
خواب مکن که زود بپشتش جراحت شود و این از کار حکیمان نیست مگر انکه در محملی باشی
که ترا ممکن باشد که خود را بکشی تا مفاصل تو استراحت یابد و هرگاه بمنزل نزدیک
شوی از حیوان فرود آی و ابتدا او را علف ده پیش از انکه خود طعام خوری پس هرگاه
خواسته باشی که فرود آئی پس البته در زمینی فرود آی که رنگ ان زمین نیکوتر باشد
ان نرم تر باشد و گیاه ان بیشتر باشد و هرگاه فرود آئی پس دو رکعت نماز بگذار پیش
از انکه بنشینی و هرگاه خواسته باشی که قضاء حاجت کنی پس بیا دور شو و هرگاه
کوچ کنی نیز دو رکعت نماز بگذار و ان زمین را که در ان فرود آمدی وداع کن و بر آن
زمین و بر اهل ان سلام کن زیرا که هر بقعه از زمین را اهلی است از ملائکه و اگر توانی
که طعامی تناول نکنی تا اول چیزی از ان تصدق نمائی پس چنان کن و بر
تو باد بخواندن کتاب خدای مادام که سواری و بر تو باد بتسبیح خدا مادام
که مشغول بکاری و بر تو باد بدعا مادام که فارغی و حذر کن از انکه راه
روی در اول شب و بر تو باد بفرود آمدن در اول شب و راه رفتن در اخر
شب و راه رفتن از نصف شب تا اخر شب و حذر کن از انکه بلند کنی اواز
خود را در وقت راه رفتن   روایت که عبدالله بن نافع که یکی از رؤساء
خوارج بود میگفت اگر میدانستم که ما بین دو قطر زمین کسی باشد که شتران مرا
باو رساند و لیز برای من حجت آورد که علی علیه السلام در کشتن اهل نهروان
و بر ایشان ظلم و ستم نکرده هر اینه من بسوی او کوچ میکردم باو گفتند که ایا در
میان فرزندان علی نیز چنین کسی نیست جواب گفت که ایا در فرزندان او
عالمی بهم میرسد باو گفتند که این اول نادانی تو است ایا ایشان خالی میشوند

هرگز

هرگز از عالمی گفت پس عالم ایشان در امروز کیست گفتند محمد بن علی بن
الحسین بن علی است علیهم السلام پس کوچ کرد بسوی انحضرت با بزرگان
اصحاب خود تا انکه بمدینه آمد و اذن گرفت که وارد شود بر حضرت
باقر ع پس بانحضرت عرض شد که این عبدالله بن نافع است که بخدمت
تو امده است انحضرت فرمود که او را چه کار بمن است با انکه از من و از پدر
من در صبح و شام بیزاری میجوید ابو بصیر کوفی بانحضرت عرض کرد فدای
تو شوم این مرد گمان میکند که اگر بداند که ما بین دو قطر زمین کسی باشد
که شتران او را بانکس برساند که از برای او حجت آورد که علی علیه السلم کشته
است اهل نهروان را با انکه ظلم بر ایشان نکرده است هر اینه کوچ کند بسوی
انکس پس انحضرت فرمود که ایا چنین میدانی که امده است که مناظره کند عرض
کرد بلی پس انحضرت بغلام خود فرمود که بیرون رو و بار او را فرود آور و باو
بگو که فردا نزد ما آید پس عبدالله بن نافع در صبح روز بعد با بزرگان اصحاب خود
بخدمت انحضرت آمد و انحضرت فرستاد جمیع پسران مهاجرین و انصار را جمع
نمود و خود بیرون تشریف آورد و دو جامه سرخ پوشیده بود و روی مبارکش گویا
بهم کرده که گویا پاره از ماه بود پس فرمود الحمد لله محیث الحیث و مکیف الکیف
و مؤین الاین الحمد لله الذی لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما
فی الارض و ما بینهما تا اخر ایه و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اجتباه و هداه الی صراط مستقیم الحمد لله الذی اکرمنا بنبوته و اختصنا بولایته
پس فرمود ای گروه پسران مهاجرین و انصار هر کس نزد او منقبتی از علی بن ابی
طالب باشد پس برخیزد و بگوید پس مردم برخواستند و نیکوترین مناقب را ذکر
نمودند پس عبدالله گفت که من بیشتر از این جماعت این مناقب را روایت میکنم
و من میگویم که علی کافر شد بعد از انکه تحکیم حکمین کرد تا انکه مردم رسانیدند
مناقب را بحدیث خیبر که پیغمبر فرمود البته میدهم رایت را فردا بمردی

که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که در جنگ
حملهای پی در پی دارد و هرگز نمیگریزد و بر نمیگردد تا انکه خداوند
فتح خیبر بدست او ظاهر سازد پس حضرت بعبد الله فرمودند چه میگوئی
در این حدیث گفت این حدیث حق است که شکی در ان نیست ولکن علی
بعد کافر شد پس انحضرت باو فرمودند که مادرت بعزای تو نشیند خبر ده
مرا که خدا دوست داشت علی بن ابی طالب را در انروز که دوست داشت
با انکه میدانست که اهل نهروان را بقتل میرساند یا انکه نمیدانست پس
عبد الله گفت اعاده کن همین سخن را که ذکر کردی حضرت فرمودند خبر ده
مرا که خدا دوست داشت علی را در انروزیکه دوست داشت با انکه میدانست
که او اهل نهروان را میکشد یا نمیدانست فرمود اگر بگوئی نمیدانست کافر شوی
عرض کرد میدانست فرمود پس ایا خدا او را دوست داشت که او را اطاعت کند
یا انکه معصیت کند عرض کرد دوست داشت او را که اطاعت کند او را پس حضرت
باو فرمود برخیز که مغلوب شدی و حجت بر تو قائم شد پس برخواست و میگفت
حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر الله اعلم حیث یجعل رسالته
غرضش انکه حق از باطل جدا شد خدا دانا تر است باینجا که پیغمبری خود را قرار میدهد
و از هشام خفاف روایتست که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود چگونه است بصیرت
تو در علم نجوم عرض کردم نگذاشتم در عراق کسی را که بینا تر باشد از من بیشتر باشد
فرمود چگونه است دور گشتن فلک نزد شما هشام گوید که پس من کلاه خود را از
سر برداشتم و دور گردانیدم پس فرمود اگر چنان است که تو میگوئی پس چیست بنات
النعش و جدی و فرقدین را که دیده نمیشوند که یک روز دور کردند در طرف قبله
عرض کردم بخدا قسم که این چیزیست که نمیدانم و نشنیدم از احدی از اهل حساب که
این را بیان کند پس فرمود که روشنی سکینه چقدر از روشنی زهره است
عرض کردم بخدا قسم سکینه ستاره ایست که هرگز اسم او را نشنیدم و از هیچکس نشنیدم

کدان را

کدان را ذکر کنند فرمود سبحان الله پس شما ستاره را از سر انداخته اید پس بر چه
چیز حساب میکنید پس فرمود روشنی زهره چند برابر روشنی قمر است عرض کردم
که این چیزیست که بجز خدا کسی دیگر نمیداند فرمود که پس روشنی قمر چند جزء از
روشنی افتاب است عرض کردم نمیدانم فرمود راست گفتی پس فرمود که چیست
حال دو لشکر که بهم میرسند و در هر یک منجمی است که حساب میکند پس این منجم
از برای لشکر خود حساب فتح و ظفر میکند و این دیگری نیز از برای لشکر خود حساب
فتح و ظفر میکند پس بهم میرسند و یکی از ان دو لشکر دیگری را میگریزاند پس کجا
بودند ستارهها عرض کردم نه بخدا قسم این را هم نمیدانم فرمود که راست گفتی
به حقیقت که اصل حساب حق است ولکن نمیداند انرا مگر انکس که بداند زمانهای
تولد همه خلایق را مترجم گوید که حدیث ظاهرا در نهایت اشکال است
و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود خطبه خواند امیر المومنین مردم را
در صفین پس حمد خدا کرد و ثنای او بجا آورد و صلوات فرستاد بر پیغمبر او محمد
صلی الله علیه و آله پس فرمود اما بعد پس بتحقیق که قرار داده است خداوند
از برای من حقی بر شما از جهت ولایت امر شما و از جهت ان منزلتی را که فرموده
است مرا خداوند در ان منزلت نسبت بشما و شما را نیز بر من حقی است مثل ان
حقی که مرا نسبت بشما است و حق نیکوتر این همه چیزها است در وصف کردن
و واسعتر این همه چیزها است در انصاف دادن جاری نمیشود از برای هیچکس
مگر انکه بر او جاری میشود و بر او جاری نمیشود مگر انکه از برای او جاری میشود
و اگر کسی بود که از برای او جاری شود و بر او جاری نشود ان خداوند عز و جل
بود نه خلق زیرا که او قادر است بر بندگان و عادل است در هر انچه جاری
شود بر ان انواع قضای او و لکن قرار داده است حق خود را بر بندگان انکه
او را اطاعت کنند و قرار داده است جزای اطاعت ایشان را ثواب نیکو از روی
فضل و وسعت در رحمت که او اهل است که ان را زیاد کند پس قرار داده است

از جمله حقهای خود حقوقی را که واجب کردانیده است آنها را از برای بعضی از مردم بر بعضی دیکر و قرار داده است آن حقها را که مساوی است اقسام آن و بعضی از آن موجب بعض دیکر است و بعضی از آن مستوجب نمیشود مکر به بعض دیکر پس عظیم ترین آنچه واجب کرده است خداوند از حقوق حق والی بر رعیت است و حق رعیت بر والی و این فریضه ایست که فرض کردانیده است آن را خداوند از برای هر یک از والی و رعیت بر دیکری پس آن را نظام الفت ایشان و عزت دین ایشان و قوام طریقهای حق در میان ایشان کردانیده است پس صلاح حال رعیت نیست مکر بصلاح حال والیان و صلاح حال والیان نیست مکر باستقامت رعیت پس هر کاه رعیت حق والی را اداء کنند و والی حق ایشان را ادا کند حق ما بین ایشان عزیز شود پس بر پا شود راههای روشن دین و معتدل شود نشانهای عدالت و جاری شود بر طریقها آن سنت و شایسته تر شود بواسطه آن زمان و پاکیزه شود عیش و امید داشته شود باقی ماندن دولت و مایوس شود طمع دشمنان و هر کاه رعیت بر والی غلبه کند و والی بر رعیت بلندی جوید کلمه ایشان مختلف شود و طمعهای اهل جور در ایشان آشکار شود و بسیار شود افساد در دین و ترک شود نشانهای سنت پس عمل شود بخواهش نفسانی و فرو کذاشته شود و خراب شود نشانهای دین و بسیار شود بیماریهای نفوس و وحشت نکنند بجهت حدی بزرک که تعطیل شود و باطلی عظیم که بقرار شود پس در آن وقت نیکان ذلیل شوند و اشرار عزیز شوند و شهرها خراب شود و عقوبتهای خداوند بر بندکان عظیم شود پس باید که بندکان و اعانت کنند بر اطاعت خداوند عز و جل قیام کنند بعدالت او و وفا کنند بعهد او و انصاف دهند او را در همه حقوق او پس نیست حقی که بندکان بهیچ چیز محتاج تر باشند از آنکه با یکدیکر ناصح و خالص باشند در این باب و نیکو اعانت کنند یکدیکر را بر این و نیست احدی که برسد

بحقیقة

بحقیقة آن حقی که خداوند باهل حق عطا فرموده است و اکرچه سخن عظیم باشد در طلب رضای خدا و طولانی باشد سعی و کوشش او در عمل و لکن از حقهای واجب خداوند بر بندکان اینست که منتهای کوشش بجای آورند در خلوص از برای او و اعانت کنند یکدیکر را بر بپا داشتن حق در ما بین خود و نیست هیچ مردی که مستغنی باشد از آنکه او را اعانت کنند بر حقوق خداوندی که بر او ثابت شده است و اکرچه منزلت او در حق عظیم و فضیلت او در خلایق جسیم باشد و نیست هیچ مردی با وجود این که امور از دست او بیرون رفته باشد و در نظرها خوار باشد کمتر از آنکه اعانت کند و آنان که احوال و اوضاع دنیوی ایشان بیشتر و نیکوتر است محتاج ترند باعانت و همه در احتیاج بسوی خداوند مساویند پس چون کلام باینجا رسید جواب داد آنحضرت را مردی از لشکر آنحضرت که معلوم نشد کیست و کفته میشد که پیش از آن و بعد از آن هم دیده نشده بود پس ابتدا بر حمد و ثنای نیکو کفت خداوند را بر آنچه انعام کرده بود و عطا فرموده بایشان از اداء حق واجب آنحضرت که ثابت بود بر ایشان و اقرار بآنچه ذکر فرموده از انقلابات احوال نسبت بخود آن بزرکوار و نسبت بایشان پس عرض کرد تو امیر مائی و ما رعیت توئیم که بیرون آورد ما را خداوند بواسطه تو از مذلت و باعزاز تو رها کرده بندکان خود را از غل پس آنچه رای مبارک تو است بر ما جاری کن و مشورت فرما و مشورت خود را امضاء کن پس تو کوینده و تو حکم کننده موفقی و تو پادشاهی که نعمت داده شده ای حلال نمیدانیم معصیت ترا در هیچ امری و قیاس نمیکنیم علم ترا بهیچ عالمی امر تو در این باب در نظر ما عظیم است و فضل تو در نفوس ما اجل است از آنکه قیاس کنیم آن تفضل دیکری پس آنحضرت تا تمام در جواب فرمود که سزاوار آنکس که عظیم باشد جلال خدا در نفس او و جلیل باشد موضع آن در قلب او این است که بجهت بزرکی جلال

کند بر حق ها او را اعانت هم

خدا کوچک باشد نزد او هر چیز غیر از خداست و سزاوار کسی که چنین باشد کسی
که نعمتهای خدا عظیم باشد برو و احسان خدا نیکو باشد بسوی او زیرا که نعمتهای
خدا عظیم نمی شود بر هیچ کس مگر آنکه حق خدا برو عظیم میشود و بدرستی که از پست
ترین و قبیح ترین حال والیان نزد شایسته مردمان آنست که گمان دوستی فخر
نسبت بایشان کنند و بنای امر ایشان را بر تکبر گذارد و من ناخوش دارم که چنان
گمان کنید که من دوست میدارم زیادتی در مدح را و شنیدن ستایش را و حمد
خدا را که چنین نیستم و اگر فرضا چنین نیستم و اگر فرضا چنین بودم که آنرا دوست
میداشتم آنرا ترک کردم بجهة تواضع از برای خداوند از آنکه فرا گیرم عظمت
و کبریائی را که او سزاوارتر است بآنها از من و بسا که شیرین میشمارند مردم
ستایش را بعد از آنکه خدا ایشان را امتحان کرده باشد و حقی از خدا رضخه اند
ذمه ایشان نباشد پس مرا ثنای نیکو مگوئید بر آنکه خود اعتراف نموده ام در پیش
روی خدا و در حضور شما که باقیست بر ذمه من حقوقی چند که فارغ نشده ام
از اداء آنها و واجباتی چند که ناچار است مرا آنجا آوردن آنها پس با من سخن
مگوئید بآن سخن که با جباران میگوئید و خودداری مکنید از من بآنچه سخن
داری میشود از آن نزد پادشاهان و آمیزش مکنید با من بنفاق و گمان مکنید
بر من سخن حقی که گفته شود بمن و گمان مکنید که طالب باشم که مرا تعظیم کنید
زیرا که هر کس برو گران باشد که حق را بشنود یا عدالت برو عرض شود عمل
کردن بآن دو برو گرانتر است پس از سخن حق و مشورت براستی باز مایستید
زیرا که من در پیش خود بالاتر از آن نیستم که خطا کنم و ایمن نیستم از آنکه این کار
کنم مگر آنکه کفایت کند خداوند از من آنچه را که او مالک تر است
آنرا از من پس نیستیم ما و شما مگر بندگانی که مملوکیم از برای پروردگاری
که پروردگاری غیر از او نیست مالک است از ما آنچه را که ما از خود مالک
نیستیم و بیرون آورده است ما را از آنچه ما در آن بودیم بسوی آنچه شایسته شد ما

بران

بران پس هدایت کرد ما را بعد از ضلالت و عطا فرمود بما بینائی
را بعد از کوری و غوایت پس جواب داد آنحضرت را امیر که پیش از
این جواب داد پس عرض کرد تو اهل آنچه فرمودی و بخدا
قسم بالاتر از آنچه فرمودی پس نعمت خداوند نزد ما چیزیست
که گنجایش کفران ندارد و بتحقیق که خداوند ترا تکلیف نموده است
که ما را کفایت کنی و ترا متوجه ساخته است که امور ما را
سیاست فرمائی پس صبح کردی که نشانه هدایتی که ما بآن هدایت
می یابیم و امام و پیشوای مائی که باو اقتدا میکنیم و همه امر تو روشن است
و همه قول تو ادب است روشن است بتو در حال زندگی چشمهای
و پر است از شادی بتو دلهای ما و متحیر است از وصف کردن
آنچه در تو است از فضل غالی عقلهای ما و ما این سخنان را نمیگوئیم
ای آنکه اصلاح بجهة تزکیه تو و نیست در نفوس ما طعنی بر یقین تو و نه
غشی در دین تو پس خایف باشیم از آنکه تو بیان نموده باشی نعمت خدا
را بر خود از روی تجبر و عارض شده باشد ترا تکبر لکن ما میگوئیم از برای
تو آنچه را که گفتیم از جهة تقرب بسوی خداوند عز و جل بسبب تعظیم تو
و از جهة وسعت امر خود بسبب تفضیل تو و از جهة شکر بسبب تعظیم
امر تو پس نظر کن از برای خود و از برای ما و اختیار کن امر خدا را بر خود
و بر ما پس ما اطاعت کنندگانیم در آنچه ما را امر فرمائی و فرمان
برداریم با این در آنچه البته ما را نفع می بخشد از امور پس جواب داد
امیر را امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمود که من بشهادت میطلبم شما را نزد
خداوند عز و جل بر نفس خود بجهة علم شما در آنچه من متوجه شدم
از امور شما و عن قریب ما و شما در پیش پروردگار خواهیم ایستاد و سؤال
کرده خواهیم شد از آنچه بودیم در دار دنیا در آن پس شهادت میدهند بعضی

و از جهة نمیکنیم در ستایش تو

از ما بر بعضی پس امروز شهادت میدهید مخالفان بجز فردا شهادت
خواهید داد پس بدرستی که خداوند عز وجل پنهان نمی ماند بروی هیچ
پنهانی و روایت دیدن داود در همه امور مگر راستی و درستی پس
جواب داد آنحضرت را آنمرد و مذکور میشود که آنمرد بعد از آنکه این
سخن را بامیر المؤمنین عرض کرد دید یکو کسی او داند بعرض کرد با آنحضرت
در وقتی که سنگین شده بود آنچه در سینه او بود و گریه او و آواز او را قطع
میکرد و غصها که در گلوی او گرفته بود آواز او را میشکست بجهة
عظیم شمردن امر مصیبت خود و بجهة وحشت از یافت شدن موجب
حزن و اندوه خود پس حمد و ثنای خدا را بجا آورد و شکایت کرد بسوی
خداوند ترس آنچه را که بران مشرف شده بود از خطر عظیم و مدت
طولانی بجهة فساد زمان آنحضرت و انقلاب اطراف مملکت و قطع
شدن آنچه بود از دولت او پس از خدا سؤال کرد باظهار اندوه و ثنا
نیکو که منت گذارد بر او و دفع کند این بلیه را از او پس عرض کرد با آنحضرت
که ای آنکسی که عارفی و خدا شناسی در میان بندگان و ای آنکسی که برکت
و رحمتی از برای شهرها کجا میتوانیم که فضل ترا بیان کنیم و کجا میتوانیم که
فعل ترا وصف کنیم و کجا میرسیم بحقیقت ثنای نیکوی تو و کجا احصا میکنیم
نعمت نیکوی ترا و چگونه توانیم با آنکه بواسطه تو جاری شده است
نعمتهای خدا بر ما و بدست تو رسیده است اسباب خیر بسوی ما آیا
نبودی پناه از برای آنان که ذلیلند و آیا نبودی مانند برادران از برای
آنان که معصیت کار و کافرند پس بواسطه کی بیرون آورد خداوند
ما را از رسوائی این خطرها و بواسطه کی برطرف کرد خداوند از ما غمها
و اندوههای شدید را مگر بواسطه تو و اهل بیت تو و بواسطه کی ظاهر
کرد این خداوند نشانهای دین ما را و باصلاح آورد آنچه را که فاسد بود

از دنیای ما

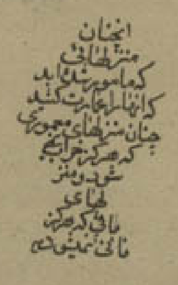
از دنیای ما مگر بواسطه شما تا آنکه آشکار شد بعد از ظلم ذکر ما
و روشن شد از وسعت عیش چشمهای ما بجهة آنکه منتهای کوشش
در احسان بما فرمودی و همه عهدهای خود را از برای ما وفا نمودی
پس بودی متکفل امور آنکه از ما غایب شده بود و جانشین از برای اهل
بیت ما و بودی عزت ضعیفان ما و فریادرس فقیران ما و معتمد بزرگان
ما عدل تو در امور همه ما شامل است و مدارای تو در حق از برای ما باعث
وسعت است پس هرگاه ترا امید بدهیم بتوانی میگرفتیم هرگاه ترا یاد میکردیم
دلها بتو آرام میشد پس کدام خیر آنی را که نکردی و کدام عمل صالحی که
بجا نیاوردی و اگر آن اسیری را که بر تو میترسیم میتوانستیم که از تو دفع
کنیم بسعی و کوشش خود و طاقت داشتیم که از تو دفع کنیم یا آنکه جایز بود
که جان خود را و پسران خود را فدای تو کنیم هر آینه میکردیم و جانهای
خود را بخطر میانداختیم و خطر جانهای ما پیش خطر تو اندکی است و منتهای
کوشش بجا می آوردیم در قصد ضرر آنکسی که قصد ضرر تو داشته باشد
و دفع آنکسی که با تو دشمنی کند ولکن خداوند پادشاهی است که
قصد ضرر او نتوان کرد و عزیزی است که در مقام معارضه او
نتوان برآمد پس اگر منت گذارد بر ما بعافیت تو و ترحم کند بر ما بباقی
ماندن تو و عطوفت و مهربانی نماید بر ما بآنکه ترا از ما نگیرد
و ما امیدواریم ترا از برای ما و باقی گذارد ترا در میان ما او را شکری
عظیم و ذکری دایم کنیم و نصف مال خود را بصدقه دهیم و نصف بندگان
خود را آزاد کنیم و از برای او تواضع کنیم و در همه امور خاشع باشیم و اگر ترا
بسوی بهشت برد و جاری کرده اند بر تو اجل حتمی را پس قضاء او و درباره
تو نیکوست و بلاء او البته بتو خواهد رسید و کسی از تو دفع نتواند
نمود و ما شک نداریم هرگاه چنین شود که البته خداوند برگزیده است

از برای تو آنچه را که نزد اوست از نعمت باقی بر آنچه تو در آن بودی از دنیای
فانی ولکن ما گریه میکنیم و گناهی بر ما نیست از آنکه عزت این سلطنت
بذلت مبدل میشود و دین و دنیای مردم فاسد شود زیرا که نمی‌بینیم
از برای تو جانشینی را که شکایت بسوی او بریم و نه همتائی را که او را امید
وار باشیم و نه آنکه او را بر پا داریم خبر گویند اینکه فرمود که حق نیکوترین همه
چیزها است در وصف کردن بجهة آنست که وصف کرده میشود به نیکوئی
و واجب بودن و بهر صفت نیکی و اینکه فرمود واسع ترین همه چیزها است
در انصاف دادن یعنی چنانچه مردم در حقوق انصاف دهند هیچ امری
بر ایشان تنگ نشود و در نهج البلاغه که حق واسع ترین همه چیزها است چنین است
در وصف کردن و تنگ ترین همه چیزها است در انصاف دادن و این
واضح تر است و غرض اینست که همه مردم حق را وصف کنند و بزبان گویند
ولکن آنان که انصاف دهند و بآن عمل کنند کم‌اند و غرض از جاری شدن
حق از برای شخص نفع او است و از جاری شدن بر او ضرر اوست و اینکه
فرمود نیست هیچ مردی که امور از دست او بیرون رفته باشد و در نظرها
خوار باشد تا غرض آنست که وضیع و شریف همه در اداء حقوق محتاجند
که یکدیگر را اعانت کنند و بیکدیگر استعانت جویند و هر کس نعمت خدا
بر او عظیم تر است احتیاجش باین بیشتر است بجهة آنکه حقوق بر او بیشتر
است چرا که هر قدر نعمت زیادتر شود حقوق بیشتر شود و اینکه فرمود رها
گردانید بندگان خود را از غل ظاهرا غرض از تخفیف تکالیف شاقه
باشد چنانچه میفرماید و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم
و اینکه فرمود هدایت کرد ما را بعد از ضلالت از قبیل ارخاء عنان و ترک
خود با قوم است و الا که آن بزرگوار منزه است از آنکه طرفة العینی غبار
ضلالت بر دامن جلالتش نشسته باشد و ظاهرا آنست که با آنحضرت

جواب سؤال

جواب و سؤال ایکه کرده حضرت خضر بوده است علی نبینا و علیه السلام
روایت کرده است اصبغ بن نباته که عبدالله بن عمر و فرزندان
ابوبکر و سعد بن ابی وقاص بعد از عمر بعد امدند بخدمت امیرالمؤمنین
و از آنحضرت طلب کردند که ایشان را در تقسیم اموال و غنایم بر سایر
مسلمانان زیادتی دهد پس آنحضرت بر منبر برآمد و مردم بسوی او جمع
شدند پس فرمود حمد خداوندی را که مستحق حمد است و بنهایت کرم است
درک نمیشود بصفتها و تحدید نمیشود بلغتها و شناخته نمیشود بمنتهای
فکرها و گواهی میدهم اینکه خداوندی بجز او که تنها است و شریکی از نیست
برای او نیست و گواهی میدهم آنکه محمد رسول خدا است پیغمبر هدایت است
و موضع پرهیزکاری و فرستاده پروردگار اعلی است آمده است بحق از
جانب حق تا آنکه انذار کند بقرآن مبین و دلیل روشن پس ادا کرد
که حق را از باطل بکتاب مبین و گذشت بر آنچه گذشتند انبیاء اولین
اما بعد ای جماعت مردم باید نگویند آنچه را میگویند مردانی چند که فرو
برده است ایشان را دنیا پس گرفته اند زمینها و مزرعها را و جاری ساختند
نهرها را و سوار شده اند جوانهای تند و صاحب قوت را و پوشیده اند
جامهای نرم را پس همین عارها و عیب ایشان شده است که خداوند بخشائی
ایشان را نیامرزد هرگاه منع کنم ایشان را از آنچه در آن فرو رفته بودند
گردانم ایشان را بسوی آنچه مستحقند پس نیابند آنچه را که می‌یافتند پس
کسی از ایشان سؤال کند از آنها گویند که پسر ابی طالب بر ما ظلم کرد
و ما را محروم کرد و حقهای ما را از ما منع کرد پس از خدای استعانت میجوئیم
بر ایشان هر کس رو بقبله ما کند و ذبیحه ما را بخورد و شهادت ما را بدهد
و در دین ما داخل شود جاری گردانیم بر او حکم قرآن را و حدود اسلام را گو

و هیچکس را بر دیگری فضیلتی نیست مگر بتقوی بدانید بدرستی
که آن برای پرهیزکاران است نزد خداوند بهترین ثوابها و
نیکوترین بازگشت وجزاها قرار نداده است خداوند دنیا را ثواب
از برای پرهیزکاران وان ثوابی که نزد خداوند است بهتر است
از برای نیکان نظر کنید ای صاحبان دین خدا بدانچه شنیده اید در کتاب
خدا و گذارده اید نزد رسول خدا و جهاد کرده اید بان در راه خدا آیا
فضیلت بحسب و نسب است و یا بعمل و اطاعت و زهد در دنیا و نظر
کنید در آنچه رغبت دارید در آن پس بشتابید بسوی منزلهای خود خدا
شما را رحمت کند آنچنان منزلهائی که خوانده است شما را خداوند بسوی
آنها و تحریص فرموده است شما را بر آنها و ترغیب کرده است شما را در آنها
وقرار داده است ثوابی را که نزد اوست از آنها پس طلب کنید تمامی نعمتهای
خداوند را بر تسلیم کردن و راضی بودن بقضاء او و شکر کردن
بر نعمتهای او پس هر کس راضی نباشد باین از ما نیست و بازگشت
او بسوی ما نیست و بدرستی که حاکم حکم میکند بحکم خدا و ترسی بر او نیست
از این حکم کردن این جماعت ایشانند ستمکاران و در نفس دیگران است
که وحشتی بر ایشان نیست و این جماعت ترسی بر ایشان نیست و محزون
نمیشوند پس فرمود بتحقیق که عتاب کردم شما را بهمان تازیانه خود که عتاب
میکنم بان اهل خود را پس باک نداشتید و زدم شما را بتازیانه خود
که جاری میسازم بان حدهای پروردگار خود را پس باز نایستادید
آیا میخواهید که شما را بشمشیر خود بزنم بدانید که من میدانم آنچه را
که شما میخواهید و آنچه کجی شما را راست میکند ولیکن خود را فاسد نمیکنم
که شما را باصلاح آورم بلکه مسلط میگرداند خداوند بر شما قومی را



که انتقام مرا از شما بکشد پس نه از دنیا بهره برده اید و نه آخرتی دارید
که بآن بازگشت کنید پس دور شوید دور شوید از رحمت خدا اهل
آتش مرویست که حمران سؤال کرد از حضرت باقر علیه السلام که خدا
مرا فدای تو گرداند کاش میفرمودی که این امر در چه زمان میشود
تا ما بان شاد میشدیم آنحضرت فرمود ای حمران تو را دوستان و برادران
و آشنایانی است بدرستیکه در زمان سابق مردی از علماء بود و او را پسری بود
که رغبت در علم پدر خود نمیکرد و از او چیزی سؤال نمی نمود و آن مرد
عالم را همسایه بود که بخدمت او می آمد و علم از او فرا میگرفت پس چون آن عالم را مرگ
در رسید پسر خود را خواند و گفت ای پسر من تو چندان رغبت نبودی در علم من
و کم بود رغبت تو در آن و سؤال نمیکردی مرا از چیزی و مرا همسایه ایست که
بسوی من میآمد و از من سؤال میکرد و علم از من فرا میگرفت و ضبط میکرد
از من پس اگر بچیزی محتاج شوی بسوی او برو و آن همسایه را بپسر خود
شناسانید پس آن مرد عالم مرد و پسر او باقی ماند پس پادشاه آن زمان خوابی
احوال آن مرد عالم را گرفت باو گفتند که هلاک شد آن پادشاه گفت که آیا فرزندی
را گذاشته است گفتند بلی او را پسری است فرمود او را بسوی من آورید پس کسی
بسوی او آمد که نزد پادشاه رود آن پسر با خود گفت بخدا قسم نمیدانم که پادشاه
مرا بچه جهت خوانده است و مرا علمی نیست و اگر از من چیزی سؤال کند البته رسوا
خواهم شد پس یاد آورد آنچه را که پدرش او را وصیت فرموده بود پس آمد بسوی آن مردی
که از پدرش علم فرا میگرفت باو گفت که پادشاه کسی را بسوی من فرستاده است
که چیزی از من سؤال کند و نمیدانم که چه چیز از من سؤال خواهد کرد بدرستیکه پدرم امر کرده
است که اگر بچیزی محتاج شوم نزد تو آیم آن مرد گفت من میدانم بچه جهت بسوی
تو فرستاده است پس اگر ترا خبر دهم هر چه را که خدا از برای تو بیرون آورده میان
من و تو بالمناصفه باشد آن پسر قبول کرد پس آن مرد او را قسم داد و عهد و پیمان از او

گرفت که بوعده خود وفا کند پس از او عهد و پیمان گرفت پس از نزد گفت که میخواهد از تو سؤال
کند از خوابی که دیده است که این زمان چه زمان است با او بگو که این زمان گرگان است
پس به نزد پادشاه آمد پادشاه با و گفت میدانی بچه جهت بعقب تو فرستادم گفت
گفت فرستاده بسوی من و میخواهی که سؤال کنی از آن خوابی که دیده که این زمان
چه زمان است پادشاه گفت که راست گفتی حال مرا خبر ده که این چه زمان است
گفت این زمان گرگان است پس پادشاه امر کرد که آن پیر را جایزه دهند آن پیر جایزه
گرفت و بمنزل خود باز گشت و با آن رفیق خود بوعده وفا نکرد و گفت شاید این
مال را تمام نکنم و از آن چیزی نخورم تا هلاک شوم و شاید محتاج نشوم و از این
مردان آنچه مثل این سؤال کردم سؤال نکنم پس بر همین حال باقی ماند از قضیه آن
که خدا خواست پس باز پادشاه خوابی دید که کسی را عقب آن پیر فرستاد و پشیمان
شد بر آنچه کرده بود و گفت که بخدا قسم که مرا علمی نیست که به پادشاه گویم و نمیدانم
چه کنم با رفیق خود و حال آنکه با او مکر کردم و بعهد خود از برای او وفا نکردم پس
گفت بهر حال باز بسوی او میروم و عذر خواهی میکنم بسوی او و از برای او
قسم یاد میکنم شاید که مرا خبر دهد پس بسوی آن مرد آمد و گفت که من آنچه را که
کردم و بعهدی که در میان داشتیم وفا نکردم و آن مال از دست من رفت و حال
بسوی تو محتاج شدم پس ترا بخدا قسم میدهم که مرا وا نگذاری و با تو عهد
میکنم که هیچ چیز از برای من بیرون نیاید مگر آنکه ما بین من و تو بالمناصفه
باشد و پادشاه بسوی من فرستاده است و نمیدانم که از من چه سؤال خواهد کرد پس آن مرد گفت
میخواهد از تو سؤال کند از خوابی که دیده است که این زمان چه زمان است
پس بگو که این زمان گوسفند است پس آن مرد بسوی پادشاه آمد و بر او داخل شد پادشاه با و گفت
که میدانی که بچه جهت بسوی تو فرستادم گفت که خوابی دیده و میخواهی سؤال کنی که این چه زمان
است گفت راست گفتی پس خبر ده مرا که این چه زمان است گفت این زمان گوسفندان است پس امر کرد
که صله دادند آن صله را گرفت بمنزل خود باز گشت و فکر کرد که آیا از رفیق خود بوعده
وفا کند یا نکند و یک مرتبه قصد کرد که وفا کند و یک مرتبه قصد کرد که وفا نکند پس گفت شاید
بعد از این مرتبه محتاج نشوم و همه را برای خود ... غدر کنم و وفا نکند پس بر این حال باقی ماند از آنچه خدا

باقی ماند پس باز پادشاه
خوابی دید
که کسی را از نزد
آن

اذ پیر

پسر فرستاد او پشیمان شد بر آنچه با رفیق کرده بود و با خود گفت با آنکه دو مرتبه
غدر و مکر کردم چکنم و مرا نیز علمی نیست پس با زهد رای خود بر این قرار داد که بسوی
آن مرد رود پس بسوی آن مرد رفت و او را بخدا قسم داد و از او خواهش کرد که او را اعلام
کند و با و گفت که این مرتبه از برای تو وفا میکنم و با او عهد و پیمان کرد و گفت مرا باین
حال وامگذار که من دیگر غدر نمیکنم و زود باشد که بوعده خود وفا کنم پس آن مرد از او
پیمان گرفت و با و گفت که پادشاه ترا میخواند که از تو سؤال کند از خوابی که دیده آن
که این زمان چه زمان است پس هرگاه از تو سؤال کند با و بگو که این زمان میزان است
پس آن پیر بسوی پادشاه آمد و بر او داخل شد پس پادشاه با و گفت بچه جهت بعقب تو فرستادم
گفت خوابی دیده و میخواهی سؤال کنی از اینکه این زمان چه زمان است گفت راست گفتی پس خبر ده
مرا که این زمان چه زمان است گفت این زمان میزان است پس آن پادشاه امر کرد که او را صله دادند
و آن پیر آنرا گرفت و آمد بسوی آن مرد و آنرا در پیش روی او گذاشت و گفت آمدم بسوی تو با آنچه
از برای من بیرون آمده است پس آنرا با من تقسیم کن آن مرد عالم با و گفت که زمان اول زمان
گرگ بود و تو نیز از گرگان بودی و زمان دویم زمان گوسفند بود که قصد میکند و نمیکند
و تو نیز چنان بودی قصد میکردی و وفا نمیکردی و این زمان زمان میزان است و تو نیز بر حال
وفا پس بگیر مال خود را که مرا احتیاج در آن نیست و آن مال را با و رد کرد مترجم گوید که
مراد از امر ظهور و بعد از تحقق آن شد و بسط جواب آنحضرت و حکایت بسؤال الظاهر از این نخواست که فرمود تو را
برادران و دوستان و آشنایان است پس چنانچه ایشان بر دولت باطل تحمل میکنند و منتظر
فرج و ظهور دولت حق میباشند تو نیز با ایشان شریک باش و چنان باش که ایشان اند با آنکه
با وجود ایشان وحشت خود را از دولت باطل با ایشان تلافی کن و غرض از حکایت آنکه هر
چیزی را زمانی است و هر دولتی را وقتی که موافق کرده و تا آن حد نرسد البته تحقق نیابد چنانچه
همین مضمون از امام سجاد در احادیث سابقه مذکور شد و فرمود پس ظاهر مراد آنست که این زمان
زمان گرگان است و تا زمان میزان در نرسد دولت حق بظهور نمیرسد اللهم عجل فرجهم
و فرجنا بحقهم یا کریم روایت که عبد الله بن حسن فرستاد کسی را بخدمت حضرت صادق ع

علیه السلم که من از تو شجاع تر و سخی تر و عالم ترم انحضرت بفرستاده او فرمودند که باو بگوید
اما شجاعت پس بخدا قسم که از برای تو موقفی در حرب نبوده که دانسته شود که تو جبان و ترسنده
یا شجاع و اما سخاوت پس انست که شخص چیزی را از راه حلال اخذ کند و در مصرفی که سزاوار انست
صرف کند و اما علم پس تحقیق که بدیه تو علی بن ابیطالب صلوات الله علیه هزار بنده ازاد کرد پس
پنج نفر از ایشانرا نام ببر از برای ما با انکه تو عالمی پس فرستاده بسوی عبدالله امد و رسالت
را ادا کرد دو مرتبه باز گشت بسوی انحضرت و عرض کرد که عبدالله میگوید که تو مردی صحفی و
تاریخی هستی انحضرت فرمودند باو بگو که من بخدا قسم که میراث بردم صحف ابرهیم و موسی و عیسی را
از پدران بزرگوارم علیهم السلم و نیز از انحضرت مرویست در قول خداوند تبارک و تعالی
عزوجل و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم یعنی بشارت ده مؤمنانرا که مر
ایشانراست قدم صدق نزد پروردگار ایشان فرمود قدم صدق ان رسول خداست
و نیز از انحضرت مرویست در قول خداوند عزوجل و ما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون
یعنی نفع نمیبخشد ایات و هشدار دهندگان بان قوم که ایمان نمیاورند فرمود که چون رسول خدا
صلی الله علیه و اله بمعراج رفت جبرئیل بخدمت انحضرت امد و براق را اورد پس انحضرت
بران سوار شدند و بسوی بیت المقدس رفتند و برادران خود از پیغمبران را ملاقات
کردند پس مراجعت نمودند و باصحاب خود فرمودند که من به بیت المقدس رفتم و در
همین شب مراجعت کردم و جبرئیل براق را نزد من اورد و من بران سوار شدم و نشانه
این است که گذشتم بر قافله ابی سفیان که فرود امده بودند بر ابی که از برای فلان طایفه است
و شتری سرخ را گم کرده بودند و ایشان در جستجوی ان شتر بودند پس بعضی از اصحاب انحضرت
ببعضی دیگر گفتند که پیغمبر وارد شام شده است و او سواری تند روی است و لکن
شما هم وارد شام شده اید و شام را شناخته اید پس از او سوال کنید از بازارها و درها
و تاجران شام پس گفتند یا رسول الله چگونه است شام و چگونه است بازارهای ان حضرت
صادق علیه السلم فرمودند که رسول خدا چنان بود که هر گاه چیزی از انحضرت میپرسیدند
که نمیدانست بسیار بران حضرت گران می امد تا انکه اثر ان بر روی مبارکش ظاهر میشد

پس دران

پس دران اثنا جبرئیل بخدمت انحضرت امد و عرض کرد یا رسول الله
این شام است که بجهت تو بلند شده است پس انحضرت ملتفت شدند ناگاه
شام را دیدند و درها و بازارها و تاجرهای ان پس فرمودند کجاست انکس که از شام
سؤال میکرد پس بانحضرت عرض کردند که فلان و فلان سؤال کردند پس انحضرت ایشانرا
جواب فرمودند در هر چه از انحضرت سؤال کرده بودند پس ایمان نیاوردند از ایشان مگر
کمی و این است قول خداوند عزوجل و ما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون پس
حضرت صادق ع فرمودند پناه میبریم بخدا از انکه ایمان نیاوردیم بخدا و پیغمبر او و ایمان
اوردیم بخدا و پیغمبر او و از ابو حمزه مرویست که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلم
که میفرمود هر گاه مؤمن برادر خود را بگوید از ولایت و دوستی من بیرون رفته است
و هر گاه بگوید تو دشمن منی یکی از ایشان بخدا کافر شده است زیرا که خداوند عزوجل قبول
نمیکند از احدی عملی را با انکه سرزنش کند بر مؤمنی که او را نصیحت میکند و قبول نمیکند از
هیچ مؤمنی عملی را با انکه در دل گرفته (?) باشد بدی را از برای مؤمن دیگر اگر پرده برداشته شود
از چشمهای مردم پس نظر کنند برابطه که ما بین خداوند عزوجل و بنده مؤمن است که دلهای
ایشان از برای مؤمنان ذلیل شود و امرهای ایشان از برای مؤمنان سهل و اسان شود و
اطاعت ایشان از برای مؤمنان بزودی دست دهد و اگر نظر کنند بمردمان بان عملها که
مردود است نزد خداوند عزوجل هر اینه گویند که خدا از هیچ کس هیچ عملی را قبول نمیکند و نیز
گفت شنیدم از انحضرت که میفرمود بمردی از شیعیان که شما پاکیزگانید و زنان شما پاکیزگانند
زنان مؤمنه حور العین اند و مردان مؤمن صدیقان اند و نیز گفت که شنیدم که میفرمود شیعیان
نزدیکترین خلایق اند بعرش خداوند عزوجل در روز قیامت بعد از ما و احدی از شیعیان
ما نیست که برخیزد بنماز مگر انکه ملائکه بعدد مخالفان او بر او احاطه کنند و از برای او طلب مغفرت
کنند بهیئت اجتماع تا انکه از نماز فارغ شود دیگر فرمود که روزه دار شما [illegible] میکند در بوستانهای
بهشت و ملائکه او را دعا میکنند تا انکه افطار کند و نیز گفت که شنیدم از انحضرت که میفرمود
شما شیعیان (?) انان که خدا بر شما تحیت و سلام می فرستد و شمایید انان که برگزیده است خداوند شما را

ورحمت خود و شمائید صاحبان توفیق خدائی بواسطهٔ عصمت او و شمائید اهل دعوة خداوند بسوی
اطاعت او و حسابی و ترسی و اندوهی از برای شما نیست شما از برای بهشت شدید و بهشت از برای شما
نامهای شما نزد ما صالحان و مصلحانست و شمائید که از خدا راضی شدید چون خدا از شما راضی است و ملائکه
برادران و یاران شمایند در امر خیر هرگاه سعی و کوشش کنید در طاعت خدا انجا میند هرگاه غفلت
کنید سعی و کوشش کنید در طاعت و شما بهترین خلق خدائید خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای
شما از برای شما بهشت است از برای بهشت خلق شده اید و در بهشت تنعم می کنید و بازگشت شما بسوی
بهشت است و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا بجعفر طیار فرمود که وقتی که از حبشه
مراجعت نمود که عجب‌تر انچه دیدی چه بود عرض کرد دیدم حبشیه را که گذشت و بر سر زنبیلی
داشت پس مردی او را بگیرد و او را انداخت و زنبیل از سر او افتاد پس آن حبشیه نشست
و گفت وای بر تو از جزا دهنده روز قیامت هرگاه بر کرسی نشیند و حق مظلوم را از ظالم
بگیرد پس رسول خدا از این تعجب فرمود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود آذر
پدر ابرهیم علیه السلام منجم نمرود بود و نمرود هیچ کاری بی اذن و امر او نمیکرد پس شبی در نجوم نگاه
کرد و صبح به نمرود گفت که امر عجیبی دیدم گفت چه دیدی گفت دیدم که مولودی متولد
میشود در زمین ما که هلاکت ما بر دست اوست و عنقریب مادر او باو حامله میشود پس نمرود
از این تعجب کرد و گفت ایا زنان باو فرزند حامله شده اند آذر گفت نه پس زنان را از مردان جدا
کرد و همه زنان را در شهر کرد که مردان بسوی ایشان نروند و آذر با اهل خود مجامعت کرد پس
اهل او بحضرت ابرهیم آبستن شد آذر گمان کرد که این همان فرزند است پس فرستاد بسوی زنان
قابله که در آن زمان بودند و در رحم زنان هیچ چیز نبود مگر انکه می فهمیدند پس بر شکم مادر حضرت
ابرهیم نگاه کردند خداوند آنچه را که در رحم او بود بر پشت او چسبانید پس آن زنان گفتند
در شکم این زن چیزی نمی بینیم و آذر این فقره را دانسته بود که این فرزند باتش سوزانیده
می شود و ندانسته بود که خداوند او را از آتش نجات میدهد فرمود که پس چون مادر
ابرهیم آنحضرت را متولد ساخت آذر خواست که او را نزد نمرود ببرد که او را بکشد زن او با او
گفت که پسر خود را مبر پیش نمرود که او را بکشد مرا بگذار که او را ببعضی غارها ببرم و او را

درانجا

درانجا گذارم تا بمیرد و تو خود پسر خود را نکشته باشی پس آذر با او گفت ببر او را نیز رفت
و فرزند خود را در غاری گذاشت و او را شیر داد پس سنگی بر در غار گذاشت و برگشت حضرت
صادق فرمودند که پس خدا روزی او را در انگشت ابهام او قرار داد و او آن انگشت را می
مکید و شیر از آن میمکید و آنحضرت در یک روز انقدر بزرگ میشد که دیگران در
یکهفته و در یکهفته انقدر که دیگران در یک ماه و در یکماه انقدر که دیگران در یکسال و در انجا ماند
انقدر که خدا خواست پس مادر آنحضرت برید رخصت گفت که اذن میدادی میرفتم جانب آن
کودک گفت برو چون رفت ناگاه دید ابرهیم را که دو چشم او میدرخشید که گویا دو چراغ
بود پس برداشت او را و بسینه خود چسبانید و او را شیر داد و برگشت آذر از حال ابرهیم
از او پرسید گفت او را در خاک پنهان کردم پس مادر ابرهیم بر این حال ماند که از پی شغلی
بیرون میرفت و میرفت بسوی آنحضرت و او را بسینه میچسبانید و شیر میداد و مراجعت
می کرد پس چون آنحضرت برفتار در آمد مادر بسوی او امد و چنان کرد که پیش از آن می کرد
پس چون خواست که برگردد آنحضرت جامه او را گرفت پس مادر با آنحضرت گفت که تو را چه
می شود گفت مرا با خود ببر گفت تا از پدر تو مشورت کنم پس مادر ابرهیم بسوی آذر امد و
سرگذشت را باو نقل کرد پس گفت که او را بسوی من بیاور و او را بر سر راه بنشان پس هرگاه
برادران او باو بگذرند داخل شود که معروف نشود حضرت فرمودند که برادران حضرت
ابرهیم بت میساختند و بیازار میبردند و میفروختند پس مادر ابرهیم بسوی آنحضرت رفت
و او را آورد تا آنکه او را بر سر راه نشانید و برادران او باو گذشتند پس با ایشان داخل
چون پدر آنحضرت آنحضرت را دید دوستی آنحضرت در دل او افتاد و بر این حال ماند انقدر که
خدا خواست پس در یکروزی در اثنائی که برادران بت میتراشیدند تیشه را ابرهیم گرفت
و چوبی برداشت و از آن بتی تراشید که هرگز مثل آن ندیده بودند پس آذر با مادر آنحضرت
گفت که من امید دارم که برکت این پسر تو خیر بما برسد پس در اثنائی که ایشان این سخن می
گفتند ناگاه آنحضرت تیشه را برداشت و آن بت را که تراشیده بود شکست پس آذر از این عمل
جزع و فزع شدیدی کرد پس با آنحضرت گفت که این چه کار بود که کردی آنحضرت گفت شما با این بت

چه میکرد دید آذر گفت او را میپرستیدیم انحضرت گفت اتعبدون ما تنحتون یعنی آیا می
پرستید انچه را که بدست خود میتراشید پس آذر بمادر انحضرت گفت که این همانست که
ملك و سلطنت ما بدست او فانی میشود مترجم گوید که صاحب مجمع البیان از زجاج
نقل کرده است که در میان نسابین خلافی نیست که پدر حضرت ابرهیم تارخ بود
بعد از این گفته است که این سخن زجاج تقویت میکند انچه را که اصحاب ما گفته اند
که آذر جد مادری حضرت ابرهیم یا عموی انحضرت بود زیرا که ثابت شده است
نزد ایشان که پدران پیغمبر تا حضرت آدم همه موحد و خدا پرست بودند و علمای امامیه
بر این اجماع کرده اند و روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که انحضرت
فرمودند که همیشه خداوند نقل میکرد مرا از صلبهای طاهرین بسوی رحمهای مطهرات
تا انکه مرا در زمان شما بیرون آورد و که مرا الوده نکرده بچرکهای جاهلیت و اگر در پدران
انحضرت کافری بود همه ایشانرا بطهارت وصف نمیفرمود با انکه خداوند میفرماید
انما المشرکون نجس و این روایت صریح دلالت میکند بر انکه پدر انحضرت آذر نبود
در انجا که میفرماید اند با اهل مجامعت کرد پس حامله شد بحضرت ابرهیم والعلم عند الله و نیز
از انحضرت مرویست که فرمود مخالفت کرد حضرت ابرهیم با قوم و عیب خدایان
ایشان را گفت تا انکه او را نزد نمرود بردند پس با ایشان مخاصمه کرد و گفت که پروردگار
من انکسیست که زنده میکند و میمیراند نمرود گفت منهم زنده میکنم و میمیرانم انحضرت
فرمود که خداوند من میاورد افتاب را از مشرق پس بیاور تو افتاب را از مغرب پس
مبهوت و عاجز شد نمرود که کافر بود و خداوند هدایت نمیکند قوم ستمکاران را و حضرت
باقر علیه السلام فرمودند که حضرت ابرهیم عیب خدایان ایشانرا گفت و نظر کرد در نجوم
پس گفت من بیمارم حضرت فرمودند که بخدا قسم که بیمار نبود و دروغ نگفت پس چون
قوم از ابرهیم مفارقت کردند و رفتند بسوی عیدگاهی که داشتند انحضرت
داخل شد بر خدایان ایشان با تیشه و همه انها را شکست مگر بت بزرگ را و تیشه را
بر گردن بت بزرگ انداخت پس قوم حضرت بسوی خدایان خود برگشتند و دیدند

انچه را

انچه را که با انحضرت کرده بودیم گفتند بخدا قسم که جرات نموده است بر اینها و
شکسته است اینها را مگر این جوان که عیب اینها را میگفت و از اینها بیزاری میجست
پس بنا کردند از برای انحضرت کشتنی را که عظیم تر از سوزانیدن باتش باشد پس هیزم
از برای انحضرت جمع کردند و او را امان دادند تا انروزی که قرار داده سوختن ان — سوزانیدن را
حضرت را کرده بودند نمرود و لشکرش باتش بجهة تماشای او بیرون امدند و نمرود
بنائی را بنا گذاشته بود که از ان حضرت نظر کند که چگونه اتش او را میگیرد پس انحضرت را
در منجنیق گذاشتند که باتش اندازند زمین گفت پروردگارا بر پشت من احدی
نیست که ترا عبادت کند غیر از این که باتش سوزانیده میشود پروردگار تبارك و تعالی
فرمود که اگر مرا بخواند کفایت این شر از و کنم پس ابان راوی حدیث از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده که انحضرت فرمود که دعای حضرت ابرهیم در ان روز این بود یا احد یا احد
یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد پس توکلت علی الله پس پروردگار — گفت
تبارك و تعالی فرمود که کفایت این شر کردم و فرمود باتش که ای اتش سرد شو پس دندانهای
انحضرت از سرما بهم خورد تا انکه خداوند عز و جل فرمود و سلاما علی ابرهیم یعنی سلامت
باش بر ابرهیم و جبرئیل بخدمت حضرت ابرهیم امد و با انحضرت در میان انحظیره
اتش مشغول بصحبت شد چون نمرود از ادید گفت هر کس خدائی که میخواهد باید مثل خدای
ابرهیم بگیرد حضرت فرمودند پس بزرگی از بزرگان اصحاب نمرود گفت که من عزیمت
باتش خواندم که او را نسوزاند پس پاره از اتش بسوی او نمرود افتاد و او را سوزانید
حضرت فرمودند که پس لوط بحضرت ابرهیم ایمان اورد و انحضرت بسوی شام هجرت
کرد با ساره و لوط و نیز از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود مکان تولد ابرهیم
در کوثی ربا بود و پدر او نیز از اهل انجا بود و مادر ابرهیم و مادر لوط ساره و ورقه
دو خواهر بودند و در نسخه دیگر بجای ورقه رقیه است و ان دو دختر لاحج بودند
و لاحج پیغمبری بود ترساننده و رسول نبود و حضرت ابرهیم در اوقات جوانی خود بر
فطرت و خلقتی بود که خداوند همه مردم را بر ان فطرت خلقت کرده است تا انکه

هدایت کند او را خدا بدین خود و برگزید او را و او زن کرد ساره دختر لاحج را و ساره
دختر خاله او بود و ساره صاحب گوسفندان بسیار و زمین بسیار وسعت و حالی نیکو بود و
حضرت ابرهیم را مالک گردانید هر چه را که خود مالک بود پس آنحضرت نیز بامر آنها قیام
نمود و آنها را باصلاح آورد و گوسفندان و زراعت او بسیار شد تا آنکه در زمین کوثی ربا
مردی نبود که احوالش از آنحضرت نیکوتر باشد و چون بتهای نمرود را شکست امر کرد
که او را بند کردند و موضعی از برای او ساختند و هیزم در آن جمع کردند و آتش در آن
زدند پس آنحضرت را در آتش انداختند که بسوزند و از آتش دور شدند تا آنکه خاموش
شد پس بآن موضع که آتش در آن بود مشرف شدند ناگاه حضرت ابرهیم را سالم دیدند
که از بندها رها شده است پس خبر آنحضرت را بنمرود دادند نمرود ایشان را امر کرد که آنحضرت را
از شهرهای او بیرون کنند و نگذارند که گوسفندان و مال خود را بیرون برد پس آنحضرت
در آن باب با ایشان مجادله کرد که اگر گوسفندان و مال مرا میگیرید پس بر شما لازم است که
آنچه از عمر من در شهرهای شما تمام شده است همه را بمن رد کنید و پیش قاضی نمرود در این باب
مرافعه کردند پس قاضی حکم کرد بر ابرهیم که آنچه را که در شهرهای ایشان پیدا کرده است با ایشان
تسلیم کند و بر اصحاب نمرود حکم کرد که رد کنند بآنحضرت آنچه را که از عمر او در شهرهای
ایشان تمام شده است پس حکم قاضی را به نمرود گفتند نمرود ایشان را امر کرد که آنحضرت را
و گوسفندان و مالش را واگذارند و او را بیرون کنند و گفت که اگر در
شهرهای شما بماند دین شما را فاسد کند و ضرر بخدایان شما رساند پس آنحضرت را با لوط
از شهرهای خود بیرون کردند بسوی شام پس آنحضرت بیرون رفت و لوط نیز همراه آنحضرت
بود که مفارقت نمیکرد و ساره نیز با آنحضرت بود و با ایشان فرمود که من میروم بسوی
پروردگار خود که زود باشد که مرا هدایت کند و غرض آنحضرت بیت المقدس بود و
آنحضرت گوسفندان و مال خود را برداشت و صندوقی ساخت و ساره را در آن صندوق
کرد و بر آن صندوق قفلهای محکم زد بجهة غیرتی که بر ساره داشت و راه رفت تا آنکه از مملکت
نمرود بیرون رفت و در مملکت مردی از قبطیان داخل شد که او را عزاره میگفتند پس گذشت

براهداری از عزاره و آن راهدار از جانب او در سر راه بود و گرفت که عشر مال او را بگیرد پس چون آن
حضرت باو رسید و صندوق با آنحضرت بود راهدار با آنحضرت گفت این صندوق را بگشا
که آنچه در آنست عشر کنیم حضرت ابرهیم فرمود هر چه خواهی از طلا و نقره بگو در این است تا عشر
آنرا بتو بدهم و آنرا نگشاییم آن راهدار ابا کرد مگر از گشودن صندوق پس بجبر آن صندوق را گشود
چون ساره را مشاهده کرد و او موصوف بحسن و جمال بود با آنحضرت گفت این زن از تو چیست
آنحضرت فرمود که این حرم من و دختر خاله من است گفت که پس ترا چه باعث شد بر اینکه او را
در صندوق پنهان کردی آنحضرت فرمود بجهة غیرتی که بر او داشتم از آنکه کسی او را ببیند گفت
نگذارم ترا که از اینجا بروی تا آنکه پادشاه را خبر کنم بحال این زن و حال تو پس کسی را بسوی
پادشاه فرستاد و او را خبر کرد پادشاه کسی را از جانب خود فرستاد که صندوق را ببرند
چون آمدند که صندوق را ببرند آنحضرت فرمود که من از این صندوق مفارقت نمیکنم تا آنکه
روح از جسد من مفارقت کند این خبر را بپادشاه دادند پادشاه فرستاد که او را با صندوق
بیاورید پس آنحضرت را با صندوق و جمیع اموال او برداشتند و بر پادشاه وارد ساختند پادشاه
با آنحضرت گفت که صندوق را بگشا آنحضرت فرمود ای پادشاه در این صندوق حرم من
و دختر خاله من است و من جمیع اموال خود را فدای او میکنم پس پادشاه آن صندوق را بزور
گشود و چون ساره را دید بی اختیار دست بسوی او دراز کرد پس آنحضرت روی خود را
از او و از ساره گردانید بجهة غیرتی که داشت و گفت خداوندا دست او را نگاه دار از حرم
من و دختر خاله من پس دست آن پادشاه بساره نرسید و نتوانست که دست خود را هم بسوی
خود باز گرداند پس بحضرت گفت که خدای تو است که این کار بمن کرد آنحضرت فرمود بلی
خداوند من غیور است و ناخوش دارد حرام را و اوست که حایل شد میان تو و اراده حرام تو
پس با آنحضرت گفت خدای خود را بخوان که دست مرا بسوی خود باز گرداند اگر ترا اجابت
کرد متعرض این زن نمیشوم پس حضرت ابرهیم عرض کرد خداوندا دست او را باو برگردان
تا دست از حرم من بردارد پس خدا دست او را برگردانید باز بجانب ساره نظر کرد و دست
خود را بسوی او دراز کرد آنحضرت بجهة غیرت رو از او گردانید و عرض کرد خداوندا

دست این را از حرم من باز دار پس دست آن پادشاه خشک شد و بچاره نرسید پس بآن
حضرت عرض کرد که خداوند تو غیور است و تو خود غیوری پس خدای خود را بخوان
که دست مرا بمن باز گرداند که اگر باز گرداند دیگر این کار نکنم پس آنحضرت فرمود
سؤال میکنم از خدا بشرط آنکه اگر دیگر این کار کنی از من نخواهی که از خدا سؤال کنم پادشاه
گفت بلی آنحضرت عرض کرد خداوندا اگر راست میگوید دست او را باو باز گردان پس دست او
باو باز گشت چون پادشاه آن غیرت را دید و آن معجزه را در دست خود مشاهده نمود حضرت
ابرهیم را تعظیم کرد و از او ترسید و او را گرامی داشت و از او پرهیز کرد و بآنحضرت گفت
که حال ایمن شدی از آنکه متعرض این زن شوم یا آنکه متعرض چیزی از اموال تو شوم پس برو
هر جا که خواسته باشی ولکن مرا بسوی تو حاجتی است آنحضرت فرمود که آن حاجت چه چیز است
گفت دوست میدارم که مرا اذن دهی که کنیزک قبطیه که نزد من است صاحب جمال و عقل است او را
خادم این زن کنم آنحضرت او را اذن داد پس آن قبطیه را طلبید و او را بساره بخشید و این
همان هاجر مادر اسمعیل است پس روانه شد حضرت ابرهیم با جمیع آنچه با او بود و آن پادشاه
با آنحضرت بیرون آمد و در پشت سر آنحضرت راه میرفت بجهة تعظیم و هیبت آنحضرت
پس خداوند وحی فرستاد بآنحضرت که بایست و راه مرو پیش روی این جبار صاحب تسلط
را و در پشت سر تو راه رود ولکن او را پیش روی خود کردان و در پشت سر او راه رو
و او را تعظیم کن و از و بترس زیرا که او مسلط است و زمین را ناچار است از پادشاهی
خوب یا بد پس آنحضرت ایستاد و بپادشاه گفت پیش برو زیرا که خداوند من همین ساعت
بسوی من وحی کرد که ترا تعظیم کنم و از تو بترسم و ترا در پیش روی خود دارم و خود
در پشت سر تو راه روم بجهة اجلال و تعظیم تو پس پادشاه گفت این را خدای تو بتو
وحی کرد آنحضرت گفت بلی پادشاه گفت شهادت میدهم که خدای تو مهربان و صاحب
حلم و کرم است و تو مرا در دین خود ترغیب میکنی پس پادشاه آنحضرت را وداع کرد و آن
حضرت آمد تا آنکه باخر شهرهای شام رسید و لوط را از ابتدای شهرهای شام گذاشت
پس چون فرزند از آنحضرت دور شد بساره زن خود فرمود که اگر خواسته باشی که

بفروشی

بفروشی کنیزک خود هاجر را شاید خدا ما را از او فرزندی روزی کند که جانشین ما باشد
پس آنحضرت هاجر را از ساره خرید و با او مجامعت کرد و حضرت اسمعیل متولد شد
مؤلف گوید که کوثی دهی است از عراق و روایا موضعی است و شاید آن ده را نسبت بآن موضع
داده باشند و اینکه فرمود لاجح نبی انذار کننده بود و رسول نبود آنچه در فرق ما بین نبی و رسول
مشهور است آنست که رسول پیغمبری است که دینی و کتابی علاحده داشته باشد و نبی اعم
از آنست که دین جدید و کتابی داشته باشد یا آنکه بر شریعت پیغمبر سابق باشد و شاید مراد در این
موضع نیز این باشد لکن آنچه از اخبار اهل بیت عصمت سلام الله علیهم فهمیده میشود این است که
لازم نیست و مدار فرق میان ایشان نیست که هر رسولی را دین و کتابی علاحده باشد چه آنکه وارد
شده است که مرسلین از پیغمبران سیصد و سیزده نفر بوده اند و صد و چهار کتاب بر ایشان
نازل شد پس هر رسولی را کتابی لازم نیست و مدار فرق میان رسول و نبی چنانکه وارد شده است
که رسول آنست که ملک را معاینه ببیند یا آنکه باو وحی شود یا در خواب ببیند و آنچه از ظاهر
این حدیث مستفاد میشود این است که ساره مادر حضرت ابرهیم بوده و ورقه یا رقیه
مادر لوط و مادر لوط دختر خود را باسم خواهر خود ساره نام کذارده و ساره را
حضرت ابرهیم تزویج نموده و اینکه فرمود که ساره زن ابرهیم دختر لاجح بود از آن جهت
باشد که دختر دختر را دختر فرموده باشد و یونس بن ظبیان نیز از حضرت صادق روایت
کرده است که بآنحضرت عرض کردم که آیا فهمی غیر مانی بن دو مرد را از این مرد فرمود
کیستند این دو مرد عرض کردم ابا الخطاب و ملاء محمد بن ذائب و علی بن
حدید از مفضل بن عمر فرمود ای یونس من از این دو نفر خواهش نمودم که از مفضل باز
ایستند باز نایستادند پس ایشان را خواندم و از ایشان خواهش کردم و با ایشان توقع
و حاجت خود را بسوی ایشان همین قرار دادم پس دیگر هم باز نایستادند پس خدا ایشان را
نیامرزد بخدا قسم که کثیر عزه صادقتر بود در دوستی خود از این دو که ادعای دوستی
ما میکنند و بر خود میبندند زیرا که کثیر عزه میگوید که الا زعمت بالغیب الا اجبها اذا
انا لم یکرم علی کریمها یعنی گمان کرد عزه در غیاب من که او را دوست نمیدارم هرگاه برمن

کرامی نباشد آنکس که بر او کرامی است بدان بخدا قسم که اگر مرا دوست میداشتند
هر آینه دوست مرا هم دوست میداشتند مؤلف مترجم گوید که کثیر عزه مانند لیلی مجنون است
وکثیر در عشق عزه مانند مجنون در عشق لیلی است و کثیر عزه نسبت است بمعشوقه او و نیز از آن
حضرت مرویست که میفرمود جماعتی در مسجد ما را مشهور میسازند خود را مشهور
میسازند این جماعت از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم میروم و پنهان می کنم و
می پوشم و ایشان پرده مرا می درند خدا پرده ایشانرا بدرد و میگویند که جعفر بن
محمد امام است بدان بخدا قسم که من امام نیستم مگر از برای آنکس که مرا اطاعت کند
پس اما آنکه مرا نافرمانی کند من امام آنکس نیستم چرا بنام من او بخته اند ایا نام مرا از
دهانهای خود نمی اندازند که بس بخدا قسم که خدا مرا با ایشان در یک خانه جمع نمیکند و نیز
از آنحضرت مرویست که فرمود چون قریش بجنگ بدر بیرون آمدند و بنی عبد المطلب را
با خود بیرون آوردند بیرون آمد طالب پسر ابوطالب پس رجز خوانان قریش فرود آمدند
و رجز میخواندند و طالب نیز فرود آمد و رجز میخواند پس چون رجز خود را تمام کرد
قریش گفتند این بر ما غالب آید پس او را بر گردانیدند و در روایت دیگر از آن
حضرت است که فرمود طالب باسلام آورده بود و نیز از حضرت صادق مرویست
که میفرمود آمد حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد ستونی از ستونهای مسجد بعد
وخطاب به پیغمبر میفرمود باشعاری که مضمون آنها این است که ای پدر بزرگوار
بعد از تو خبرها و امرهای سخت پریشان واقع شد که اگر تو حاضر بودی نمی شد
بدرستی که ما تو را نیافتیم چون زمین که باران ریزنده خود را نیابد و فاسد و تباه
شدند قوم تو پس حاضر باش نزد ایشان و بر احوال ایشان آگاه باش و از ایشان
غایب مشو و نیز از آنحضرت منقولست که در اثنائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در یک روزی در مسجد بودند که ناگاه هر بلندی پست شد و هر پستی بلند شد تا آنکه
آنحضرت نگاه کردند بجعفر طیار که با کفار جهاد میکرد پس چون جعفر کشته شد رسول
خدا فرمود که کشته شد جعفر و درد در شکم او گرفت مترجم گوید غرض آنست که

ان بلندیها

ان بلندیها که مانع دیدن آن موضع بود از کوه و درخت و دیوار پست شد و
آن موضع که جعفر در آن جهاد میکرد بلند شد تا آنکه آنحضرت او را مشاهده فرمودند
و نیز از آنحضرت مرویست که میفرمود کشت علی ابن ابیطالب علیه السلام بدست مبارک
خود در روز جنگ حنین چهل نفر را و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که جبرئیل
براق را خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و آن کوچک تر از استر و بزرگتر از
دراز گوش بود و دو گوش او دایم در حرکت بود و چشم او در سم او بود و گامهای او انقدر بود
که چشمش کار میکرد پس هر گاه بکوهی میرسید دستهایش کوتاه و پاهایش بلند میشد
و هر گاه از کوه بزیر میامد دستهایش بلند و پاهایش کوتاه می شد و یال داشت دراز
بود و دو بال از پشت سر داشت و از فضیل بن مختار مرویست که حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که چگونه میخوانی وعلی الثلاثة الذین خلفوا یعنی خداوند قبول کرد توبه آن سه نفر را
که بعقب گذارده شدند فرمود که اگر بعقب گذارده شده بودند در طاعت خدا بودند ولکن
خالفوا است نه خلفوا یعنی آن سه نفر که مخالفت کردند و ایشان عثمان و دو رفیق او بودند
بدان بخدا قسم که او از صیتی و سنگی نشنیدند مگر آنکه گفتند بلاء و فتنه بر ما نازل شد
پس خداوند خوف را بر ایشان مسلط کردانید تا وقتی که صبح کردند و نیز ابو بصیر روایت
کرده است که در خدمت حضرت باقر علیه السلام تلاوت کردم التائبون العابدون پس حضرت
فرمود چنین بخوان التائبین العابدین تا آخر پس پرسیدم از آنحضرت از سبب این سؤال
کرد آنحضرت فرمودند اشتری من المؤمنین التائبین العابدین مترجم گوید غرض آنحضرت تا تائبین
و عابدین تا آخر صفت مؤمنین است و چون مؤمنین مجرور است صفت نیز باید تابع
موصوف باشد و بنابر قرآت رفع ظاهرا قطع از نعتیت است بتقدیر مبتدا یعنی هم التائبون
العابدون و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود نازل گردانیده است خداوند
این آیه را چنین که لقد جاءنا رسول الله من انفسنا عزیز علیه ما عنتنا حریص علینا بالمؤمنین
رؤف رحیم یعنی هر آینه آمده است ما را پیغمبر خدا که از خود ماست یعنی از عرب است و دشوار
بر او مشقت و زحمت ما و حریص است بر ایمان و هدایت ما و بمؤمنین رؤف و رحیم است

مترجم گوید قرآئت مشهور در این ایه چنین است لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما
عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم ابن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت قرائت فرمودند فانزل الله سکینته علی رسوله وایده بجنود لم تروها
من عرض کردم آیا چنین است فرمود ما اینچنین میخوانیم و تنزیل این نیز چنین است مترجم گوید
که قرآئت مشهور چنین است که فانزل الله سکینته علیه و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده این آیه که فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه
کنز او جاء معه ملک یعنی پس شاید که تو ترک کنی پاره از آنچه را که وحی شده است بسوی تو و
سینه تو تنگ شود است از آنکه میگویند چرا نازل نشده است بر پیغمبر گنجی یا چرا نیامده است
با او ملکی فرمود که چون رسول خدا فرمود با امیر المؤمنین فرمود که یا علی از خدا
سؤال کردم که دوستی ترا بگرداند در میان من و تو پس چنان کرد و سؤال کردم که مابین من و تو
برادری قرار دهد پس چنان کرد و پس سؤال کردم که تو را وصی من گرداند چنان کرد پس
مردی از قریش گفتند بخدا قسم که یکصاع از خرما در خیک کهنه دوست تر است نزد ما از آنچه
محمد از پروردگار خود خواهش کرده پس چرا از پروردگار خود خواهش نکرد ملکی را که او را یاری کند
بر دشمن یا گنجی را که بی نیاز شود بان از فقر بخدا قسم که نخواند محمد خدای خود را بسوی حقی یا
باطلی مگر آنکه او را اجابت کرد پس فرستاد خداوند سبحانه و تعالی این آیه را که فلعلک تارک
بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک تا آخر آیه و از عبد الله بن سنان مرویست که سؤال
از حضرت صادق از قول خداوند عز و جل کرد و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون
مختلفین الا من رحم ربک یعنی اگر خدای تو خواست میگردانید مردم صاحب یک ملت و همیشه مردم
در مذهبها و طریقهای خود مختلفند مگر آنانکه پروردگار تو بر ایشان رحم کرده است که
ایشان بر دین حق متفقند پس فرمود بودند مردم بر یک طریقه پس فرستاد خداوند پیغمبران را
تا آنکه حجت خود را بر ایشان اقامه کند و از حضرت باقر علیه السلام مرویست در قول خداوند عز
و جل و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا یعنی هر کس بجا آورد عمل نیکی را زیاد کرده باشیم
او در آن نیکی دیگر را فرمود هر کس ولی خود کند را اوصیاء آل محمد را و پیروی آثار ایشان کند

پس همین

پس همین زیاد میکند از برای او ولایت پیغمبران و مؤمنان گذشته را تا آنکه برسد
ولایت ایشان بحضرت آدم علیه السلام و این است قول خداوند عز و جل من جاء بالحسنة
فله خیر منها یعنی هر کس عمل نیکی کند پس از برای او است بهتر از آن داخل میکرداند خدا
او را در بهشت و این است قول خداوند عز و جل قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم یعنی
بگو ای پیغمبر با امت خود که هر چه از شما خواهش کردم از مزد تبلیغ رسالت پس آن
نفع او است از برای شما میفرماید که مزد رسالت آن دوستی اهل بیت من است پس آن
همان نفع است از برای شما که بان هدایت می یابید و از عذاب روز قیامت نجات می یابید
و فرموده است در باره دشمنان خدا و دوستان شیطان و صاحبان تکذیب و انکار
این آیه را که قل لا اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین یعنی بگو با ایشان ای پیغمبر که نمی
خواهم از شما مزدی را بر این و نیستم من از دروغ بندگان که سؤال کنم از شما چیزی را که اهل
آن نیستید پس در آن حال منافقان بیکدیگر گفتند آیا کافی نیست محمد را که خود مدت بیست
سال است که بر ما غلبه کرده است تا آنکه حال اراده دارد که اهل بیت خود را بر گردنهای ما
سوار کند پس گفتند خدا این را نازل نکرده است و نیست این مگر چیزی که بر خدا می بندد
میخواهد که اهل بیت خود را بر گردنهای ما سوار کند و بخدا قسم که اگر کشته شود محمد یا بمیرد
هر آینه بیرون بریم این را از خانواده او و هر گز بسوی ایشان باز نگردانیم و خداوند اراده
کرد که آنچه را که در سینهای مخفی کردند و از اینهان داشتند بر پیغمبر خود اعلام کند پس
در کتاب خود فرمود ام یقولون افتری علی الله کذبا فان یشاء الله یختم علی قلبک یعنی آیا می
گویند که پیغمبر دروغ بر خدا بسته است پس اگر خدا خواسته باشد ای پیغمبر مهر میزند بر دل تو
میفرماید خداوند که اگر خواسته باشم وحی را از تو منقطع گردانم پس تکلم نکنی بفضیلت اهل بیت
خود و نه بدوستی ایشان و بتحقیق که فرموده است خداوند عز و جل و یمح الله الباطل و یحق
الحق بکلماته یعنی خدا محو میکند باطل را و ثابت میگرداند حق را بکلمات خود میفرماید خداوند
که ثابت میگرداند حق اهل بیت تو را که آن ولایت ایشان است انه علیم بذات الصدور و میفرماید
که خداوند عالم است بآنچه در سینهها است میفرماید خداوند که عالم است بآنچه اندر اخفا اند

در سینهای خود از دشمنی اهل بیت تو و ظلم کردن ایشان بعد از تو و این است قول خداوند
عزّ و جلّ واسرّوا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم افتاتون السحر وانتم تبصرون
یعنی پنهان راز گفتند جماعت ظالمان که آیا هست این پیغمبر مگر بشری مثل شما یعنی نیست آیا
حاضر میشوید سحر را یا آنکه خود مشاهده میکنید و نیز آنحضرت فرموده در قول خداوند عزّ
و جلّ والنجم اذا هوی یعنی قسم بستاره هرگاه فرود آید که فرموده قسم یاد کرده است خداوند بقبض
محمد صلی الله علیه و آله هرگاه آنحضرت وفات کند ما ضلّ صاحبکم گمراه نشده است صاحب شما بتفضیل
دادن او اهل بیت خود را و ما غوی و از راه بدر نرفته است و فرموده است خداوند عزّ و جلّ
محمد صلی الله علیه و آله قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم یعنی بگو ای پیغمبر
که اگر نزد من بود آنچیزی که شما در آن شتاب میکنید هر آینه حکم بینهما میرسید امر ما بین من و شما
فرموده است خداوند به پیغمبر که بگو بایشان که اگر من مامور میشدم که شما را اعلام کنم بآنچه
در سینهای خود پنهان داشته‌اید از شتاب داشتن شما در مرگ من تا آنکه ظلم کنید بعد از
من بر اهل بیت من هر آینه حکم بینهما میرسید امر ما بین من و شما پس چه باشد حال شما چنانچه
فرموده است خداوند عزّ و جلّ کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله یعنی مثل حال
آنکسی که برافروزد آتش پس چون روشن شود اطراف او میفرماید خداوند که روشن شد
زمین بنور محمد صلی الله علیه و آله مثل روشنی آفتاب پس خداوند مثل محمد را بآفتاب زده است
و مثل وصی او را بماه و این است قول خداوند عزّ ذکره و جعل الشمس ضیاء والقمر نورا یعنی قرار
داده است خداوند شمس را ضیاء و قمر را نور و نیز این است قول خداوند و آیة لهم اللیل
نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون یعنی و نشانه ایست از برای ایشان شب که برمیکنیم از آن
روز را پس ناگاه ایشان در تاریکی داخل میشوند و نیز این است قول خداوند عزّ و جلّ
ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون یعنی برد خدا نور ایشان را و گذارد ایشانرا
در تاریکیها که چیزی را نمی‌بینند فرمود که یعنی وفات کرد محمد و ظاهر شد تاریکی پس ندیدند
فضیلت اهل بیت او را و این است قول خداوند عزّ و جلّ و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا
وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون یعنی اگر ایشانرا بخوانی بسوی هدایت نشنوند و می‌بینی

ایشانرا

ایشان را که نگاه میکنند بسوی تو و ایشان بینا نیستند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
گذارد دانش علمی را که نزد او بود در وصی خود و این است قول خداوند عزّ و جلّ الله نور السموات
والارض میفرماید خداوند که منم هادی آسمانها و زمین مثل آن علمی که به پیغمبر خود عطا کردم مثل چراغ
دانی است که در آن باشد چراغ پس چراغ دان قلب محمد است و چراغ نوری است که در آن علم است
و قول خداوند المصباح فی زجاجة میفرماید به پیغمبر که میخواهم قبض روح تو کنم پس قرار دهم آنچه را
که نزد تو است نزد وصی تو چنانچه قرار داده میشود چراغ در آبگینه که گویا آن آبگینه ستاره
درخشان است پس ایشان را اعلام کرده است خداوند بفضیلت وصی پیغمبر توقد من شجرة مبارکة
یعنی افروخته میشود [illegible] چراغ از درختی مبارک پس اصل آن درخت مبارک ابراهیم است و این است
قول خداوند عزّ و جلّ رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید یعنی رحمت خدا و برکتهای
او بر شما است ای اهل بیت ابراهیم بدرستی که خداوند حمید مجید است و نیز این است قول خداوند
عزّ و جلّ ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله
سمیع علیم یعنی بدرستی که خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان
برگزیده است ذریه را که بعضی از آن ذریه از بعضی دیگر است و خداوند شنوا و دانا است
لا شرقیة و لا غربیة یعنی آن درخت مبارک نه در سمت مشرق است و نه در سمت مغرب میفرماید
خداوند که نبودید شما یهود که بجانب مغرب نماز کنید و نه نصاری که بجانب مشرق نماز کنید شما
بر ملت ابراهیم بودید بتحقیق که فرموده است خداوند عزّ و جلّ ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا
ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین یعنی نبود ابراهیم یهودی و نه نصرانی ولکن بود حنیف
که از باطل میل بحق کرده بود و مسلمان بود و نبود از مشرکان و قول خداوند عزّ و جلّ یکاد زیتها
یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و میفرماید خداوند مثل اولاد
شما که از شما متولد میشود مثل روغن زیت است که از زیتون فشرده میشود نزدیک است که
آن روغن روشنی دهد و اگر چه آتش بآن نرسد نوری است بر نوری هدایت میکند خداوند بنور
خود هر کس را که خواسته باشد میفرماید خداوند که نزدیک است که تکلم کنند اولاد شما به پیغمبری
و اگر چه نازل نشود بایشان ملکی ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال

کردم از آنحضرت از قول خداوند عز و جل سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق یعنی زود باشد که بنمایانیم بایشان آیات خود را در اطراف عالم و در خود ایشان تا آنکه ظاهر
شود از برای ایشان که او حق است فرمود آنچه در خود ایشان مسخ است و در اطراف عالم شورش
اهل آنها است بایشان پس شاهده می‌کنند قدرت خداوند عز و جل را در خود و در اطراف عالم
ابو بصیر گوید عرض کردم حتی یتبین لهم انه الحق فرمود خروج قائم علیه السلام آن حق است از جانب خداوند
عز و جل که می‌بینند آنحضرت را خلایق و ناچار است از آن و ابو عبد الله جعفی روایت کرده است از حضرت
باقر علیه السلام که آنحضرت بمن فرمود چه قدر است مدت بستن اسبان بجهة جهاد نزد شما عرض
کردم چهل روز فرمود لکن بستن اسبان ما در همهٔ روزگار است و هر کس ببندد در راه ما
جو آنرا پس از برای اوست یعنی ثواب دو برابر وزن آن حیوان مادام که نزد اوست و هر کس
که نگاه دارد در راه ما سلاحی را از برای اوست یعنی از ثواب هم وزن آن سلاح مادام که
در نزد اوست جزع میکند از یکمرتبه و دو مرتبه و سه مرتبه و چهار مرتبه پس این است و جز این نیست
که مثل ما و شما مثل پیغمبریست که در بنی اسرائیل بود پس وحی کرد خداوند بآن پیغمبر که بخوان قوم خود را بسوی
جهاد که من زود ایشان را یاری کنم پس جمع کرد آن پیغمبر قوم خود را از سر کوهها و غیر آن و با ایشان متوجه
جهاد شد پس هیچ شمشیری نزدند و هیچ نیزهٔ بکار نبردند تا آنکه گریختند تا آنکه باز خداوند
وحی کرد بآن پیغمبر که بخوان قوم خود را بسوی جهاد که من زود ایشان را یاری کنم پس از ایشان را جمع کرد
و با ایشان متوجه جهاد شد و ایشان شمشیری نزدند و نیزهٔ بکار نبردند تا آنکه گریختند باز مرتبه سیم
وحی کرد خداوند عز و جل بآن پیغمبر که بخوان قوم خود را بسوی قتال که من زود ایشان را یاری
کنم پس آن پیغمبر نیز قوم خود را خواند ایشان گفتند بما وعدهٔ نصرت دادی و خدا ما را
نصرت نداد پس خداوند وحی کرد بآن پیغمبر که یا جهاد را اختیار کنند یا آتش را پیغمبر گفت که جهاد
دوست تر است نزد من از آتش پس قوم خود را خواند سیصد و سیزده نفر بعدد اهل بدر
او را اجابت کردند پس با ایشان متوجه جهاد شد و ایشان شمشیری نزدند و نیزهٔ بکار نبردند
تا آنکه فتح کرد خداوند از برای ایشان مترجم گوید که کلام راوی در عبوست و هیچ قید ندارد
و لکن مانند ظاهر یعنی اگر فتیم که چهل روز باشد و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که

رسول خدا

رسول خدا از زکام مداوا نمیفرموده و میفرموده که احدی نیست مگر آنکه در او رگی از جذام است
که آنرا ابقا دسی خورده میگویند پس هر گاه زکام باو رسد آنرا برطرف کند و نیز از آنحضرت
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زکام لشکری است از لشکرهای خداوند عز
و جل که میفرستد آنرا بر درد پس آنرا زائل میکند و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله که هیچکس از فرزندان آدم نیست مگر آنکه در او رگی
در سر اوست که جذام را بهیجان می‌آورد و رگی در بدن اوست که پیسی را بهیجان می
آورد پس هر گاه بهیجان آید آن رگی که در سر است خدا زکام را بر او مسلط میگرداند که
روان گرداند هر دردی را که در آن است و هر گاه بهیجان آید آن رگی که در بدن است
خدا دملها را بر او مسلط گرداند تا برطرف کند هر دردی را که در آن است پس هر گاه
یکی از شما زکام یا دملها در خود ببیند پس خدا را حمد کند بر عافیت و فرمود که زکام
زیادتیهائی است در سر و نیز مرویست که بحضرت صادق علیه السلام داخل شد و از ناخوشی
چشم خود شکایت کرد بآنحضرت باو فرمود چرا غافل شدی از این سه جزو صبر و کافور
و مر پس امر چنان کرد ناخوشی چشم او زائل شد مترجم گوید ظاهر او را امر فرمودند که
سه جزو را بسایند و در چشم کشد چنانچه از حدیث بعد ظاهر میشود و نیز از جمیل
صالح که بخدمت آنحضرت عرض کردم که مادر دختری که ستاره را ما شبوی دید مروی است
فرمود بلی مانند تخم هم می‌بیند عرض کردم که چشمش ضعیف است فرمود سرمه کش چشم
او را بصبر و مر و کافور که هر سه برابر باشند پس ما سرمه کشید نفع بخشید و نیز از
آنحضرت مرویست که من نزد ابو جعفر بودم و غرض آنحضرت منصور دوانیقی بود پس
نزد او آوردند کیسه از پوست آنرا گشود و در آن نظر کرد پس از آن که چیز برابر بیرون
آورد و بمن گفت که آیا میدانی که این چه چیز است گفتم چه چیز است گفت چیزیست که از
پشت افریقیه از طنجه یا طیبه می‌آورند و این تردید و شک از محمد بن فیض راوی حدیث است
که شک کرد که چه فرمودند حضرت میفرمایند که من گفتم حقیقت این چه چیز است گفت در آن
جا کوهی است که هر سال چند قطره از آن میچکد پس می‌بندد و این نافع است از برای سفیدی

که در چشم پیدا می شود این را در چشم می کشند پس سفیدی چشم باذن خدا برطرف میشود
و من گفتم بلی اینرا میشناسم و اگر خواهی ترا خبر دهم باسم این و حال این پس اسم انرا از من
سوال نکرد و از حال ان پرسید گفتم که این کوهی است که پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل از قوم
خود گریخت و برین کوه برآمد و در ان عبادت خدا می کرد پس قوم او مطلع شدند و او را
کشتند پس این کوه گریه میکند بر ان پیغمبر و این قطرها اشک گریه ان کوه است و در طرف دیگر این
کوه چشمه ایست که در شب و روز آب از ان بیرون میشود و کسی باین چشمه نمیرسد سلیم غلام علی بن
یقطین روایت کرده است که چشم علی بن یقطین ناخوش بود و با او زینت می کرد پس حضرت
موسی بن جعفر بی انکه کسی انحضرت را اعلام کند بعلی ابن یقطین نوشتند که ترا چه مانع شد
از سرمه حضرت باقر علیه السلام که ان بجز کافور ریاحی و بجز صبر سقوطری است هر دو کوبیده
می شود و بحریر بیخته می شود و مانند سرمه در چشم کشیده می شود مثل انکه از سنگ سرمه
کشیده می شود که ان فرو می اورد هر دردی را که در سر باشد و درد را از بدن بیرون
می کند سلیم می گوید که علی ابن یقطین انچه را که انحضرت فرموده بودند در چشم می کشید و تا
زنده بود دیگر ناخوشی چشم ندید از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مرد عابدی در بنی
اسرائیل بود که نزد یکی هیچ امری از امور دنیا نکرده بود پس ابلیس صدائی داد که لشکرش
جمع شدند باشان گفت کیست که کفایت کند امر فلان شخص را از من یکی از شیاطین گفت
من ابلیس گفت از کدام راه بسوی او میروی گفت از جانب زنان گفت تو چاره او نمی کنی
زیرا که او زنان را تجربه کرده است و از ایشان تمتعی نبرده شیطان دیگر گفت من گفت
تو از کدام راه بسوی او میروی گفت از راه شراب و لذتها گفت تو هم چاره او نمی کنی
چاره او این نیست دیگری گفت من گفت تو از کدام راه بسوی او میروی گفت از راه
نیکی گفت برو که تو صاحب اوئی پس ان شیطان رفت بمکان ان عابد و در مقابل ان عابد
ایستاد و شروع کرد بنماز کردن و آن عابد خواب میکرد و شیطان خواب نمیکرد و عابد
استراحت می کرد و شیطان استراحت نمی کرد پس ان عابد رو باو کرد با انکه خود را نسبت
باو ناقص میدید عبادت خود را در جنب عبادت او کوچک شمرد و باو گفت ای بنده خدا

توبچه چیز

تو بچه چیز باین قدر بنماز قوت بهم رسانیدی شیطان او را جواب نگفت باز سوال
کرد دیگر او را جواب نگفت مرتبه سیم سوال کرد شیطان گفت ای بنده خدا من گناهی کرده ام
و از ان تائب شدم پس هرگاه ان گناه را یاد می اورم قوت بر نماز کردن بهم میرسانم مرد
عابد گفت بگو چه گناه کردی تا من نیز بکنم و توبه بکنم تا انکه بر نماز کردن قوت بهم رسانم گفت
داخل شهر شو و از خانه فلان زن زناکار سوال کن پس دو درهم باو بده و حاجت خود را
از او بر اور گفت مرا دو درهم کجا بود و من نمیدانم که درهم چیست پس ان شیطان از زیر
پای خود دو درهم برداشت و باو داد ان عابد برخواست و داخل شهر شد در حالتی که جامه بر سر کشیده
بود و از خانه ان زن سوال کرد مردم باو نشان دادند و چنان گمان کردند که امده است که انزنرا
موعظه کند پس امد نزد ان زن و ان دو درهم را بسوی او انداخت و گفت برخیز پس ان زن
برخواست و داخل منزل خود شد و بعابد گفت داخل شو تو بسوی من امده بهیئتی که بمثل
این هیئت کسی بسوی مثل من زنی نیاید قصه خود را از برای من نقل کن عابد قصه خود را
بان زن گفت ان زن گفت ای بنده خدا گناه نکردن اسان تر است از طلب کردن توبه و نه هر کسی
که طلب توبه کند انرا مییابد بدرستیکه این مکر شیطانی که از برای تو مصور شده پس باز گرد
که او را نخواهی یافت ان عابد برگشت و ان زن در همان شب فوت شد چون صبح شد بر در
خانه ان زن نوشته بود که حاضر شوید بر جنازه این زن که او از اهل بهشت است و مردم
ازین بشک افتادند و مدت سه روز بر همین حال ماندند بجهت شک در امر ان زن او را
دفن نکردند تا انکه خداوند وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران که میدانم او را مگر موسی بن عمران
که بجنازه ان زن حاضر شو و بر او نماز کن و مردم را امر کن که بر ان زن نماز کنند که من او را امرزیدم
و بهشت را از برای او واجب گردانیدم چرا که فلان بنده مرا از معصیت من باز داشت و
از حضرت باقر علیه السلام مرویست که در بنی اسرائیل مرد عابدی بود که از دنیا محروم که
متوجه هیچ کاری نمیشد که چیزی باو عاید شود زن او مرد را وا داشت که گرد تا انکه چیزی
نزد ان زن باقی نماند پس روزی انزن بجهت ها گرسنه شدند ان زن قدری ریسمان بان مرد
داد و گفت نزد من چیزی غیر ازین نیست برو و این را بفروش و از برای ما چیزی بخر که بخوریم

پس آمد نزد آمدکران ریسمان را نفروشد دید که بازار را بسته اند و خریداران رفته اند پس بخود
گفت که سوی این آب روم و وضو سازم و آبی بخود بزنم و برگردم پس بسوی دریا آمد دید
که صیادی دام خود را در دریا انداخته است و بیرون آورده است و هیچ در دام او نیست
مگر یک ماهی بیستی که مانده است تا اهل از هم گسیخته و گنده شده است بان صیاد گفت که این ماهی
بمن بفروش و این ریسمان را بگیر که در دام خود باین منتفع شوی آمرد ریسمان را گرفت و ماهی را
باو داد و او بمنزل خود برگشت و قصه را بزن خود گفت پس ان زن ماهی را گرفت که اصلاح
کند چون شکم آنرا درید از شکم ان دانه مرواریدی بیرون آمد شوهر خود را آواز کرد
و آن مروارید را بان نشان داد و آن مرد مروارید را گرفت و ببازار آمد و آنرا به بیست هزار
درهم فروخت و با قیمتان بمنزل خود برگشت و قیمت را در منزل گذاشت ناگاه سائلی
در خانه را کوبید و گفت ای اهل خانه تصدق کنید بر مسکین خدا شما را رحمت کند آمرد
بسائل گفت داخل شو پس داخل شد باو گفت که یکی از این دو کیسه را بردار انسائل یکی از ان
دو کیسه را برداشت و براه افتاد پس ندا کرد باو گفت سبحان الله در اثنائی که ما
صاحب وسعت و مال بودیم که ناگاه نصف مال ما رفت که پس هیچ از ان نزد تو نبود
که سائل در را کوبید برو گفت داخل شو داخل شد همان کیسه را در جای خود گذاشت و
گفت بخور که بر تو گوارا باد من ملکی از ملائکه پروردگار توام پروردگار تو خواست که
ترا امتحان کند پس ترا شاکر یافت و آن ملک رفت مرویست که امیرالمؤمنین خطبه خواند
در ذی قار پس حمد کرد خدا را و ثنا بر او گفت پس فرمود اما بعد بدرستیکه خداوند
تبارک و تعالی مبعوث کردانید محمد را بحق تا آنکه بیرون آورد بندکان او را از
عبادت بندکان او بسوی عبادت او و از عهدهای بندکان او بعهدهای او و از طاعت
بندکان او بطاعت او و از ولایت بندکان او بسوی ولایت او در حالیکه بشارت دهنده
و ترساننده است و خواننده است مردم را بسوی خدا باذن خدا و چراغی است روشن در ابتداء
دانها بجهة محو کردن بدی از انانکه بر حقند و ترسانیدن انانکه بر باطلند فرستاده است خدا
اعضر ترا بحکمی که تفصیل داده است انرا و تفصیلی که محکم کردانیده است انرا و فرقانی که فاقی

کردانیده است

گردانیده است میان حق و باطل و قرآنی که آنرا بیان کرده است تا آنکه بشناسند بندکان
پروردکار خود را بعد از آنکه باو جاهل بوده اند و اعتراف کنند باو و بعد از آنکه باو بعد از آنکه
جاحد بوده اند و ثابت کردانند او را بعد از آنکه منکر بوده اند پس ظاهر شد از برای ایشان خداوند
در کتاب خود بدون آنکه او را بچشم دیده باشند پس نمایاند بایشان حلم خود را که چگونه حلم کرده است
و عفو خود را که چگونه عفو کرده است و قدرت خود را که چگونه قدرت دارد و ترسانید
ایشانرا از سطوت خود و نمایاند بایشان که چگونه خلق کرده است آنچیزیرا که خلق کرده است
از آیات خود و چگونه فانی کرده است آنانرا که فانی کرده است از عاصیان بعقوبتهای خود
و چگونه درویده است آنانرا که درویده است بعذابهای خود و چگونه روزی داده است
و هدایت کرده است و عطا فرموده است و نمایاند بایشان حکم خود را که چگونه حکم کرده
و صبر کرده است تا آنکه شنیده می شود آنچه شنیده می شود و دیده می شود آنچه دیده می شود
پس مبعوث کردانید او را خداوند محمد را صلی الله علیه و آله با آنچه گفته شد پس زود باشد که بیاید
بر شما بعد از من زمانی که در آن زمان چیزی پوشیده تر از حق و ظاهرتر از باطل نباشد و چیزی
بیشتر از خدا و رسول او نباشد و نبوده باشد نزد اهل آن زمان متاعی کسادتر از کتاب خدا دروغ بر
هرگاه خوانده شود بحق خواندن آن و متاعی رواج تر و فروش گرانبهاتر از همان کتاب هرگاه
تغییر داده شود از موضعهای آن و نبوده باشد در میان بندکان و نه در شهرها چیزی که
انکرتر از معروف و معروف تر از منکر باشد و نبوده باشد در انها عملی بدتر و نه
عقوبتی شدیدتر از هدایت نزد گمراهان در آن زمان پس بتحقیق که دور انداخته باشند کتاب
خدا را حاملان آن و فراموش کرده باشند آنرا حافظان آن تا آنکه میل داده باشد ایشانرا
خواهشهای نفسانی ایشان و ارث گرفته باشند این را از پدران خود و کتاب را تغییر دهند از
روی دروغ و تکذیب پس بفروشند آنرا به بهای کم و در آن بی رغبت باشند پس کتاب و اهل
کتاب در آن زمان دور شده باشند و از جای خود بیرون کرده شده باشند و آن دو دو رفیق
مصاحب باشند در یک راه که هیچکس ایشانرا بمنزل نرساند پس چه خوب اند آن دو و رفیق و آه
از آن دو و از آنچه مقصود و وضعهای آن دو است پس کتاب و اهل کتاب در آن زمان بنظام

در میان مردم باشند و نباشند و با ایشان باشند و نباشند و این از انست که ضلالت با هدایت
موافقت نکند و اگر چه باهم جمع شوند و مردم اتفاق کنند بر جدائی و جدا شوند از جماعت و اهل امر خود
و امور دین خود کنند کسی را که عمل کند در میان ایشان بمکر و منکر و رشوه و قتل نفوس گویا ایشان پیشوایان
کتاب خدایند و کتاب پیشوای ایشان نیست باقی نماند نزد ایشان از حق مگر اسم ان و نشناسند
از کتاب خدا مگر خط ان و نوشتن ان و داخل در دین شود داخل شوند بجهة انچه بشنود از حکم قران
پس هنوز درست نرنشسته باشد که از دین بیرون رود بگردد از دین پادشاهی بسوی دین پادشاهی دیگر و از
بدین پادشاهی دیگر و از ولایت پادشاهی بولایت پادشاهی دیگر و از اطاعت پادشاهی باطاعت پادشاهی
دیگر و از عهد پادشاهی بعهد پادشاهی دیگر پس خدا ایشان را مهلت دهد در نعمت و عافیت که از زد
کنند و امیدوار باشند و بر نخورند که این مهلت خداوندست و بدرستی که مکر خدا محکم است تا
انکه یکدیگر را استوار سازند در معصیت و طریقه دین خود قرار دهند ظلم را و کتاب خدا همه
اینها را بیان کرده است چیزی را وانگذاشته است و ایشان گمراهان و سرکشان باشند
متدین شوند بغیر دین خدا و بقرض دهند بجهة غیر خدا مسجدهای ایشان در ان زمان معمور
از ضلالت و خراب از هدایت باشد پر تا در بان و عمارت کنندگان ان مسجدها محروم ترین
روی زمین و در ان کار بدترین مخلوقات باشند ضلالت از ایشان ناشی شود و بسوی ایشان باز گردد پس حاضر
شدن مسجدهای ایشان و رفتن بسوی انها کفرست بخداوند عظیم مگر کسی که برود بسوی انها
دانا و عارف باشد بضلالتهای ایشان پس که در بیع باشد مسجدهای ایشان از این کارهای ایشان
خراب از هدایت و معمور از ضلالت بتحقیق که تبدیل شده باشد سنت خدا و تعدی شده
باشد حدهای خدا نخوانند کسی را بسوی هدایت و تقسیم نکنند غنیمت را و وفا نکنند هیچ عهدی
شهید خوانند کسی را از ایشان که کشته شود برای حقه خدا یا با اقرار و انکار و عیب نیاز شوند
بنادانی خود از علم و پیش از این مثله کرده باشند صالحان را هر قسم مثله و کوشش و پلیدی ایشان را
بر بیع باشند و نام گذارند نصیحان صدق صالحان را در بارهٔ خدا بدروغ و بگردانند جزاء
نیکو را عقوبت بد و بتحقیق که فرستاده است خداوند عز و جل بسوی شما پیغمبری را از خود شما
که دشوارست بر او زحمت و مشقت شما حریص است بر ایمان و هدایت شما و بمؤمنان رئوف

و مهربان

و مهربانست و فرو فرستاده است خداوند بر او قرانی را بزبان عربی که کجی و ران
نیست تا انکه بترسانند کتاب عزیزی را که نمی اید بسوی او باطل کتاب از پیش روی ان و نه
از پشت سر ان فرستاده است از خداوند حکیم حمید فرو فرستاده است بر او قرانی را بزبان
عربی که کجی در ان نیست تا انکه بترسانند کسی را که دل او زنده باشد و ثابت شود کلمهٔ
عذاب بر کافران پس باید که نگرداند شما را مشغول و اجل شما بر شما طولانی بعد و دور شود — بلهو و لعب
که هلاک شدند انان که پیش از شما بودند بمکر بدرازی ارزوی ایشان و پوشیده که اجل
ایشان از ایشان تا انکه نازل شد بایشان اجل موعود که عذرخواستن از او مردود است
و توبه در ان وقت غیر مقبولست و بلاء و عذاب با ان نازل می شود و خداوند وعید
و تهدید خود را بشما رسانیده است و سخن را از برای شما تفصیل داده است و تعلیم کرده
بشما سنت را و قرار داده است برای شما راههای روشن را تا انکه بر طرف گرداند
عذر شما را و ترغیب فرموده است بذکر و دلالت کرده است بر نجات و بدرستی
که هر کس قبول کند نصیحت خدا را و بگیرد قول خدا را دلیل خود هدایت کند خدا
او را بطریقه که از همه طریقها درست تر و محکم تر باشد و موفق گرداند او را از برای
صواب و قول و فعل او را درست کند و عملهای نیک و طاعتها را از برای او اسان کند
پس بدرستی که انکس که در پناه خداست ایمن و محفوظ است و دشمن خدا خائف و مرعوب است
پس خود را محافظت کنید از خداوند عز و جل به بسیاری ذکر و بترسید از او و بپرهیزکاری
و تقرب جوئید بسوی او بطاعت او و بسبب که او نزدیک است و اجابت کننده است فرموده است
خداوند عز و جل و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی
و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون یعنی هر گاه سؤال کنند تو را بندگان من از من پس من نزدیکم اجابت
میکنم دعای خواننده را هر گاه مرا بخواند پس مرا استجابت کنند و بمن ایمان اورند تا انکه
صاحب رشد و صلاح شوند پس خدا را استجابت کنید و بخدا ایمان اورید و تعظیم کنید
خدا را که سزاوار نیست انکس را که شناخته باشد عظمت او را اینکه خود را عظیم شمارد
پس بدرستی که بلندی مرتبه انان که میدانند چیست عظمت خدا این است که تواضع کنند بجهة

او و عزت انان که میدانند که چیست جلال خدا این است که ذلیل باشند از برای او و سلامتی
انانکه میدانند که چیست قدرت خدا این است که تسلیم کنند از برای او و پس منکر نشوند بعد از
انکه بمرتبهٔ معرفت رسیدند و گمراه نشوند بعد از انکه هدایت یافتند پس که بزبان ثنا باشید از
حق چنانچه شتر بی جرب از جرب دار گریزانست و چنانچه صحیح از شخص بیمار هراسانست و بدانید
که نمی‌شناسید رشد را تا انکه بشناسید انکس را که ترک کرده است از او و فرا نمی‌گیرید عهد
و پیمان کتاب خدا را تا انکه بشناسید انکس را که شکسته است انرا عهد را و متمسک نمی‌شوید
بکتاب خدا تا انکه بشناسید انکس را که دور انداخته است او را و نمیخوانید کتاب خدا را چنانچه
باید خواند تا انکه بشناسید انکس را که تغییر داده است از او و نمی‌شناسید گمراهی را تا انکه
بشناسید هدایت را و نمی‌شناسید تقوی را تا انکه بشناسید انکس را که تعدی کرده است
پس هرگاه بشناسید این را بدعتها و چیزهای زور و بهتان را بشناسید و بشناسید دروغ
بر خدا و رسول را و تغییر کتاب خدا را و بدانید که چگونه هدایت کرده است خداوند
انکس را که هدایت کرده است پس شما را نسبت بجهل ندهند انانکه علم ندارند بدرستیکه
نمیدانند علم قران را که چیست مگر انکه که چشیده باشد مزهٔ انرا پس بدانند بعلم قران نا
دانی خود را و بینا گردانند بان کوری خود را و شنوا گردانند بان کری خود را و دریابد
بان علم انچه را که گذشته است و زنده شود بان بعد از انکه مرده است و ثابت گرداند
نزد خداوند بواسطهٔ ان حسنات را و محو کند بواسطهٔ ان سیئات را و دریابد بواسطهٔ
ان خوشنودی خداوند تبارک و تعالی را پس طلب کنید این علم قران را از نزد اهل ان نه
غیر ایشان پس بدرستی که ایشانند مخصوص نوری که روشنی ایشان از گفتار ایشان طلب
جسته می‌شود بان نور و ایشانند امامانی که اقتدا می‌شود بایشان و ایشانند سبب زندگی
علم و مرگ جهل ایشانند انکسانی که خبر میدهد شما را حکم ایشان از علم ایشان و سکوت
ایشان از گفتار ایشان و ظاهر ایشان از باطن ایشان مخالفت نمیکنند دین را و اختلاف
نمی‌کنند در دین گذشته است از برای ایشان از جانب خدا سابقه و در بارهٔ ایشان حکم
صادق و در این تذکر است از برای انانکه متذکر شوند پس بیابید حق را هرگاه بشنوید

چنان با فلتی

چنان با فلتی که انرا رعایت کنید و سپاسید انرا چنانچه روایت و رعایت کنید پس
بدرستی که راویان کتاب بسیارند و رعایت کنندگان ان کم اند و خدا است یاری
خواسته شده و از حضرت سید الساجدین علیه السلم مرویست که هرکس همیشه مجادله
کند پس وای بر مادر او که فاسق است و هرکس همیشه مخاصمه کند وای بر مادر او که
فاجر است و هرکس که بسیار باشد سخن او در غیر ذات خدا وای بر مادر او که گناهکار است
و از حضرت باقر علیه السلم مرویست که فرمود صبح کرد حضرت ابرهیم پس دید در ریش خود
موئی سفید دید فرمود الحمد لله رب العالمین که مرا باین سن رسانید و او در طرفة
العینی معصیت نکردم و نیز از انحضرت مرویست که چون خداوند عز و جل حضرت
ابرهیم را خلیل خود گرفت بشارت ان بسوی انحضرت آمد و ان این بود که امد بسوی
انحضرت ملک موت در صورت جوانی سفید که پوشیده بود دو جامهٔ سفید را
و گویا از سر او اب و روغن میریخت یعنی از نهایت صفا و درخشندگی که داشت
پس داخل شد حضرت ابرهیم در خانهٔ خود ملک موت انحضرت را استقبال کرد در حالی
که از خانه بیرون می‌آمد و انحضرت مردی صاحب غیرت بود و هرگاه از پی شغلی
از خانه بیرون می‌آمد در خانه را می‌بست و کلید انرا با خود بر میداشت پس روزی
چنین کرده بود چون برگشت و در را گشود ناگاه دید مردی ایستاده است که از
همه مردان نیکوتر است پس انحضرت دست انمرد را گرفت و گفت ای بندهٔ خدا کی
ترا داخل خانهٔ من داخل کرد پس گفت پروردگار خانه مرا داخل خانه کرد انحضرت فرمود
که پروردگار خانه سزاوارتر است بخانه از من پس تو کیستی گفت من ملک موتم
پس انحضرت بفزع در آمد و فرمود که امده که قبض روح من کنی گفت نه ولکن خدا
بنده را خلیل خود گرفته است امدم که ترا بشارت دهم انحضرت فرمود که ان
کیست شاید من او را تا وقت وفات خود خدمت کنم گفت توئی انکس پس انحضرت بنزد سارا
رفت و فرمود خداوند تبارک و تعالی مرا خلیل خود گرفته است و از حضرت صادق
نیز مثل همین روایت مرویست مگر انکه انحضرت فرمود که چون گفت که پروردگار خانه

مرا داخل خانه کرده است حضرت ابرهیم شناخت که او ملک موت است گفت خدا ترا
بچه امر فرستاده است گفت امدم که بشارت دهم مردی را که خدا او را خلیل خود کرده است
انحضرت گفت انمرد کیست ملک موت گفت از او چه میخواهی گفت میخواهم تا زنده ام او را
خدمت کنم ملک موت گفت انکس توئی و از حضرت باقر علیه السلم مرویست که فرمود
روزی حضرت ابرهیم بیرون امد و راه میرفت و با او شتری بود پس بهر بیابانی گذشت
مردی را دید که ایستاده است و نماز میگذارد و طول او از زمین باسمان رفته است
و لباسی از مو در بر دارد انحضرت توقف فرمود و از ان مرد تعجب کرد و نشست و منتظر
بود که انمرد از نماز فارغ شود پس چون نماز انمرد طول کشید او را جنبانید و با او
فرمود که مرا بسوی تو حاجتی است نماز خود را سبک کن پس انمرد نماز خود را سبک کرد
انحضرت با او فرمود که از برای که نماز میکنی عرض کرد از برای خدای ابرهیم باو
فرمود که خدای ابرهیم کیست عرض کرد انکس که تو را و مرا خلق کرد انحضرت فرمود که طریقه
تو مرا خوش امد دوست میدارم که با تو در راه خدا برادر باشم کجاست منزل تو هر گاه
خواسته باشم که ترا ملاقات کنم و ترا ببینم انمرد گفت منزل من پشت این اب است
و بیابان بجانب دریا اشاره کرد و اما مکان نماز من پس اینجاست هر گاه مرا خواسته باشی
انشاء الله درا ینمکان خواهی یافت پس انحضرت گفت ایا ترا حاجتی هست انحضرت فرمود
بلی گفت حاجت تو چه چیز است گفت تو خدا را میخوانی و من امین میگویم و من خدا را
میخوانم و تو امین میگوئی انمرد گفت خدا را بچه حاجت میخوانی انحضرت فرمود که از
برای گناه کاران از مؤمنان گفت نه انحضرت فرمود چرا گفت بجهت انکه سه سال است
که خدا را خواندم در حاجتی و هنوز تا این ساعت اجابتش را ندیدم و از خدا حیا
میکنم که از او چیزی دیگر خواهم تا انکه بدانم که دعای مرا مستجاب کرده است انحضرت
فرمود که در چه حاجت خدا را خواندی عرض کرد روزی در همین مکان نماز خود بودم که گذشت بمن
پسری که مرا خوش امد از نیکوئی او و نور طالع بود از پیشانی او و او را گیسوئی بود از
سر او و با او بود گاوی که او را میراند که گویا انرا روغن مالیده بود و گوسفندی که گویا

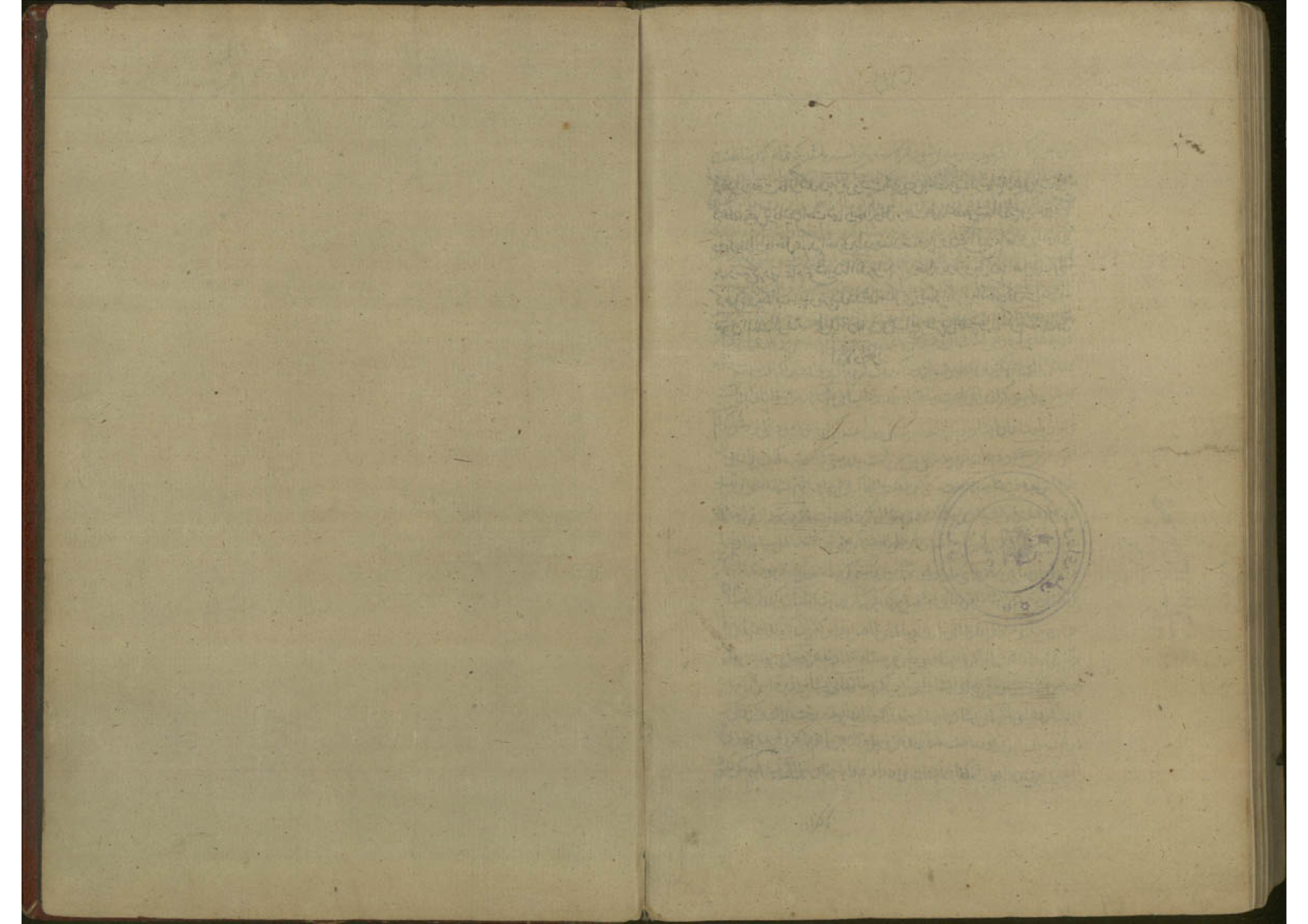
انوادمیده

انرا دمیده بودند پس خوش امد مرا انچه از ان پسر دیده بودم با او گفتم ای پسر این گاو
و گوسفند از کیست گفت از مراست گفتم تو کیستی گفت منم اسمعیل پسر ابرهیم خلیل الرحمن
پس من خدا را خواندم و از او سؤال کردم که خلیل خود را بمن بنماید ابرهیم فرمود که منم
ابرهیم خلیل الرحمن و ان پسر پسر من بود پس انمرد بعد از انکه این سخن را از انحضرت شنید
گفت حمد خدائی را که مستجاب کردانید دعای مرا بعد از ان دو طرف صورت انحضرت را
بوسید و با انحضرت معانقه کرد پس عرض کرد با انحضرت که حال برخیز و دعا کن تا من امین
گویم پس انحضرت دعا کرد از برای مؤمنین و مؤمنات و گناه کاران از ان روز تا روز
قیامت که خدا ایشانرا بیامرزد و از ایشان راضی شود و انمرد امین گفت حضرت باقر علیه السلم
فرمودند که پس دعای حضرت ابرهیم رسانده است بمؤمنان گناه کار از شیعیان ما تا روز
قیامت و از حضرت سید الساجدین علیه السلم مرویست که هر گاه قرائت میفرمود این ایه را
که و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی اگر شما بشمارید نعمتهای خدا را انها را احصا نکنید
میفرمود که پاک و منزه است خداوندی که قرار نداده است در احدی از معرفت نعمتهای
خود مگر انقدر که معرفت دارند بانکه قاصرند از معرفت نعمتهای او و چنانچه قرار
نداده است در احدی معرفت ادراک خود بیشتر از انکه بدانند که او را درک نمیکنند
پس قبول فرموده است معرفت انانرا که معترفند بتقصیر در معرفت شکر او پس همان
معرفت ایشانرا بتقصیر شکر ایشان قرار داده است چنانچه دانسته است خداوند علم
انانرا که عالمند باینکه خدا را درک نمیکنند پس همان علم ایشانرا ایمان کردانیده است بجهت
انکه میدانند که وسعت و طاقت بندگان منقطع است و بآخر نرسیده است پس از اینمرتبه
تجاوز نمیکنند زیرا که هیچیک از مخلوقات او نمیرسند بمنتهای عبادت و چگونه برسند
بمنتهای عبادت ان خداوندی که او را منتهائی و کیفیتی نیست تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا جابر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که ما در خدمت انحضرت
بودیم که سلطنت بنی امیه را ذکر کردند انحضرت فرمود که احدی بر هشام بن عبد الملک
خروج نمیکند مگر انکه هشام او را میکشد و مدت پادشاهی هشام را بیست سال ذکر فرمود

پس ما جزع كرديم فرمود شما را چه مى شود هر گاه خدا خواسته باشد كه تمام كند سلطنت
قومى را امر فرمايد الملكى را كه بر فلك موكل است كه فلك را تند بگردانند پس اندازه ازا
برهمان قدر كه ميخواهد قرار مى دهد جابر گويد كه پس ما اين سخن را بزيد بن على ابن الحسين
عرض كرديم فرمود كه من حاضر بودم نزد هشام كه رسول خدا را دشنام مى دادند در
حضور او و انكار نكرد و سرزنش ننمود پس بخدا قسم كه اگر غير از خودم و پسرم كسى ديگر نباشد واوه
كه براو خروج مى كنم معلى بن خنيس گويد كه در خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم كه
محمد بن عبد الله آمد و بر آنحضرت سلام كرد و رفت پس آنحضرت از براى او رقت فرمود
و ديدهاى مباركش اشك آلود شد من با آنحضرت عرض كردم كه امروز كارى كردى كه
كه پيشتر از اين نميكردى آنحضرت فرمود كه رقت كردم از براى او زيرا كه او نسبت داده
مى شود بامرى كه از براى او نيست نيافتم او را در كتاب على عليه السلام نه از خلفاى اين امت
و نه از پادشاهان ايشان و نيز از آنحضرت مرويست كه بمردى فرمود فتى نزد شما كدام است
آنمرد عرض كرد جوان فرمود نه فتى مؤمن است بدرستى كه اصحاب كهف پيران بودند
خدا ايشان را فتيه ناميده است مترجم گويد كه در اينجا كه مى فرمايد انهم فتية امنوا بربهم و
زدناهم هدى روايت شده است كه بمردى سؤال كرد از حضرت باقر عليه السلام از قول خداى
عز وجل فقالوا ربنا باعد بين اسفارنا وظلموا انفسهم يعنى پس گفتند اهل سبا خداوندا
دور گردان ما بين سفرهاى ما را و باين تمنا برخود ستم كردند آنحضرت فرمود كه اينجماعت
طائفه بودند كه مر ايشان را قريه ها بود متصل بيكديگر كه از نهايت اتصال يكديگر را مشاهده
مى نمودند و مر ايشان را نهرهاى جارى و مالهاى ظاهر بود پس كفران كردند نعمتهاى خدا را
و تغيير دادند آن نعمتها را كه با ايشان بود پس فرستاد خداوند عز وجل بر ايشان سيل
آب پس غرق كرده قريهاى ايشان را و خراب كرده خانهاى ايشان را و برد اموال ايشان
و بدل كرده بجاى باغهاى ايشان باغهائى چند كه در آنها بود درخت اراك و گز و كمى از
درخت سدر پس فرموده است خداوند عز وجل ذلك جزيناهم بما كفروا وهل نجازى الا
الكفور يعنى اين را بجازاه كفران ايشان قرار داديم و آيا چنين جزائى ميدهيم مگر كسى را

كه كفران

كه كفران نعمت ما را كند و نيز مرويست كه بمردى با آنحضرت عرض كرد كه شمائيد اهل بيت رحمت
كه مخصوص گردانيده است شما را خداوند برحمت خود آنحضرت باو فرمودند چنين است
و حمد خدا را داخل نميكنيم احدى را در ضلالت و بيرون نمى آوريم احدى را از هدايت
بدرستى كه دنيا تمام نمى شود تا آنكه برانگيزاند خداوند عز وجل از ما اهل بيت مردى را
كه عمل كند بكتاب خدا و نمى بيند در شما منكرى را مگر آنكه انكار كند تمت الكتاب
بعون الملك الوهاب على يد [illegible] فى السابع عشر من شهر شوال المكرم سنة ۱۲۳۹ والحمد لله
اولا و آخرا



۲۱۶ برگ

